ما شاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم

درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب تصنیف منیف شهسوار جولانگاه عرصه سخن و سخندانی شهنشاه اقلیم علم سیر و تاریخ دانی سید میر حسین علی کرمانی مضمون تصنیفاتش تازگی افزای آئین صحیفه مسمی

نشان حیدری

سنه ۱۳۰۷ هجری — سنه ۱۸۹۰ع

معروف عامیان

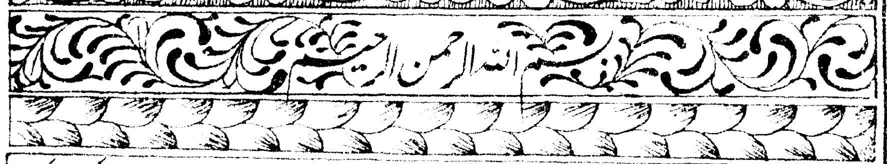
تاریخ ٹیپو سلطان

سنه ۱۳۰۷ھ — ۱۸۹۰

باهتمام تام و سعی مالا کلام متوقعان اجر عظیم قاضی عبد الکریم و قاضی حمزه اصحاب تاجران کتب بمبئی این کتاب نایاب نقل مطابق اصل بخط پسندیده و تصحیح برگزیده

در مطبع نامی فتح الکریم واقع بمبئی از نقش طبع مزین گردید





شیرازهٔ دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعهٔ افراد اوضاع متباین کافهٔ امم حمد مالک الملکی ست که علم جاه و جلالش میدان شهود برپا شده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رأفت و حمایت خود انتظام بخشیده و شحنهٔ حکم مطلقش اطوار متضادهٔ هژده هزار عالم را بتازیانهٔ عدالت و حکمت خود باعتدال لازوال کشیده و چاوش قضایش در چار سوی بسیط زمین منادی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار اعتقاد کرده و همه را بوحدانیتش زبان اقرار گشاده و بسبیل قدسش بصلای کرم و نوازشش گوش هر مخلوق را بزیور یقینی زیب و زینت داده **بیت**

چنان پهن خوان کرم گسترد	که سیمرغ در قاف قسمت خورد

دیباچهٔ نسخهٔ آفرینش و سرنامهٔ جریدهٔ دانش و بینش نعت سالاری است که مسند و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مذنبان جهان را مژدهٔ رحمت گردید و صمصام رسالت و دعوتش خرمن سرکشی و نخوت ارباب شرک و ضلال را برنگ برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و اصحابه و اتباعه و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً **اما بعد** بر کشور گشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل

سخندانی پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در سهرد هر وزمان میخواهد که افراد خلایق یعنی
بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادتمندی ذی همت مقبول
و مفضول خود کرده عاتیۀ اطاعت و فرمان بردارش بر دوش زمان و زمانیان می گذارد
و عالمی را چه از ادانی و اقاصی به پناه رافت و دولتش کامیاب و بهره مند میدارد مصداق
این مقال حوال سعادت اشتمال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
جنگ و عمدة الملک مبارک الدوله ٹیپو سلطان علی خان بهادر نصرت جنگ است که از ابتدای
سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و سیزده
هجری هر دو سعادتمندان والاشان کام بخشی و فرمان روائی نموده عالمی را بغور رسی پرداخت و
داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطۀ بالاگهاٹ و برخی از پایین گهاٹ که تفصیلش
بیشتر واضح خواهد گشت بقبضۀ تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه
کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بوده
و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر الیشان پنج نوبت مبارکباد افضال خداداد
می نواخت و یاوری طالع آن صاحب دولتان سرکار سرکشان این صوبه را تیغ بیساست
در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباه بازان خطۀ
بالاگهاٹ را سیر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن بیدار بختان ملاذ
بی سر و سامان ملجاء طوایف عالمیان و پناه خاص و عام ارباب پیشه و اهل حرفه بوده و خطبت
دلاوری و سپاه پروری آن ذریعۀ بیکسان ورد زبان هند و دکهن گشته و توصیف
داد و دهش آن فیض بخشان والا دانش در اکناف عالم به اصناف امم شایع شده اما
مفصل ذکر سلطنت خدا بخش آن والا فطرتان ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

وتشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بریک وجه
بیان نساخته لهذا این در س خوان دبستان هیچ نشناسی که موسوم بمیر حسین علی
ولد سید عبدالقادر کرمانی است وچندی در ظل دولت این همایون منزلتان
بعلاقهٔ نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکهزار ویک صد و
نود و شش هجری تا آخر سن یکهزار و دو صد و یک هجری بعمده خدمت حضور سلطان
جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست بسعی دو سه سال مفصل حقیقت
از اجداد و آبای دولتمندان موصوف بتجسس و تلاش بسیار دریافته قلمبند ساخت
ونسخه علیحده بتفصیل سال و ماه ترقیم کرده مسمی به **نشان حیدری** بر جریدهٔ روزگار
یادگار گذاشت وچنان جهد بلیغ واحتیاط بکار برده که سوای مضمون صدق و سداد
مندرج نشده بعضے کوایف روداد آنچه که بچشم خود مشاهده کرده بغایة تکلف و بی شائبه
ریب کماحقه برنگاشته وبرای انضباط شیرازهٔ این نسخه تازه ایجاد صفحهٔ سال و ماه و اوراق روز
و شب نور دیده چمن اوراق و اجزا را به شستهٔ الفاظ معنے بار آب و رنگ صدق و صفا داده

نظم

نشان حیدری را فکر کردم ❊ کماهی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل و گوهرهای تبیان ❊ بسلک لفظ و معنی های شایان
لب پیمانهٔ سرشار ذکرم ❊ دل آئینهٔ پر نور فکرم
طلب سرمایهٔ بازار شوقم ❊ طرب پیرایهٔ گلزار ذوقم
توکل توشهٔ محنت سبیلم ❊ قناعت پیشه و همت دلیلم
ز تار رشته های فکر انور ❊ پی این نسخه کردم راست مسطر

چمن را آبرو از جدول او
ولی چشم صله از کس ندارم
مگر آن زادہای شاہ مغفور
چه کم باشد دو مشت سیم و زرها
کشند ار شانه زلف التجا را
که هر یک مردم چشم تمیز اند
سحاب جود شان مطلق فشان است

سمن را رنگ و بو از سنبل او
بلی بی مزد و منت مے نگارم
چو بنوازند گرد دز حق دور
و یا ریزند بر فرق قمم گهر ها
کشایند این عقود مدعا را
مصارحمند بها عنبر نژاند
کف شان غارت دریا و کان است

اگرچه نسخه بر طبق قاعده ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسید اما نزد راقم سطور ناتمام چون صاحبان والا فطرت و منشیان پاک طینت و مورخان دانشور و دانایان هنرپرور بنظر اصلاح و چشم غور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود گوارا داشته اوقات عزیز خود را بیهوده ضایع نگذاشته شاه اذکار منتشر الباس اجتماع پوشانیده بر سریر صفحه رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسندند تا نسخه مقبول و مختوم گردد چشمداشت از والا دانشان عیب پوش آنکه احیاناً گاهی اتفاق مطالعه این نسخه افتد نظر ایرا د بر بے بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند و با حسان اصلاح منت بر ذمه من مستعد خدمت گذارند نظم

ای عزیزان صاحب افهام
گر خطائی بحرف من یابید
خطا اصلاح بر خطا رانید
بهر اصلاح از شماست نگاه

وی نمایندگان حسن کلام
از دقیقه زمام بر تابید
عیب پوشی خوش ست میدانید
از من اینک دعا جزاک الله

ذکر جد و آبای حیدر علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجاپوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه ولقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دهلی وارد کلبرگه شریف گشته اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ وخلیق وخداپرست بود مجاوران وخادمان درگاه حضرت بنده نواز بعزت و وقار متوجه احوال شیخ شدند وچیزی مدد خرچ مقرر کرده ماهوار میرسانیدند وشیخ معزالیه را شایسته پسری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیده بجمیع علوم ماهر و بزیور فضل وهنر آراسته همراه پدر بود عزم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد وجهد در خانهٔ یکی از مجاوران والاخواستگاری نموده بعد چندی بادای رسوم شادی کتخدائی وخطبه خوانی نکاح پرداخته فارغ گشت وهمونجا عهد خلافت علی عادل شاه ثانی بفراغت وخرمی تمام شیخ موصوف بسر برده دعوت حق را لبیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجهٔ خود از آنجا نقل کرده عازم بیجاپور شد ودر مشایخ پوره بخانه برادران زوجهٔ خود که ایشان هفت برادر حقیقی بودند فیمابین خود ها یعنی خواهر و برادران محبت جانی واتحاد قلبی داشتند وهمه با رفاقت شیخ منهاج امیر دکن را علاقهٔ نوکری بدر ماههٔ معقول پیدا کرده باتفاق تمام بسر می بردند آرمیده وهر هفت برادر بپاس خاطر خواهر خود شرایط خدمت صاحب معزالیه بعز و ناز بجامی آوردند چون بعد چندی لشکر هند بعزم تسخیر بیجاپور یلغار نمود وامرای دکنی یعنی شیخ مذکور وفضل خان ورستم خان وسرمست خان با لشکر انبوه حسب الحکم بمقابلهٔ افواج هند نهضت کردند ودر سواد ظاهر کلبرگه شریف بین الفریقین آویزش

سخت در داد پس امیر هراول که شیخ موصوف بود حمله های مردانه و کوشش دلاورانه
نموده شکست داده اما هفت صد دکنیان شیر سیرت از رفقای شیخ جانبازی نموده
داد جلادت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
یک بدنهای خود را از زیور جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سپنجی سرای فانی ابواب
ششدر و حیرانی بر روی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای هشت باغ جنت در
یکساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواهر بجان برابر ایشان دفعةً رسید از هجوم
هموم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی در افتاد
و بترک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاقت طاق
گشته نعرهٔ وا مصیبتا بر میداشت در هر دم عنان صبر و شکیب از دست گسیخته لسوگ برادران
دل از خویش و بیگانه بر داشته مرثیهٔ حسرت و افسوس بر دل صد پارهٔ خود می نگاشت پس
صاحب معزالیه چون احوال پرنکال زوجهٔ خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را
داغ تازهٔ آن ماتم زده انگاشته مع اهلیه و اسباب خانگی و دیگر وابستگان خود از آنجا
برامده و رفته رفته بطرف کرنانک بالاگهات آمده در قصبهٔ کولار خت رحیل انداخت حاکم
آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سرا بحکومت قصبهٔ مذکور میپرداخت
صاحب موصوف را که معرفت سابق درمیان بود با حرمت و وقار پیش آمده جهت برای
سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کارخانجات خود
بعهدهٔ دیانت ایشان گذاشته بود تا صاحب مشارالیه باطمینان خاطر اقامت ورزیده
سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهار پسر موجود داشت یکی
شیخ الیاس دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دل آشتند از پدر جلیل القدر اجازت خواستند پدر بزرگوار به پند و نصایح پسران را از آن عزم باز داشته فرمود که جد و آبای ما مشایخین بودند با وجود استعداد بترک اسباب دنیا داری می کوشیدند زیرا که خواهش دنیا واسطهٔ انقطاع سررشتهٔ تلذذ روحانی و بدایقهٔ تنعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان باید نمود و از کشمکش علاقهٔ دهر نا پایدار امین نباید بود آنچه که قضا و قدر در توشکخانهٔ مشیت ازلی برای شما مهیا و آماده داشته اند بی رنج و تردد و تلاش می رسد بیت

نه دهندت زیاده از روزی	گر زمین را بآسمان دوزی

کاملعیاران باستقلال از تنگی عیش دنیا اندوهگین نمی باشند بلکه با وجود علاقه آتش بیعلاقگی و قطع اضافت الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات خود پسران را از خود جدا نکرده بناز برداری پرورش می نمود چون او درسن یکهزار و یکصد و نه هجری در قصبهٔ کولار دنیای فانی را پدرود نموده پسر جوان خرامید شیخ الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلدهی و تسلی خاطر و تالیف قلوب برادران نموده نظر بپرورش بر جمیع احبا و اقربای ذوالارحام و ذوالقربی گماشته راه سلامت روی می پیمود قضارا همدرین اثنا شاه محمد حاکم کولار ودیعت حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بحکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا بر دل آشفته خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناتک پایان گهاٹ خرامید و در تعلقهٔ ترپامل که فضای دلگشا است چندی اقامت ورزید پس عازم صوبهٔ ارکاٹ شده بوساطت ابراهیم خان قلعدار ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب صوبه

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک رفقای نواب گشته به جمعدار
موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان مشیخت خاندان خود بود ناخوش
گشته تنها سمت تجاور به بهانه ملاقات سید برهان الدین پیرزاده شتافت اما متعلقان
خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف وی حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
خانه گذاشته بود چنانچه او بهمون سمت در سن یکهزار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
انتقال نمود فتح محمد که در ارکاٹ بسر می برد پسر تامی چند پیرزاده موصوف را از تجاور طلب
داشته دختر خود را که همشیره حقیقی ابراهیم صاحب میشد بازدواج خود در کشید و همشیره زادی
عروس را که بسن تمیز رسیده بود به امام صاحب برادر خود عقد مناکحت و مواصلت بربسته
باتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش
پالیکار میسور عازم آنصوب گشت و جمعیت چهار صد پیاده و یکصد سوار نوکر شده
بخطاب نایک که در اصطلاح هنود سردار پیاده را گویند نام آوری اندوخت و فتح محمد در
ارکاٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف شش صد
پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزال بردار با جازت صاحب صوبه فراهم ساخته در هر مهم سر خرو
می گشت وی در جنگ چنجی متعلقه کرناٹک پایان گهاٹ که به راجه تیسنگ و نواب آویزش سخت
روداد چنانچه راجه به چهارده سوار از جوی سکرا تیرت که آتش در طغیانی بود و این طرف
فتح پیٹ است عبور کرده بر لشکر نواب که چهار پنجهزار سوار و سیزده هزار پیاده بود دتاخت
و بازوی جلادت و مردانگی کشاده نیروزبر ساخته تا هم دلیری و جوانمردی خود بر جریده
روزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص با دو سوار رسیده بود تا فتح محمد
که با پیادگان و جزال برداران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود به یک شلک

ابو را بنجاک عدم درانداخت و بجلدوی این تردد نمایان علم و نقاره و فیل بخشش یافته مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زادهٔ او دوست علیخان صوبه دار ارکاٹ مقرر گردید و در خویش و اقربای او مناقشه درافتاد به سبب صفدر علیخان پسرش در کار دولت خلل ها رو داد و فتح محمد شجیع باندیشه کسر شان و منزلت خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالا گهاٹ شد و مستورات را در کولار گذاشته به میسور شتافت و چندی در آنجا با برادر زاده خود که سلیقه تمام پیدا کرده بود سکونت داشت و در همدرین ایام او را هم پالیکار میسور بخطاب نایک خوانده برابر حیدر صاحب نایک نزد خود داشته بود مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم هنود عظمت تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک رسد و بست مهمات دولت می نماید بزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و نسق کارخانجات راج به سبب نفاق عیان ارکان خلل ها افتاد صاحب شجیع از آن مرکنار کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدرین نزدیکی آن شجاعت کیش را در سن یکهزار و یک صد و سی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نامزد گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگرچه بنام ولی محمد خوانده شده اما در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجاکه شجاعت پیشگان والاهمت عمر عزیز خود را به بی علاقگی و بی نام آوری بسر بردن و چون روباه مزاجان بگوشهٔ گمنامی خزیدن نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بهانهٔ نام آوری خود پرورش خلق الله بی سروسامان منظور نظر دارند صاحب شجیع بعزم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه سرا یعنی نواب درگاه قلیخان رفته سررشتهٔ نوکری عمده بدست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد

سوار

سوار یافتہ بحراست قلعہ بالاپور کلان نامزد گشت و متعلقان خود را از کولار ہمو بخا
طلبداشتہ چندی آسودہ پس در سن یکہزار و یک صد و سی و چہار ہجری در تعلقہ مذکور
پسری صاحب شوکت بلندا قبال و ہمایون طالع تولد گردیدہ از فروغ ذات میمنت
آیات خود کنار دایۂ دہر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
بود نامش حیدر علی نہادند راوی بحسن توجہ بیان کردہ کہ بعد تولد پسر دقیقہ شناسان
انجم و افلاک زائچہ اش کشیدہ ظاہر ساختند اگرچہ این پسر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
و رئیس کرناٹک خواہد گشت اما بعرصۂ قلیل بدرد و داغ یتیمی مبتلا خواہد شد یعنی
سایۂ پدر از سرش خواہد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الرای شدند تا بچہ را شیر فنا
بنوشانند و بہ گہوارۂ عدم بخوابانند صاحب شجیع بر این ارادہ وقوف یافتہ فرمود اگر
شومی طالعش بمن اثر کند راضی ہستم ہیچ چہ روا داشتن او نیستم کہ ظہور نیک و بد از
مشیت ازلی است پس توابعانش در پرورش و حفاظت آن قرة العین دولت و اقبال سعی
بلیغ می کردند بعد عزل درگاہ قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سراپا لیکار
میسور با پالیکار بدنور وغیرہ اتفاق کردہ بہ تسخیر قلعۂ مذکور فوج کشی نمودہ بمعرفت حیدر صاحب
نایک پیغام سپردن قلعہ بخود فرستاد شجیع موصوف بر سخنان غرضانہ ایشان فریب نخوردہ
شیوۂ حلال نمکی بکار بردہ طریق شجاعت منشان بہ پیمودہ از اقبال این معنی پہلو تہی ساخت
مستعد جنگ گردید چنانچہ بہ شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک
شبخون شکست دادہ در اقران و اماثل خود سرخرو گردید پس پالیکار ہزیمت خوردہ
بمایوسی تمام راہ دار المقر خود گرفت و شجیع معز الیہ اسباب لازمۂ ثروت کہ از لشکر غنیم
غنیمت یافتہ بود نزد صاحب صوبہ روانہ کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجیع کار آزما ہزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته به منصب دو ہزار پیاده و پنج صد سوار مع فیل و نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجیع والادانش سرانجام ہر مہم که مامور میشد با حسن ترین وجود باتمام میرسانید چون درگاه قلی خان دیگر بار صوبه دار سرا مقرر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجیع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز براو گذاشته بود بعد کشته شدن خان موصوف شجیع دانا بعبد الرسول خان پسرش متفق شده چنان بند و بست صوبه و قلعه و پالیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بے وجود حاکم و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت دینار و بکار میشود در تنظیم و تنسیق امور ریاست راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاہر محمد خان که تا نه ماه بفراہمی سه بندی ضروری بعد رخصت بحکومت صوبه ہمونجا مقیم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت بوساطت تدابیر شجیع صایب تدبیر صدر بند و بست صوبه بتوقعی پرداخته چونکه نواب موصوف مع لشکر بصوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نه انگاشته بجاگیر به خود که ہمین پرگنه بالاپور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدرآباد رفت و محمد خان پنی قلعدار دار الامارة را با جمعیت خود مع رفقای شجیع والا فطرة در صوبه گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعدار و آن شجیع مع دیگر نایکان از نواب به بہانه ماہیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دار الامارت بازنداند و خفیه مستعد بجنگ گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخل صوبه مبلغ ماہیانه ہزاریان و محافظان قلعه و مواجب سه بندی لشکر صوبه خواہیم رسانید حساب شہور گذشته از صوبه دار ماضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده دروازہای شہر

و قلعه را مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عیدگاه غربی شهر صوبه بالشکر
فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر پناه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
و تردد شایان داخل دارالامارة شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجیع موصوف
بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سرخرو گشتند نواب از آنجا کوچیده در
راه بالن هیلی فرود آمده شهر و قلعه را گرد گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعگیان انداخت اما در
هر جنگ محصوران مستحق مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کمن هیلی
که از قلعه الگی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعه دار اجهل منش با فوج همراهی
خود و جمعیت شجیع بعزم شبخون بر آمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان
نبرد سخت رو داد از آنجا که قلعه دار ناتجربه کار و ناآزموده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیم خبر
نداشت راست سمت خیمهٔ نواب در تاخت و شجیع دانش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
و پیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
صدای کاوکاو برداشته با یکدیگر در افتادند بعد کشمکش و جهد بلیغ سر قلعه دار بتاراج رفت
و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند وقوع این واقعه در سن یکهزار و یکصد
و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال و اطفال شجیع شهید در پرگنهٔ بالاپور مذکور بودند
چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالاپور بود رسید آن ظالم
بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را بے سبب بجا یند و جمیع اسباب ثروت
حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور وغیره یکقلم غارت ساخت
سوای این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت ساله و
حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرده بالائیش چرم دوخته

بنواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان تیم را بامید اخذ زر حیران و پریشان نموده
تمام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس اهلیهٔ شریفهٔ شهید زبانی یکی
معتمد خاص خود حقیقت تظلم و تعدی حاکم ظالم بالاپور و مظلومی و گرفتاری جگربندان به حیدر
صاحب کلان برادر زاده شوهر خود که در سرینگ پتن بود گفته فرستاد صاحب موصوف
باطلاع شهادت عموی خود و خرابی حال پسرانش تاسفها و حسرتها خورد بل خور و خواب
بر خود ناگوار دانسته به پالیکار میسور مستغاثی گشت و او عرضی متضمن رهائی مستورات
و مخلصی پسران شهید به حاکم سرا نوشت تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را متنبه ساخته و
از عذاب آخرة ترسانیده بواسطه خود رهائی بخشید اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین
روایت کرد چون نواب درگاه قلی خان کشته شد و پسرش عبد الرسول خان
بدون اطلاع حضور هوس ریاست صوبه بسته چهار لک روپیه از نزد محمد خان سلیمان زائی
ساهوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صوبه نموده
فتح محمد صاحب هم هیجده هزار روپیه بادای مشاهرهٔ برادری خود از ساهوکار مذکور گرفته
بتصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاهر خان اطلاع یافت عبد الرسول خان
عازم بالاپور می شد در آن حین ساهوکار مذکور برای زر خود مزاحم و حایل گردید و او
هزاریان قلعه و سرداران لشکر صوبه قلعه دار قلعهٔ دار الامارة را در باب دهانیدن
مبلغ مذکور از نواب معزالیه بهر صورت که سبیلش خواهد شد تاکید آکید کرده راه خود پیش
گرفت چون نواب سید سرداران لشکر و هزاریان قلعه بحث و تکرار ماهیانهٔ خودها و مبلغ
ساهوکار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دار الامارت بار نمی دادند و
ساهوکار مذکور نیز افاغنهٔ خود را جمع ساخته مستعد بجنگ گردید فی الجمله بعد کشش و کوشش

بسیار آخر قلعدار مع صاحب شجیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حملهٔ دلاورانه
داخل شهر شد اما هزاریان و میواتیان و ساهوکار مذکور ارک قلعه را مضبوط ساخته تا یک ماه
سعی کردند و کلید قلعه سوای ادای حق خود ها نه سپردند چون این کیفیت معروض حضور
نواب نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ ماهیانه سپاه و سردار و زر ساهوکار از
خزانهٔ خود ترسیل داشته آتش فتنهٔ صوبه را بر نشاندند پس بعد وصول مبلغ مذکور هزاریان
کلید ابواب قلعه بنواب سپردند و ساهوکار زر خود بر فیل و اشتر بار کرده راه ارکاٹ
سر کرد چون به پرگنهٔ بالاپور رسید احوال پسران شهید بدانموجب که سابق مرقوم شد ملاحظ
کرد خود شفیع ایشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید رهائی کنانید اما فقط
اثاث علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پٹن روانه کرده هر دو برادر را گرو در
عوض مبلغیکه شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون ساهوکار بارکاٹ رسید
و مستورات شهید فایز سرینگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال
جگر گوشگان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت و بلای دوگونه نالیدند
پس صاحب موصوف به دلاسای ماتم زدگان پرداخته مبلغ هجده هزار روپیه بارکاٹ
فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانیده نزد خود طلب داشت تا هر دو برادر
بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسیده آرمیدند و صاحب معز
بر هر دو برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشته پرورش می نمود و به طرز
دولتمندانه ناز برداری ایشان منظور داشته کسب سپاه گری و اسپ تازی بیاموخت
چون هر دو برادر بسن تمیز رسیدند شهباز صاحب از دختر خاندان خود کتخدا شد بعد
چندی چون جوانمردان قوی بازو بر ذات خوی بزرگوار خود یا تندگی و حوائج بشری

خود انداختہ بسر بردن مناسب ندانستہ خواہ نخواہ از برادر و والدہ رخصت گرفتہ مع
برادر خود باز عازم پایان گھاٹ شد و از عبد الوہاب خان برادر خورد نواب محمد
علی خان والاجاہ بن انور الدین خان گوپاموی کہ صاحب جاگیر چیتور بود علاقۂ
نوکری پیدا کردہ بسرداری ہزار پیادہ و دو صد سوار نام آوری اندوختہ چندے
بسر برد و برادر خورد خود را یعنے حیدر علی صاحب را سردار سوار مقرر کردہ بود غرض
ہر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسودہ حال بودند چون در عہد حکومت
نواب دلاور خان حاکم صوبہ سرا پالیکاران بالاگھاٹ بزر پاشی صاحب صوبہ را
نرم ساختہ باز از یکدیگر ہمت گماشتند چنانچہ پالیکار میسور شش ہفت ہزار سوار
و بیست ہزار پیادہ فراہم ساختہ پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور والہ و ماشتی والہ
وستی کال و کوڑی کال والہ و ماکڑی درگ والہ اتری درگ والہ وغیرہ را زیر ساختہ ہمہ
ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکہ رفتہ رفتہ تا متصل صوبہ سرا فوج کشی نمودہ کوہ مدگیری
کہ در تصرف پالیکار مڈگیسی بود گرفتہ علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با
سہ صد پیادہ و ہفتاد سوار مع فیل و نقارہ بہ بندوبست آن نواح و حراست کوہ
مذکور گذشتہ بود درآنوقت حیدر صاحب برادران خود را کہ وقت ترقی دولت بود از
ارکاٹ طلب داشت قضارا ہمدرین روزہا شہباز صاحب از عبد الوہاب خان بسبب
قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود رنجیدہ خاطر گشتہ بجد وکد بسیار رخصت
برطرفی گرفتہ بے علاقہ شدہ بود و برحسب طلب اخوی بزرگوار مع احمال و اثقال
و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معز الیہ از مشاہدۂ حال
برادران بختاور خوش و خرم گردیدہ از نندراج کاربرداز دولت میسور ملازمت کنانیدہ

بسرداری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون هلی تعلقه
بالاپور خورد که در قلعچه مذکور تهانه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت
و وقت یورش بر قلعچه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کارپرداز مذکور
برادری صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بند و بست تعلقه و حراست
قلعۀ نو تسخیر بذمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسرینگ پٹن نمود
اما صاحب معز الیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر
کارپرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبداشته همونجا آسود چون زوجش
بعد تولد دختری رحلت کرده بود دراً نوولا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود
خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید و آن دختر نیک اختر را که از ناز
و دولتمندی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از بطن زوجه نو دو دختر
و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب در سرینگ
پٹن چنان راه سلامت روی می پیمود که همه اعیان راج بلکه مسندنشین یعنی راجه
خصوصاً نندراج کارپرداز که خسر چاپ کشن راج و دیر مسند آرای آنوقت می شد
شیفتۀ حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمعداران و
نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در ترقیش میکوشیدند
و ذات بابرکاتش را مقدمة الجیش میدانستند و اجازت جمعبندئی سوار و مردمان بار
داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و بزم گاهی نندراج از خود جدا
نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلانش یعنی شهباز صاحب
که مع وابستگان در دیون هلی سکونت داشت فکر شادئی کتخدائی برادر خود کرده

بتلاش بسیار از صوبه سرا سید شهباز پیرزاده عرف شاه میان صاحب را که شش فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور بگنتو صاحب دوم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبداشته بدختر کلان نامزد نمود پس بادای رسوم شادی کتخدائی بطور دکنیان پرداخته آسوده گشت چون از آن زوجهٔ شریفه دختری تولد شده در ایام زاچگی بسبب غذای مخالف لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و منفذ تناسل مسدود گردید در فکر شادی دیگر بود درین اثنا نندراج رانبد ولیست ملک پایانگهاٹ که جنوبی میسور است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و ڈندکل وغیره ضرور افتاده مع لشکر شتافت چون بعضی ناپاران آنجا طریق بغاوت و سرکشی بیموده ملک ویران ساخته جلاوطن شده بودند قریب یک و نیم سال به بندوبست آن ضلع و تنبیه نابهار الغی مامور و مقید بود جوانمردی و بهادری خان شجیع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و اعالی طبقهای پر گوهر هزاران آفرین و تحسین بر فرق شجاعتش نثار گردید و در جلدوی این کوشش های نمایان به فیل و علم و نقاره و پالکی خاص لوای مع اجازت فراهمی سوار و مردمان بار یعنی تفنگچیان سربلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار برقاعدهٔ فرنگ و هزار و پانصد سوار علیحده فراهم ساخته بفوج خاص نامزد نمود چون ازانجا مظفر و منصور مراجعت کردند اهلیهٔ شریفه خان شجیع برضا و رغبت خود شوهر اقبال منظر را اجازت شادی کتخدائی دیگر داده درین کار پر مصر شد تا خان شجیع بصوابدید برادر کلان یعنی شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعدار معزول گرم کنڈه را که در آنوقت بی علاقگی مع متعلقان در تعلقهٔ بارامحل اقامت داشت زاد راحله و باربرداری فرستاده

مخفی نماند کسانی را که برقاعده و لباس اهل فرنگ با بادیق چقماقی آراسته میکنند درین ملک سپاه بارمی نامند ۱۲

طلبداشت

طلب داشت و خواهر شرف العقد مناکحت خود در آورد اما اهلیه اول را بانوی خانه کرده با عزت و
حرمت میداشت بلکه زیب خاندان خود میدانست و جمیع اهل قبایل شرایط تعظیمش بجا
می آوردند و دیگران را که از اهل حرم خاص بودند باطاعتش داشته بود و خواهر دوم اهلیه
اول بسید برهان نامی طالب العلم منسوب شده فاما خواهر سوم را که ناکدخدا بود همدر آن روزها
بمیر علی رضا خان منسوب کرده بادای مراسم تهنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی
و خویشان را از خود جدا نکرده هر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کرده بود اما تا سه چهار سال
خان شجیع را اولاد نشد آخر بذریعه روح پر فتوح حضرت ٹیپو مستان ولی که برادر کلان
حضرت حمید صاحب که در وسط شهر کنجن نگر عرف کنجی پس پرده اند منسوب ند چونک
ارکاٹ آسوده اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعه رای درگ
بموضع هنور آرمیده اند و کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت قدس الله
اسرارهم در هند و دکن مشهور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند
کتخدایان مستمند ملتجی بجد ابوده نیازها و منتها میکردند چون وقت قبولیت دعوت
و ترقی جاه و حشمت بود تیر دعا به هدف اجابت نشست و شجر امید بار آور گردید

ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

الحمد لله والمنة بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن امید گل مراد آورد که کاشانه دولتش
به شمع سعادت منور شد و شام آرزو بصبح رجا مبدل گشت یعنی نیر برج دولت و حشمت و
شمع بزم جاه و عظمت به بستم شهر ذیحجه در اول ساعت روز شنبه سن یکهزار و یکصد و شصت و
وسه هجری در قصبهٔ دیون هلی روشن شده ساحت تمنای پدر و عم و شبستان امید
خاندان را نورانی ساخت و ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خویش و بیگانه کشود

خان شجیع ازین موہبت عظمی جبین عجز و نیاز برخاک منت سوده مراتب و مراسم شکر و سپاس خالق جان آفرین تبقدیم رسانیده تا چہل روز جشن ہمایون و محفل عشرت مشحون ترتیب داده در خزینه کشوده به بذل و نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را یکسر توانگر گردانید

نظم

بزم شادمانی شاد بوده
چو شیشه صاف دل خرّم نشسته
نه از گرد الم در دل غباری
کشیده پاے در دامان راحت
در دل بسته بر روئے تفکر
همه اسباب عیش و کامرانے

ز فکر این و آن آزاد بوده
ز نقش فکر لوح سینه شسته
نه از وہم و خیالش اعتباری
درون سر برده در جیب فراغت
که کرده باده از جام طرب پر
مہیا بود شاہی و جوانے

غنچه دلہای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت قدوم آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نواخت یعنی از آن روز خود بخود دولت و اقبال استقبال نمود چون ہمین انفاس بطون حضرت ٹیپو مستان پسر تولد شد ٹیپو سلطان نامش نہاده در پرورش و حفاظتش سر مو تجاہل و تغافل روا نداشت و در آخر ہمین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام انور الدین خان گوپاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست ستم ہدایت محی الدین خان مظفر الدوله ہمشیره زادهٔ نواب موصوف باغوای حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطه در میدان آنبور گڈه در سن یکہزار و یک صد و شصت و دو ہجری قتل گردیده و نایطهٔ مذکور بسازش فرانسیس در ولبست صوبهٔ ارکاٹ را

متصرف شدہ بود و نیز بند و بست آن صوبہ و تنبیہ شرارت کیشان آن ضلع بر ذمہ
ہمت خود قرار دادہ عازم کرناٹک پایان گھاٹ گردید و ہمہ پالیکار بالا گھاٹ و دلاور خان
صاحب صوبہ سرا مع سامان جنگی حضور طلب شدند از آنجملہ کراچوری نندراج از
طرف میسور والہ بالشکر گران و حیدر علیخان نہضت کردہ بحضور رسیدہ شریک معارکہ
بود چون در میدان جنجی بقصور فتور افاغنہ کڑپہ کنول نواب موصوف در سن
یک ہزار و یکصد و شصت و چہار ہجری شہید شد پالیکاران ملکی بمجرد وقوع این واقعہ
حیرت افزا بے اطلاع احدی راہ دار المقرہای خود سر کردند و خان شجیع با جمعیت تو پخانہ
خود تا نصف روز در لشکر پراگندۂ شہید اقامت داشتہ بعد دریافت کماہی حقیقت
از آنجا راہ بالا گھاٹ گرفت و سہ چہار شتر پر خزانۂ عامرہ کہ لعیان غارت کردہ میبردند
آنہارا تنبیہ کردہ داخل خزانۂ خود نمود و مراجعت لسبرنگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدر علیخان بہادر مع دیگر واقعات کہ در سن یکہزار و یکصد و شصت و پنج ہجری رو داده

چون در زمان ریاست چک کشن راج وڈیر مسند آرای میسور و کاربرداز کراچوری
نندراج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شدہ ہر جا سر بشورش بر داشتند و
تعلقات سرکار را خود متصرف شدہ از حلقۂ فرمان راجہ سر کشیدہ بودند و بار سال
زر پیشکش معمولی نمی گرائیدند خصوصاً دیوراج برادر نندراج طرق نمک حرامی
پیمودہ بیرامون محل راجہ بیرنگ بندی کردہ چند گلولہ توپ بر در محل پراگندہ بود
اما نندراج بتائید و تدابیر عدو شکن خان شجیع اعدای دولت و امادر از بیرساخت
علاوہ برین کہ در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل ہا و رخنہ ہا افتادہ

تفصیلش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش به
بمیسور شتافت و خان شجیع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فو
وهسور و باگلور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه رخصت گرفته
خود شتافته شیوهٔ بغاوت اختیار کرد بدستور قلعداران و پالیکاران
سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ والمعنی
بندوبست آن ضلع سوای خان شجیع دیگری را تجویز نکرده که مصرع لا
سیر کوه و دشت به برین کار مامور ساختند و با جمعیت خاص او مع برادر
صاحب و خوب صاحب و کنی جمعدار دو هزار سوار و به مختاری کل امور رخصت
خان شجیع شبا شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت ر
و بازوی مردانگی و شجاعت بر کشاده همه را زیر ساخت و گنگارام بد
ساختهٔ بپاداش عمل شنیعش طوق و زنجیر نمود و بیک حملهٔ مردانه سر د
از بار دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید
دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعجات کوهستان آن طرف
هولی درگ و چین رای درگ و رتن گیری و رای کوٹه و هسور تهانه مستقل
خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه را در هر قلعه متقرر کرده بوفور حش
اقبال مظفر و منصور مراجعت به دار الریاست فرمود و هم در آن ایام
خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کمندان گهو نسا از سمت ارکاٹ به ملاز
بعهدهٔ عمده به رسالداری مردم بار مامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج برحسب استدعای نواب محم

سراج الدوله سمت تهرنگر عزت ترچناپلی و ظهور شجاعت ذاتی خان شجیع در آن مهم و واقعه سن یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والاجاه بن انورالدین خان شهید که از هنگام
انتقال پدر و نواب ناصرجنگ شهید در قلعه تهرنگر پناه گرفته بود حسین دوست خان
عرف چندا صاحب نایطه که به کومک فراسیس پهلچری از طرف هدایت محی الدین خان
در وبست ملک ارکاٹ در حیطه تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دولت
محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود که پنج یا شش هزار سوار و
دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر ترچناپلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده
مشغول مورچال و آتش افروزی گردید سراج الدوله بلاعلاجی چون چراغ صبحدم بی رونق و نور
گشته محفوظ خان شهامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسور روانه کرده بزبان
التجا پیغام داد که اگر درین وقت اعانت ما نموده اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور
بحمایت ما برخیزند بعد هزیمت غنیم و بندوبست صوبه ارکاٹ قلعه ترچناپلی مع تعلقش بشما
سپرده شود و نیز تفویض چند تعلقه عهد و پیمان بگونرمنبدر دیوناپٹن که از قوم انگریز بود موکد
ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلب داشته بود نندراج کارپرداز میسور نظر بر هیچ ملک
بهتر ندانسته نموده از روی حرص ملک و مال بحکم آنکه فرد از حریصان نرود حرص از رو تیم مرگ ٭
تشنه از خواب جهان تشنه جگر برخیزد ٭ با امرا او و دیگر پایکاران اتفاق کرده
بسیار خرچ نموده خود مع خزانه و توپخانه و لشکر که هفت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده
بود سمت ترچناپلی رو آورد اگرچه راجه مسند آرا بر این معنی رضامند نبود امداد لوای یکجهد

رفت و بنواب محصو از زر و آذوقه و غیره سامان ضروری هر چه که می بایست کمک کرد
و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکریان سراج الدوله بوده کار شجیعانه بظهور می رسانید
و بارها بر لشکر فرانسیس و چنداصاحب شبخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان خود را
که غازی خان بید سردار ایشان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعین کرده بنادیق
و خیمه ها و راس گاوان و غیره اسباب می طلبید و در یک شبخون به تردد نمایان و
کوشش شایان و حمله های مردانه از فوج هراول فرانسیس و ضرب توپ گرفته مظفر
گشت و در همسران خود سربلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چنداصاحب
که در دلوای مذکور که سابق در هر موقع به قسم کلام الله از منکارانی زن همشیره زاده
ترمل نایک حاکم مدهره عهد و پیمان بعدم مزاحمت حالش درمیان آورده بدام خود کشیده
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
کشیده شد که آفت ها رفت تاریخ اوست پس فرانسیس را پهلچری گرفت چون سراج الدوله
این ماده تاریخ است
فتحیاب و سرخرو گشت از قرار و مدار که بمیسور کرده بود به لطایف الحیل بر گردیده برسانیدن
مبلغ زر و نقد یعنی مشاهده لشکریانش آنهم خرچ ششماهه پیغام فرستاد نندراج برای مقدمه
لاحول خوانده و بر عمل ناتجربه خود پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
پس خان شجیع و دیگر سرداران بهادر منش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
بعد منعکس شدن معامله از فرانسیس را مصالحت و اتحاد نموده چند سپاهیانش را به کومک
خود طلبیده بود و سوای این اسباب جنگ مثل توپ و بندوق و ضرب و باروت برحسب ضرور
از پهلچری قیمت می طلبید و گولنداز ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده نوکر داشت
چون سه ماه دیگر بازار زد و خورد گرم بود و کمتو صاحب برادر نسبتی خان شجیع همونجا بگلوله توپ

شهید شد آخر الامر نواب موصوف فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتمد خود را مع جمعیت برای
تهانهٔ قلعه روانه سازید تا کلید ها بدستش گذاشته ما به بندوبست ارکاٹ بحمایت انگریزیه روانه شویم
نندراج دانست که افسون تدابیر و عزیمت مردانگی خود در دل یار برگشته اثر کرد همان زمان بخبث
خود نازان گتی گوپال را که برادر قرابت خود می شد با و نیکٹ راو برکی و خویصاحب جمعدار
و سید بدلی دکنی جمعدار و امر سنگه را با جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار در بندوبست
قلعه و توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزد دروازهٔ قلعه رسیدند کلید قلعه پیش
ایشان فرستاد چون آن روز میان هنود بسیار بد و نحس اکبر و ساعت هم منحوس بود
ایشان عذر روز بد در پیش آورده گرفتن کلید ها بر فردا قرار داده مراجعت نمودند نندراج الذی
این معنی را که با ایفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از معتنمات شمرده پس فردا دیگر اشخاص
مذکور بخوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه فرستاد بمجرد داخل قلعه به بهانه سوال و جواب
تنها گتی گوپال وغیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب و ضرب ملازمان ایشان
را علیحده گرفته بعضی را بر آورده و بعضی را مقید ساخت و باب قلعه بند کرده بسمت لشکر میسور
چند گلولهٔ توپ پرانید نندراج بزور بیش غضب آلود و اندوهناک گشته بشورش تمام دانست که
عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود بهبود خود مشاهده نمود آخر حسب صوابدید خان
شجیع ناکام و بی مطلب بسوی ستی منگل مراجعت نمود بخجالت اینکه خود بجد و کد بسیار و با امید
همدست شدن بلاد ذخیره سه چهار لک هون رایگان صرف کرده آخر کاری نکشود بسوی دار الریاست
رفتن نتوانست راجه مسند نشین ازین معنی رنجیده خاطر شده خرچ لشکر از نه ماه نفرستاد
لهذا عسرت خرچ بمرتبه کمال عاید حال لشکر اینش شده بود بجای مذکور اقامت ورزید بعد چندین
روز ها بالاجی راو نانا سرکردهٔ پونا اول فوج کشی باین طرف جنوب تنگبهدرا نمود بعد بندوبست

صوبه سرا نواب لاور خان را پرگنه کولار جاگیر داده بلونت راو امیر خود را بالضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجیع خالی یافت بیباکانه و عدم
مزاحمت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آورد راجه مسند نشین چون
دید که غنیم زور آور شده همه مواضعات متعلقه خود را متصرف گردید و سوای قلعه بنگلور و
ماگری درگ و دار المقر در ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف ترچناپلی بسبب ناتجربه کاری
و خود پسندی و لوای منقسم ماند نندراج را خطوط متضمن خرابی ملک و تاراجی رعایا و
برایا بارها نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخوت که سوای بند و بست امور خود
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود فتور و قصور راه یافته بود سخت پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور روپیه مقدمه جنگ بصلح فیصل ساخته اگر چه غنیم با تمامی
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما تهانه های خود و عمال از مکانات و قلعجات میسور برداشت
نه نمود بلکه از اول زیاده قایم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد نشد
القصه چون نندراج به بستی منگل اقامت داشت سپاه لشکر بنا بر مشاهره خود مزاحمت
بحال دلوای رسانیده سر ڈیوڑهی دهرنا نشستند لیکن او ایشان را به سخنان چرب و شیرین
فهمانیده نزد راجه روانه سرینگ پٹن نمود اما خان شجیع را که بر ذاتش اعتماد تمام داشت و هری
سنگه نامی جمعدار را که از قوم راٹهور سردار صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص پایگاه خود
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تهی دستی و عدم رسیدن مدد خرچ لشکریان کار
بجدی رسید که هری سنگه مذکور پاس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود معه
برادری مزاحم خورد و خواب دلوای شده دهرنا نشست حتی در باورچیخانه خاص و

آب بند ساخت دلوای بر عملش بی جگر شده از جنس پارچه و ظروف و نقره و طلا که بنا بر ضرورت
در سفر با خود داشت معه چیزی نقد در عوض مواجب ماهیانه اش داده او را برطرف نمود
چونکه جمعدار مزبور معذرم مرخص گشت و کامیاب از آنجا کوچیده مع احمال و اثقال براه سرنگ
پٹن بفاصله دو کروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
و دغدغه جسمی و روحی یافتند از حوایج بشری فارغ شده همه ها بر بستر استراحت در آمده گشتند
بوقوع این حال خان شجیع بهم برآمده پیش دلوای رفت و زبان طعن برگشاده گفت که این
چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیرخواه صمیمی اذنی نوکر
راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که صریح کسر شان بود بی اثبات حق زر مشاهره رسانیدن
دور از صلاح و فلاح زیراکه یکی را بچنین مراعات بی ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعداران و سران
لشکر ابواب گستاخی گشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاده و جوابی چنین
وقت بد بود تنبیه باید نمود اگر اجازت شود بسزایش پرداخته آید که عبرت دیگران شود
دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیه اش نمود تا خان شجیع از آنجا حسب برخاسته
بفرودگاه خود آمد و پنج صد تفنگچیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک ها ریخت که بعضی از ایشان
بعدم بیدار بختی بر همون بستر خواب سست و پازده بخواب فنا سر کشیدند و بعضی از آنها
با تیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود ها در باختند غرض تمامی مرد برادرش را مع جمعدار
نمکحرام مذکور ته تیغ و هدف نوک سنان ساخته احمال و اثقال و آلات حرب و ضرب را ستان
ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سوای اجناس و
ظروف و نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بخان شجیع ارزانی

دانست پس آن شجیع دانا به تدابیر عدو مالی و دشمن زنی شهره عالم گشت بعد چندی روزی
دلوای آن شجاعت منش را طلبیده برابر خود بر مسند نشاند و مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
تهیدستی و عسرت خرج روزمره در پیش نهاد خان شجیع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بذمه
همت عدو گداز خود گرفته چون شیر غژان مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهضت فرمود
و در عرصه یک سال همه نایماروها و پلهها را زیر و زبر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از آنجمله کسی
که بخیرخواهی تمام استقبال نموده برحسب درخواست فکر ادای زر کرد او را از جان و مال
امان بخشید و کسیکه پا از جادهٔ امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان راجه
مسندنشین بوده برسانیدن زر راضی نشده بزور بازوی خویش چنان خراب و تاراج گردید که
نام او و اولادش از جریدهٔ روزگار حک گشت بر پالیکاران تعلقه هنی و بیرو پاچی که سخت
سرکش بودند بحسن تدابیر عدو مال دستاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تختههای گران قلعچهها
که باصطلاح دکنیان لکر کوته گویند بنا ساخته تهانهٔ خود گذاشت و اطراف و جوانب آن سمت
شهرت و عبرت سیاست که لازمهٔ ارباب ریاست است در انداخته ملک بضبط و باغیان را در
اطاعت خود درآورد نندراج ازین فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
بدست نموده بود خوش و خورم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران یعنی مع کرور روپیه
نذر نزد راجه روانهٔ دارالریاست کرده نصف سیاهی خجالت از چهره حال خود شست
باز بعد چندی خان شجیع را برای بندوبست طرف ننکل و پال گهات وغیره مع فوج
روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسندنشین بودند به بیم و تشویش غیب
و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش مهر خاص نویسانیده

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتداد که عرصهٔ دو سال منقضی شده بود به ترددورنج سفر درمانده و تمنای ملاقات فرزندان و وابستگان که در قلعهٔ دارالریاست سکونت داشتند در دل از حد بیشتر داشته فرصت وقت مصیبت مجردو ... دو خطوط راست بر ... بیباکانه فایز دارالریاست گردید و خان شجیع را که به بندوبست پالیکاران همت گماشته بود خطوط مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شجیع برروانگی نندراج به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخته جمعیت خاص که دو سه هزار سپاه بار و پنج صد چیتی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که از یلچری و کوڑیا ابند وغیره بنرپاشی بسیار طلبیده داشته بود و چهار هزار پیاده کرناٹکی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سوا دمانا منڈف سرینگپٹن فرود آمد و در آنوقت احوال دارالریاست و آن دولت چنان بود که در بندوبست ملک شمالی تبصرف مرہٹہ تا جہتر که در راه صوبه سرا و از قلعه چهار فرسنگ فاصله دارد رفته و عمال غنیم بندوبست تعلقه و موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و گوپال راو مرہٹہ ناظم مرج که به بندوبست صوبه سرا بعد عزل بلونت راو متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعهٔ بنگلور را محاصره ساخته اما سری نواس بن ونکٹ راو برکی که قلعدار بنگلور بود دل از دست نداده قلعه را مضبوط کرده بدلدهی و تسلی خاطر محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیم ترددشایان بعمل می آرد و اعیان دولت میسور شتر دلی عقل و هوش گم کرده چون پیرزنان خفتان صفت انتظار در میدان شجاعت می کشیدند چون نندراج و خان تهورکیش فایز دارالریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد پس همه ها به دفع دشمن دولت مشورت نهاکرده تمامی سرداران و جماعه داران را طلبیده داشته در بندوبست ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جملگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدولت برفیل سوار شده رزم آرا شوند ما همه گرد فیل در جان نثاری قصور نخواهیم کرد و الا ما همه طاقت کجا که با جمعیت های قلیل خود مقابله از افواج کثیر مرہٹه نموده شود

ذکر شکست یافتن مرہٹہ یعنی گوپال راو در سواد بنگلور بزور بازوی خان شجیع و باز منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرہٹہ مع دیگر کیفیات و واقعات سن یک ہزار و یک صد و شصت و ہشت ہجری ۱۱۶۸ آنکه

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس شدند و خان شجیع را طلبیده براین ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یاوری جستند ہرگاه خان شجیع بلا تامل سرانجام این مهم بر ذمهٔ ہمت والا نہمت خود گرفت دراجه مسند آرا بعد ہزاران ہزار آفرین و تحسین به سینهٔ خود کشیده بخطاب خان بہادر خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیه عدا نمود و علم خاص لشکر و خیمهٔ خاص خود با مسند زرین و لوازمهٔ آن مع خزانه و توشکخانه و فیلخانه وغیره بیرون قلعه فرستاد پس خان بہادر را سپه سالار مقرر و به ہر امور مختار کل کرده بان رخصت داد و از دیوان خانه خاص تا ڈیوڑی مع اعیان پاپیاده آمده وداع نمود آری مصرع ہر که شمشیر زند سکه بنامش خوانند + چون خان بہادر و شہباز صاحب فقط به جمعیت های خود بیرون قلعه رفته در میدان کرکیٹ فرود آمدند پس راجه و دلوای همه جمعداران را با طاعت سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزبان آوردند تا از انجمله خوب صاحب دکنی جمعدار و سید بدلی که از قید نواب محمد علیخان مخلصی یافته رسیده بودند و جماعت ایشان سه ہزار سوار بود و رحیم صاحب و یعقوب صاحب و امر سنگه و میر بجلی با جمعیت های خود و سامان

جنگی مستعد خدمت سپہ سالار بہادر شدند بدستور چند سران پیادگان و مندیل کلاہ پوش مع
رسالۂ خود برفاقت بہادر اقبال مند ہمت گماشتند و دیگران بحث و تکرار مبلغ ماہیانہ
درپیش آوردہ در دار المقر ماندند پس سپہ سالار موصوف ہمون جمعیت قلیل کہ چہار پنج
ہزار سوار و دوازدہ ہزار بار و پیادہ و شش ہفت ضرب توپ بود بلا تامل بروت مردانگی را
تاب جسارت دادہ سمت بنگلور کوچ کرد و در دو سہ روز بہ بندوبست تمام در سواد چن
پٹن فرود آمد مرہٹہ ازین معنی خبردار شدہ پانزدہ ہزار سوار را بمقابلہ روانہ نمود چون خبر
ورود افواج مرہٹہ رسید سپہ سالار ذی ہمت از آنجا کوچیدہ در جنگل بڑدی چون شیر
گرسنہ اقامت ورزید روز دیگر خبر واقعی فرودگاہ افواج مرہٹہ طلبیدہ شب با یکہزار
مردم بار و چیٹی کار و دوصد کلاہ پوش خود بدولت از عقب شان تاختہ چنان زد کہ اہل غنیم
تمامی اسباب گذاشتہ رو بفرار نہادند و بعضے ہا اسیر و قتیل شدند پس از آنجا بعد شبخون
کہ عین تدبیر عبرت نمائش بود کوچیدہ فائز بنگلور گردید و در سواد بسون گوری فرود آمدہ خط
طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود و تنبیہ غنیم دولت موسومہ سرنیواس قلعہ دار محصور مقیم
و ترسیل نمود چون او از جنگ مرہٹہ عاجز آمدہ بکلی رسد و ذخیرہ نزدیک بود کہ قلعہ بغنیم سپارد
و بملاحظۂ نشان حیدری خاطر جمع شدہ چند توپ خوشی رو بطرف لشکر مرہٹہ پرانید و
مرہٹہ از رسیدن کومک قلعہ خبردار شدہ دل از تسخیر قلعہ و مورچال بر داشتہ تدبیر شکست
فوج کمک در افتاد و بفاصلۂ دو فرسنگ براہ سوندی کپہ بہ بندوبست تمام فرود آمدہ
بود روز دیگر صبحی سپہ سالار شجیع لشکر خود را آراستہ میمنہ و میسرہ بدلیران جنگ آزمودہ
سپردہ توپخانہ را برو داشتہ بجانب لشکر مرہٹہ رو آورد و او ہم خبردار گردیدہ بہ آراستگی
افواج خود پرداختہ رزم آرا گردید اما از شلکہای توپ و تفنگ شجاعت منشان کہ چون

قطرات باران میریختند ہمت درباختہ تاب مقاومت و مخاصمت در خود نیافتہ بگذاشت
بعض اسباب رو بگریز نہاد و سپہ سالار شجیع ظفریاب شدہ مع اسباب گذاشتہ او
بفرودگاہ خود مراجعت نمود و سرنیواس قلعدار را بلطایف الحیل و بہ بہانہ ملاقات
طلبیدہ ہمراہ لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بجا است قلعہ مقرر کرد و غنیم منہزم
باز لشکریان منفور خود را فراہم ساختہ بسواد بلہ ونکا مستعد و آمادہ جنگ بود سپہ سالار
شجیع از بنگلور کوچیدہ و بدستہ فرسنگ در راہ بالاپور کلان فرود آمدہ تا دو روز توقف ورزید
و شبی قابو یافتہ باز در تاختہ بہ شلک ہای اتواپ و بنادیق صاعقہ بار و بان ہای آتش
فشان چنان لشکرش را منتشر ساخت کہ ہوش و حواس مردانگی ہمہ ہا چون رنگ گل از
خود پریدہ حتی کہ لشکریانش ہمہ اسباب جنگی و احمال و خیام وغیرہ گذاشتہ آوارہ دشت فرار
گشتند سپہ سالار مظفر بر آمد و سردار لشکر مرہٹہ بہرطور از آن مہلکہ جان خود بسلامت
بیرون بردہ بجنگل شتافت و بعد دہ پانزدہ روز باز بفراہمی سوار و پیادہ پرداختہ بعزم مقابلہ
مستعد گردید در آن اثنا از پونہ خبر رسید کہ چون ولیسواس راؤ بہاؤ سداشیو پسر کلان
بالاجی راؤ ناناکہ لوای خودپسندی و گردن نخوت در ممالک ہند برافراشتہ بہ ستہ لک
سوار و پیادہ پنڈارہ وسی صد ضرب توپ سمت دہلی تاختہ دار الخلافہ شہنشاہی را غارت
ساختہ آخر از دست قدرت احمد شاہ درانی کہ جد زمان شاہ میشود با چہار دستہ سرابدال
کہ فی دستہ دوازدہ ہزار سوار مقرر است در رسیدہ بود در میدان کنج پورہ متعلقہ پانی پٹ
کردار سزای معقول یافتہ آنچنان خراب و پامال شدند کہ نام و نشان جملگی از جہان ہستی
ناپدید گشت و بالاجی باستماع اخبار شکست فاحش و انہدام بنیان دولت و تاراجی
لکوکھا مردم مغموم و پریشان خاطر شدہ بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنونے پیدا کردہ

بساط حیات بہ آہ و حسرت در پیچید پس گوپال راؤ ازین سانحہ وحشت اثر تاب مقابلہ
لشکر غضنفر نشان در خود ندیدہ آوارۂ دشت ادبار گردید یعنے مع اسباب و لشکر باقی
خود مراجعت بہ سرا نمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپہ سالار تعاقبش
کردہ تھانہ جات مرہٹہ را از قلعجات تعلقۂ میسور بعضی جا بالجنگ و بعضی جا بالعبرت نمائی برداشتہ قلعداران
و عاملان خود را جا بجا نصب کردہ مظفر و منصور مع اسباب غنایم اعدای مفرور بنشاط خاطر
و اطمینان ظاہر مراجعت بسرینگ پٹن نمود چون بند و بست کارخانجات دار الریاست
چنان بود کہ ہمہ جمعداران سوا مع جمعیتہای خود کہ مجموعہ سہ چہار ہزار مردم بود تیار نشدہ
بنا بر زر مشاہرہ خود ہا ابواب دریچہای قلعہ مضبوط ساختہ فراحم کار و بار ہر فریق گردیدند
و سرداران بر ڈیوڑہی ہای راجہ دلوای لبتہا آراستہ بہ بحث و تکرار مستعد بودند واحدی را از
اندرون قلعہ بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپہ سالار صاحب
شوکت بر بے اعتدالی و بدسلوکی این جماعت بر آشفتہ در فکر تنبیہ معقول آنہا بود درین اثنا
چونکہ راجہ نند راج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بنابر آن زن ترہ فروش خرابی
حال خود و مزاحمت بیوفایان گفتہ فرستادہ التماس تدبیر فیصلۂ مقدمۂ آنہا ساختند شجیع
حیدر دل مراسم خاطر جمعی و سخنان تسلی و دلداری و دلدہی آنچہ کہ مناسب حال و وقت بود
از زبان بے کین مودی ساختہ پیغام خیر خواہی داد پس روز دیگر جمعداران ہنگامہ آرا
پیام فرستاد کہ ما ہم حقدار این دولت ایم کہ از چند ماہ بے مشاہرہ و بے خزانہ سرکار سرگرم کار
و خدمت بودہ ایم اگر اجازت دہند بشرکت شما پرداختہ بند و بست مقدمہ خود ہم کردہ آید
لیکن یقین شمارند کہ تا در دیوانخانہ و محل زنانہ ایشان گلولہای آتش فشان مع باتہای اجل نشان
چون اقطار امطار نبارد و دود شلک اتواپ بنادیق در سر نخوت پر پوچ ایشان چون ابر غلیظ

نه پیچید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما باقبال این معنی بپردازید فهو المراد و الا اطراف قلعه پوره ها و پیٹهه ها هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند بی رنج و تردد مواجب خود توانم گرفت چون جماعه داران سخنان عبرت انگیز آن شیر صولت گوش کردند ترسیدند مبادا که بر خانهای خود که در بهادر پوره نزد عیدگاه قدیم که غربی تبیری محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سوماره پیٹهه بنا ساخته بودند فتنه برپا شود لیس اجازت آمدن قلعه بمعدودی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری با دو ضرب توپ جلوی و شش هفتصد بار و دوصد پیاده نیزه بردار داخل قلعه گشته جابجا از ملازمان جوق جوق گذاشته نزد راجه دلوای رفته بدلاسا و دلدهی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران هم سخنان چرب و شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص و عام نموده باز بفرودگاه خود مراجعت کرد روز دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر ڈیوڑهیهای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل رسیدن آب و اشیاء ضروریه محالات بند شود همه ها قبول این معنی نمودند پس دو هزار پیاده را با سلاح اندرون طلبیده بر ڈیوڑی های زنانه راجه و دلوای چوکی نشانید غرض در دو سه روز بند و بست هر راسته و چوکی گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص رفت و چند همراهیان خود را به بهانهٔ دهرنا در اندرون دیوانخانه که چتر ڈوی نامند قایم کرده خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمهٔ ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقرر ماهیانه داخل دفتر توشکخانه و خزانه نموده زر خود بگیرید و بستر های خود ها را از اینجا بردارید مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچهری حاضر شوید تا مقدمهٔ شما از روی حساب ماهوار فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت و ملازمان خودرا فرمان داد که جمعداران مع یک وکیل و متصدی در کچهری حاضر داشته دیگرسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آراسته طنبور و مرفه زنان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهده زنگ آنجا زنگ بر روشکسته حسب الایما و استرضای خاطر والاعمل کرده با یک و نویسنده حساب به کچهری حاضر شدند پس شجیع دانا خود بکچهری نشسته حساب ماهوار برادریهای هر هر جمعدار دریافته نویسانیده فرد یادداشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعة دار هزار سوار را ششصد سوار و پنج صدی را سیصد سوار و دوصدی را صد سوار موجود بودند ماز رماهوار یا سازش متصدیان توشکخانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب برای بر میگرفتند چون محاسب روشن ادراک بر این سررشته عین فتوح وقوف یافت بر غبن متصدیان توشکخانه بهم برآمده من بعد چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب یابی موجود وضع کرده فیصله حساب ساخت ازین بر جماعة دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار اسپان و شتران و خیام و ظروف و پارچه از روی فرد یادداشت گرفته برطرف ساخت و جمعدارانیکه در رزم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آئین دانیده باز بحال نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید اسان ایشان را داخل اصطبل خود کرده در عوض آنها بفراهمی بارگیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز وارست

ذکر رنجیده خاطر شدن نند راج مکرر از داماد خود و رفتن او به قلعه میسور و جنگیدن نش از رسالها شجیع آخر اسیر شدن وی و منتقل شدن تعلقه

آنی کل و ضلع بارہ محل در سرکار خداداد مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و شصت و نه هجری واقع شده

چون سپه سالار بهادر منش بحسن تدبیر عدو مال و شوکت خداداد غنیم دولت را شکست داد و ملک از دست رفته را باز بهدست نمود و بندوبست دار الریاست بوجه احسن بعمل آورد چه شتر ملازمان اوباش منش را از آن دولت و رساخته بجای خود آسود بهدران ایام راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمهٔ ترچناپلی که باوصف زیر بار خرج کثیر کامیاب نه گردید سخنان رنجش آمیز باز به نندراج شنوانیده سخت بر همی خاطر خود وانمود که نامبرده به پیکار آزمائی خود نادم گشته بجد و کد بسیار پیرانه سری را وسیلهٔ خود ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساخته در قلعهٔ مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج ششصد سوار و پانصد جوان بازنر دخودگاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مهری و سکه های دیوانی نندراج در شدند خصوصاً کهنڈی رائو نامی زناردار که مشرف لشکر سپه سالار شجیع بود همه را ترغیب و تحریص در این امر بیشتر کرده ولی نعمت خود را همدرین مشورت با خود متفق ساخته همه یکزبان به راجه التماس این معنی نمودند و او برحسب التماس ایشان عمل کرده از نندراج اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلبداشت و چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست شما بمانه رسیده بلکه از جد امجد و آبای شما باباعنجد ما طبقه بطبقه حاصل گشته اعادهٔ آن تحصیل حاصل است هرگاه ما بجمیع امور نظامت دولت شما و بندوبست مهمات ریاست از خود گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیلهٔ اسناد مزاحمت بحال هیچکس نخواهیم رسانید و این قرطاس

پارینه را چون مسودهٔ مبتدیان شمارند خود بدولت تجویز کارپردازان دانا هر کسی را که
لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و هرج و مرج
واگذارند چون همه‌ها آمادهٔ کساد منزلت و کسر جاهش بودند نوعی گوش گذار راجه ساخته
مزاجش بر آن آوردند که سپه سالار شجیع را بتملق بسیار رسیر خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری و
سکه‌ها رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به
نند راج مفصل از طرف خود از ین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان
بر غلا نیده و آواره ساخته بر اخذ کاغذ اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه
صلاح همین است که اسناد خودها را بمعرفت خیرخواه صمیمی بگذارند و از ین طرف خاطر
جمع دارند چون او باقبال این معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور داشته قلعه را گرد
گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تبیرها بنا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعدم
مناقشه و پرخاش اندرز عاقلانه ادا فرمود اما او راه راست نه پیموده از مصلحت و صوابدید
آن والا دانش و فرهنگ پهلو تهی ساخته آمادهٔ جنگ گردید و اتواپ طرف لشکر سپه سالار
موصوف سر کرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیردل تشر منش
از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروخته شد
آخر الامر شجیعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامهٔ رد و زد تخنیز
برپا ساختند کارپرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشیاء دیگر اغذیه
و اشربه و ضرب و باروت کمی کرد بحلقهٔ انقیاد در آمد و برحسب رضای هواخواهان
خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجیع دانا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن صاحب
شوکت در قلعهٔ تهانه خود گذاشته او را همراه خود بدار الریاست آورده مقید ساخت

وحسب الاشاره راجه بلطایف الحیل از او اسناد دیوانی بادیگر کواغذ گرفته بصوابدید
راجه و استصلاح اعیان ولنش کهنڈی راو زنار دار که دولتخواه قدیم بود نمک حلال تصور
کرده سپرد او نموده در امور بند وبست ملک که بعد اطلاع خود بدولت بهر امر اقدام نماید
تاکید آکید ساخته فارغ گشت اما از شعبده بازی فلک ناهنجار و زمانهٔ بدکردار که هر آن
و زمان رنگی تازه بر روی کار می آرد غافل بود چونکه نندراج اسناد دیوانی بملازمان
سپه سالار سپرده بیباق گردیده بود اقامت در آن ریاست کسر شان و منزلت خود
دانسته بلطایف الکلمات رخصت حاصل ساخته بجاگیرات خود که سه تعلقه یعنی
کنور و پیاپٹن وارکل کوڑه مع جنجبٹی درگ که از وقت فساد چندی بضبط در آمده باز
جاری شده بود عازم گردیده بقصبهٔ کنور سکونت داشت و فوج ضروری برای بند وبست
کارخانجات خود که شش هفتصد سوار و دو هزار بار و سه چهار هزار پیاده کرناٹکی فراهم
کرده آسوده کامرانی می نمود درین روزها سراج الدوله محمد علیخان والاجاه باشارهٔ
انگریز بعزم تسخیر پهلچیری فوج کشی نموده بود و در آن وقت وکیلی بخدمت سپه سالار که صیت
شجاعت و کارآگهیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن والافطرت
معروف هند و دکن گشته بود فرستاده التماس کومک نموده و پرگنه یکی چنچی و دیگر
تیاک گڈه که در علاقهٔ خود داشت محاصلش بلشکر کومک واگذاشت سپه سالار عاجز نواز
انگشت التماسش بحنای قبول رنگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم بار و دو
هزار پیادهٔ کرناٹکی بسرداری سید مخدوم برادر نسبتی خود با وفور سامان رسد و آذوقهٔ لشکر
و اسباب شایستهٔ اعداشکنی روانه پهلچیری نمود چون صاحب مشارالیه مرخص گشته
مع اسد خان مهکری نایطه که در ایام سابق نوکر حاکم کڑپه شده بود بایالت ضلع باره محل

نامزد

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفقانوازی عدیل خود نداشت
بنا برآن شمۂ از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبد المجید خان از دست
بلونت راؤ مرہٹہ کشته شد امرت راؤ نامی سردار مرہٹہ بموجب تاکیدش با پنج ہزار سوار و دو
ہزار پیاده بضبط ضلع باره محل فوج کشید و بخان شجیع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
سپارد آن تہور منش از رگ حمیت فوجداری بحرکت آمد و به ہجده سوار ہیچ توہمی از آن لشکر
بخاطر راه نداده مانند شیری که در گلۂ آہوان افتد حمله آور گشته مخالفان را از حوالی معمورۂ
ترپاتور متفرق گردانید و فوراً سر راو مذکور از پیکر بدن جدا ساخته بر سر نیزه نمود چون بعد
چندی عزیز خان چشمی برآن شجیع حسد برده خود با یالت آن نواح نامزد شده رسید
خان والا زخود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
مع باربرداری فرستاده بخواہش تمام طلبداشته نظر بر شجاعتش متعین سید موصوف کرده
بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته
بر رعایا دست تطاول دراز کرده بلکه شیوه حق تلفی ملازمان خویشان خود مرعی داشته
بیباک بود صاحب معز الیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و بیک شب پالیکار
آنجا را گرفته بدار الریاست روانه کرد و در قلعۂ او تهانه گذاشته پیشتر کوچید و ہمدران اثنا خبر رسید که
ملک باره محل از دست ستم عزیز خان چشمی چیله محسن خان عرف موچا میان حاکم کرپه بی بندوبست
گشته ہمه رعایا تاراج شدند بعضے ازآنها مستغاثی گشته در بندوبست آن ضلع بصاحب
موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معز الیه اکثر عزم بندوبست آن نواح بدل مصمم
داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
سپه سالار موصوف بمجرد موصول و وضوح مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامه متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گهاٹ رای کوٹه با لشکر
عبور کرده بر سرش رسید عزیز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بے جنگ سمت کرپه پا بفرار
نهاد صاحب معز الیه در تعلقات کوههای باره محل تهانه های معقول بفوجداری اسد خان مهکری گذاشته
خود متوجه پهلچری شد چنانچه بی مزاحمت احدی از رعایا بمردانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شبخون زده
مع سامان رسد وغیره داخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد وقوع این واقعه خبردار گردیدند از تواپ
بنا دیق راه آمد و شد محصوران بربستند با این صاحب موصوف با لشکر خود نزد ولی نور اقامت
داشته حراست شهر مذکور خود قرار داده بود اما در پرگنه جنجی که بحدود کروهی غربی پهلچری در آن
زمان از ضبط فراسیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود
زیر حکومت صاحب معز الیه بود و تیاک گڈه که بمسافت بعید واقع شده زیر حکم کماشته او بود
لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و کاه و کمی غله وغیره احوال لشکریان و دواب
تنگ گردیده تمامی اسپ و شتر بیدانه و کاه بعضے سقط و بعضے دم خیر شده بودند و باوصف
چنین خرابی سپاه حیدری کوشش مردانه بعمل می آوردند

ذکر فتور اعیان میسور و پیمودن طریق حرام نمکی کهنڈی راو زنار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر بپاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی اباجی پنی مرهٹه و ناکام رفتنش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد هجری واقع شده

چونکه زنار دار بدکردار یعنی کهنڈی راو بافضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند نعمت
مفت سند دیوانی ملک میسور بیرنج و تردد یافت و اعیان و ارکان دولت را از

استرضای خاطر و استصلاح خود منحرف ندید دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد
و چرخ بکام خود میگردد باندک زمان از آنجا که آب بر که خورد زود تر گندیده میشود و سگرا
حلاوت لقمهٔ شیر برنج گوارا نمی گردد بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردید
و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصور دیده بموجب پای مقدور از دایرهٔ حد
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و بیهودگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند
نعمت خود بدل قرار داده براجه در خلوت التماس کرد که تا یک بمقدور بالفعل به یمن
افضال و نوازش مهاراج ترقی کرده صاحب ملک و مال و لشکر شده است پس این معنی
بصدق و سداد مخل امور ریاست با حشمت می نماید مبادا که شخصے اجنبی از اهل اسلام که
غیر قوم است دخیل کاروبار بندوبست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و مکنت
چندین ساله بدست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده آید

نظم

درختی که اکنون گرفت است پای	به نیروی مردے بر آید ز جای
اگر همچنان روزگارے هلی	به گردونش از بیخ برنگسلی

مسند نشین ناتجربه کار نیست فطرت از آنجا که

من از بیقدری خار سر دیوار دانستم	که ناکس کس نگردد زین بلند نشینی ها

برا این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته
خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بدبختی چونکه

بود مانند کرم پیله ادنی زاده در منصب	که چون پوشد قبا ابریشمی گم میکند خود را

ندانست که آخر کار دغا بچه ذلت و خواری سر گشته دام فریب بر تمامی کارکنان د

علاقه داران میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخته و خطوط بناظم پونه بدین مضمون که شخصی
مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک و مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از
راجه جز نامی بیش نمانده اگر در سنه فتح باعانت ما پرداخته او را از میان بردارید زر مقرر
سالیانه شما مع دو لک روپیه نذر و پنج لک روپیه بخرج فراهمی لشکر بلا توقف رسانیده
اید روانه کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپه سالار شجیع که جمعیت گران از لشکر خود
روانه پهلچری نموده و جوقی بفوجداری میر علی رضا خان سمت باره محل که بندوبست آنطرف
ضرور افتاده بود فرستاده ید و سه رساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد و چهار صد سوار
طویله و هزار پیاده بی سر و سامان در فرودگاه خود که در دیورای پیٹهه بر کناره جوی مقرر بود
با محل زنانه و متعلقان و دیگر خویشان و کارخانجات دولت سکونت ورزیده بود اما به
دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب و سوال و مفری چیزی از خارج
هم دریافته برای حفاظت خود که ارباب ریاست را ضرور بل واجب باشد دو سه تیری
پیرامون دار المقر خود احداث کنانیده اتواپ آماده داشت و هر چند زنار دار را به بهانه
بندوبست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات
بدش آن مخدوم کریم از زنار دار خاطر جمع بوده بمقتضای ذوق بینش بصفت ملامیت در امتحان
کاروبارش همت می گماشت بحکم آنکه **بیت** بگرمی ممکن است از سنگ آهن را جدا کردن ٭
بنرمی میتوان چون آب زفولاد جدا کردن ٭ چون او برای آمدن وعده امروز و فردا بکار
برده کار به لیت و لعل گذاشت و بارها گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر آنصاحب
تشریف ارزانی فرموده باجازت راجه مرا بسر برید تا حاضرم بدریافت این جواب دور
از صواب اندیشه ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سر رشته همت از دست نداده در

بند و بست خود بود چون خطوط مذکوره مرسل موصول پونه گردید ماد هو او ین نانا از بس حرص دنیا که طربگاه حریصان است چنانکه گفته اند

تنگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر
پر نمی گردد ز دریا کاسهٔ چشم حباب

ایساجی پنڈت مینی را که سردار لشکر هراول مرهٹه بود بعد چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده و توپخانه که نانا وقت مراجعت خود در صوبه سرا گذاشته بود همراهش داده روانه کرد چونکه خبر آمد مرهٹه بزنار دار حرام نمک رسید همو نشب فکر دقیق کرده صبحی ابواب قلعه بند ساخته اتواپ کلان بطرف فرودگاه خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید آنصاحب شوکت بیرون دیوانخانهٔ خاص خرامیده طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجلوهٔ ظهور درآمد اما بیقین تصور کرد که

ز زندگی چه بگرگس رسد بجز مردار
چه لذت است ز عمر دراز نادان را

پس تفنگچیان را در تبیرها قایم ساخت که چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آهنی کاران ساحل جو را مع سبد که هنگام طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای خود داشته متصدیان کارخانجات خود را طلبیده افراد یادداشت حساب توشکخانه و فیلخانه و شترخانه و سلح خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف وغیره تفصیل وار گرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت درآن حین نمک حرام وخیم العاقبت بچند پیادگان و سوار از دروازهٔ میسور برآمده بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تبیرها بشلک های تفنگ و اتواپ حمله کنان را هزیمت داده مظفر گشتند و مکرر حملها و یورشهای نامعقول بعمل آورده آخر بجمیع وجوه ناکام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

وزیور هر صبح از محل زنانه گرفته در خریطه ها پر کرد و بدلاسا و استمالت تو ابعان پرداخته با دو سه سوار برق آهنگ خریطه ها برداشته از سیدها عبور کرد و از آنجا شبگیر زده صبح داخل آنی کل گردید و در یک دو ساعت بندوبست آنجا کرده خطی به کبیر بیگ قلعدار بنگلور متضمن رسیدن خود و ترسیل خرد آن رفیقی با توفیق بمجرد استماع تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید اما چون هزاریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزاریان قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمحافظان دروازه چنان تاکید کرد که حیدر علیخان بهادر برای بندوبست مهمات ضروری از سرینگ پٹن می آید او را مزاحم نشده با رفقایش اندرون قلعه بار دهید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت چون شجیع اقبال نشان عرضی مردد و لتخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه گشته بر ابواب و دریچه ها از ملازمان رفقاء خود زیرک هندی نموده فارغ گشت مزاقیم اینو یک دو ساعت معه هزاریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب اقبال عدومال تمامی هزاریان و مردمان ٹهانه قدیم را بانعامات شایسته خوشدل ساخت و بکارهای عمده آینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان بکارگذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بندوبست این کار فوراً مهاجنان و ساهوکاران شهر را طلبیده بمهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک روپیه گرفت و میر علی رضاخان را از رسیدن خود جریده به بنگلور تمامی ماجرا اطلاع داده طلبداشت و بدستور مخدوم صاحب که در بهلچیری بود برفتور و قصور نارد از نمک حرام و فوج کشی مرهٹه برحسب استدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بے اسبابی تمام در قلعه بنگلور آگاه ساخته طلبیده بود چون میر مذکور بجمعیت خود که دو هزار مردم بار و سیصد سوار و هزار پیاده

و پنج ضرب توپ انشت رسید آن صاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده بر سواد
بسون گوری و هسور تبیرها بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت و فراهمی
سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون زنار دار نمک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
میدان دلاوری صیدگاه کهنه را گذاشته علم شجاعت در عرصه مرد آزمای بنگلور برافراشته دبدبه
صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
شرزه صفت آمده تمامی اسباب و سامان برداشته اندرون قلعه برد و نزد مسجد اعلی که در آن
زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادر منش را مع صاحبزاده والاقدر بلند اقبال بیت

که جبینش فروغ دولت و جاه ٭ عرض میداد در جهان ناگاه ٭

هفت ساله بود در آنجا نه گذاشته گرد خانه چوکیها داشت و بلا توقف آن و زبان بعزل
و نصب عملداران و عمال تعلقات میسور پرداخته لشکری بعزم تسخیر قلعه بنگلور فراهم ساخته
بود درین عرصه ایساجی بینی با لشکر سنگینی چون شاهین گرسنه که بر طعمه میرسد رسید
زناردار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش
کرد و افیال آن شرزه خصال را که سی زنجیر جهاو ه بقیمت لایق گرفته آراسته می ساخت
مع دیگر اسباب شایسته دولتمندی نذرش گذرانیده درباب تسخیر قلعه بنگلور و اسیر
کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد خود هم عقبش بجمعیت نه هزار سوار و چهار ده هزار
پیاده مع توپ قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرهته باطراف و جوانب بنگلور هنگامه طوفان
برپا ساخته بقتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
زمین از صدمه دوادوی عساکر نکبت مآثر خراب و بی چراغ گردیدند هر چند مرهته
مورچال دوانیده صلابت کوچها گزیده و تبیرها احداث کرد و بشکست حصار قلعه همت برگماشت

اما ملازمان صاحب شوکت تبرد شایان بارها مورچال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حملهای
ایشان پرداخته ظفرمند و کامیاب می گشتند درآن اثنا مخدوم صاحب حسب طلب حضور از
فراسیس رخصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش تقریر اول موضوح شده باشد یلغار کرده
به تیاک گڈه رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاٹ تپور
عبور کرده بکشن گیری آمد و سامان رسد و سرب و باروت آنچه که ضرورتر بود از اسد خان
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوٹه در سواد آئی کل رسیده بود
که مرهٹه وزتار دار از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان با لشکر گران اطلاع یافتند
با منصوبه شایان معه اسپان پیادگان سفاک درتاخته چون مور و ملخ گردش هجوم آوردند
و فیل و شتر را مقدمة الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف
بازی اعداشکن از دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در نشیب زمین قایم کرده با سواران
سبک عنان و چابک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن
هردو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نما بدل نخوت منزل درنه گرفته
با لشکرهای خود بر آن جماعه درتاختند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت
کرد تا کمینداران برخاسته از شلکهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بدکردار اعدا برآوردند
حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت برنکشیده هزاران هزار مردان کاری و
دلاوران جنگی را از هردو لشکر بخاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران هزیمت خورده و گریز
نهادند و باز در عرصه یکپاس و زر فراهم شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم ظرف
طنطنه زنان برداشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در سواد
مذکور و محاصره دو لشکر نکبت اثر مفصل بحضور ترقیم و ترسیل نمود شجیع والا فطرت به تجویز رای

صواب نمای ودانش والا مکتوبی بر قاعده ارباب شوار پسند متضمن بمپودن طرق بغاوت
و حرام نمکی زناردار بدکردار و آوارگی حال و مال خود و مفارقت متعلقان به نندراج نوشته
و نیز بر رسیدن لشکر عدو و مال از بهلچیری و سدراهش شدن دو غنیم لئیم و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحرکت آمده رقت کرد و یقین دانست آنچه که پیش از ین بر خود گذشت
از فتور بمپون زناردار بوده باشد خطی در جواب باستمالت تمام ترقیم ساخته معه چتهی تاکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه انچتی درگ موسوم قلعدار
آنجا که تهانه او بود ابلاغ داشت پس بتجمع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف
بموجب مرقومة الصدر نیز از اطراف خود دایما ساخته فرستاد و هم آیینه لبری و دلدهی
چنانکه بود اعلام نمود صاحب معزالیه که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعداشکنی
و منصوبه خودداری با وجود سعی مردانه سپاه دولشکر ببساط میدان رزم انددست
همت نداده و بحیله های دست برد و دمدمه های غنیم فریب نخورده با وصف کمی آب و علف
و دانه دواب بلا اندیشه به دلاوری تمام هموتجا بسر برده بود مجرد وصول عنایت نامه
والا و تاکید نندراج قوی دل گشته صفوف آراسته است بر لشکر غنیم در تاخت مردم
ناتجربه کار تاب مقابله شیران جهان پیما در خود نیافته مثل روباه مزاجان از پیش رو بر
گردیدند فاما بیرامون فوج ظفر موج حلقه زده به شعبده بازی و فریب و دغا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم هول و هراس میمنه و میسره به شجاعت پیشگان
مردم بار و سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج به قلعدار آنجا
فرستاد قلعدار مذکور در پناه کوه شیران شرزه صفت را فرود آورده و از طعمه و

اشربه و دیگر اسباب لازمهٔ حوایج لشکری بخوشی خریدی مهیا کرده سرخرو گشت مرہٹہ
چون این حال دریافت توپخانهٔ خودرا طلبداشته از دریرحماعت راست پیشگان
توپ اندازی آغاز نها ده هیر حملهای نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین تیره گذشت شب سیوم صاحب موصوف بچند سردار تجربه کار و
قوی باز و مع دوصد کلاه پوش و دو هزار مردم بار جلادت شعار بعد پیمایش بسیار نشیب و
فراز زمین کوه و دشت در تاریکی بر عقب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس رفته آوارهٔ دشت افکار و ادبار گشتند و
سران ناتجربه کاران یعنی الیساجی پنی وراوتیفنی بمعاینهٔ این حال که ناگاه روداد تن تنها
سرو پا برهنه خودهارا از آن معرکهٔ جان ربا بدر زدند و لشکریان آنها که هراسانه خبردار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست به شمشیر و تفنگ برده تمیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده با یکدیگر گشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی از معرکه
مرد آزمای بهزار الحاح و زاری از دشت شیران خونخوار رهائی یافته جان خودها سلامت
بردند صاحب ظفرمند خوش و خرم گشته شادیانهٔ فتح برابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و اتواپ و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
برداشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سردار منهزم روز دیگر باز هیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو بر داشته با وصف پراگندگی خاطر و اوضاع یک جا
شدند درین اثنا نندراج بمرہٹه نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن دولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این دولت اوست در منوال از نادار
ادنی نوکرش بحکم آنکه بیعت پیش او بی من تقریب دو لک روپیه ادا کند بشیه چون خالی شود روباه شیر نهایاکند

الطاف و نوازشهای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت اصل بد ز خطا
خطا نکند ٭ بیوفا با کسے وفا نکند ٭ راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده بیخ بهبوده
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را ضرر نخواهد کرد ؎ اعتبار نیست فطرت یکدو ساعت
بیش نیست ٭ گردد آخر ته نشین درد یکه شد بالا نشین ٭ شما را هرگز لازم نیست که در مقدمهٔ
بندوبست ریاست ما دخل دهند اگر ارادهٔ اخذ زر چوتهه در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده به صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
اندراج مرهته از زنار دار بد اعتقاد گشته سخنان رنجش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیر صولت بتنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بحضور آنصاحب شجیع عزم مراجعت خود ظاهر نموده چیزی زر درخواست نمود
آنصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زنار دار بیان کرده رسانیدن زر بعد ترقی بندوبست کارخانجات خود
قرار کرد و او التماس واگذاشت بارهٔ محل در پیش آورده جد و کد بسیار نمود بپاس
خاطرش و صلاح وقت تاکید واگذاشت ضلع بارامحل بلا لفافه موسومهٔ اسد خان مهکری
نویسانیده به ثبت مهر کلان نزد مرهته فرستاد و این معنی از مغتنمات و از خانه سوزنده هر چه
بر آمد سود خود دانسته از آنجا کوچیده آن شجیع صاحب عزم بسرعت سریعه از لشکر مخدوم صاحب
ملحق شده سراپردهٔ خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردیده خفیه
بفوجدار بارامحل نوشت که ما هر آئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای واگذاشت ملک بارا
محل بنام شما تاکید بے لفافه نوشته دادیم لاکن شما باستقلال تمام بوده بحکمت عملی هرگز
او را دخل ندهند بس فوجدار با تدبیر باستقلال و اطمینان تمام بندوبست قلعجات

کرده بود که ایساجی پنی معه تاکید دلفریب بکشنگیری رسیده تاکید معه رسید خود نزد فوجدار صاحب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدداً پروانه دستخطی خاص بمهر حبیبی ولی نعمت بنام خود درخواست و ایمای ساخت که بر یک تاکید بی لفافه ملک و قلعه را واگذاشت نخواهیم نمود چون مرهته در واپس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد که کاغذ موسومه ما بر شما واپس نخواهد گردید مرهته بچنین جواب سوال مردانه دریافت که مقدمه ابتر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره بهم دست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط ما نخواهد ماند و در همون تشویش قاصدانش خبر رسانیدند که آن صاحب صولت با لشکر میر علی رضا خان و مخدوم صاحب چون شیر غران گرسنه از کنج غار قلعه بنگلور بر آمده در سواد صحرای آرمیده نظر غارت بر رمه اعدا دارد مرهته از خبر دل از دست داده بی نیل مقصود راه فرار سر کرد هرگاه مرهته بطرف بارا محل نهضت کرد زنار دار مایوس بدار الریاست خزید آن صاحب عزم با شوکت مع لشکر ظفر پیکر از راه ماگری درگ بر آمده در درگ مذکور و اتری درگ و چین رای پتن و چن پتن وغیره تهانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی سمت پریا پتن بنا بر ملاقات نند راج راهی گردید همدر آن زمان از راه اخفا خطوط جده راجه مسند نشین باین مضمون که در نیولا دولت و ریاست دیرینه خاندان ما بسبب بی تمیزی و بد لحاظی و نفاق اعیان بی تدبیر چنان بی بندوبست گردیده که اکثر ناهنجار از راه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند سعادت مند با اقبال متوجه بندوبست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای امن و امان نگهداشته بطرف داری ملک و مال وغیره بپردازد شایان سعادتمندیست بآن شجاعت منش رسید چون شجیع والا دانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت را دست آویز و سند دولت خداداد خود انگاشته داخل جیب مبارک کرده و در جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات نندراج شتافت و بساعت سعید شرایط مواصلت جسمانی بایکدیگر بجا آورده شد و کلمات قصور تحرام پر فتور در میان آورده نندراج بر عمل شنیع زنار دار نفرینها خوانده در استیصال و سزایش مشورتها و ترغیب ها فرمود پس آن صاحب شوکت با لشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید نندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان بار نزد خود موجود داشت متعین آنصاحب کرده عزم رخصت نمود درین اثنا زنار دار با لشکر هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار هشتصد حبشی کار بوده و ده و از ضرب توپ بعزم مقابله بر آمده اگرچه سواد پریاپٹن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما از نهیب مردانگی و یکه تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر متنش شب و روز چون بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضارا شبی در لشکرش اسپی رسن ها شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و باهم لگد ها زده صهیل بر داشتند چون هول و هراس در لشکریانش بمرتبه اتم بود بیکبار آواز فغان و اویلاه و آمد آمد دشمن از نهاد مردو زن برخاست که همه لشکریان زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست بشمشیر برده رایگان بایکدیگر کشته گشتند و اکثر بیوپاریان اموال و اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن بر سر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوز اثری پدید نبود خجل گشتند و بر کرده خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجیع بدریافت احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میمنه و میسره آراسته راست طرف لشکرش شتافت اگرچه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته با قواعد درست

استادا ما از ریزش شلکهای توپ و بندوق غازیان شیر شکار جمعیتش بکلیم پراگنده گردیده
مغلوب و سپر انداز گشت فوراً بر اسپ برق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سراپا تر آمده بهزار رنج و تردد داخل دار الریاست گشت و جمله سوار و مردم بار و پیاده
با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد
زد و کوب اعدا الیش گشتند پس آن غربانواز از آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده بسواد
ماتای مندرف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری داشته بنا بر عبرت چند گلوله
بجانب دیوانخانهٔ خاص و محل زنانه راجه پرانید و بمجرد صدمه گلولها از محل زنانه شور و غوغا
برخاست و همه مستورات براجه مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورات
هوش و حواس درباخته بآن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای
دار الریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوای دیوراج حرام نمک چنین شوخی نکرده
واحدی برخانهٔ ما گلولهای توپ و بندوق نه پرانیده گولندازان خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکوز خاطر ایما نمایند
آن شجیع اعدا شکن در جوالیش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت بیزوال ایم اما
حرام نمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است لهذا استکفالان امور ملکداری
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه
هستیم که بودیم راجه جبرا قبال این معنی چارهٔ خود داری ندیده بعد توثیق عهد و پیمان که
او را از جان بلاک و معذب نسازد در بهره یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نمود آن
فیاض دوران او را که قابل بدا کشیدنی و عضوها بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند
زاغ سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانه بنگلور ساخت الحق اگر نمکخوار خوان نعمت

کسی پرورش یافته دست نوازش والا دستی شیوهٔ حرام نمکی بجا آرد و طرق بغاوت بپیماید منتقم حقیقی باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آری بیت

باصاف دل مجادله از خویشتن تهی است		هر کو کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

ذکر بند وبست قلعهٔ دار الریاست یعنی سرینگ پٹن وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری رو داده

چون آنصاحب شجیع ظفرمند از مهم مذکور پرداخته براعدای دولت خداداد فتحیاب گشت آداب شرایط شکر نامتناهی بدرگاه الهی مودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد که اگر اجازت شود خیرخواه بملاقات متعلقان اقلعه می آید او برضا و رغبت خود محافظان ابواب قلعه را در باب و اگذاشت آنصاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود بهانهٔ سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر محض تالیف قلوبش بر فرق علوهمت نثار ساخته و زیور مرصع که عبارت از حلقه دست و پدک جواهر وغیره باشد بخدمت والاایش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت ادا کرده تکلیف تشریف آوری اندرون قلعه نمود آن شجیع سراپا فکر و تمیز باو تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی که لازمهٔ ارباب دانش و بینش هم و نسته دانسته بهانهٔ رونما ساز و ساعت بد درمیان آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزادهٔ بلند اقبال را که فی الحقیقت وجود شریفش بنیان قیام دولت خداداد بود برفردا قرار داده به نذر چند راس اسپ و خلاع گران بها راجه را روانه قلعه نمود خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع جمعیت گران داخل قلعه گردیده برابواب و دریچه‌های قلعه و دیگر کارخانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکہ بر ڈیوڑھی دیوانخانہ راجہ و محل زنانہ اش چوکی ملازمان خود داشت
باطمینان کلی از متعلقان و توابعان ملاقات کردہ بہ عیش و نشاط اشتغال ورزید الحق چرا
چنین نخواہد کرد کہ دولت نیم جان میسور را از سر نو زندہ ساختہ بارہا محض بطرفداری آن
دولت از مرہٹہ و دیگر یاغیان جنگہا کردہ بزور بازوی تدابیر عدو مال شکستہا داد و ملک از
دست رفتہ را بنفس نفیس با تدابیر صائبہ باز بقبضۂ اقتدار خود آورد با وصف این ترددو
تشویش چون بدلحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی بازو حیلہ ہا می انگیختند
و مزاج مسند نشین سادہ منش را از آن جناب الابر شورانیدہ فتنہ و فساد برپا می ساختند
و این ہمہ محنت ہا و صعوبت ہا را کہ در امر ملکداری بظہور رسانیدہ بود مفت ضایع و برباد کردن
میخواستند لہذا آن ہمہ را زیر کردہ راجہ را از کشمکش امور ملکداری و درد سر تدابیر اعدا شکنی
در مہد امن و امان داشتہ بطرفداری ملک و مالش پرداخت بلکہ از بحر کشاکش دولت دنیا
اورا بساحل نجات رسانیدہ ممنون و مشکور توجہات والا ساخت

چو شمع از سر گذشتن لازم آید سرفرازان را	نیاید تاجداری بی دلیری ہیچکس ہرگز

القصہ چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارہای شکستۂ بلاد میسور و عزل آئین
فتنہ ساز و تنبیہ بدلحاظان حیلہ باز و جرمانہ گرفتن از متصدیان پر غبن و تبدیل کارگذاران
با مکر و فن و فراہمی سپاہ پیشہ و اسباب شایستۂ حرب و آئین سپہ پروری بدل متوجہ
بودہ داد عدل و انصاف درداد و دلہای خلایق دور و نزدیک را بزر بخشی و نوازش
گستری و خاطرداری بدست خود آوردہ نام آوری اندوخت و ہیچ کار بدون تجویز صائب
و حسن تدبیر لاحقہ سرانجام نمی داد و لیسر اقبالمندرا بہ اوستاد والا دانش سپردہ تعلیم
و تدریس علوم سعی جمیلہ فرمود غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ امنیت تازہ

یافت

یافت و دلهای حاسدان ملک و دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بی رنگ و رونق و
خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفته بود
بحسن سعی و کاردانی در قبضهٔ اقتدار آن ستم نهاد در آمدند و مردمان قابل و هنرمندان
جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسر منزلت و کم خواهش سران
پیشین چون شمشیر در نیام عزلت نشین بودند دفعتاً زنگ کدورت از چهرهٔ حال مصقله
قدر دانی و مساعدت بخت پاک و صاف نموده مانند نیزه سر بالا کرده حاضر حضور
شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قابل مامور گردیدند و سوداگران
و تاجران حسب الخواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه و اسپان گران بها
و شتران بارکش حاضر ساخته سوای قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند
و لکوکها زر به ضمانت اهلکاران حضور بنا بر طلبداشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان
هنرور در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
بوده سرانجام میداده بودند الحق هرگاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی از بندهای خود را سزاوار
ملکداری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد دانش را مرجوعه خاص و عام

و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع
دولت بغلت نیست که گویند چنین است

حاصل کلام چون زناردار حرام نمک بپاداش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک میسور
برکنده شد جنوبی دار الریاست که مراد از ضلع پائین گهاٹ یعنے کومیتور وغیره باشد
پرشور و شر گشته زیرا که زناردار وخیم العاقبت برای بندوبست آن نواح یکی از خویشان
خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چند نابکار را و باش منشان را

باخود متفق ساخته شورش افزا بود برای تنبیهش دو صد سوار و دو رساله مردم بار و هزار پیاده بسرداری سید اسمٰعیل صاحب برادر نسبتی خود معه سردار خان نامی دلاور منشی روانه ساخت و خود بدولت نزد نندراج رفته بلطایف الحیل و به بهانه بند و بست بعضی امور دولت خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان و زن و فرزند و قرابت داران او را همراه خود آورده داخل حویلی خاص نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقی ادا ساخته شادیانه شادمانی و نغمه بهجت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه اسم گرامی آن بخت آور بدولت خداداد درواج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حرب و ضرب بقبضه اختیار در آمد محمد وم صاحب بقلعداری دارالریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه مسند نشین و نندراج وغیره بحال و برقرار و قلعداره به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نندراج تشریف برده به تسکین و دلاسای طرفداری ملک و دولت پرداخته چند طبق پر از خلاع و زر و جواهر هموار از طرف خود بایشان سپرد و بامراد مراجعت فرموده هنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته بعضی و پالیکاران آن نواح مثل کرک و الروغیره که بنیه غفلت بگوش خرد داشته بودند نظر بزور بازوی شجاعت و یاوری طالع آن همایون طالع کرده هراسان گشته مطیع شدند و بعد بند و بست دارالریاست بالشکر ظفر پیکر به بنگلور شتافته بادای مبلغ که از نزد ساهوکاران آنجا گرفته بود پرداخته مسرور الوقت گردید و اسمٰعیل صاحب و سردار خان از بند و بست خود فراغت یافته خویش زنار دار را اسیر کرده فایز حضور شدند و هم در آن اوقات بدر الزمان خان نایطه به ارادهٔ نوکری از رنجنگڈه رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زمان

از جد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدنش را غنیمت دانسته بماهیانه پنج صد روپیه
به بخشی گیری بارکچهری مامور ساخته بود و همدران روزها بسمع شریف رسید که بالیکار بالا پور
خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار بافلاک نبد ارنا رسامی ساید
و اکثر رعایای تعلقات سرکار را تیقاوی زر و فریب بسمت خود می کشد لقینیکه از صولت
حمله شیران عساکر ظفر ماثر خوفی ندارد پس سوای سرزنش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد شد
و برهنمای پند و نصائح اصلاح طریق وفائی نخواهد پیمود آن دادگستر باستماع این معنی بنا بر
بند و بست دولت خود عزم استیصالش بدل مصمم داشته در فراهمی لشکر و اسباب جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سیّد شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادهونی بن آصف جاه ناظم دکن به بند و بست صوبه سرا و تسخیر کردن آن سمت بتائید حیدر علی خان بهادر و منتقل شدن آنهمه بلاد به قبضهٔ تصرّف آن والا دانش و فرهنگ در همون سال یعنی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

درحینیکه بالاجی راؤ نانا معه تمامی سلطنت و امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندیس بود
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در سنه ۱۱۶۶ یکهزار و یکصد شصت و شش هجری
بفراهمی لشکر انبوه به تنبیه مرهٹه یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش همت گماشت و میدان
خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده بتخانه ها را
شکست و در دیرها گاوکشی بعمل آورده برگردید مرهٹه مجرد استماع این خبر بسبیل یلغار
در رسیده و اسد جنگ را متصل معمورهٔ همنا باد محاصره کرده چنان شکست داد که بطرفة العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول راه یافت و از بهیر و بنگاه و توپ خانه وغیره جدا گشته در یک قلعچه محصور گشته و امرای قدمیش بعضی اسیر و اکثر قتیل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم راه مصالحت پیموده ملک هفتاد لک روپیه باستصلاح بهیل داس دیوان معه دو شهر دار السلطنت سلاطین دکن یعنی برهان پور و بیجاپور سوای این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرا گذاشته سالماً به بگولکنده مراجعت نمود لهذا آنهمه ملک در ضبط مرهته بود چون لشکر کثیرش در سواد کنج پور متعلقه پانی پت و کرنال از دست سرابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی راو ازین تشویش جان خود را رایگان درباخت بسالت جنگ حاکم ادهونی وقت را غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی به بند و بست صوبه سرا همت گماشته بسازش مرار راو حاکم گتی و حاکم کرپه کو چیده بهسکوته که پرگنه من مضاف صوبه سرا ست و تهانه مرهته پونه بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکه موکهند سری پت نامی قلعدار انجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکنی با وصف لشکر کثیر در خود نیافته ملتجی بآن شیر شرزه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر را طلبید پس آن شجیع عالم نواز که در بنگلور بعزم تنبیه سیامی گوره پالیکار سرکش بالاپور خورد سرگرم بند و بست لشکر خود بود دعوتش را سبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید اگرچه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده استدعا نمود اما آن بیدار بخت هشیار مغز پیام فرستاد اول خدمتی که معین خواهد شد سر انجامش بهم سانده کار دست به عمل آورده بنده سرخرو و بشرف ملاقات خواهند پیوست و او التماس تسخیر قلعه کرد تا شجیع کار آزما روز دیگر پیرامون قلعه گردیده نشیب و فراز زمین مشاهده کرده معموره را که شرقی قلعه هست بیک حمله گرفت و مورچال همونجا قایم کرده گولندازان خود را فرمان داد

تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه را چون پنجرهٔ مشبک ساختند و تشجیع صاحب رای
وقت توپ اندازی بحاکم مزبور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرمایش خداوند نعمت خود چند گوله
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصلهٔ نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پرانید
که محض عبرت خود نموده تا لشکر مغول از ریزش گولها زیر و زبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا برداشته آنطرف تالاب شمالی قلعه خیمها زده فرود آورد غرض آن صاحب شوکت
عدو مال دو سه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادرم اگر پروای جان و مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار روانه کرده آید وگرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد شد
تا قلعدار بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصالحت به پناه
دولت خداداد در آمد و قلعه بملازمان والا سپرد آن خلق پرور داد گستر در قلعه تهانه خود
گذاشته قلعدار مذکور را از جان و مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب و تجویز حاکم مسطور روانه پونه ساخت و روز دیگر بحاکم نوشت
که در قلعه مفتوح تهانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه برداشته شود تا حاکم دانا بمقتضای
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع توابعش بذمهٔ آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبهٔ سرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصهٔ دو سه روز از
بند و بست قلعه فراغت یافته با لشکر ظفر پیکر و آتشخانهٔ جگرگداز عدو سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کرده سواد بالاپور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت مآثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرور در ایام سابق بظهور رسانیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زنانه و اسباب
ضروری راه ارکاٹ سر کرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی تهانه خود در قلعهٔ مذکور
فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده هراولی گزید تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
صاحب جاه و فرصت همکلامی بیجابانه صورت نه بست چونکه در سواد مسرا رسیدند آن صاحب
شوکت غربی قلعه سواد عیدگاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد بحفر زمین رسانیده
با آتش اندازی و منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند چون کشایش القلعه هم برای رزین آن
والا دانش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تیرها قایم کرد و از اتواپ کلان دیوار
قلعه وارک قلعه شکست واز بس شلک های اتواپ که دل و جگر محصوران از صدماتش
چاک چاک می شد حصار ها ریخته گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
نداده تا یک ماه داد قلعداری در داد آخر الامر که حصارها برزمین برابر شده بود از
یورش غازیان شیر شکار آن شجیع والاهمت هراسیده به پناه دامن دولتش شود و
بهبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامهٔ قوی درخواست پس آن بیدار بخت
وطالع آور بدلدهی وامان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تهانهٔ خود
در قلعه گذاشت وآنچه که سامان ذخیره و آلات حرب و ضرب که مرهٹه برای ملک گیری
کرناٹک بالاگهاٹ و پایئن گهاٹ درآن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواپ کلان و دیگر سامان
شایستهٔ آنجا را که تیار و لایق داشتن بحضور خود بود علیحده زیر خاک پنهان ساخته
پنج شش ضرب دهان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون انداختہ نامۂ مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مسطور برای دیدن قلعہ و اسباب جنگی مرہٹہ بار ہا از زبانی جاسوسان شنیدہ بود
کہ آلات حرب و ضرب با دیگر اسباب گران درینجا داشتہ است سوار شدہ متوجہ
قلعہ گشت و آن صاحب شوکت کار آزما در پیش قلعہ اول شرف ملاقات حاصل ساختہ
او را اندرون قلعہ بردہ و بہ سخنان ابلہ فریب و چرب و شیرین دلش در ربود و کلیدہای
قلعہ در پیش گذاشت و تتمۂ اسباب قلعہ یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاہدہ
و ملاحظۂ جزو کل سہ ضرب توپ کلان را کہ در جلو نواب ناصر جنگ شہید بود کشیدہ
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعہ و بند و بست آن صوبہ بآن صاحب
ظفر سپردہ داخل خیمہ گردید چون بعد سہ چہار روز کوچ مراجعت بہ ادہونی مقرر
گردید آنصاحب شوکت را طلبیدہ بنواب حیدر علی خان بہادر چقماق جنگ
مخاطب ساختہ مسند نظامت در و بست صوبہ سرا مع پیشکشات پالیکار نوشتہ داد
و ضلع گرم کنڈہ مع قلعہ بر آن اضافہ ساختہ بی تکلف از زبان خود فرمود
کہ شما محق دولت و سرداری این ہمہ ملک ہستید او خالق جان بخش محض و جود لطف
شما را لخلق پروری آفریدہ پس این ملک و دولت بذات شما مبارک و مہنا باد
الحاصل بعد ادای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بہادر مبلغ خطیر و اسان باد پیما
و فیلان کوہ تقار خصت شدہ با تمامی لشکر خود مراجعت با دہونی کرد و اضراب
مذکور را ہمراہ لشکر بردن نتوانستہ شمالی قلعہ بر نہر آب دو ضرب گذاشت و ضرب
کہ در جلو نظام الملک آصف جاہ بود بہزار تردد و محنت ہمراہ خود برد مخفی نماند
چون آن شجاعت نقش بخطاب مرقومۃ الصدر خواندہ شد آن زمان بپاس خاطرش

شکریہ ادا نمود و خاموش ماند بعد روانہ شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را ذکر کردہ خود را
فقط بنواب بہادر نامید سپس نواب بہادر تا پانزدہ بیست روز رونق افزای
قلعہ بودہ بدلدہی و تسلی خاطر رعایا و برایا پرداختہ میر اسمعیل حسین را بایالت
صوبہ تعین کرد و در باب مرمت قلعہ تاکید آکید کردہ داخل خیمہ مبارک گردید

ذکر لشکرکشی نواب بہادر بر بالاپور خورد و تسخیر کردن آن مکان و مفتوح شدن کوہ مرکسرا یعنی کوہ سرای خورد و ننو کندہ وغیرہ کہ در سن یکہزار و یکصد ہفتاد و دو ہجری واقع شدہ

ہرگاہ نواب بہادر از بند و بست صوبہ سرا فراغت یافت عزم تسخیر بالاپور خورد
کہ از زمان سابق مرکوز خاطر بود با تمامی لشکر خود کہ ہشت ہزار سوار و دہ ہزار
جوان بار و دوازدہ ہزار پیادہ کرناٹکی بود با وفور سامان جنگی بطرف مذکور نہضت
فرمود و در اثنا راہ فیض اللہ خان ہیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیردار پرگنہ
تمری کہ داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجۂ خود رنجیدہ بملازمت
نواب بہادر قدم از سر ساختہ شتافت و فراخور حوصلہ خود عزت امارت دریافت
چون نظام معمورۂ مذکور نواب بہادر فرود آمد پالیکار آنجا تاب جنگ میدان در خود
نیافتہ قلعہ بند گشت ہرچند نواب باطاعت و انقیاد امر خود رہنمای فرمود او
نگون بخت از این معنی پہلوتہی ساختہ مستعد جنگ گردید امام ار را کہوڑ پڑیہ را

بکومک خود طلبید چنانچه راؤ مذکور بتمامی جمعیت و سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده
بود تا یدش همت گماشته در رسید و گوری بنڈه را قایم کرده خود در آنجا اقامت
داشت و شش و هفت هزار سوار بمقابله لشکر نواب روانه کرد چون جمعیت راؤ مذکور از انجا
رخصت یافت برکهی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب
غضب آلود شده با چند شیر دلان خونخوار پیشی شان گرفت و در میدان غربی نندی گڈه
با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
لشکریان اعدا را بمنقار تیغ در کشیدند و بقیة السیف از اسان و آلات حرب و
ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکه مرد آزمای بیرون
بردند و قریب دو هزار اسپ غنیم بدست لشکریان نواب شدند پس ظفرمند مراجعت
کرده بر کشایش قلعه مذکور همت گماشته فرمان داد تا کارگذاران والا دانش حسب الحکم
معموره پٹنه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی و منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند
راؤ مذکور تاب مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
قزاقان لشکرش مثل چغد و بوم یوم بیوم دیهات سرکار خداداد را خراب و پایمال
میکردند لاکن اصلا بمقابله و مجادله اهل لشکر نواب نپرداختند اگرچه این خبر بسمع شریف
نواب بار بار میرسید اما باراده اینکه افتتاح قلعه پیشنهاد معقول آن بیباک پرداخت آید
خود را بر در تجاهل زده مثل نادیده و ناشنیده به تفتیح قلعه صرف اوقات می نمود و تدبیر
قلعه شکنی و سعی عدو مال العمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکسته و
ریخته از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد باوصف این حال محصوران همت مردانه
و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را هزیمت دادند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمد پس نواب فکر دقیق بکار برده به تردد شایان
مرحلهٔ تازه روبروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولنداز ان
دوربین بسعی یک روز بهر دو دیوار سد دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
خبر شکست دروازهٔ قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر بر پرورش براو گذاشته به نذر و پیش کش هفت لک
روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و برحسب معروضش چنان مقرر شد
که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسرینگ پٹن فرماید
و منجمله مبلغ زر سه قسط تقرر و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در
بنگلور و سیوم در دار السلطنة عاید سازد پس همچنان کوچ بعمل آمد و نواب بحزم و احتیاط
تا ابلاغ مبلغ مذکور بهر افنگچی رسالداری جهان خان کهوکر و حسین خان لودی در مور چال
و پینیٹھه گذاشته هفت بیش صندوق پر باروت هم ذمهٔ آنها سپرده بود راؤ مذکور
یعنی مرار راؤ باطلاع این خبر شبا شب مع لشکر یلغار کرده از عقب قلعه رسید سردار
قلعه را خبردار ساخت او ناتجربه کار رسیدنش را از مغتنمات شمرده خوش و خورم بیرون
قلعه آمد پس هر دو دغا باز حیله گر مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
چه راؤ مذکور سخنان چرب و شیرین و ابله فریبی راه سود و بهبودش زده بدام خود درکشید
چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست و ریخت شده اکثر غربا و سپاهیان جنگی خراب
و پایمال آتشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید ورزید و مبلغیکه نواب ادن تقرر یافته است

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و حیدرآباد
بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس راجه ساده منش که وقت زوال ریاستش رسیده بود
سخنان غرضانه او را بگوش رضا جا داده همچنان کرد که چهار پنج لک روپیه که برای ابلاغ
نواب بهادر حسب قرار خود آماده داشته بود به راؤ مذکور رسانید و قلعه هم بحراستش باز گذاشته
خود بر کوه رفت راؤ مذکور دو هزار پیاده خود معه ضرب و باروت در قلعه شکسته و ریخته
تهانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و باره‌های قلعه طبل و دف
و بتیرهای مرهتی می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیگداران نواب بمشاهده اینحال
فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم بیرون
قلعه شتافته بر ایشان در تاختند از آنجا که فدائیان نواب اندک جماعت آنهم در
یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیته فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آرمیدند
و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
سرداران تفنگچیان نواب دل از دست نداده برنگ جان نثاران عماتی کلان درون و را
راپناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها کهو کر چند جوانان تنزه منش بر جمعیت شوم
غنیم در تاخته اکثر ایشان را ته تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه را بتدابیر صایبه
اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند سرداران گروه
اسیران را مع عرضی کوایف روداد و برگشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
حضور ساخته منتظر کومک نشست بمجرد موصول عرضی دولتخواه و دریافت کیفیت
بزبانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع لشکر و توپخانه یلغار کرده در رسیده و
سواران راؤ مذکور را که گرد قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه با بخرابی تمام تا گوری بنده عقب نمودند پس سردار دولتخواه نواب که در اندرون
پنیته قایم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده طنبور بنواخت نواب خوشدل شده
داخل پنیته گردید و همون مورچال و تبیرها که سابق احداث کرده بودند قایم کرده
بزیرش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دو روز یورش کرده قلعه گرفتند
نواب بعضی مردمان را که حیله گر بودند بقتل رسانید و بعضی را بنابر عبرت گوش و بینی ها بریده
خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بندوبست آنجا میر علی رضا خان را مقرر
ساخته بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکار برگشته تاکید اکید فرموده
راست با لشکر ظفر اثر مقابله مرار راو بطرف گوری بنده شتافت راو مذکور تاب
مجادله در خود نیافته سمت گوری بنده که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر بسعی
دو سه روز گوری بنده را تسخیر کرده تهانه گذاشته پیشتر کوچید چون نزد گوری بنده رسید
راو مذکور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابله کرده مستعد بجنگ گردید نواب
رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران قزاق
را پیش راند هرگاه سواران صف‌ها زده بر ایشان در تاختند و متصل رفته برجع القهقری
برگشتند جماعت راو مذکور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین داران برخاسته
بشلک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال بر صفحه روزگار
یادگار باقیست لشکریان راو مذکور چون دانه های جوال چاک منتشر شده تا حصار کوه
گتی آب نه نوشیدند و راو مذکور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر و منصور پیشتر نهضت فرموده
گوری کنده را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنده که آنجا تهانه راو مذکور بود
شتافت و به تردد شایان کماهی گرفته مضبوط کرد پس آن بر قلعه پائین کوه یورشها کرده

بعرصهٔ یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مرگ سرا در تاخت قلعدار آنجا که دلاور منش بود
مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب ضایع
ساخت نواب غضب آلود گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
پناه سنگ ها برکوه یورش آورند و نواب برکوهچهٔ شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
کرده به قلعدار قولنامه فرستاد چون او بر آن قول راضی نشد خشمگین بگولندازان حکم کرد تا هدف
دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلندتر واقع شده است و زیر آن بلند
خانها و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شلک ها زدند چنانچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
گردیده بسیار محصوران را هلاک نابود و اکثر سکنا را زیر و زبر و پراگنده حال ساخت پس
تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعگیان ربوده شد قلعدار بمشاهدهٔ چنین حال
منکر هراسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشتهٔ نواب ظفرمند گذاشته
خود به پناه دامن دولتش درخزید تا از جان و مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصرهٔ
کوه نندی پرداخته بود بکوشش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زبر ساخت پس
پالیکار آنجا که بجمیع وجوه لاعلاج شده بود کوه را بامیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
دولت خداداد درآمد میر صاحب حسب الحکم حضور پالیکار اسیر را مع توابعانش مقید روانه
بنگلور ساخت و منجملهٔ فرزندانش دو پسر را مسلمان کرد چنانچه یکی ازان مرد و دیگری صفدر خان
نامی تا زمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدرالزمان خان
با ایالت قلعهٔ نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات بهشت توان گفت
بقبضهٔ اقتدار نواب بهادر درآمد جبین نیاز بدرگاه خالق بی نیاز سوده عمال باهوش
و قلعداران امین و هوشیار اطراف ملک روانه کرد و خود چندی بر سواد صوبهٔ سرا

برای بندوبست آن نواح مقام فرمود *

ذکر فتح بلاد بدنور عرف حیدر نگر و بندوبست دیگر قلعجات آن سرزمین که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری واقع شده آنکه

از آنجا که دریافت ماهیت نیک و بد و استماع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن دستور العمل شهسواران عرصهٔ جهانبانی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی است قانون مستمرهٔ نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و نزدیک و از سرحدات خویش و بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات اقالیم و هر دیار و ملک رانی و بندوبست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبدار کرناتک پایان گهاٹ وغیره مطلع شده من بعد بحرم سرای خاص بهر استراحت تشریف می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا چشم و گوش و جاسوسان کامل هنر و خفیه نویسان یگانه عصر و سوانح نگاران سبکدست و گران فطرت بچهار سوی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کما حقه دریافته بعرض میرسانیدند چنانچه درینولا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر از بس نظارت و لطافت و رونق بخش ممالک بالاگهاٹ بل همرنگ باغات جنات

توان گفت **بیت**

هر سوخته جانی که به بدنور در آید *	گر مرغ کباب است که با بال و پر آید *

فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلدهای نزهت آباد و زرخیز و فضای دلکشا یش خاطر نظارگیان را سرور انگیز و هر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دلهای افسرده نباتات وحیوانات است
می بارد و اشجار صحرا و بوستانی بیشتر درختان نارجیل و نوفل چون قد خوبان
سرافراخته و درخت فواکه هر قسم ثمر راحت بخش در مشت دارد و درختان صندل معطر
ساز دل و دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین و میوهٔ نورس آن سرزمین تسکین ده
دل بیقرار و گلرخان سرو قامت چون چمن همیشه بهار برنگ و بوی زیبائی و رعنای
آراسته شیوهٔ دلربائی و طریق دلکشی بر روی کار می آرند و ماهرویان قیامت
قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشوه فریفته از پا در آرند و جویبار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر مواج
جاری و تالابها و چاه های ملبب مانند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو کل
آن دیار متمول و صاحب تیسیر فاما همیشه براه مردمیدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطهٔ دلکشا در دست مردمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس پست فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرا بود الحال راه بغاوت پیموده در رسانیدن
زر پیشکش قصور می سازد با وجود موجود وارثان دولت خود هوس یاست در دل داشته
نرد مباشرت و تعشقے با غلامی می بازد و قلم و مذکور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بیرونق و نور و دلهای سکنای آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته و بهر سو حرامیان و دزدان بمال غربا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدمست بادهٔ نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشائستہ

بعمل می آرند و مردان طاقت تادیب و سرزنش زنان علاقهٔ خود ندارند که یکو مک
زن حاکمه علانیه بهوای بوس و کنار بچار سوی رسته و بازار بانتظار شهوت
پرستان بیقرار میگردند **بیت**

در راه خدا که رهزنانند	
آن راهزنان همین زنانند	آری زن ناقص فراست مشهور است

اگر سپرداری و حراست ملکی از زن گردد آشودگی رعایا و برایا معدوم و صورت امنیت
ملک و مال معلوم است الحق ریاست هیچو ملک بهتر و خوشتر بآن بد سرشت مصوب نمی نماید
و زنی بدکار سحر است آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف
گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام را از عقل و شعور دور و وجود معطل است هر چند
بتمنای ریاست و هوس دولت فکر و تردد می نماید اما کاری نگشاید پس ظاهر است که
از جنس فرو کس که پست فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوار دولت و
ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان رفیع زیر حکومت کدام حاکم والا شان
منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژدهٔ بهجت آمود جاسوسان حقیقت شناس و
خبر آوران با هوش و درست حواس ابا زبرین کار مامور فرموده تاکید ساخت که تازه
اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کار آگاهی و جمعبندی لشکرش ماهر شده مفصلاً العرض
رسانند و خود با جمعیت گران سمت چتیل درگ کوچیده بنابر مصلحت عبرت نمای خود
بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقات درگ
مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک او با خاک برابر ساختند و سواری خاص را
سمت درگ رونق افزا شد پالیکار آنجا سر ارادت از حجاب بغاوت و سرکشی برکشیده
بحلقهٔ اطاعت در آمد و حسب الحکم حضور ده لک روپیه در عوض پیشکش و لک روپیه نذر داده

از جان

از جان و مال امان یافت و با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
سبک تگ جلد تر شتافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن نواح
کرده مفصل معروض داشتند و بقاران این حال شخص مذکور که آرزوی ملک و مال
در سر داشته قابو می جست و در چیتل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید
حاضر حضور و سعادت مجرای نواب شده بمعرفت درگو الہ التماس نمود و متعهد
گشت که کمر خدمت در اطاعت حضرت فلک مرتبت بسته ام و ملازمی رکاب
ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و بتنبیه آن زن بد سرشت که در آنجا بہوای
سروری می نازد و مردان وار میدان مختاری می تازد دیر دراز ید و آتش مشتعل بیجای
او را آب شمشیر سیاست فرونشانید و عالمی را که بجور و ظلمش جان بلب بستند از بسلی
و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بہادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس
او را قبول کرده به آراستگی افواج یمین و یسار و ترتیب قول و ہراول و چنداول
پرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعین فرموده صبحی فردای
آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود
و در هر منزل و مقام رعایا و برایای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار
امیدوار ساخته قولنامه در اندیاد آبادی ملک عطامی فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
مضرب خیام می شد غربا و بعلاقه داران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دهش
آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقه اطاعت خود بیرون
رفته و سخنان پند و نصایح گوش نکرده مستعد بجنگ می شدند لقتل و اسر و خرابی
حال شان می کوشید ازین معنی هراس و هول و هیبت در دلهای آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قلعداران وغیره بوساطت صاحبزادهٔ مرادبخش مطیع و
فرمانبردار شده لایق حوصلهٔ خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
این طرف قلعه نگر بفاصلهٔ دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
است و آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سر رشتهٔ انتظام
مهام از دست داده دل بر مرگ نهاده است و میخواهد که بمکر و فریب پیشکش از هدایا
آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدرین اوقات مطابق معروض جاسوسان
زن دون فطرت وکلای معتمد را با تحف و هدایا و نیازنامه بحضور فرستاد
وکلای دانا بعد ادای آداب تسلیمات معتقدانه سامان نذر و تحالیف از نظر
فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش معه دیگر اجناس نفیس از
قسم فوفل و چوب صندل و قاقله و مرچ سیاه وغیره خواهد رسانید و تا زیست مطیع
ومنقاد ام جلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطهٔ زمین از طرف خود باز به او
عنایت شود تا زیر ظل عاطفت همایون بوده از آسیب دشمنان محفوظ ماند پس
ارشاد شد از امنیت و صلاح حال و مآل آسودگی خاطر و پاس آبرو منظور و مطلوب
باشد بلا اندیشه با لشکر ما بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعهٔ سرینگپتن که جای
امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا از صرف مایحتاج با امتیاز تمام از سرکار
مقرر فرموده خواهد شد وکلا با بلاغ این معنی مراجعت کرده بآن زن مفصل حقیقت
فرمودهٔ نواب ظفر رکاب ظاهر ساختند زن مطلق العنان از راه غرور ناشایستهٔ
اقبال این پیام نکرده خواه نخواه بمقتضای بیدانشی مستعد جنگ گردید و از عبد الحکیم خان

حاکم ساونور سازش و مبلغ خطیر پیش نموده التماس کومک ساخته بود تا خان
موصوف باقبال التماسش دو هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
و اسباب جنگی برآمده بر جوی بالا فرود آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه داخل
قلعهٔ نگر گردید چون این خبر بسمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کوچیده بفاصلهٔ
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعجات اطراف
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصرهٔ قلعه نگر پرداخت القصه سرداران تهورمنش بر اکثر مکانات و قلعجات
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ و جدل به تسخیر درآوردند و زنهار خواهان را جوق جوق
فراهم آورده روانهٔ حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبانروزی بر ضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تراز روزن سوزن ساخت محصوران جاهای بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذاشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد بجنگ
نشستند اگرچه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هراس و بیم جان
و تلف آبرو در دل جا کرده منتشر الحواس بودند فاما بپاس نمک زن که مردانه وار
آماده جنگ است بجاهای خود قایم بوده بدلیری تمام ترددمیکردند هرچند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ و تیر و شمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند و گروه را
با آتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن با این همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ و جدال نگذشته از جا می گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفداری
قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و هر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگرچه محصوران

در عرصۂ قلیل میدان معرکہ را برخود تنگ دیدند و عرصۂ فرار کشادہ تر یافتند اما آنچنان محاصرہ سخت بود کہ بسلامت جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شدہ چنان مقرر کردند کہ تا مقدور بامر جنگ پرداختہ انجام کار بہ تبدیل لباس راہ دیار دیگر سر باید کرد چون نواب با جمعیت دریافت کہ مکانات و قلعجات اطراف و جوانب کہ کارپردازان آنجا کہ مردان شجیع بودند بہ تسخیر در آمد و بر قلعہ حراست زن دون فطرت ایام محاصرہ با متداد کشید کہ موسم بارش کہ پراگندگی آورد مردم و دواب است بر سر رسید خواست کہ زود مسخر نماید پس روزیکہ عرصۂ یک سال سعی مردانہ منقضی گردیدہ بود سپاہ لشکر و غازیان عسکر خود را معافی یغما و غنیمت اقمشہ و امتعہ و زر و نقرہ و زنان حسین از قوم ہنود حکم یورش فرمود پس یکبار شجیعان سوار اسپان گذاشتہ و پیادگان جرار قدم جلادت کشادہ از راہیکہ دیوار قلعہ شکست یافتہ بود شلک زنان ببرج و بارہ سوار شدہ ندای تکبیر بجوش بلند ساختند و کسیکہ بمقابلۂ آنہا مستعد گشت ہدف تیر و تفنگ و لقمۂ شمشیر اجل رنگ گردید چون رن مردانہ لباس اینحال مشاہدہ نمود اول محل خاص یعنی نشیمن مزین را کہ شوہر شنکرشوہرش از خشت چینی طلا کاری بنا ساختہ و پیوندش نیز از طلا برابر کردہ و بدر و دیوار جواہر چسپاندہ بود آتش زد و اکثر درج جواہرات را در آتش سوختہ و در ہاون سنگین آہنی کوفتہ ضایع نمود آخر خود بد و پرستار از راہ بدر رو آب بیرون شتافتہ فقط بسلامتی جان پا پیادہ راہ گولی درگ کہ پنج کروہی نگر جای قلب واقع شدہ و اطرافش دشت ہولناک است گرفت و کوہ را قایم کردہ آسود و ہمہ ملک و دولت و اسباب ثروت شوہر و جد و آبایش بقبضۂ اقتدار نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرارش اطلاع یافت تھانہ در قلعہ گذاشتہ بہ یلغار

در تاخت و کوه را گرد گرفته بگشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه محافظان از دست برد محاصران شیر شکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما سپردند و زن بدعاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر بفتح و فیروزی مراجعت کرده به قلعهٔ نو تسخیر رسید و زن را مقید ساخته در یک پالکی از راه سرا به سرینگ پتن روانه فرموده بشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعهٔ دار الحکومت و تشریف فرمای مقر دولت و شوکت شده پانزده روز محفل نشاط ترتیب داده هنگامهٔ سور و سرور و صدای نغمات و فور حبور گرم ساخته غربا و فقرا و سازندگان و رقاصان را بانعام خلاع و زر و زیور و طلا و شالهای گران بها بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جرار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام یورش قلعه بحکم حضور حسب دلخواه بسته بسته از جنس پارچهای نفیس و قماشهای فاخره و دسته دسته آلات حرب و ضرب و توده توده زر و نقره و دُر و گوهر گروه گروه محبوبان شکیله تصرف خود ها آورده از آرزو نیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سر نو بانعامات شایسته و خلعتهای فاخره و حلقهٔ دست مطلا و مالای مروارید و پدکهای مرصع و شمشیرهای ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه و حوصله سرفراز و سربلند گشتند و او جبنی نامی کلرقدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا گذاشت و تعمیر قصر و مرمت قلعه فرمان داده حیدر نگر نامش نهاده خود بدولت داخل خیمه گردید ❊

ذکر شورش افزائی افاغنه ساونور که بکومک زن اسیر آمده بودند و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور بزور شمشیر نواب بهادر و تسخیر دیگر جاها رو داد در سن یک هزار و یک صد و هفتاد و پنج هجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش و تسخیر قلعه نگر بود افاغنه ساونور که به کومک زن محبوس در تاخته بودند شورش افزای آن طرف و مانع رسد غلات لشکر شده اکثر اوقات بعضے لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگرچه هیبت جنگ بخشی لسنرای آنها متعین شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود گاه غالب و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر که در عرصه دو سال حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور یلغار نمود چون صبحی سواران قزاق گرد لشکر افاغنه نمودار دیدند ایشان آنها را همون سواران هیبت جنگ انگاشته سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان نا عاقبت اندیش رسیدند تا بحکم نواب رسالهای بار و سوار و پیاده مع توپخانه که بر روی ایشان در کمین بود شبلک زنان بر آنجماعه دویدند و اکثر مردان کاری دسران نام آوری بصدمات گولها در آن چپقلش مطبوره عدم شتافتند و دیگر افاغنه تاب مردانگی باخته رو بگریز نهادند و تا جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افاغنه هوش و حواس باخته همه اسباب لشکر خود گذاشته یعنے خیام و اعلام و نوبتخانه و شترخانه و فیلخانه وغیره از دست داده راه دار المقر خود سر کرد نواب بهادر باشنه کوب بتعاقب ایشان تاخته قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان هزیمت تا متصل قلعه پیے ایشان گرفته

سوار

سوار و اسپ ها بدست خود ساختند و دست از کوشش عداوت شکنی باز نه کشیدند آخر خان ساونور عاجز گشته دست از جنگ بر داشت و راه خودداری پیموده بگذاشت کرور روپیه صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرره فیلان و شتران و خیام مخملی و بیچوبهای زردوزی و خلاع برهانپوری و سلاح گرانبها وغیره با چیزی نقد که حکام پیشین بصرف لکوکها از اجناس نفیسه و اسباب دنیاداری فراهم ساخته بوذند یک قلم یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب ارست چون نواب از آنجا فراغت حاصل ساخت در قلعه نبکاپور و چرولی و هرنی وغیره تهانه خود قایم کرده مظفر و منصور باز مراجعت به نگر فرمود پس از آنجا هیبت جنگ را مع لشکر گران به بند و بلا دپالیکاران صوبه سرا و گرفتن مبلغ پیشکش مقرر سرکار بطرف هرپن هلی و کنکگیری وغیره و نیز اخذ زریکه از هر پالیکار سوای پیشکش مقرر سرکار نعلبندی فوجداری فی ده یک حق سعی او مقرر کرده بوذ ند روانه ساخته خود بدولت عبور گهاٹ نموده طرف غرب نگر برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت گماشت و میرزا حسینی بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت و خال حقیقی کریم صاحب پسر کهین نواب میشد با چند مردم به تسخیر بسوای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمیناً دو فرسنگ فاصله دارد و گردش آب دریای شور راست براند و گرد کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر و اسیر شدن زن حاکم بمحافظان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیحده از طرف خود نوشت قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز بی جنگ قلعه سپردند مرزا تهانه مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شنکر حاکم نگر که ده صندوق پر درّ
و جواهر و دو صندوقچه زیورات مرصع و دو عدد جل فیل که از زر و نقره به صنعت تمام تیار کنانیده
بود مع حلقهای دستی توره ها و جلاجل گلوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
عدد زین زردوزی مراجعت کرده اسباب از نظر والا گذرانیده سرخ رو گشت و
نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در قلعهٔ
مرجان و انکوله که از سرحدات گهاٹ کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ناظم
کوکن امیر عادل شاهی بود و کوڑیال بندر و سداسیوگڈه و منگی و مولیر
و هناور و بیکل وغیره تهانه مستقیم گذاشته مراجعت بسرینگ پٹن نمود چون
هیبت جنگ با لشکر گران از حضور نواب مرخص گردید بر کنگگیری تاخته دو لک روپیه
پیش کش ساله گرفته به هرپن پلی آمد و از پالیکار آنجا هم بنرمی و گرمی سه لک روپیه
گرفته سمت چیتل درگ در رسید و از پالیکار آنجا هم چهار لک روپیه پیش کش گرفته از
راه جریمله و کوڑی کوٹه گذشته بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آنجا نیز درخواست
زر نمود او ناداری و تاراجی ملک خود وانموده در ایصال مبلغ پیش کش حیلها انگیخت
پس هیبت جنگ بنابر عبرت به قلیچه کنی کل تعلقه درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
گماشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد غلات
لشکر از اطراف مسدود ساخت همدرین اوقات که وقت مراجعت از اقلیم نگر نواب بهادر
عنایت نامه موسومه هیبت جنگ متضمن فرستادن هزار جوان شایسته از لشکرش
بی صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
خود برآورده به بدرقهٔ پانصد سوار و دو رسالهٔ بار با سلاح از شمالی رای درگ روانه سیموگه

ساخت

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزنگ هم زنگان بر آن جماعت یورش کردند اگرچه اهل بدر
شلکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعه
را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را ته تیغ کشیدند و بعضی از آن
مهلکه جان را سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر بهیبت جنگ
رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفة العین درتاخت و سپاه پالیکار را از بروی
بازوی شجاعت چنان هزیمت داد که مقهوران تا خندق قلعهٔ درگ مذکور تعقب نمودند
پس همین جا یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه ها زده فرود
آمده به پالیکار آنجا نوشت که این همه بدسلوکی شما بسبب کرم و نوازش ما است حقا در
خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شما را بر شما بحال کنانیده از ینجا
نیکنام باید رفت الحال امید سود و بهبود مدارید بلکه دست از جان و مال خود بشوئید
چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشتنیا دلوای خود را فرستاده
بعفو جرایم پرداخت و سه لک روپیه پیشکش و دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر
جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهارپایان جمعیت معدوم بود همه یک یک بشمرد
روانه کرد پس هیبت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
گردید و همدر آن روزها میر علی رضا خان را بفوجداری سرا نامزد فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشی سوائی مادهو راؤ بن بالاجی راؤ نانا مرهٹه درین ملک و گرفتن قلعجات این نواح و صوبهٔ سرا مع دیگر کیفیات که درسن

یک ہزار و یک صد و ہفتاد و شش ہجری واقع شدہ آنکہ

چون بالاجی راؤ ناناسر کردۂ پونہ در گذشت سوائی مادہوراؤ پسرش بر مسند ریاست جلوس کردہ چندے در بند و بست خود بود بعد از آن بفراہمی لشکر و آلات حرب و ضرب و توپخانہ گران کہ قریب لک سوار و منجملۂ آن سی ہزار بنڈارہ بود و پنجاہ ہزار پیادہ بہ تفنگچی مع لشکر علی بہادر بن شمشیر بہادر کہ نامبرد از نسل نانا مرہٹہ بود ذکرش بر سبیل اجمال آنکہ از بیجاپور رقاصۂ قوم مسلمان مستانہ نام بعد تاراجی دولت عادل شاہ بہ پونہ رفتہ سکونت داشت و در فن رقص مشہور دہر و در حسن و جمال سرآمد وقت بود بالاجی راؤ نانا شیفتۂ خوبہا ایش شدہ بہمبستری خود گزید رقاصہ مذکور نیز فریفتۂ او شدہ تن برضا ایش در داد چون در چندی دلبستگی بظہور پیوست پسری تولد گشت رقاصۂ تبہ کار پسر را بر آئین اہل اسلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی بالاجی راؤ نانا او را بہ شمشیر بہادر مسمی ساختہ منصب جاگیر دوازدہ ہزار سوار مقرر کردہ بود چنانچہ بہادر مذکور در جنگ سرایدال ہمراہ بہاؤ مقتول گشتہ پسرش علی بہادر حاضر بود سمت کرناٹک بالاگہاٹ در تاخت اما مخفے نماند کہ بنڈارہ قومی است اچکہ ہا و اوباش منش بعضی سرداران دکن بنابر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنہا را فراہم می سازند و ہیچ ماہیانہ مقرر کردہ از خزانہ خود بآنہا نمی دہند و در ہنگام مقامات عساکر گیاہ و ہیمہ آوردہ می فروشند و بہا ایش بخرج مایحتاج خود می آرند و در ایام مہم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلاد گرفتہ ملک خصم را چنان تاخت و تاراج می نمایند کہ بوم و چغد از آن ویرانہ می ہراسند بلکہ در ایام مہم چیزی زر بطور تعلبندی لبسر دار لشکر عاید می سازند القصہ چون مادہوراؤ عازم بالاگہاٹ گردید

۱۰ بسادنور

بساونور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مرارراؤ را نیز طلبیده از گھاٹ
گرکنات عبور تنگ بهدرا نموده به چیتل درگ آمده پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصوبه
سرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت ولشکر مرہٹہ
را بچشم خود دیده مستعد بجنگ گشت راؤ مندکور بر کنار تالاب شمالی قلعه توپخانه
قایم ساخته از دور بشکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
مقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار نامه کلیدهای قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بخاطرداری تمام همراه خود داشت
سپس بطرف کوه مدگری کوچیده بمحاصره و مجادله یکماه کوه مذکور تسخیر کرده تهانه خود
گذاشته پیشتر کوچید اگرچه نواب بهادر بجمیع لشکر سوار و پیاده و توپخانه طرف بنگلور
خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بعد آویزش مناسب ندیده

بر قول حکما که گفت

خصم سرکش را توان از افتادگی تسخیر کرد	شیشه چون گردن کشد پیمانه می باید شدن

کاربسته باز مراجعت بسرینگ پٹن نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیرها بنا
ساخته توپخانه و سپاه بار و پیاده کرناٹکی را جابجا قایم کرده بجای خود خبردار ماندو این
همه خواب خرگوش بامتحان عزم جزم و شیردلی و روباه بازی غنیم بود لاکن سواران طویله
بیدهارا در جنگل ماگری درگ نهان داشته تاکید قزاقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
جرات پرداز شده بکوه نجگل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسومه قلعدار حیدری
که سردار خان نامی دلیر دولتخواه نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعدار مذکور که از
همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و خشمناک گردیده بی شکست و ریخت حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکر یالش مانند زنبور سیه درون که برشان انگبین هجوم سازند طنطنه های هوی بر داشته در تاختند تا سردار نامی با سپاه خود پیش آمده سینه های دشمنان را هدف گولهای توپ و بندوق و تیر جان ربا ساخته اکثر مردان را بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نردبانهای قلعه وسمه سرخروی کشیده مظفر گشت و اہل غنیم شکست فاحش خورده واپس گردیدند و بار دیگر باز حمله مردانه کرده همون آش در کاسه قسمت خود یافته زنگ بر روشکستند و بدستور روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرای خود را به تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار جری تردد بهادرانه و کوشش رستمانه در دفع اعدا العمل آورده فتحیاب گردید که بر بیش گولهای توپ و بنادیق از دامن کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطانید غنیم بمشاهده چنین حال منکر فکرمند گشته پالیکاران چتیل درگ وغیره را با نعامات شایسته و معافی پیشکشات دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران بیڈران خود را که ماهر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمودند پس آنها از عقب کوه بهزار محنت و تردد رفته نردبانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده کوکای مهیب بر داشتند سردار شجیع اگرچه بچند سپاهی بر ایشان تاخته داد جلادت و مردانگی در داده دمار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را اندرون قلعه سر بران دیدند هیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته راه گریز جانهای خود در باختند مردم غنیم سردار شجیع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

روبروی خود طلبیده بهزاران آفرین وتحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و در جنگل
تهانه گذاشته بیشتر کوچیده لاکن قزاقان نواب بهادر بارها برگهی آوران غنیم هنگامهٔ
رستخیز برپا ساخته برهراول و چنداول درتاخته چنان داد شجاعت میدادند که
پنڈارهای لشکرش که درامر قزاقی و جابازی و حیله انگیزی سرآمد وقت بودند از
دست بردهای اوشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیم نیز
باینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هولناک می بود غرض رفته رفته از تسخیر و
بندوبست بالاپور کلان هم فراغت یافته این اراده که بیشتر تمامی قلعجات اطراف
پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران نواح را بخود متفق ساخته پس از آن بافتتاح قلعهٔ
دارالسلطنت خداداد همت گمارد سمت بالاپور خورد نهضت کرد بدرالزمان خان قوم
نایطه فوجدار آنجا بمشاهدهٔ لشکر انبوه غنیم هیم خورده جنگ مناسب ندید اگرچه نامردهٔ مرد
شجیع و دلاور و نمک حلال بود اما اصلاح حال و عقل معاش انسان مدام بریک نهج و تیره
نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خودداری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
قلعه و دیگر کارخانجات بغنیم سپرده با صحت و سلامت حال رخصت گرفته بکدیه شتافت
پس غنیم از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
براو بحال داشته بکوه مڑواکل که تهانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش و تلف
هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعگیان را مع قلعدار یک قلم قتل عام کرده از آنجا بطرف
کرم کنڈه که آن قلعه هم بضبط قلعدار حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
میرعلی رضا خان را که همراهش امیدوار بود و جد و آبائش بقلعداری کوه مذکوره
می پرداختند جاگیر داده بنفر اهمی هزار سوار و دو سه هزار پیاده برای بندوبست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکید کرده بعزم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین
عزم جزمش وقوف یافته خود بدولت با جمیع سوار شیر شکار در جنگل ماگری پناه گرفته چون
شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس هینی عساکر نامند بوفور
سامان جنگی و پری رسد وغیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری درگ غافل
از لشکریان نواب فرود آمده و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصرهٔ سرینگ پٹن العمل
آرد سپاهش در آن حین از اندیشهٔ صدمهٔ جانبازی غازیان نواب وارسته و
بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه وزر از لشکریان خود احدی را
بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب شد بعد انقضای نصف شب از عقب
غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب چهل و
پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان
جوالهای برنج و شلیطه ها خالی کرده اندرونش خزیدند و بعضی دست و پا زده بهر مکر و
فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند و بعضی سپاه آنجماعه سرهای خود را بعجز تمام
زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر اسپ بی زین
سوار شده راه لشکر خود سر کردند نواب مظفر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور نرسید
شادیانهٔ سرور و طرب نواخته همه اسباب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام وغیره برداشته
روانهٔ سرینگ پٹن نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهوراو خبر
شکست فاحش لشکر هینی گوش کرد آهی از دل پردرد برکشیده رنگ بر رو شکسته و
سرشک تاسف و تحیر بکمال غضب از دیدهای خون پالا روان ساخته بر سرداران
منهزم زرد رو که بعد تاراجی لشکر هینی از آنجا ناکام برآمده بود زبان طعن برکشاده بناخوشی

تمام

تمام گفت کہ آہ بینی پیشوا بریدہ شد پس از سواد چنیتامنی کہ فرودگاہش بود بیشتر کوچیدہ در
کوہستان ابناجی درگ پناہ گرفت درین اثنا نواب بہادر شب دیگر شبا شب در تاختہ
قلیچۂ بالاپور کلان را گرد گرفتہ در سرسواری مفتوح ساختہ تھانہ داران غنیم را یک قلم بہ قتل
آوردہ صبحی مراجعت بماگری درگ فرمود این خبر ہم غنیم شنیدہ در فکر دور و دراز افتادہ
بود و ہمدران زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش ہزار سوار غارت کنان وارد بارہ محل
شدہ از دست شجاعت قزاقان حیدری کہ بر سراغ نشان تاختہ بودند تاراج
گشتند اللہ اللہ با وجود کثرت افواج سپاہ غنیم از دست برد قزاقان نواب بہادر خایف
گشتہ بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ صادق
آمد پس آن نواب بہادر بمقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جہان کشای خود بحکم آنکہ

رباعی

دانا ہرگز داے ناخوش نکند	جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
آتش چو زبانہ زد برو آب زنند	دفع آتش کسی بہ آتش نکند

وکلای باہوش را با چیزی ہدایا و تحایف کہ از ہمین لشکرش ہمدست کردہ بود و ہفت
لک روپیہ نقد نزد غنیم فرستادہ پیغام داد کہ بے موجب غرباکشی و تاراجی رعایا ارباب
دولت و اہل ہمت را مناسب نباشد مضی مامضی شایان سعادتمندے و
بزرگ منشی آنست کہ دست از قتل و غارت خلق اللہ بر کشند و دل از غم مردم آزاری
بر داشتہ مراجعت نمایند و مبلغیکہ فرستادہ شد بالفعل داخل خزانہ سازند و ہمین
سود لشکر کشی خود دانند و این دولت خداداد را ممد و معاون ریاست خود شناسند چون وکلای
صائب رای نواب بغنیم در خوردہ یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذرانیدہ

به سخنان چرب و شیرین بصلح رضامند کرده آتش فتنه را فرونشانند غنیم که بکوشش دو سال
و سه ماه کاری نکشوده و بند و بست واقعی او درین ملک نشده بلکه بجمیع وجوه خرابی
بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود درهمین معنی باقبال ارشادات
نواب پرداخت و اسیران را با خلعت و انعام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت
کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده ببالاپور خورد آمده ازانجا باطراف تعلقات غارت
ساخته غنیم سواری فرموده رعایا را تقاوی زر و گاوان قلبه کش و تخم وغیره اسباب
شیا رخوشدل ساخته در آبادی ملک و کثرت زراعت تاکید کرده محاصل یک سال
معاف نموده مراجعت به بنگلور فرموده همدران روزها علی زمان خان نایطه
بنمر لف بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدهرا که نواب
محمد علیخان ناظم ارکاٹ به بغاوتش متهم ساخته براو ناحق لشکرکشی نموده بود فایز
حضور شده درخواست کومک نمود چون نواب را بند و بست بعضی مقدمات ضروری
دولت درپیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه اش را
به لیت و لعل گذاشت درین اثنا ناظم ارکاٹ براو فتحیاب گشته قلعه را بفتور
سیوناس او زنار دار تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را
بردار کشید چنانچه کمندان باغی تاریخ او سپس خان مذکور همین جا ماند و نواب اوضاع
خوش و جمال سیرت و حسن تقریرش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت و بعضی اوقات
با وی مزاح هم می نمود و خان مزبور جسیم بود چنانکه بر اسپ سوار شدن نمی توانست
بنابران فیل خاصه برای سواریش عنایت میشد و همدران اوقات فیض الله خان
هیبت جنگ از خسر خود رنجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و داعیهٔ زیورات مرصع

واجناس نفیسہ زوجہ متوفۂ خود از نواب لاورخان بدل میداشت مگر در فیصلہ
مقدمۂ خود وقت قابو مستغاثی شدہ مزاج وہاج نواب را برشورانید پس فیل
خاصہ مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والاشان را طلبید چونکہ خان دانا
انجام کار خود برسوائی دیدہ واز فتنہ انگیزی خویش نارسید خود بہ رسید در عدول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصور زیدہ بیچون و چرا راہی گردید ہرگاہ نواب
برآمدن خان بزرگ وقوف یافت حجاب کینہ از دل صفا منزل برداشتہ تا سراپردہ خیمہ
خاص استقبال کردہ آورد با عتقاد دست برمسند خود نشاند و شرایط نیازمندی

کہ صفت مرد کامل ست چنانچہ بزرگی میفرماید بیت

کہ آن مرد تمام است از تمامی	کند با خواجگی کار غلامی +

ادا ساختہ فرمود کہ بندہ را یکی از دولتخواہان خود تصور کردہ چندی تشریف
ارزانی دارید واین نادان را کہ ہنوز تربیت یاب است بہ پند و نصایح بزرگانہ
بصلاحیت در آرند غرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندوز گشت
و بر حقیقت حال کماہی آگاہی یافت مقدمۂ ہیبت جنگ را صریح بہتان دانستہ از دل
محو ساخت اما پسر انش را کہ خان والاشان ہمراہ خود آوردہ بود نزد پدر شان یعنی
ہیبت جنگ فرستاد و خیمۂ علیحدہ برپا و اسباب ضروری دولتمندانہ مہیا کنانیدہ
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کردہ برای صرف
مایحتاج شش ہزار روپیہ ماہوار میرسانید و دو وقتہ طعام خاصہ با او تناول می فرمود و
در ہمون نزدیکی نور الابصار خان بن دلیر خان برادر نواب لاورخان را بخویشی و
دامادی خود عزت بخشیدہ بادای رسم شادی کتخدائی پرداخت بعد چندی

برای بندوبست پالیکارا طراف کولار و موڑ وا گل ہمت گماشتہ فوج کشی نمود و ہمون
زمان بمعرفت خاکی شاہ فقیر کہ ندیم نواب بود و ہیبت جنگ و مہا میرزا خان بخشی
پاگاہ کہ او را از اطراف اورنگ آباد طلبیدہ بعزت و وقار داشتہ بود میر علی رضا
خان را بجاگیر عمدہ و ازدیاد جاہ و منزلت امیدوار ساختہ بحضور طلبداشت چون
او نسبت برادری و حق صحبت درمیان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنڈہ مع دروبست ضلع ونڈکل جاگیر دادہ
باجازت فراہمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت و در عرصہ ششماہ از بندوبست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار پنگنور و مدن پلی و کمنیر پالہ وغیرہ فراغت حاصل
کردہ مراجعت بسرینگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال ورزیدہ
اسباب جہانگیری و آلات کشورکشائی بصرف لکوکہا زر و گوہر فراہم ساختہ بہ نگہداشت
سوار و مردم بار و پیادہ و گرد آوری سپاہ مامور بود و یاسین خان فونٹی گدری
ہمون ایام از نتہرنگر عرف ترچناپلی آمدہ نوکر شدہ بود و محمد عمر کمندان ہمدر آن
روزہا بمرض مہلک جان بحق تسلیم نمودہ محمد علی پسرش کہ در حین حیات پدر صوبدار بود بکمندانی ہمون رسالہ
سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردید رفتہ رفتہ بہ بندوبست نگر ہمت گماشتہ مع لشکر
آراستہ و پیراستہ نہضت فرمود نواب لالہ و خان را نیز ہمراہ خود برد چنانچہ معمول چنان داشت
کہ وقت کوچ و جنگ لالہ و خان بزرگ را بر فیل خاصہ سوار کنانیدہ سواران پاگاہ
خاص کوتل و جلوداران را گرد فیل داشتہ روانہ میکرد خود بر اسپ سوار شدہ پیش سپاہ با
و توپخانہ می خرامید و از آنجا فوجی بسرداری ونکٹ راؤ مشرف لشکر کہ در تنخواہ بود
بہ ہیبت جنگ طرف سادنور روانہ کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نمائی پیشکش لا یق بستاند

ودر بعضے قلعجات آن ضلع تهانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصۂ یکسال معاودت
به پٹن فرموده چندے آسوده

ذکر فوج کشی مادهوراو کرت ثانی و تاختن نواب بهادر بمقابلۂ او در نواح ساونور و واقع شدن محاربات با دیگر کیفیات که درین یک هزار و یکصد و هشتاد هجری واقع شده آنکه

چون مادهوراو کرت اول از ملک کرناٹک بالاگهاٹ بعد تقرر صلح به پونا مراجعت نموده در صوبۂ سراتهانه او بود قلعدار آنجا از تیاری لشکر نواب بهادر و تشریف بردنش بطرف نگر و بند و بست آنجا هراسان شده بمادهوراو مفصل حقیقت بزنگاشته بود و او ازین معنی تشویشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی خود دانست و باز بفراهمی لشکر و امرای خود پرداخته عازم اینصوب گشت و به تسخیر قلعجات که در ضبط قلعداران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود نواب بدریافت فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه و بسواپٹن عبور جوی تنگ بهدرا نموده بطرف هریهر و هرنی آمد و از آنجا برگردیده برسواد میدک که به شنکار پور مشهور ست فرود آمده بود و مرهٹه هم با لشکر خود بعد تسخیر چند قلعه بمقابله آمده بفاصلۂ دو کروه مقام نمود روز دیگر سوار شده بمجادله رسید نواب لشکر خود را مستعد ساخته میدان رزم قایم کرده ایستاد و پالیکار چیتل درگ هم در آن مهم با لشکر خود همرکاب نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود غازیان به دلاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و همه روز فرود گاه را

قایم کردہ شب از آنجا کوچیدہ راست طرف چرولی و انوٹی و چرا آمدہ بپشت جنگل دادہ
اقامت ورزیدا ما برای حفاظت لشکر بر فراز بتیر بہا بنا ساختہ توپخانہ قایم کردہ
مستعد و منتظر وقت عدو سوز نشست و مرہٹہ از جا بگیر شدن نواب خود از آنجا
برخاستن بجای دیگر تاختن مجال نداشت و حالم سا و نور ہم مرہٹہ سازش کردہ
ہمراہش بود پس روزی چند ہر روز جوق جوق سپاہ از ہر دو لشکر آمدہ در
میدان مرد آزمای داد جلادت دادہ ہنگامہ رزم گرم داشتند و مرہٹہ اتواپ ورانداز
از دور بفراز کوہچہ داشتہ بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب
اکثر تصدیع بحال مردمان بہیر لشکر نواب راہ می یافت ناشیبی نواب فکرے کردہ
پنجہزار تفنگچی شست انداز و ہزار و پانصد سوار دلاور و جانباز با چہار ضرب توپ
جلوی لمچھر منتخب کردہ با خود گرفت و باقی لشکر بدمہ ہیبت جنگ بخشی کرد و بند وبست
خزانہ و توشکخانہ وغیرہ کارخانجات بند پیر نواب دلاور خان برگماشتہ بعزم شبخون
بر آمد و از پیادہ جنگل سخت بر توپخانہ مرہٹہ شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
کامی بود بسبب نادرستی راہ کہ بعضے جا جنگل تراشیدہ میرفت تا رسیدن نزدیک
توپخانہ مرہٹہ در میدان شب بسر آمدہ روز روشن شد پس سپاہ غنیم از آمدن
لشکر نواب خبردار گشتہ گردش گرفتند و نعرہای بگیر و بکش برداشتہ از اطراف
اسپان جہاندہ حملہ کردند اگرچہ نواب بقاعدہ درست قلعہ سپاہ بستہ ہر چند در
سر کردن اتواپ فرمان داد ہرگز توپ سر نشد کہ آتش چون یخ فسردہ گردید تا آنکہ
خود بدولت از اسپ فرود آمدہ فتیلہ در دست خود گرفتہ توپ را آتش زد صریح
کمی کرد لاچار شدہ امید اتواپ گذاشت و سپاہ منصورہ چندی از شلک

بنادیق بدفع اوشان پرداختند وحتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرہٹہ بمشابۂ زاغان سیاہ ہجوم آوردہ دوش بدوش در آمیختند تا جمعیت نواب پراگندہ شدہ رایگان جانہای خود در باختند و نکٹ راؤ دیوان کشتہ شد و علی زمان خان زخمی گردید و بعضی از آنہا بطرف لشکر خود بہ ہمرسانیدن اسباب جنگ برگشتند و لشکریان مرہٹہ چون میدان بکام خود یافتند تعاقب ایشان کردہ تا مقدور دست از قتل و غارت برنکشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مہلکہ بر آمدہ مثل آفتاب یک تنہ در جنگل زیر درختی نشستہ برفراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشتہ بحضور خود بدولت بہ ایستاد نواب سیدن اورا مغتنم انگاشتہ وقت مساعدت طالع ہمایون لشکریان خود انگاشتہ فرمان داد کہ طنبور بنوازد و حسب الحکم چنان طنبور بنواخت کہ صدایش در دلہای سامعان ہیبت نامرادی انداخت کہ بمجرد استماع آواز طنبور اہل غنیم از بیم رسیدن کومک منہزمان ہمہ اسباب و آلات غنیمت کہ برداشتہ بودند بگذاشتہ رو بگریز نہادند و نواب بقیۃ السیف لشکریان خود را جمع ساختہ در میدان رسیدہ بود کہ ہیبت جنگ مع توپخانہ و مردم بار و سوار بکومک نواب یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفتہ عقب شان در تاختہ بگولندازان و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکہا زدہ سر و پای ہای اسپان شکستہ غیاب گردیدند و غنیم از توپ کشیدہ بعدم فرصت برداشتن زخمیان و نعشان لشکر خود پس پا گردید اما توپ ہمراہی نواب کہ بدست او شدہ بود کشیدہ برد چون لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بہادر ہمہ مجروحان و نعشان لشکر خود را مع

مجروحان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتها و التیام زخمهای آنها فرمان داده خرج معقول بمبر ہم پٹی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم با لشکر خود بسمت بکاپور شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش بر سر رسیده بود غنیم همونجا چهاونی نمود نواب بهادر هم بهمانجا مقام کرد و غنیم گوپال راؤ ناظم مرچ را مع لشکرش در همون ایام بر تنگال تباخت و تاراج اینطرف تنگ بهدرا روانه ساخت چون آن از گهاٹ هوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زنان رسید از پالیکار سرپن هلی ورای درگ وغیره مبلغ پیشکش بزور گرفته در تعلقات چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چار سوی کرناٹک در انداخت و دندانهای حرص را تیز تراز ناخن گرگ کرده باطمینان خاطر مطلق العنان گشته بر سواد هدرگ متعلقهٔ درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب شوکت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط شش هزار سوار اصطبل و نه هزار سلحدار و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ همراه گرفته جریده بسبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و به شب سیوم بر آن جماعت اجل گرفته که غافل از حوادثات فلک دوار بود حملهٔ دلاورانه کرده چنان تلکها ریخت که ناگاه شیرازهٔ جمعیت ظاهر و تاب و قرار باطن اوشان از هم گسیخت که همچو اوراق جدا جدا پراگنده شده بر باد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ بر زمین زده و اسپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن برداشته دندان نما امان خواستند از جان رستند و سردار آنجماعه که نامش بالام قوم است دست جرائت و غیرت از اسباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بغارت مردم آزاری همدست خود نموده بود بر داشته

این مقوله بزبان حیرت بیان ادا نموده

هر کسی چیزی ز اسباب جهان بر داشت است | من همین دل را ز اسباب جهان بر داشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعهٔ سرا گرفت و اهل بهیر و زنان لشکرش مع ذکور هم که شربت ضربت شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند چه بناه خندق قلعه سر اسیراب خاطر شده بیاسودند و بعضی از آنها بهزار حیله و تردد پای گریز را بر سر سرعت زده افتان و خیزان هر دم رادم و اپسین انگاشته بلشکر پونه فایز شدند نواب ظفر مند همه روز در فرودگاه لشکر مرهٹه بسر برده همه اسباب چه از خیام و اعلام آلات جنگ فراهم ساخته بر اسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تتمه را که انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیم بر این دست برد مجاهدان وقوف یافت بیقین دانست که خود درین مهم جانبر نخواهد شد و گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس دولتمندی بر باد بی اعتباری میرود همدران روزها قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر لب و لهجه که در فن قزاقی و عدو فریبی نشان کمال داشته بودند به کهی آوران لشکر غنیم پیوسته و به ایشان یک دل شده وقت قابو هنگامهٔ رستخیز بر آن جماعت برپا ساخته پنجهزار راس اسپ و نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جابجای کهی آوران را بمثابه که تراش و داس از زمین قالب آنها در ربودند هرگاه که غنیم چون احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجا انگی خسپیدند و از ترس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آن سال

طوفان طغیان برانگیخته و زمین از سیرابی چون دیدهٔ عاشق زار تر آمده و دست و پای
مردم و دواب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم بہ
کثرت ہوای سرد شبہا چون یخ بستہ شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند و بعضی
امرای دولتش از ین ہول پا بہ دامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده
بے نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمہ جنگ با وجود
خرچ لکوکہا زر و تاراجی لشکر بہ دو لک روپیہ فیصل ساختہ بدار المقر خود برگردید
نواب مظفر و منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت
فرموده بسر برنگ پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان بہ بہانۂ بیماری رخصت گرفتہ
بکولار شتافت و از انجا مع احمال و اثقال و زنانہ و در و بست اسباب خانگی وغیره شباشب بموجب
صدمہ از طرف نواب بہادر راه پایان گہاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت ورزید نواب بہادر
باطلاع این معنی متحیر گشتہ تہانہ خود را بہ قلعچہ کولار روانہ کرده در تصرف خود آوردند

ذکر فتح نواح کورگ و بند و بست کلیکوٹ وغیره کہ در سن یک ہزار و یک صد و ہشتاد و یک ہجری واقع شده آنکہ

از ہنگام سلطنت بیجاپوریان زمینداران این نواح مثل کرگ واله و کلیکوٹ واله
وغیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاہی بمعرفت حاکم صوبہ سرا میرسانیدند
بعد آن بناظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقرره گاه بلا عذر و گاه بزور و عبور افواج
نمایان می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاہی کہ بہ سبب خودنمائی و فوج
کشی مرہٹہ نواب موصوف از آنجا کہ از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و بست

آن نواح نشد لهذا همه ها وقت را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای
خود ها خداوندی میکردند و حکام صوبه سرا هم که از طرف ناظم دکن مامور گوشمال زمینداران
این نواح بودند بکار سرکار سستی نموده غافل می نشستند بلکه با خذ رشوتها اغماض
صریح درباب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی شجاعت
و مردانگی همه ایشان را زیر کرده بحلقهٔ اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بندهٔ
تدابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی به سبب فوج کشی مرهٹه بعزم تسخیر کرناٹک و مامور
بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود ها خیره شده سر بشورش
برداشتند بقتل و غارت تهانه داران نواب که در آن نواح بودند پرداخته آنهمه ملک
در تصرف خود ها آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسمع مبارک رسید و از جنگ مرهٹه
بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر برتر یان سمت آن
دشت آفت طشت بیباکانه خرامید و شش هفت صد کشتی های ماهی گیر را جمع ساخته
سامان رسد وغیره از راه دریا طلب داشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه
برسر آنجماعت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همون فرصت
تعلقات ملحقهٔ پٹن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکار می برد
و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پراگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر
و امنیت و آسودگی رعایا و برایا جز تنبیه و استیصال ایشان بنظر انور نیامد حملهٔ شیرانه کرده
بتاخت و تاراج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله
با این شیر خونخوار در خود نیافت قلعه را خالی کرده مع اسباب و وابستگان خود
مثل روباه به بیابان پناه گرفت و باتفاق کورک والهٔ مستعد بجنگ شد نواب

حیدر دل بمشاہدۂ این حال ٹھانہ گران در قلعۂ بل گذاشتہ بلا توقف عازم پیشتر
گردید و در اندرون دشت ہولناک چون پیل دمان قدم جلادت کشاد و متصل
موضع عقرب نارفیا بین ایشان جنگ عظیم و چپقلش سخت رو داد چنانچہ در آویزش
اول سررشتۂ استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان نواب فلتن نزدیک بود باین
حال خود بدولت و بخچند بہادران کار آزما از پناہ اشجار بر عقب مقہوران رسیدہ چنان
شمشیر آزمائی نمود کہ کارنامۂ رستم و اسفندیار بیاد روزگار در داد و اکثر سردار و سپاہ
بغی از جان و مال خراب پایمال شدہ رو بگریز نہادند و بعضے بہ پناہ لشکریان دولت
خداداد در آمدند و صاحبزادۂ بلند اقبال یعنی ٹیپو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
خود کہ نمود ہمون روز بود کہ چہرۂ شجاعت را از والا تدبیر جلادت و دلاوریش سرخروئے
حاصل گشت آنچنان است چونکہ پدر جلیل القدر مع شجیعان چابکدست در تاخت
جمعیت باغیان راز یروزبر می نمود خود کہ ہجدہ سال سن شریف داشت بیاوری طالع
ہمایون سراغ جائیکہ لواحقان یعنی زنان پالیکار پناہ گرفتہ بودند و از رزمگاہ دو سہ
فرسنگ فاصلہ داشت و تراکم اشجار چون کاکل پرپیچ و تاب مشکمویان بود گرفتہ
بہ دو سہ ہزار مرد کارگذار صلابت شعار یلغار نمودہ راست بر سر ایشان رسید اگرچہ
محافظان ناموس پالیکار خبردار شدہ از بنادیق و سنان و شمشیر آبدار راہ آمد و شد بربستند
الا شیران باصولت بیک حملۂ جہانگیری چہ دست آزمائی شجاعت نمودند کہ با دلوزال
از دل با در زمانہ برفت آخر ناموس داران بغی ننگ مردی خود را برباد دادہ زیر چدار
زنان پناہ گرفتند و برخی از آن گروہ خود لباس زنان پوشیدہ از ضرب شمشیر مردان
کاری لرزیدہ سرنگون بر زمین افتادند و بعضے کہ بی باکانہ دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان در گذشتند پس صاحبزادهٔ بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی بر خاک منت سوده مع ناموس بے ناموسان و دیگر غنایم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته مورد عنایات و افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بجیب تفکر و تحیر بود که ناگاه تاراجی خانه و اسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست تغابن بر سر خود بسینه زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت بر میان جان بسته پرستار م جلیل القدر گردید و جمیع اقمشه و امتعه مع خزانه و دندانهای فیل که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کردهٔ آبا و اجداد پالیکار مرقوم بود یکبار بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زینهار خواه نظر فیض و نگاه پرورش مبذول داشته همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز با و بخشید و بامنیت رعایا و آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کرک واله بخرابی و تاراجی پالیکار تعلقهٔ بل اطلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد پس در فکر خودداری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انگاشته مطیع و منقاد گشت و زر بسیار مع تحایف آن دیار نذر گذرانیده داخل زمرهٔ زینهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعهٔ مرکره تهانه مستحکم گذاشته ملک بر او مسلم داشته پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیانور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم را مایله می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضامند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت خود دانسته رجوع آورد و بجمیع امور بتایید نواب همت گماشت نواب بعنایات بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف راز آن ملک بود لهذا بخود متفق ساخته متوجه بند و بست نواح کلیکوٹ شد و سرکشان آنجا را که از قوم نامیار

سخت سرکش و تهورمنش بودند بزور بازوی شجاعت و تدابیر عدو مال مسخر کرده بعضی ها را بقتل رسانید بعضی ها را الطوق و زنجیر مقید ساخت و پالیکار چیر کل را نیز زیر ساخته متصرف ملک و مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد پسرش را که هفت ساله بود اسیر کرده بنسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش هم بودند حاصل کلام چون بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که کار بند و بست دولت خود رو بخرابی آورده و همه ملک و مال تبصرف غازیان لشکر نواب بهادر رفته نه یارای جنگ و مقابله و نه پای گریز از ان معرکه لاچار شده وکلا را با تحالیف و سامان آذوقهٔ لشکر و زر پیشکش فرستاده عذر جرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت وقت وکلا را بحضور طلب داشته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قول نامه طمانیت خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال امان بخشیده از خطای او درگذشت لاکن ملک از دست تصرف او برآورده فقط در ماهه معقولش مقرر ساخته فارغ گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب بهادر زنهار خواهان را در ظل دولت همایون خود پرورش می سازد و بغیان را بزور بازوی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد و خویشان آنها از صفحهٔ هستی ناپدید گردد بنابر آن نایمار و ماپله ها حلقهٔ فرمان برداری درگوش دل صدق منزل انداخته کمر عبودیت بر میان فدویت بربستند پس از آنجا نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفته تمامی نایمار را زیر حکم خود درکشید و راجهٔ ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت و شهر برسیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بهیبت و دهشت زنجیر

فیل و هفت لک روپیہ نذر فرستادہ از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب دو سال و نوک بخش
آن سمت بود و بہ لدهی نابماران اطراف کوہستان و سکنای آن نواح کومیتو وغیرہ پرداختہ سرانجان
موصوف سردار دلیر الصوبداری آن نواح مقرر کردہ فوج گران متعینش نمود و تنبیہ دیگر سرکشان و شرارت
کیشان آنصوب تاکید فرمودہ بہ بند و بست پالیکاران ذنڈ کل ہمت گماشتہ بود ٭

ذکر فوج کشی ترمک راؤ ماما کہ خال ما دهو راؤ بود بر بلاد کرناٹک بالاگهاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمہ مستقیم بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوہ چرکولی کہ شمالی و کروہی سرینگ پٹن است و آخر الامر ناکام رفتن او بہ پونا و ذکر محاربات کہ در آن آوان روداد آخر سن یک ہزار و یک صد و ہشتاد و دو ہجری آنکہ

چون مادهو راؤ از مهم اول و ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود ندامت ہا می کشید کہ آخر بہمین کاہش مرض خفقان عارض شدہ جان خود درباخت و نارائن راؤ برادرش قایم مقامش گشتہ چندی در ضبط و نسق خود بودہ پس آن کہ خار خجالت مایوسی بالاگهاٹ در دل او ہم می خلید بنا بر رفع تشویش و کاہش خود فکری دقیق بکار بردہ ترمک راؤ ماما خال خود را با یک لک و بیست ہزار سوار و پیادہ و یک صد ضرب توپ بلچهر تسخیر این ملک روانہ ساختہ خود بہ ستارا شتافت چون ترمک ماما رخصت این حدود یافت کوچ بکوچ طی مراحل و قطع منازل کردہ در رسید و چون تنگ

بعد را عبور نمود تا همه پالیکاران آن نواح یعنی مرار او جیتل درگ واله و رتن گری
واله مرکیسی واله و گهٹ کمیر پالپه واله وغیره که از دست غضب نواب بهادر امان یافته بودند
بیکبار با مرہٹه سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهم رسانیدن غلّات
رسد بدمه خود ها گرفته رسیدند و حاکم ساونور و کڑپه نیز همون طریق پیمودند پس
ترمک ماما از آنجا بیشتر کوچیده بعضے قلعجات متعلقه پٹن را که بے مرمت بود و ٹهانه
مستقیم نداشت تسخیر کرده بتصرف خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست ستم
بتاراج و یغما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیهات و تعلقات اچنان
خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد نگشت و در هر بومی که لشکر بومیت اثر
آن خانه ویران یکے و زفرود آمد سالها ویران افتاده مسکن چغد و بوم گشت و بهر
زمینے که یک دو ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمودا ند زیر
زمین نعرهٔ الامان وصدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میرسید چون او صحرای
آن نواح را از وجود شیر و شرزه صفت خالی یافت بیباکانه قدم جسارت برکشاده
تلف اموال و اثقال سکنای بالا گهاٹ همت گماشت چون نواب از عزم غنیم و
تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده
بسرینگ پٹن رسید و بعد بند و بست آنجا کوچیده از راه چن پٹن سمت جنگل ماگڑی
درگ باین اراده که هرگاه مرہٹه بمحاصرهٔ دار السّلطنت پٹن همت گمارد خود از عقب او
در تاخته او را زیر ساز د آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترمک از رسیدن نواب
بهادر طرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بهادر
ازین معنی آگاه شده شبا شب بر هراول لشکرش زده داخل کوه مسیکلوٹه گردید روز

دیگر غنیم نیز از آنجا بگذشته میل کوٹہ را محاصرہ کردہ رزمگاہ آراست نواب بہادر در روز اول با جمیع سپاہ بار و توپخانہ برآن جماعۃ تاختہ بتوپ اندازی و تفنگہای بنادیق از پیش راندہ رزم گاہ را از وجود اہل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصرہ لشکر ترمک بود تا نواب بہادر پانزدہ بیست روز کوہ مذکور را قایم کردہ ہر روز در شکست اعدا تردد شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقہ لشکر کمی کردہ و دانہ و کاہ بہم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشتہ وقت شب از عقب کوہ مذکور جنگل تراشیدہ توپخانہ را ہمراہ میر علی رضا خان روانہ ساختہ خود مع سوار و مردم بار بمقابلہ لشکر غنیم شتافتہ از زیر دامن کوہ صفوف آراستہ حشمت صف را بچشم غنیم نمایان ساختہ راہی گردید چون راہ عقب کوہ نا صاف و نشیب و فراز و غار او مغاک بسیار بودہ توپخانہ زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکہ بمحنت شاقہ تا دو سہ فرسنگ راہ طی گشتہ بود جنگل ہم آخر شد و شب ہم بسر آمدہ روز روشن گردید نگہبانان راہ بغنیم خبر رسانیدند کہ توپخانہ نواب بسمت پٹن میرود او بمجرد استماع این خبر تمامی افواج را بواپس گرفتن توپخانہ تاکید کردہ روانہ ساخت و خود ہم عقب در تاخت نواب بہادر چہار پنج فرسنگ راہ طی کردہ متصل قریہ گری کوڑہ کہ ایسانی پٹن ست چہار فرسنگ فاصلہ دارد رسیدہ بود خبر شنید کہ غنیم بر آتشخانہ سرکار چون سمند جان نثار یورش کردہ بلکہ ہمہ کارخانہ عدو سوز بر گرفتہ فوراً بر گردید بایلغار صف سپاہ اعدا را کہ گرد توپخانہ بمثابہ ہدف تودہ قیام ورزیدہ بودند از یک طرف شکستہ پراگندہ ساختہ بتوپخانہ پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب داشتہ میمنہ و میسرہ و ہراول و چنداول از جوانان بار و پیادہ و اتواپ قایم کردہ تفنگ اندازان بسمت

دار الریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم اسپان جهانده به شکست صفهای
مردان حصار بند سعی می کردند اما از شلک های تجربه کاران روی مردانگی خود ها را
سیاه ساخته مایوس بر میگردیدند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ ملچهر بر بند
موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا
توپ اندازی می نمود و از صدمات گوله آتش اهل بهیر نواب زیر و زبر گردید پس
نواب بهادر چند جوانان دلیر و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد شایان
و کوششهای نمایان بعدم فرصت بر کشیدن اتواب و پیمودن راه صواب
چون قضای ناگهان بر سر ایشان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیم معه صنادیق
سرب و باروت وغیره همدست خود نموده قیام ورزید چون تمامی لشکر و توپخانه
رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف ورزید اگرچه اهل کاردانا
و اعیان دولت کار آزما عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خیمه ها
برداشته سکونت ورزید صبحی باطمینان کلی داخل دار السلطنت باید شد اما از آنجا که
فلک دوار همیشه بر یک تیره نمی گردد و کار گذاران قضا و قدر مدام بر یک دستور کار بند
نمی شوند وقت زوال دولت خداداد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کسی نیک
نخواهد دید و شب گور احدی بخانه نخواهد خسپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
قدر را جز تقدیمش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانایان قبول رای والا
شان نیامده از آنجاست که گفته اند **بیت** چون زوال آید بکس بندد جنون رای خرد
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سررشته حزم و احتیاط از دست داده
بعد فراغت از اکل و شرب ماحضر راست برخاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج.

افواج غنیم کہ بحساب مور و مگس بودند گردش ہجوم کردہ کوشش می نمودند چون
متصل کوہ چپرکولی رسید از قضا گولۂ از توپ غنیم کہ از دور می پرانید در قطارہای
شتران بان بردار صدمۂ عظیم رسانید پس در آن چپقلش مردم بانہا افروختہ شدہ بر اہل
بہیر ہنگامۂ رستخیز گرم ساخت و از آنجملہ بانی پریدہ بر صندوقہای سرب و باروت
درافتادہ آتش افروزی نمود و طوفان دخانش کہ اوج گیرا گردید بسیاری از لشکریان
کوہ قیام را معلق برہوا بردہ سرنگون بر زمین انداخت چون قضا و قدر شیرازۂ
جمعیت اعداشکن را بدین بہانہ از ہم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافتہ چونکہ عروس
بخانۂ داماد بنجار امد جرات پرداز شدہ در خزیدند اگرچہ لشکریان نواب بہادر از شمشیر و
تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما ہیچگونہ روی بہروزی و فیروزی ندیدہ دست زیر
گردیدند و لیسان صابران بر ہر گروہی کہ از دست اہل غنیم میرسید صبر کردند و لالہ میان
خویش خاص شہباز صاحب ہنگامۂ قیامت بآنجماعت برپا ساختہ داد مردانگی و
شجاعت دادہ جام شہادت نوشیدہ و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان
اسیر شدند و اکثر سپاہیان از سوار و پیادہ از آن معرکہ گریختن ننگ مردی دانستہ
حتے المقدور کوشش کردہ سرہای خود را وقف تیغ و نیزہ جلاد ساختند و لیسین خان
ونیتی گدری رفیق باتوفیق کہ ہم وضع نواب بہادر بود در صف اعدا خود را نواب بہادر
وانمودہ جرعہای شربت ضربت شمشیر زیادہ از طاقت تشنگی مردمی نوشیدہ بر فرش
زمین آسود نادان اورا نواب حیدر دل تصور دیدہ بشادکامی برداشتہ نزد ترنبک
راؤ رسانیدند پس ہمہ اسباب شایستہ و سامان بایستۂ لشکر کہ بچندین محنتہا
فراہم شدہ بود تاراج و پایمال سم ستوران غنیم و کارخانجات درست و توپخانۂ مستعد

اعدا شکن جزو کل بدست غنیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست　　ور تدبیر بد است هم بتقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی　　چون نیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

بر کوه چترلولی سوار شده بر آسیاسنگی چون شیر مردم خوار استاده نظر غضب آلود و بست بُرد وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظارهٔ ترک و تازی بی ادبان می‌نمود غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا برداشته و بچهار ده سوار جیت و چالاک از آن مهلکه بیرون آورده بدار الامن پٹن رسانید امّا نواب بهادر بمفارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن چپقلش از آن جناب جدا شده بود تاب جان و قرار دل از دست داده در مضجع قادر ولی پیرزاده که الیسانی قلعه متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان را که قلعدار بود از رسیدن خود خبردار ساخت قلعدار ندکو نبید ولبست واقعی قلعه کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزادهٔ والاقدر طالع یاور با دوسه سوار بلباس قزاقان لشکر غنیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدارش جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار و پیاده بسلامت جان از آن مهلکه میرسید او را پانزده و مشت زر میداد و کسی که مع اسپ و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت پنج مشت زر باو می بمود آری رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود　　بمشک و لعنبر سرشته نبود
زداد و دهش یافت آن نیکوئی　　تو داد و دهش کن فریدون توئی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و بر صحت و سلامت و نوع دیگر ذات والا صفات وقوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این مطلع مخمس بر زبان خود میراند مطلع مخمس

دم بمردی میزنم تا در تن من جان بود — جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود — ترک سر کردن بمیدان شیوهٔ مردان بود

مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه مذکور سوار شده از پیاده سنگهای آب و طعام با وصف برداشتن سه زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردمان غنیم را از تفنگ های بنادیق بخاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیله خود را بجمعیت کمندان شجیع رسانید و کوشش مردانه می نمود ترمک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردید و معرفت محمد یوسف کمندان ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجیع را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما سلاح همراهیانش گرفته گردشان چوکی ها نشانید و کمندان ترمک بر حسب اشارهٔ سردار خود هر چند در باب قبول کردن نوکری مرهته بانواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم سعی نمود کمندان شجیع باقبال این معنی نپرداخته اقرار دلفریبی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پتن رفته بعد التیام زخم مع وابستگان حاضر شده حسب حوصلهٔ خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شب دیگر از آنجا رهائی یافته

با یکهزار سوار و ششصد کس سمت پٹن راهی شد از قضا در اثنای راه دو هزار تفنگچی مرهٹه که از لشکرش بفاصلهٔ دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر سته پایه بنادیق بسته بفراغت تمام بر بستر ها دراز شده بودند کمندان شجیع فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در افتاده از سنگساری سرهای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک ها زده نزدیک قلعهٔ پٹن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید نواب بهادر از رسیدن او که شیوهٔ حلال نمکیش دریافته و تردد شایانش از صدای شلک های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام دولت خود انگاشته او را بسینه کشید و بخلاع و انعام شایسته سرفراز ساخته از کارخانهٔ سرکار بنادیق درست و طیار بر آورده باو سپرد و اطراف قلعه تبیر بها بنا ساخته اتوابها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهداشت مردان جنگی و فراهمی سامان رزم مقید و مامور بود غنیم ظفرمند اسیران لشکر نواب را بصوبه سرا روانه ساخت مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادهورا و قبول کرده بحکومت گرم کنڈه مامور شده بعد آن بواسطهٔ برادری باز بنواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه برگردیده بود در روبروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوانیده مقید روانهٔ پونا ساخت و لیسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده بخیمهٔ علیحده داشته بدلاسا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبداشتن وابستگان و صاحبزادهٔ بلند اقبال التماس ها می نمود آن مرد دانا که بمحض پاس نمک و داد التصدیع خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع البشر در ظل حمایت و حفاظتش پرورش می یافتند نشده صعوبت معرکهٔ گرم و سرد زمانه برجان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدهی ترمک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرصهٔ هفته
عشره بر سلامت ذات نواب و فراهم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
حرب و ضرب و استحکام قلعه وقوف یافت دانست که خان اسیر یکی از فدائیان
نواب است پس بر نادانی خود نادم گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و صلابت
کوچها دوانیده توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داد و
دهش نواب بهادر در لشکر ترمک شایع شد که اکثر مردان کاردان و شجیع که به کساد
منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبردند مع اسپان و سلاح خود
رسیده در سلک ملازمان نواب منسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در
عرصهٔ قریب ده دوازده هزار مردم پیاده و سوار فراهم شده بود و نواب بهادر تالیف
قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم انا و لا
غیری می زد شبی محمد علی شجیع موصوف را طلبیده فرمود که غنیم شوخ و بی باک شده
جرأت پرداز است گوشمالیش بذمهٔ همت خداداد خود قرار داده ایم چه مصلحت است
آن شجیع کارآزما سرانجام این مهم بذمهٔ کاردانی خود گرفته جریده بدو هزار تفنگچی از دروازهٔ
میسور برآمده عبور جو کرده از پناه دیوارهای سومار پیٹهه گذشته بر سر اعدا که متصل عیدگاه
سته هزار پیاده پالیگار چیتل درگ و دو هزار پیادهٔ مرار او مع چهار ضرب توپ و هزار
سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت و از سنان و شمشیر بسا خفتگان از بساط
زندگی برخیزانید و بیداران غنوده طالع بخاک عدم بخوابانید بقیة السیف را اکثر از
سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعهٔ مقهور
بر سر ایشان برداشته مع اسپان و توپان روانهٔ حضور ساخت و خود همونجا تا دو ساعت

سکونت ورزیده صبحی فتحیاب برگردید درگ و الوم را راؤ زرد و نزار برگشتند نواب بهادر
ازین فتح قرین مسرت شده شادیانهٔ طرب نواخته و توپهای خوشی سر کرد پس
ازان غنیم زور آور بلا وسواس شمالی کوه کری کڈه بر نهر جوی بتیری وسیع و مستحکم که
بمورچهٔ خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ و راندازدر آنجا قایم کرده بگوله اندازی منجنیق برای
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمنداران شجیع بمشاهدهٔ جرات بے ادبی و مردم
آزاری غنیم غضبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچهٔ خاص ترمک هنگامهٔ رستمانه برپا ساخته اهل مورچه را نهزمیت میدهیم و صدمهٔ
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیم لئیم میرسانیم نواب بهادر ازین معنی اندیشناک
شده نظر بر افواج کثیر غنیم کرده اگرچه اورا ازین عزم باز داشت اما او بجد و کد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت بشگان تا انهدام بنیان هستی اعدا چون سیماب بیقرار می ماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار پیادهٔ کرناٹکی وقت شب کوچیده فقط با سامان
جنگی آراسته هوسلی راهی شده بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول و ارگرا سمت کوهیچهای هرونٹه آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچهٔ تیک تک پا رسید و مردمان غنیم یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمنداران شجیع بخت یاور و طالع را مددگار
یافت و از راه عدو فریبی بخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عدو سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته دمار خیرگی از روزگار آنها
برآوردند و سرهای محافظان مورچه و کمین داران صلابت کوچه به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده خراب
جلوی یعنی خورد که سبک و شایسته بود کشیده بحضور روانه داشته فارغ گشتند اگرچه غنیم
باطلاع این معنی درتاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره کوشش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نکشود دست بر سر از آنجا مایوس برگردید
کمندان شجیع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچه و مورچه
شکسته بخاک برابر ساخت و اسباب وغیره را آتش زده سرخرو بحضور رسیده
خطاب فرزندی یافت و از زبان اعلی وادنی صداهای آفرین تحسین شنیده
چون ترمک خرابی حال و بی جرأتی لشکریان خود برینوجه دید از فکر موچال و آتش
بتاخت وتاراج تعلقات اطراف همت گماشته پنڈارهای افواج را منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چهترا ه صوبه سرا اقامت داشت و در نیکه
عید هنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم بهر دو که نزدیک لعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کته راهی گشت
نواب بهادر ازین معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته بر بانا منڈوف
قیام ورزید و صاحبزادهٔ عالیقدر را با تمامی سوار در پناه دیرهای کرنکول که آنطرف
جواست در کمین داشت و کمندان شجیع را مع غازی خان دلیر و جانباز چهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقلا
جنوب رویه کوهچهٔ مذکور روانه ساخت چون سواری غنیم فایز جو گردیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر جنڈا و لیش که عقب خرامان خرامان می آمد فیت
کمندان شجیع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان دلیرا اشاره ساخت

آنمرد جانباز بدو سه صد مرد کارساز بر آن جماعه تاخته روباه بازی و حیله انگیزی نادانان
را تعلیم شیری نموده کشان کشان بر روی آتشبازان کار گذار آورد و سواران خود را
منتشر کرده پس کمین داران بپناه گرفت بغتتاً کمندان شجیع انگیز کرده بشلکهای توپ و
بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیارها را بمطمورهٔ عدم فرستاد و در آن زد و خورد
دو سه سردار آنطرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت
اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزادهٔ والاقدر فرصت وقت غنیمت یافته
اسپان جهانده بکسان منهزم در آویختند و تا مقدور دست شجاعت از قتل و غارت
بر نکشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست
آورده بار دیگر با غنایم بسیار مراجعت نمود ترمک ازین خبر زرد و زار شده برجع القهقری
با پارچهای تر و لب خشک بر گردیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب
بهادر بر بین فتح نمایان آثار بشاشت ظاهر ساخته سجدات شکر بدرگاه واهب
متعال ادا کرده شادیانهٔ طرب نواخته داخل قلعه گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و
خورد و کوفت و کافت مردان شجیع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیم هزیمت یاب
می شدند پس غنیم از جنگ غازیان دست بر داشته بتاخت و تاراج بلاد پایانگهات
یعنی جنوبی پٹن که در قبضهٔ تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کویمتور و پالگهات
و دهاراپور و ڈنڈکل است بسببی که او شنیده بود که سامان رسد غلات وغیره از آنطرف
بسدرقهٔ ایمار و ماپله ها به لشکر نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا
فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلا
در آن سرزمین بر انگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب و ویران ساخت که هر

که هر بیخ گاه و سبزهٔ تر از زمین برکندیده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست تظلم
گشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند با این قلعداران آن سمت
هر هر قلعه را اقایم کرده باستقلال تمام میکوشیدند چون ترمک به پایان گهاٹ
شتافت نواب خود بدولت عزم جزم بآن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام و خیام
خاص در میدان کوهچه مذکور نصب کنانید در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دار الریاست بالفعل مناسب نیست مبادا که فتنه اینجا
برخیزد زیرا که معاندان دولت و اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار
بس کمیاب اند اندیشهٔ دور و دراز باید فرمود فدوی حسب طاقت و مقدور خود تردد
کرده در فدویت و جان سپاری سر مو قصور نخواهد نمود و صاحبزادهٔ بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در ضلع بارمحل باید داشت نواب بهادر باقبال این معنی پسندیده
باشش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بارمحل
روانه ساخت و کمندان شجیع بچهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرناتکی و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده بر گهاٹ رای کوٹه هر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت ورزید و کمندان
شجیع با فوج خود به کشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیم حسب الحکمش با اسباب بسیار و دواب بیشمار که در ملک بالاگهاٹ و پایین گهاٹ
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر غنیم و سرمایهٔ زر و گوهر از
گهاٹ پتور آمده از راه تریاتور و وانمباڑی گذشته کنل کرناپات عبور کرده عازم
پونه اند بمجرد استماع این خبر کمندان شجاعت اثر با پنصد جوان بارو سته صد جنگی کار

وهزار پیاده از راه کنکندی پالکه پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود شبا شب برآمده
گهاٹ تپل پلی عبور کرده بر سر آن کرنیات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته قایم گشت
وبالای گهاٹ مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و ناظمش در آنوقت به سازش
نواب بهادر بود و نیز کداران دروازه گهاٹ هیچ امر مانع وقتش نشدند چٹی کاران آن افرستاد
تا آنها دروازه گهاٹ را که به برج و باره آراسته بود گرفته آسوده بودند قضارا روز دیگر قزاقان غنیم
با وفور سامان و گله گله گاوان و طویله طویله اسپان بلا اندیشه چونکه تشکار از خود
مطلع بر سد میرسیدند کمندان با خبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمینداران گهاٹ
بهم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هراولی آنجماعه متصل دروازه گهاٹ
و چنداولی برابر کوتیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غران بر عقب شان تاخته
بالاوقت شلک از دو مهیره آواز شلک کمینداران گهاٹ از پیش حمله کرده طنبورها نواخته
دویدند و به سنان و شمشیر در پیوسته سینه دشمنان را چون پنجره مشبک ساختند
و عقب دگان اپشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ و نیزه شکستند چون سران سپاه
راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند اشتر دلی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما
نیاورده فقط از جان خود در غار و مغاک در خزیدند کمندان شجیع هر دو جماعت خود را
جمع ساخته جمیع اسباب کسان منهزم و اسپان و گاوان مع خریطه های طلا و نقره
بسته بستر بر سر اسیران برداشته از گهاٹ تپل پلی بیدرقه پیادگان کرناٹکی روانه کشن گیری
نموده خود هم بجانب آنگیری که از زیر گهاٹ بود قیام ورزید چند سوار غنیم که عقب همه ها
بودند وارد شدند و اندک جماعتش دیده گردش گرفتند و از دور قراولی میکردند بعد دو ساعت
کمندان شجیع است برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک ها

نزدیک دفعتاً دو سه صد سوار مع اسپ نابود شدند و دیگران اسپان جهانده رو بگریز
نهادند شجیع دانا از آنجا مظفر و منصور عبور گهاٹ کرده به کشنگیری رسید چون ترمک ماما خبر
تاراجی جمعیت خود شنید تصور رید که گهاٹ کرپیات متعلقهٔ ناظم ارکاٹ است در آنجا
گذر افواج خصم ما چگونه شد شاید که هر دو دولتمند یعنے نواب محمد علی خان و نواب بهادر
در ساخته باشند خدا نخواسته اگر این هر دو سردار باتفاق یکدیگر بمقابلهٔ ما پردازند و
کتل های راه بر لشکر ما مسدود سازند ناموس دولت پیشوائی تاراج و جانها رایگان تلف
خواهند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گهاٹ پتور نموده بر سواد قصبهٔ اوتان گرا
فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزادهٔ والاقدر را از رسیدن مرهٹه خبردار ساخته ترغیب
رفتن دار الریاست نمود چون آن طالع یاور و قوی بازو بر یلغار غنیم وقوف یافت جمیع اسباب
لشکر یعنے خیام و اعلام و بهیر و بنگاه وغیره روانهٔ پٹن کرده خود را بجمعیت سه چهار هزار سوار بطرف لشکر
ترمک غنیم رسانید قضارا آن روز کهی آوران لشکرش سمت بلده و هرم پوری آمده شور قیامت در آن
سرزمین برانگیختند و چند دهیات را غارت ساخته بفراهمی کاه و هیمه مامور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته برابر آنها
بفراهمی کاه و هیمه پرداخته منتظر وقت بود که ایشان پشتارها بر اسپان و شتران و فیلان بار کرده بلا تمیز
خویش و بیگانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
جنبش بارهای که بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه و توقف بازوی مردانگی کشاده
آن جماعه را باندک سعی چنان برهم و درهم نمودند که از صدای بزن و بکوب مردان کاری هول و هراس در
دل لشکریان غنیم افتاده جز جان بسلامت بردن چاره دیگر ندیدند پس صاحبزادهٔ مظفر چهار هزار اسپ و
راس گاو و پنجاه شصت شتر و توپخانهٔ خاص غنیم و پانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته راه پٹن
گرفت ترمک از شنیدنے هول زده با لشکر خود کوچیده و بر کاویری پٹن فرود آمد و همون شب کمندان شجیع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شبخون زدن ساخت قضارا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب بسر آمده مرغها بانگ بیداری وهشیاری بر غفلت پرستان زد بر گردیده زود بدامن کوه گلگن گده پناه گرفت اتفاق ترمک آنروز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت بیخبر بود آن شجیع از صبح تا شبانگاه به پناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت وخفته بختی بر اطراف جهان فرو هشت تیار شد بر لشکر جورالتفار غنیم شبخون زده همه اسباب حربی مع توپخانه بمردامردی گرفت وچند اسیران افراط وتفریط چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید برآورده بهیر وبنگاه اعدا را یک قلم زیر وزبر کرد وخیام واعلام را آتش زده بانصد راس اسپ وشش زنجیر فیل ویازده شتر پر خزانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده از دامن کوهستان داخل رای کوته گردید وبلا توقف از آنجا شبگیر زده بآبی کل رسیده بود که ترمک بر جرات فدائیان نواب بهادر وقوف یافته هراول لشکر خود را پی نشان پیش راند خود هم عقبش کوچیده راهی گردید چونکه شجیع مذکور بجوانخان هیلی رسید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود ساخته گردش گرفتند تا شجیع مسطور سه روز در پناه قلیچه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه خود جابجا آتش افروزانیده وبر در ودیوار قلیچه پارچه های کهنه ومدرس ومستعمل پوشانیده بالشکر خود از آنجا عقب بر گردیده به نزد دشابان از راه تنگ وتار جنگل ونشیب وفراز مدخل بالا وقوف اعدا العد صحرا نوردی بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنای آتش وسپیدی در ودیوار در گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بخفه کشی وطعام پزی اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فریب بر سر آنها رسیده از اطراف شاک سر شکن سر کرد وچند انواب را از گولهای انگوری پر کرده پراینده پس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتشر شدند از آنجمله پنج شش هزار سوار مسلح سعی مردانه بجا آوردند ویقین دانستند که از میان ریزش توپ وبندوق احدی را جان بسلامت بردن محال است لهذا بدلاوری تمام اسپان جهانده در صف مردان حیدری درخزیده داد مردانگی در دادند وتا پنج

شش صد تفنگچی شجیع را مجروح و مقتول ساخته مردند آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصه شجیع
جوان بخت فتح نصیب مع اسپ و سلاح کسان مقتول و رفقائی مجروح خود از پناه جنگل ماکڑی و گرداه سلامت
طی کرده بپٹن رسید و دیگر طلایه داران غنیم بسبب تاریکی آنشب بتائید جمعیت منهزم به پرداختن نتوانستند
و راه گریز بطرف لشکر خود سر کرده مفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترمک ماما ساختند و او که از دستبرد غازیان
و بحیلهٔ عدو فریبی ایشان بتنگ آمده بود بفکر دور و دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه منڈا السمت مبلکوٹه
رفته مقام کرد تا نواب بهادر بصوابدید اعیان دانا خصوصاً اصلاح و فلاح حال خلق الله مد نظر داشته اپاجی رام
نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای درستی معامله آشتی که قول دانایان است + + + ع

راستان را جز وداد کج نهادان چاره نیست + | بالکمان لازم همین باشد اطاعت تیر را +

نزد ترمک روانه کرده بود او طریق خودپسندی بیهوده بر صلح رضامند نشد اما وکیل را نزد خود داشته سخنان
عبرت نمای خود باو میکرد و هر دم دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر مفصل از روداد آنجا معروض جنابعالی داشت
بعد چندی غنیم از تمالک دل برداشته بجمیع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاد نگر که خوب آباد بود
همت گماشته بپیش خانه بطرف مذکور روانه کرد وکیل ازینمعنی نواب را آگاه ساخته در بند و بست آن نواح
عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع ازینمعنی متامل گشته کمندان شجیع را یاد فرمود و از عزم غنیم آگاه ساخته در
بند و بست و دفع شورش آن طرف مشورة نمود آنمرد شجیع سرانجام این مهم بر ذمهٔ همت عدو مال خود گرفته
برخاست تا نواب بهادر او را بشش هزار تفنگچی کار آزما و ده ضرب توپ و هزار سوار اصطبل خاص بگجو شمال
دشمن رخصت فرمود شجیع رستم نهاد چون از حضور مرخص گردید از راه پریاپٹن بر گھاٹ کوڑک که سداپور نام دارد
رسید و کوڑک واله که در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرهای تھانه داران نواب را که در قلعه
مرکڑه بودند بریده در بند و بست ملک باز تصرف خود در آورده بود سد راه گشته از آن طرف نگذاشت
کمندان شجیع جنگ از آن صحرائیان قابو جو بمقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آنطرف برگردیده

و جنگل کوتک را بر دست چپ داده روان شد اما گران اسبابی عبور کوه و جنگل دشوار تر دانسته چهار هزار مردم
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایای لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بذمه اسد
خان کمیدان و جهان خان کهوکر رسالدار کرده وقت شب روانه حضور نمود خود مع سپاه جریده بی توپ
بهمراه هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز نشیبی اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت در عرصه مرد آزمایی و فرستادن توپخانه سمت پتن آگاه گشته جوق جوق با آن طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بر سر نعش راهی گشت پس یزکداران کمیدان شجیع که بر کوهچه ایستاده قاصدان
بصارت را بهر جانب برگماشته بود بسردار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه ما راهی گشت
میروند بمجرد استماع این خبر شجیع کاردان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پرانیده مرادش اینکه لشکر اعدا
متوجه مقابله خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت
در تاختند چون شجیع بدانایی و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم قدم راه
جنگل پیموده تا گرفتن دامن پشت آن طرف تنگ خود بدولت مع تمامی سوار در رسیده گردش محاصره کرده قراولی
مینمود و شجیع مذکور رفقای خود را جای بقواعد درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه و شصت هزار سوار
اسپان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست بر آمیختند شجیع دانا شجاعت کیشان خود را که بنادق
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار برخیزانیده جار اقایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها ریختند که از صدای آتش گوش فلک کر شد و از صدمه اش زمین لرزید تا دو ساعت هنگامه رستخیز
برپا ساخته شلک زنان پیش رو دویدند و از پس نزد دنبالیان تخمیناً ده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن معرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود در باختند
و چهل و پنجاه سردار و جمعدار کاردان غنیم کشته گشتند فیلان اعلام و عماری و شتران نقاره از ریزش تیرها
و تفنگ مجروح و سقط شدند

نظم

در آن چپقلش گاه جنگ آوران
شده فتنه بیدار خفته امان
سلامت به فرسنگها تاخته
قضا در میان کار خود ساخته
ره زندگی سر بسر گشته گم
سوار از ستور آمده زیر سم
اجل همچو سایه بهر کس فتاد
بقا پیش آهنگ فنا پس فتاد
چنان دست بر دست زد جان پلید
اجل ید بدندان حسرت برید
یکی از یکیر و بکش نعره زن
یکی زآه و ناله کشاده دهن
برای برادر برادر گریست
بخون تربی پور مادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار
پسر بر اب و عم بسا زار زار

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم و داد
چنان گریختند که میدان کفایت نکرد و غازیان مظفر پای ثبات بمیدان مردی
فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیم بمشاهدهٔ حال لشکریان خود و قوت جانبازی و
مردانگی غازیان بهم برآمد و نعل در آتش گشته توپخانه طلبید و بمقابلهٔ جلادت کیشان
قایم کرده بتوپ اندازی تاکید کرد چون گوله اندازان از دو شست اندازی کردند
وصدمات گوالیل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای همت عدو
شکنی آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار آزما مفت جانهای خود در باختند
اگرچه نزدیک بود که شیرازهٔ جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید
اما شجیع والا فطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت داده سیماب صفتان را قایم النا
تسکین و دلاسا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب و نعشان لشکر غنیم که جوق جوق
در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود باعتقاد درست و صفای باطن

تیمم کردہ رو بقبلہ باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایرۂ
حفاظت کشیدہ ہمہ صفوف بزمین نشانید پس کرامت آن شجیع در آن عرصہ ظہور رسید
کہ بعد گفتن اذان غنیم ہزارہا گلولۂ گولہ توپ پرانید ہمہ از بالای سرہا پریدتا بحال احدی ہیچ مضرت نرسید
آری **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد ز جا + نبرد رگی تا نخواہد خدا + غرض تا شام غنیم چند صندوق سرب
و باروت خالی کردہ ہیچ فایدہ ندید و برفیۂ قلیل دست قدرت نیافت شب اتواپ کشیدہ بفرودگاہ خود کہ
از آنجا بفاصلہ دو فرسنگ بود شتافت کمندان شجیع کہ ہمہ روز بمقابلۂ غنیم سرخروی حاصل کردہ مع غازیان
بی آب و طعام میدان را قایم کردہ بود بشب قابو یافتہ بلا اندیشہ و بی دغدغہ مجروحان فوج خود را کہ پای
مشی بصدمات توپ گم کردہ بودند در رزمگاہ گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعۂ ستارہ کہ بر
راستۂ صوبۂ نگر است دولی ہا روانہ ساختہ می طلبم پس صف ہا آراستہ راہ میسور گرفت و طلایہ داران غنیم کہ
نگہبان راہ آن طرف بودند اگرچہ خبردار شدہ اسپ سوارہ چپ و راست ایستادہ می نگریستند اما مانع راہ شبگیر
زدگان نشدند و بغنیم ہم ازین معنی خبر نکردہ اغماض صریح نمودند بلکہ زبان تحسین بر ایشان
کشادہ ثناہا می گفتند چون روز روشن شد غنیم بیتوقف در ہمونجا اتواپ قایم کردہ
گولہ اندازی بعمل آورد وقتیکہ آفتاب بلند و پردۂ تاریکی نامردی از پیش چشم ایشان
برداشتہ شد میدان را از وجود غازیان خالی دیدہ دویدند و از واماندگان نیم جان
احوال دریافتند آنہا بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم بسمت ستارہ شتافت و کمندان شجیع
بے مزاحمت سلامت داخل قلعۂ میسور گردیدہ آسود و ہمین شب صاحبزادہ والاقدر
با پنج شش ہزار سوار و دو سہ ہزار پیادۂ جرار تاختہ لشکر رسد آور غنیم را کہ ہفت ہزار
سوار و دہ ہزار پیادہ بو فور سامان رسد و آذوقہ و خزانۂ بسیار کہ بر سی فیل و صد شتر و
پنجاہ استر بار کردہ بود زدند مع سوداگران پر اقمشہ و امتعہ و ساہوکاران صاحب سرمایہ و

وبازر وگوهر دیگر صنادیق شرب وباروت وغیره از پونا آمده متصل جن رای پٹن بی وسوم
فرود آمده بودند واز شبخون زدگان اصلا خبر نداشتند یک قلم تاخت وتاراج نمود چه به قتل
وغارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
ذره ذره اسباب غنایم برداشته بدار الریاست پٹن یعنی بحضور پدر جلیل القدر
روانه داشته خود سمت نگر راهی شد غنیم باستماع این معنی دست عجز بزمین نامرادی
گذاشت وسر بجیب تفکر فرو برده ندانست که عاقبت کار چون کند وبچه حیله غازیان
مظفر را زیر سازد قضا را درین حالت جوڑی هرکاره از پونه خبر رسانید که نارائن راؤ را
راگهوبا عمویش قتل کنانید وخود مسند آراشده بند وبست می نماید بمجرد موضوح خبر
وحشت اثر در گرداب اندوه واضطراب غرق گردیده صلاح حال ومآل خود در صلح دید
بوساطت وکیل نواب راه مصالحه بیهوده درخواست خرچ لشکر خود که کروڑها صرف کرده
بود نمود وکیل دانا بزبانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حاصل آن دولت بود بمیدان
چرکولی حتی لباس خاصه هم بلشکریان پیشوا ارزانی داشته فارغ گشت وهمه ملک جاگاه
عسکر پونه گردید وقت مدد ودستگیر نیست وفایده صلح زمان حال موقوف بر آینده
وترقی این دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
جاه وحشمت خود دانید غرض بچنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو لک روپیه
وبمخلصے اسیران چرکولی رضامند ساخته بجای خود آسود ترمک بمقتضای وقت که ضرور افتاد
خود را همین سلامتی جان نشان فتح ونصرت دانسته تهانه های خود را از قلعجات متعلقه پٹن
برداشت واسیران را با خلعت وانعام زر واگذاشته بابوجی سیندهیه ابا یالت جمویه سرا
مقرر ساخته راه پونه سر کرد ومصلحتاً بلشکر راگهو پیوست قزاقان تا جوی تنگ بهدره

عقب گرفتہ بہ پناہ کوہ و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و قتل کردہ با فتوحات بسیار برگردیدند و
میر علی رضا خان بعد دریافت فراوان رنج و انواع عقوبت ہا بوساطت نانا پھرنیس مخلصی
یافتہ فائز حضور گشت از سر نو گرم کنڈہ و دنڈکل جاگیر یافتہ فراغت حاصل ساخت ؎

ذکر تسلط راگھوبا عموی نارایین راؤ و بیان فوج کشی بہ ملک بالاگھاٹ و بلوای امرا بر او و آخر ناکام گریختنش و تسخیر کردن نواب درین فرصت تعلقات بادامی و جالی ہیل و نولکنڈہ وغیرہ مع دیگر کیفیات کہ در سن یک ہزار و یک صد و ہشتاد و سہ ہجری واقع شد تفصیلش آنکہ ؎

چون نارایین راؤ باغوای عموی خویش از سعی خویش محمد یوسف کمندان کشتہ شد راگھو کہ از
عہد ریاست بالاجی راؤ در قید بود در انولا مسند آرا شدہ بضبط و ربط خود پرداخت
بعضے امرا و اعیان دولت مرہٹہ را با خود متفق ساختہ با فواج شایستہ نہضت کرد
ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کردہ مقابلہ گرفت اما از آنجا کہ اہل لشکر
مغول سایہ پرور و خود پسند و او باش منش بودند بکثرت افواج مرہٹہ تاب معرکہ آرائی
نیاوردند چہ در یک جنگ مغلوب گشتہ راہ فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
غنیم سپردند ناظم موصوف چون دید کہ لشکریان خود تن بمعرکہ ندادہ راہ خانہ ہا گرفتند و
ہمہ سامان جنگی و توپخانہ بغنیم ارزانی داشتند لہذا سراندازشد و رکن الدولہ ہم از تدبیر دشمن
شکنے درماند و موسی رمو فراسیس دو ہزار مردم بار و دو ضرب توپ فیل سواری خاص را
گرفتہ جنگ کنان خداوند نعمت خود را القلعہ شہر بیدر و اورنگ آباد و صوبہ برار وغیرہ
تو پسانیدہ گرفت و از آنجا برگردیدہ بعزم تسخیر بلاد بالاگھاٹ کہ در ضبط نواب بہادر بود

در تاخت درین فرصت پهر نیس کار پرداز پونه که به بهانهٔ بیماری در دار المقر خود سکونت
داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدرآباد نوشت که راگهو دیوانه شده پسر
برادر خود را که وارث دولت این ملک بود به سبب حرص ملک و مال دنیا قتل کرده
خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون
صد خطی به نواب بهادر هم ترقیم و ترسیل داشته بود نواب با لشکر نو آراسته خود مستعد گشته
منتظر وقت و جویای فرصت نشست درین اثنا کارپردازند کو بجمیع امرای دولت مرهته
نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکا نامند و بنا بر مصلحت همراهی راگهو گزیده بودند نوشت که
شمایان یقین میدانند که او بدکار و ستمه خون پسر برادر بدین حال خود کشیده و زنار بدنامی و
رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم سوخیت آنست که همه متفق شده
از و انتقام بگیرند و زن نارائن راو مقتول را که حامله است خداوند نعمت و وارث ملک و لشکر
مرهته انگاشته از مطالعتش انحراف نورزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهر است کسی که
در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیاداری از و برسد امرای لشکر چون
برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور نمودند که از و احدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز
یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق
جوق مردان کاری به بهانهٔ طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایز الدار المقر خود شدند غرض
از نواح بیدر تا رسیدن برای درگ که از راه کوپل و بهادر بنده و کناگیری تاخته بود لشکر
راگهو منتشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمار سی هزار کس فراهم ساخته بود در لشکرش نماند غنیم
چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سررشته انتظام امور ریاست از دست رفت
و ناظم حیدرآباد هم حسب اشارت کارپردازند کو ر بفراهمی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

میر سد و امرای پونه هم که از لشکر خود جدا شده رفته بودند بایکدیگر اتفاق کرده بعزم تنبیه چون
شاهین به دراج عقب نموده اندر راه صحت و سلامت مسدود و عرصه وقت قتل و غارت
گشاده ترست شوش خاطر شده از نواب بهادر راه مصالحت پیموده وکیلے را روانه کرده
التماس کومک و زر چوتهه نمود نواب نظر بمقتضای وقت و برهمزدگی کار و بارش نموده التماس
او را بدرجه اجابت مقرون ساخت بهانه تاراجی ملک و غارت سامان ثروت در پیش آورده
جواب صاف نوشت که ما را بچنین امور معاف دارید او مصلحتا بلتجی گردید که صوبه ادونی و بست
بالکیه تمامی ملک این طرف جوی کشنا تا بادامی و جالی هل وغیره بگماشتگان والا می سپارم بهر طور
ده لک روپیه عاید باید ساخت چون نواب برین معنی گوش رضا نهاد باجی راو برادر نسبتی
خود را با سه صد سوار برای برداشتن تهانه از قلعه صوبه سرا روانه کرد تا راو مذکور بصوبه مزبور
رسیده تاکیدنامه به راگھوبا بوجی سیندهیه قلعه دار فرستاد او توپ قلعه تیار ساخته جواب
داد که راگھو قاتل پسر برگشته بخت را چه یارا که بر گماشتگان رئیس پونه که عبارت از اولاد بالاجی راو
نانا باشد حکمرانی کند اگر عافیت مطلوب است زود از اینجا باید رفت و الا یک یک متنفس نمک حرام
از گلوله توپ پرانیده خواهد شد راو مذکور از جواب مردانه اش بیجگر گشته راه سرینگ پتن
طی کرده و سعادت اندوز مجرای نواب بهادر شده عرض بند و بست آن صوبه وغیره
نموده صاحبزادهٔ ظفرمند را با جمعیت گران همراه خود برد درین اثنا مکرر خطوط کارپردازان
مذکور بنواب موصول گردید بدین مضمون که هرگز بر سخنان فریب قاتل پسر یعنی راگھو از جا
نباید رفت انشاء الله تعالی بعد تنبیه و سزای قاتل بدکردار بند و بست کارخانه دولت آن
نواب حیدر دل از رئیس پونه و کارپردازان اینجا بواقعی صورت خواهد بست بلکه الحال تنبیه آن
وخیم العاقبت بذمهٔ همت خود مقرر باید ساخت نواب برحسب التماسش با فوج

سنگین

سنگین از دار الریاست نهضت کرده بر جن رای پٹن فرود آمده بود صاحبزاده والاہمت
چونکه از حضور پدر بزرگوار مرخص گشته بسرا رسید و قلعدار آنجا را مستعد جنگ دیده مورچال
زده بسعی دو سه ماه قلعه فتح کرد و تهانه گذاشته بدگیری شتافت و بعد چهار روز بکشایش
قلعه و بند و بست آنجا پرداخته بجن رای درگ محاصره نمود و در عرصهٔ یک ماه بمردانگی
یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته رفته تا تمکور رسیده بود که راکهو
چونکه از اطراف میدان سلامت و امنیت بر خود تنگ دید و فوج کشی نواب بهادر و عدم
ارسال مبلغ درخواست خود و تسخیر کردن قلعجات صاحبزاده بزور بازوی شجاعت
شنید این معنی وبال جانش شده جز گریختن و جان بسلامت بردن چاره ندید با جمعیتی
که شانزده هزار سوار موجود داشت بی نیل مقصود برگردید و از راه کوهستان و جنگل چون
مار سیده دم بریده پیچ و تاب خورده راه هند گرفت پس افواج پونه و لشکر ناظم حیدرآباد تعاقبش
کرده او را تا برهان پور و از آنجا تا خاندیس و باز از آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت
وقت را غنیمت شمرده پیشتر کوچید و بی مزاحمت احدی کوپل و بهادر بنده و مونده کی درگ
و کنجنه رگڈه وغیره که در علاقه مرهٹه بود بقبضهٔ اقتدار خود و بعضی قلعجات بجنگ مردانه
اکثر بعبرت نمای آورده و از تمامی پالیکاران آن طرف پیشکش شایان گرفته و زمیندار
سرهتی را بانعام و خلاع سرفراز نموده بتاکید به بند و بست آن نواح تاکید فرموده پیشتر
نهضت ساخت در اندک مدت نولگنده و جالی هل و بادامی تسخیر کرده بسمت هوبلی دهاروار
رسید مخفی نماند که قلعدار دهاروار را در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدر نگر بلطایف الحیل بلکه
حسب استرضای خاطر میر رستم خان فاروقی قلعدار آصفجاهی گرفته تهانه خود
داشته میر مذکور را بقدر حوصله اش بده ماه پنج صد روپیه بعهدهٔ بخشی گیری سوار سرافراز

ساخته بود چونکه مادهوراو عازم بالاگهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
زمان نواب بهادر تسلط آنجا را که بسونت راو نامی از خویشان گوپال راو ناظم مرچ بود
بجاگیر و انعام امیدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او برین معنی رضامند نشد قلعه را
محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول و تدبیر شایسته بعمل آورد شب
سیوم جوڑی هرکاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرچ و ماهر از نام سرداران و واقف اصطلاحات
مرهٹ بود بجعل و تلبیس خطے از طرف آپاجی رام که دیوان سوب راو تاتیا ناظم مرچ برادر
کلان پرسرام بهاؤ بود و در آن حین تاتیا مذکور بتعاقب راگهو رفته بدین مضمون که درینولا
مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دهاڑوار رسیده عزم تسخیرش دارد
لازم که آن شجاعت منش داد قلعداری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا عنقریب
کومک فرستاده شود و تا رسیدن کومک فریب نباید خورد ترقیم فرموده ملفوف کنانیده
مهر آپاجی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هرکاره ها به تبدیل لباس داخل قلعه
شده مفصل حقیقت بمجوزبانی کارپرداز مرچ ظاهر ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس قلعه
بدریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
جنگ گردید بعد سه چهار روز شبے دو رساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت
منتخب کرده بلباس لشکریان مرهٹه از راه مرچ به طرف قلعه روانه فرمود و بیراهون آن
جمعیت فوجی علیحده را تعیین کرد تا از اطراف توپ و بنادیق بے گلوله پر کرده سر میکرد چون
آواز شلک بسمع قلعگیان رسید از آمدن کومک خرم گشته دروازه های قلعه کشاده منتظر بودند
پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته بقلعدار گفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده متعین
من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شبخون زده زیر و زبر میکنیم و بر برج و باره و ابواب

قلعه

قلعه مردمان همراهی خود را که محنت ها کشیده اند میگذارم او نادان همچنان کرد یعنی مردمان خود را
یکجا فراهم ساخت سردار با تدبیر چند تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود
تا اسپان گذاشته پیاده پا دویدند و قلعه دار را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب و ضرب
قلعگیان گرفته یک یک را محبوس ساختند چون بیمن اقبال عدو مال قلعه بی جنگ و تیر د
مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادای شکر واهب العطیات چند اتواپ خوشی سر کرد نواب
بهادر بصدای اتواپ بیقین تصور فرمود که قلعه بضبط سرکار خداداد در آمد تا صبحی به قلعه تشریف
آورده بند و بست آنجا باز داخل خیمه خاص گردید چون بعرصه یک سال از تسخیر آن مکانات
فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی تهانجات مستقیم مع قلعه داران
با استقلال و تشجیع و عاملان کفایت شعار و کاردان گذاشت و بند و بست پالیکاران
آن سمت بواقعی کرده مبلغ خطیر بدست نمود اما پنج لک روپیه مع چیزی تحایف نادره
معرفت وکیل بکارپرداز پونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده مظفر و منصور
معاودت بسرینگ پتن فرمود و باجی راؤ برادر نسبتی راگھو را بحضور طلبداشته بزبان
مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری رخصت میدهیم تا هرجا که خواسته باشی راهی شوی چون
نامبرده از خرابی حال راگھو واقف بود که همه امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغو از رو
واز خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود
خود خیر ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی صمیم را یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوهٔ جانبازی بجا
آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بمنصب پانصد سوار و فیل با عماری
و نشان مقرر ساخته داخل سلک ملازمان عمده خود فرمود و بهمدرین ایام بر نیاز نادر ار را

کہ بحالت تباہ و بماہیانہ دو ہون نزد اندان سیٹھی ساہوکار نوکر بود و دو حساب کنہٹی جہارت و در توشکخانہ آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظور نظر کیمیا اثر شدہ از نزد ساہوکار مذکور برطرف کنانیدہ دفتر حساب کنہٹی باو سپردہ بدرماہہ معقول سرفراز فرمود و کشن راو نامی زنار دار دفتر ہندوی یعنی مرہٹی داشت پس ہر دو باتفاق بدرستی حساب جمع خرچ توشکخانہ و خزانہ عامرہ می پرداختند چونکہ نواب بہادر بعد مراجعت از آن مہم در گرد آوری آلات و ادوات حرب و ضرب و فراہمی سوار و پیادہ مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد ملکداری و جہانگیری بوجہ احسن بہم رسانید کہ جوق جوق از مردان کاری و سپاہیان کارگذار با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شدہ حسب مقدور و حوصلہ خود خدمات و مناصب بمشاہرہ معقول می یافتند و دستہ ہار یعنی سواران طویلہ را چون گلدستہ رنگین آراستہ و تفنگچیان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاہ بانات پیراستہ و قریب ہزار مہار شتر را کہ از عساکر غنیم غنیمت یافتہ بود و از شتر مال آمادہ ساختہ و دو سہ ہزار سوار آہن پوش باہوش مردی جوش انتخاب کرد و پیادگان احتشام خون آشام را از ہرجا طلبداشتہ ببیست ہزار سوار جنگی و شانزدہ ہزار مردم بار صلابت شعار و سی و چہل ہزار پیادہ کرناٹکی مستعد ساختہ فارغ گشت پس دبدبۂ جہانگیری و صیت عدو مالش در اطراف جہان شایع شدہ از ہند و دکن بلکہ از ایران و توران مردان کار آزما با اسپان بادپای برق آہنگ جوق جوق و گروہ گروہ حاضر حضور شدہ بمواجب ماہیانہ معقول مامور کار و خدمات میگردیدند ؎

ذکر تسلط اہل فرنگ یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گھاٹ بسازش نواب محمد علی خان سراج الدولہ و بیان فوج کشی ناظم دکن یعنی نظام علیخان

اسد جنگ باتفاق نواب بہادر و کوایف جنگہای فیمابین فوج انگریز و نواب حیدر دل کہ در ابتدای سن یکہزار و یکصد و ہشتنا و پنج ہجری واقع شدہ تفصیلش آنکہ

چون نواب محمد علی خان بہادر صوبہ دار ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ در قلعہ نتھر نگر محصور گشتہ بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب معہ فراسیسان بندر پہلچری بکشایش قلعہ ہمت گماشت نواب محصور از میسور والہ و گونر بندر دیونا پٹن بلیجی شدہ کومک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چندا صاحب مفت بر باد رفت میسور والہ را بعدم ایفای عہد خود کہ ذکرش سابق رفت راندتا حسن ترددات و سعی مردانہ و فراست دلیرانہ اہل انگلستان کہ درین جزو زمان باسم انگریز معروف اند پسندید و برگزیدہ و خیل کاروبار و مختار کل امور خود گردانید چنانچہ بتائید و اغوایش فراسیسان از ساختہ بندر پہلچری گرفت و بہ بند و بست ارکاٹ بواقعی پرداختہ بے مزاحمت احدی ہمہ منصبدار و جاگیرداران صوبہ را کہ از قوم نوایط بودند تاخت و تاراج کردہ علم خودسری برافراشت و از ناظم حیدرآباد ہم راہ سرکشی بیمودہ بود چون ناظم موصوف از جنگ و تعاقب الکہو فراغت حاصل ساختہ معہ لشکر بخیال اینکہ نواب محمد علی خان را کہ از خود برگشتہ است و بقوت بازوی انگریز متصرف ملک و مال کرناٹک پائین گہاٹ شدہ است تنبیہ باید کرد و خود تنہا با لشکر سراج الدولہ و انگریز مقابلہ کردن نتوانستہ خواست کہ بتائید نواب بہادر بعزلش پرداختہ خود متصرف کرناٹک شود بعد کنکایش و ارادۂ مصمم خود بنواب نوشت کہ انگریز تجارت پیشہ در نیولا بوساطت صوبہ دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و ہوس ملک داری

در سر داشت یعنی باکانہ علم تسلط در آن نواح برافراشتہ است ارادہ اینجانب است کہ باتفاق
آن فخر خاندان دولت و اقبال ملک از دست رفتہ را باز بدست نماید نواب بہادر
برین معنی گوش رضا نہادہ با لشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف با لشکر خود با دھونی
آمدہ بسالت جنگ برادر خود را ہمراہ گرفتہ از راہ کنول و کرپہ بچن پٹن رسید اما راوی دیگر
چنین روایت کردہ کہ نواب محمد علی خان سراج الدولہ چون خبر آراستگی لشکر جرار نواب بہادر
و آمادگی اسباب جنگ شنید پراگندہ حواس و مشوش خاطر گردید و بیقین اندیشید کہ
با دصر صر عزمیت نواب بہادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد ہر آئینہ کینہ بدعہدی بیوفائی
کہ سابق معاملہ ترچناپلی از من بوقوع رسیدہ بزنگ خار دلش را خراش دادہ عنان عزیمتش
را بانصوب انعطاف خواہد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنابرین
بہ انگریزان اشارت کرد تا گورنر بندر مدراس عرف چیناپٹن وکیلی با مع فوج روانہ حیدرآباد
کردہ ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگھاٹ نمودہ بر آن آورد کہ او چست
برخاستہ با لشکر گران عازم بالاگھاٹ شد و مرکوز خاطرش این بود کہ اول ملاقات نواب
بہادر حاصل ساختہ عزیمتش دریابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشہ لشکر کشی ما عاجز
شود بعبرت نمائی ملکش بدست خواہد شد والا در استیصال دولت صوبہ دار الغی کوشد و
فوج انگریز را ہم با خود داشت و موسی رمو فرانسیس نوکرش بدو ہزار تفنگچی حاضر حضورش
بود القصہ چون ناظم موصوف خیمہ و خرگاہ در میدان چن پٹن برافراشت و نواب بہادر
را بملاقات طلبداشت اگرچہ نواب ہم با لشکر جنگی و سامان حربی خود بر آمدہ در میدان
شرقی مذکور فرود آمدہ بود اما ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشتہ صاحبزادہ والا
قدر را با لشکر آراستہ و میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و اسمعیل صاحب و غازی خان مذکور خان

وغیرہ سرداران ذی ہوش را ہمراہش کردہ مع پنج زنجیر فیل و دہ راس اسپ پری پیکر نذرانہ روانہ کرد چون صاحبزادہ والاشوکت متصل خیمۂ نظام الملکی رسید صدای طبنور و کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نہیب زد معاً بر خیمۂ بالاخانہ سوار شدہ دبدبۂ سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینہ کردہ بسیار پسندید و بفراغ خاطر ملاقات نمودہ بہ سخنان چرب و شیرین تالیف قلوبش نمودہ بخطاب نصیب الدولہ مخاطب ساخت و از خیال بد و اندیشۂ باطل درگذشت درباب تنبیہ نواب محمد علی خان صوبہ دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کردہ باخلاع و دو شالہای خاص مرخص ساخت چون صاحبزادہ فایز حضور پدر والاقدر گشتہ ذرہ ذرہ گفتۂ ناظم موصوف را گوش گذار نمود نواب بہادر باقبال مرکوز خاطرش پرداختہ بالشکر خود پیشتر نہضت فرمود و ناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانہ کرد پس ہر دو دولتمند باتفاق یکدیگر از نواح یار امحل گذشتہ متصل گہاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل و ڈسترار انگریز با جمعیت پنج ہزار سپاہ بارہ ہزار سوجر یعنی مردمان ولایت فرنگ برای منع عبور گہاٹ رسیدہ در قلعچہ آن طرف گہاٹ چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصرۂ قلعچہ مذکور روانہ کردند چنانچہ افواج صدر شباشب تاختہ گرد لشکر انگریز طلایہ بودند و دست غارت کشادہ مردمان گرد و پیش آنہا را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج ہر دو دولتمند اطلاع یافت بمضمون اینکہ بیت

ہر کہ با فولاد بازو پنجہ کرد	ساعد سیمین خود را رنجہ کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیدہ ہمان شب کوچیدہ و راہ ترنامل گرفت

وتا سرداران طلایه خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب ها داشتند بمجرد استماع این خبر
دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و بفاصله دو فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از
اطراف بر آنجماعة توپ اندازی نمود کرنل صدر دامن کوهی بدست آورده هونجا قایم گشت
واز اتواپ و بنادیق سرگزینهای یورش کنان تا شام می شکست هرچند فدائیان هر دو
دولتمند از بهر غارت آنجماعة کوششهای مردانه نمودند اما فتحیاب نشدند با این از مربی زاد
و بی آبی اکثر کسان آنجماعة حیران و بر بزش گلولهای اتواپ دور انداز ضایع شده بودند
وقت شب کرنل صدر راست صف آراسته فایز تزنال گشت و هر دو دولتمند بر جوی
کلسپاک اقامت ورزیده طلایه مستقیم اطراف آنجماعت تعین کرده بودند پس ناظم موصوف
بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ماهر این ملک اند تاخت
و تاراج صوبه ارکاٹ و اطراف چنیا پٹن وغیره و گرد آوری مواشی و آذوقه رخصت سازد
تا هول و هراس در دلهای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگرچه نواب بهادر نظر بضرورت وقت
کار جنگ با پیل دمان افتاده است خود را از جدا کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف
باعتبار لشکر خود درین معنی استبداد و اصرار بکار برده به سخنان گرم جوشی و همت نمائی فریفته
بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم بار و سوار و پیاده با توپهای جلوی متعین صاحبزاده والاقدر
نموده میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و غازیخان وغیره سرداران معتبر را
همراهش داده رخصت در آن سمت فرمود و خود بدولت بجمعیت قلیل که پنجششصد سوار خاص
کونل و دو هزار مردم بار و چهار هزار پیاده توپخانه داشت مستعد اعداشکنی گشت و هیبت جنگ
را بسرداری لشکر حضور نامزد فرمود درآن حین سررشته احتیاط از دست نداد چون که از
رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود گرد لشکر خود

خار بند کشیدہ چہار راہ مقرر میکرد و بر سر راہ بزرگہای مستقیم با توپ میداشت چون سرداران انگریز فایز ترنامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت ہردو افواج و توپخانہ گران بمدراس نوشت پس جنرل اسمیت سردار شجیع دانا کہ برای بندوبست امور ضرور سمت شہر نگر بود بحکم گورنر مدراس چہار ہزار جوان بار وہشتصد سوجر و سہ ہزار سوار صاحب صوبہ ارکاٹ و چہار ہزار پیادہ کرناٹکی بوفور سید غلات یلغار کردہ از راہ رنجن گرہ بہ ترنامل رسید چون ہر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول و نواب بہادر دریافتند افواج مغول را بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک ہفتہ صفوف آراستہ بروز روشن چون شیر غران اتواپ زنان برروی این ہردو لشکر شتافتند نواب بہادر بہمین جمعیتے کہ موجود داشت بمقاومتش قیام ورزیدہ توپ اندازان را بآتش فروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست راست لشکر انگریز استادہ توپہای بے معنے یعنی بے شست سر میکرد و سواران ش بمثابہ مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروہ گروہ جمع شدہ بودند سرداران انگریز از عقل دوربین دریافتند کہ نواب بہادر بآئین بہین و قواعد درست صف آراستہ رزمگاہ را قایم ساختہ است و لشکریان مغول چون رمہ غزال حیرت تمثال بے بندوبست ایستادہ اند بہ بازی اعدا فریب از یک طرف سبقت کردہ راست بر سواری ناظم موصوف یورش آوردہ چند گلولہ قطانہ بد صف شکن پرانیدہ باندک سعی مردانہ غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و بنگاہ و توپخانہ وارد و بازار اعلام و خیام لشکرش گرفتہ کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف شکستہ حال خجلانہ از جنگ کنارہ کشیدہ برہ بے تدبیرہای رکن الدولہ دیوان و دیگر امرا و خوانین خود لاحول خواندہ پس پا گردید و لشکریانش کہ گاہی جنگ مردان نیازمودہ بودند خداوند نعمت خود را گذاشتہ چون رمہ گوسفند کہ بمشاہدہ گرگ بہر جانب می رمیدند و پیرامون فیل سواری دو ہزار سوار ہم

حاضر نبودند نواب بہادر بمشاہدۂ این رنگ بیرنگ برنگ و ناموس مفرور نفرتہیا کردہ
توپخانۂ خود را فوراً روانہ سنگارپیٹیہ فرمودہ بدہ ضرب توپ جلوی رزمگاہ را قایم کردہ بود
کہ سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیدہ متوجہ این طرف گشتند
نواب حیدر دل تواپ کشان و شلک زنان قدم قدم مراجعت نمودہ و اکثر جاہا قایم شدہ
می جنگید آخرالامر ناظم موصوف بہ سنگارپیٹیہ رفتہ مقام نمود نواب بہادر ہم از پی بستہ و
کارخانجات مغول و لتنک شدہ بفاصلۂ یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نمودہ
آسودہ و سرداران انگریز کہ مظفر شدہ بودند ہمونجا مقام کردند پس نواب بہادر فوراً شتر سوار
و ہرکارہای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزادۂ شجاعت کیش کہ اطراف مدراس
شورش افزا بود روانہ کردہ بناظم موصوف پیغام فرستاد کہ اعتبار سپاہ لشکر شجاعت
اثر آنحضرت و کارآگاہی امرای آن دولت نیکو بظہور پیوست کہ وقت کار ہزار مرد با سلاح و
امیری با شوکت ہمراہ رکاب نبود ظاہر است کہ بچنین افواج ہیئت مجموعی بر انگریز طوفان
انگیز فتحیاب نخواہیم شد انسب آنست کہ آنحضرت بر کاویری پٹن اقامت ورزند خیرخواہ صمیمی
بہر حیلہ و فریب کہ عقل صائب رہبری نماید بہ جدال و قتال انگریز پرداختہ ہزیمت میدہد تا ناظم موصوف
ہیچنان بعمل آورد از آنجا کوچیدہ برپٹن مذکور مقام نمود نواب بہادر تا مراجعت صاحبزادہ والا قدر در
در اطراف سنگارپیٹیہ و بارہ محل و اوتان کیرامی گشت چونکہ صاحبزادہ باتمامی لشکر پرداز دو فور سامان رسد
و غلات و مواشی وغیرہ رسید نواب از فکر و اندیشہ وارستہ میمنہ و میسرہ آراستہ مستعد گردید در آن حین ناظم
موصوف امرای خود را فرستادہ بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگرچہ نواب بدل ازین معنے
رضامند نبود اما پاس خاطرش معہ لشکر کوچیدہ بمعانقہ و مکالمۂ جسمانی پرداخت پس در مادۂ شکست خصم
قوی بازو ہر دو دولتمند مشاورت فرمودند کہ چون نواب بہادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناصیۂ حال ناظم موصوف آشکار دید در معرض ولدہی آمدہ گفت کہ فتح وشکست من جانب اللہ است چنین
حالات شنیعہ ہرچند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت رو دادہ اما آنہا بشان ہمت دلاوری بمرتبہ فایز شدند
کہ مزیدی بران متصور نباشد لازم سرداری آنست کہ زنگ کدورت توہمات وتفکرات بر مرآت دل صفا منزل
نہ نشانید و غبار ندامت از دامن عزم جزم بہمہ حال بہ پرانید کہ قول دانا است + + ہ

ز ہمت از عقیق فرومایہ کم مباش	دل بر خراش خود نہ و تحصیل نام کن +

لاکن بحزم و احتیاط کہ شایان ارباب و دل است خود بدولت مع اسباب ولشکر خود سمت مسکوٹہ تشریف دارید
خیرخواہ حسب تدابیر عدو مال غنیم را زیر ساختہ بندوبست کرناٹک پایانگھاٹ بوجہ احسن میساز و ناظم موصوف
باقبال اینمعنی پرداختہ سمت مذکور رفت امارکن الدولہ دیوان خود و منور خان کنولی و اسمعیل خان بلچیپورے
ورای رنام سٹہ را بابیست ہزار سوار متعین نواب بہادر نمود نواب باتمامی لشکر خود مع رکن الدولہ از گھاٹ
چنگل پٹی عبور کردہ انبور گڈہ را کہ تھانہ انگریز بود محاصرہ کرد بلکہ بکشایش قلعہ ہمت گماشت چنانچہ درین جنگ
خاکی شاہ نقیب ندیم نواب از گلولہ توپ قلعہ کشتہ شد چون سرداران لشکر انگریز بر اینمعنی اطلاع یافتند
از راہ کرناٹک گڈہ ودھوبی گڈہ وکیلاس گڈہ وپلی گڈہ یلغار کردہ رسیدند نواب بہادر از آمدن لشکر
انگریز خبر یافتہ ترک محاصرہ کردہ برسواد وڈچیری و بابن پلی مضرب خیام عسکر فرمودتا سرداران انگریز کردوز
در آنبور گڈہ مقام کردہ روز دیگر بمقابلہ شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بہادر سواران خود را متعین
صاحبزادہ نمودہ میمنہ قایم کنانیدہ بود و میسرہ برکن الدولہ وغیرہ سپردہ خود مع توپخانہ ورسالداران
جلادت کیش و محمد علی شجیع قلبگاہ آراستہ بود کہ سرداران انگریز بفراست دریافتہ یک پلٹن ودو کمپنی سوجر
ودو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدولہ فرستادند ودو پلٹن ویک رسالہ فرنگیان باچہار ضرب توپ
بمقابلہ صاحبزادہ روانہ داشتہ خود ہا راست متوجہ قلبگاہ گشتند پس از ہر دو جانب نایرہ زد و خورد مشتعل گردید
کہ غازیان و شجاعت منشان کوہ شکوہ پای ثبات فشردہ از سلک اتواپ بنادیق در گذشتہ بسنان

و شمشیر درآویختند نظم

گرفت آتش کین یمین و یسار ٭ جہان کرد طوفان نوح آشکار
ز ہر سو سنانہائے زہر آبدار ٭ چو مژگان غمزہ زنان فتنہ بار
ہر آن برق سر ریز دا زکارزار ٭ نشان مینمود از زبانہای نار
ز بس شدت شعلہ در کار شد ٭ زمین تا فلک کرۂ نار شد
ز پیکان خونین کہ رخشان شدہ ٭ دل کوہ لعل بدخشان شدہ
ز خون دلیران و گرد سیاہ ٭ زمین گشت لعل و ہوا شد سیاہ
ازین دلوریکاہ پنداشتے ٭ کہ پیدا نہ شد در جہان آشتے

لشکر رکن الدولہ از مقابلۂ یک پلٹن و چند کلولہ صف شکن استقامت مردی از دست دادہ تا وانم باڑی دم بر نیاورد و صاحبزادہ والا قدر پیش از آنکہ انگریزان بر قلبگاہ ظفر پایند با سواران نصرت اثر انگیز نا کردہ بر چنداولی لشکر انگریز کہ ابرار خان و اسرار خان جمعداران با سہ ہزار سوار و چہار ہزار پیادہ رسد و اہل ہیر وغیرہ سامان فراہم ساختہ می آمدند در تاختہ بقوت شجاعت کامل مانند شیر کہ بر گلہ آہو حملہ آور د بر آن گروہ حملہ کردہ کشتی حیات عدا را بگرداب فنا غرق نمود و تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب خصم انداختہ ہمہ را متفرق و منہزم ساخت چنانچہ کوس سراپا ناموس سران مذکور شکستہ و خیام و اعلام و جوال غلہ وغیرہ اسباب را آتش زدہ چند سردار و سپاہ انگریز را ت پالکی ہا و اسپان دستگیر کردہ برگردید بمشاہدہ اینحال فوراً جنرل لشکر بعزم حفاظت اہل ہیر برگشت و نواب بہادر از آنجا بچابکی برق سبقت کردہ پلٹنے را کہ تعاقب رکن الدولہ نمودہ بود بیک حملہ شیرانہ در ربود و مع سامان غنیمت آنچہ کہ بدست شد بہ وانم باڑی معاودت فرمود و صاحبزادہ ہم مظفر مراجعت کردہ بہ لشکر نواب ملحق گشت و سرداران انگریز ہمونجا سکونت ورزیدند و نواب رکن الدولہ را یاد فرمودہ سخنان

رنجش آمیز شنوانید چه گفت که همراهیان شما بی ریب هزیمت اثراند باید که شما مع افواج
بهادران شهره بحضور برید که از سعی آنها گاهی روی فیروزی نخواهم دید و مبادا که اثر
برودت تاختن ایشان نسبت همسایگی و هم جلسی در رگ و پی جلادت کیشان ما سرایت
کرده حرارت غیرت مردانگی را بر باد دهد چون او مجدد سخنان دلیری بر زبان رانده از
موافقت پهلوتهی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت ماثر مدام بفاصله نیم
فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش به لشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرور بزبانی هرکارهای
معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگریز با سپاه کوچیده بطرف
وانم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول روز میدان ترپاتور مقام کرد روز دیگر از آنجا
کوچیده با لشکری فیروزی و توپخانه در سواد کاویری پٹن چنان جایگه گردش شاسے زار
و گل ولای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته
اتواپ قایم کرده آسوده و رکن الدوله بیرون احاطهٔ لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز نیل
راه بند و بست وانم باڑی و ترپاتور گذاشته خود بفاصلهٔ یک فرسنگ جنوبی از لشکر نواب
دامن کوهی گرفته سکونت ورزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز هجوم کرده
و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم شبخون مع
لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از ین
مقدمه اگرچه خبردار شدند اما بنواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سد راهش نگشتند
بلکه از آنجا کناره کشیدند **بیت**

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد	خدا پنج انگشت یکسان نکرد

تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید اما

بنادانی هرکارهای راهنما درخلاف خلاش شمالی زارویا سرم که اتواپ دران حسپیده میشدند حیران و پریشان بل پشیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدارجتی بر موکب خوابیدگان زد یعنی شب ظلمت سرشت ناگاه به سپید صبح مبدل گردید تا نیزه داران باترهیای نواب خبردار شده برنیش شلکهای اتواپ وانواع آتشبازی ازخون یا بگل شدگان شمالی زار را گلزار تازه بهار ساختند وازعقب شان طلایه داران نواب یا شنه کوب رسیده به تیر وتفنگ اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند وهمدرین شب رکن الدوله به انگریز موافقت کرده راه یگانگت پیمود وعهد وپیمان درست ساخته اگرچه ازیک طرف به بهانهٔ کومک مستعد شده بود امابنا برتاخت وتاراج لشکر نواب قابو جو بود لیس نواب بهادر که بیشتر حرکات وسکنات رکن الدوله بطرفداری انگریز بگوش هوش شنیده بود وازمستعدی تقریب آن وقت ومطلع نساختن ازاهل شبخون تفرس دریافت کرد او مع لشکر خود برگشته است باینده خان بخشی رسالدار راحکم داد تا نامبرده باجمعیت خود پیش آمده بار سال چند گلوله توپ اورا از پیش خود راند وجنرل موصوف ناکام ومحروم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیمابین نظام علی خان و انگریز به مدمه سازی رکن الدوله بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بحیدرآباد و واقع شدن جنگها بعد ازین درمیان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدرنگر و ترچناپلی و بارمحل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدوله از کولار بچینا پٹن وبیان فتوحاتی که در آن زمان همدست سپاه نصرت اثر گردید در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت و رکن الدوله بحضور ناظم حیدرآباد رفته ترغیب و
تحریص آشتی از انگریز نموده سوال و جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و روز
دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیده راه آنبور گڈه گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
فکر دور و دراز افتاده بود که هرکارها خبر رسانیدند که ناظم موصوف از هسکوته طرف گهاٹ
کرنپاٹ شتافت و وکلائش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان رفت
نواب یقین پنداشت که او کهنه گرگ دمدمهٔ فریب و حیله برانگیخته راه فتور و قصور بیهوده باشد
اما بحکم آنکه ؎ اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس ٭ خیمهٔ افلاک بی چوب و ستون
استاده است ٭ باعتبار کارگذاری فدائیان والاعزم خود قایم و مستعد بود که ناظم
موصوف بنا بر مصلحت ملک داری بر حسب صوابدید رکن الدوله دروبست ملک سیکاکول
و راجبندری که محاصل آن سی لک روپیه است و بیشتر با یالت نور الدین خان سپس
ازان به تنخواه موسی بوسی فرانسیس دران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
فوج بندی انگریز باستعانت خود واگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کڑپه و کنول
بحیدرآباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل اسمت و کرنل وڈ بفراهمی
لشکر پرداخته بخیال تسخیر کرناٹک بالاگهاٹ برحسب اشارت ناظم موصوف آمادهٔ جنگ
شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گڈه پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابله
لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقانه عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بنگاه را مع
توپخانهٔ قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درگ روانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
و باندار و غیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعین ساخته و خود بدولت
به شکست جمعیت خصم قوی بازو حیله هامی انگیخت درین حالت هرکارها خبر رسانیدند

که از طرف تتھرنگروتجاور رسد گران ببدرقه دو ہزار پیاده و ہزار تفنگچیان انگریز و چہار صد
سوار و دو توپ از گھاٹ چنگم بلشکر انگریز می آید و مواشی بسیار ہمراه اوست پس نواب
که مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و به پناه کوه و جنگل بر رسد آوران که
علامت قیامت بر پا ساخت چنانچه بیک حملهٔ رستمانه اہل بدرقه را از جان ربوده ہم
سامان گرفت سرداران انگریز ازین سانحه متامل گشته بر تر پاتور مقام نمودند و از مدرس
سامان جنگی و آذوقه لشکر باز طلبیده نشسته بودند دران اثنا از طرف نگر خبر رسید که فوج انگریز
از بمبئی آمده قلعهٔ کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورش افزای آن ملک است اغلب که بعرصهٔ
قریب بلاد نگر ہم تبصرف سردار فوج مذکور خواہد رفت فوراً صاحبزاده را به دو ہزار جوان
بار و ہزار پیاده و چہار ہزار سوار به بندوبست آنطرف و بجهت مدافعهٔ لشکر خصم روانه کرد
خود ہنگامه آرای جدال و قتال این دو سردار بود که عرایض عامل کومیتور و کلیکوٹ باین
مضمون که از طرف تتھرنگر کپتانی بدو سه ہزار مردم بار مع چہار ہزار کلر و ملازمان رام راجه
پالیکار ملیوار داخل کرور شده عزم بیشتر تسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این واقعه
هیبت جنگ را با جمعیت چہار ہزار سوار بگوشمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده بر سبیل
یلغار بکوڑیال بندر رسید دید که سردار لشکر انگریز قلعهٔ بندر را مضبوط ساخته گردش
بفاصلهٔ یک فرسنگ تبرہیا بنا ساخته قایم است تا مفصل کیفیت آن ہمت معروض
جناب داشت از انجا که ہمگی ہمت والا نہمت صرف انتظام ملک و دولت بود بندوبست
آنطرف را بجمیع امور مقدم دانسته چہار رسالهٔ جوان بار و چہار ضرب توپ رعد آشوب
و دو ہزار سوار جرار از سایر لشکر انتخاب کرده ہمراه خود گرفت و تتمهٔ لشکر و خیام و اعلام
خاصه و نوبت و نقاره متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و

غازی خان و بید و غیره کرده بعرصه یکهفته داخل قلعه نگر گردید و به جمیع قلعداران و عمال آن نواح تاکیدات
روانه ساخته در عرصهٔ ده دوازده روز بیست هزار کس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنادیق از چوب آبنوس
تراشانیده بایشان سپرده بیرقها از پارچه سیاه و سفید و سرخ و زرد دوزانیده فی هزار مردیک بیرق مقرر
کرده بهیئت مجموعی بنیتر از آنجا نهضت فرمود چون متصل بتیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته بپیش روی
بتیرها افواج خود را گرد شهادا ده در میدان فراز فرود آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شجیع والاقدر
از یکطرف بر بتیری حمله کرده بعد کوشش موفوره بزور بازوی دلاوری مفتوح ساخته بزکداران آنجا را
ته تیغ کشید چونکه این واقعه بر هم زن اجتماع خصم بود سردار انگریز باعبرت نمائی نواب که لشکر کثیر همنمود و اندک
جماعت داشت بعزم خود داری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر حزم و احتیاط است کوشیده همون شب
بتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرصت دو جوان از اهل فرنگ از کرده خود گریخته بحضور صاحبزاده رسیدند
و از رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً این معنی معروض جناب والا داشته قبل از انکه نواب از جای
خود حرکت کند و اهل خصم فایز قلعه شود از یکطرف سبقت گرفته بسرعت هرچه تمامتر شلک زنان داخل
قلعه گردید و نگاه بانان حصار را ته تیغ کشید نواب هم بمجرد استماع این خبر مع سوار اسپان
جهانده پاشنه کوب در تاخت و باران تیر و بان فنانشان بر آن جماعه بارانید پس سلک
جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول زده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکریان
حضور نواب بے محابا بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و قتیل نمودند اما سردار آن جماعه بر جهازی
که مستعد لنگر بریده بود سوار شده بے نیل مقصود راه ممبئی سر کرد نواب در قلعه بندر تهانه
مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ مراجعت
کرده بعرصهٔ یک ماه و پانزده روز فایز نبگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف قلیچه
و امنباری و ترپاتور و گلن گره و تکل و جگدیو بضبط خود آوردند و قلعه

دہرم پوری را بعد کشته شدن پاینده خان رسالدار که تهانه دار آنجا بود تسخیرش گرفت کوه کشن گیری
تسخیر و غارت ساخت عبدالرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بندوبست باره محل[۱۵] نامزد نمود
پس از گهاٹ کنکندی پاله عبور کرده قلعچه هسور و ماشتی و هسکوٹه و موڑ واگل و کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت ورزیده مرار راؤ گهوڑپڑیه را از گتی بتائید
خود طلبیده در بندوبست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فیروزی گردیده افواج بقوای عدد
درست بیاراست و لشکر انگریز با لشکر راؤ مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب
شبی قابو یافته بعزم شبخون در تاخت و بلا اندیشه حملهٔ مردانه نمود تمامی لشکر مراری راؤ را
غارت ساخت چنانچه راو مذکور مجروح شده دست جرأت خود از تمامی اسباب محاربه
بر داشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان پی لشکر نواب
گرفته تا قلعهٔ هسکوٹه رسیدند و در میدان شرقی قلعهٔ مذکور جای قایم کرده گرد لشکر
بتیرهای بسته اقامت ورزیدند و نواب محمد علی خان ترسان و لرزان بهانهٔ کسل مزاج در پیش
آورده بسا تکڈه شتافت و دیوان خود را از باره محل طلبداشت همدران اثنا هیبت جنگ
که بجهت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچنا پلی عبور کرده نامزد شده بود عرضی بدین مضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کپتان لشکر انگریز کوه ذنڈ کل و قلعهٔ کومتور و پالگهاٹ و
دهاراپورم و هروڑ تسخیر کرده الحاصل عزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویلی و مدهرا و ترچنا پلی رسیده در قلعچهٔ کرور فراهم شده است از
گهاٹ گجل هٹی عبور کرده و بمیسور و سرینگ در تازد اگرچه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میکوشند اما جز پیاده و توپخانه فائده بران مترتب نخواهد شد

[۱۵] مخفی نماند که ضلع باره محل در ایام سلطنت قطب شاهیان شامل چهار سرکار صوبهٔ مذکور متعلقهٔ حیدرآباد بود وقتیکه بادشاه جنت مکان عالمگیر عبدالنبی خان برادرزادهٔ اعظم خان بیان کرده بجاگیر داد و ضلع مذکور هم بهمراه آن ساخت الحاصل ۱۲

نواب

نواب بهادر بمجرد موضوح مضمون عرضی صاحبزادهٔ شیر افگن را بتمامی لشکر بمقابلهٔ خصمان
جابکو گذاشته خود بدولت به شش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع تهانه داران آنجا گرفته گهات
پتور عبور کرده راست از راه نامکل شبگیر هازده بگرد رسید و قلعچه را که دو صد جوان بار و
چند کلر برای حفاظت رسد دران قلعه تهانه بود محاصره کرده دریک شب تیری بنا ساخت
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی اتواب سر کرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعگیان تا دو پهر روز مردانه وار کوشیده آخر زیر شدند یعنی قلعه گذاشتند
و همدران اثنا چهار هزار راس گاو بار بردار را بدرقهٔ دو صد تفنگچی و سه صد کلر که کپتین شکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از هور بکور روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و هزار تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کارگذار سر راه
گرفته اهل بدرقه غافل را بیک حمله زیر و زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس گاو را داخل توپخانه ساخته بعد سه روز از انجا بطرف هور بکور نهضت
فرمود کپتین مذکور به سبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر نداشت ششصد جوان بار و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بکور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار فرسنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشند پس سواران از اطراف قراولی کرده و به تیرباران و بان پران کشان کشان به
روی توپخانه آورده کناره کشیدند و سر جمعیت مذکور نگهان آنکه همین سواران هیبت
جنگ اندر حساب نگرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیاپی گولیل

سر شد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران قزاق که فرصت وقت می جستند سپاهان
جهانده بلا اندیشه در تاختند و بضرب تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را معرض تلف در آوردند
اگرچه مردمان این ملک را کسی امان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوای دو
طفل که نه ساله بودند احدی را زنده نداشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
پیشتر کوچیده در ظاهر قلعچه بهرور مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکوره کپتین پیام فرستاد
که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر رسیده و لشکر جنرل اسمتهه و نواب محمد
علی خان را تاخته و تاراج نموده تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست ارکاٹ
روانه کرده خود بدولت جریده با تمام کار شما یلغار کرده همه رسد آوران را در راه کرو مع
تهانه داران قلعچه کرور ته تیغ کشیده اگر هوس زندگی باقی است در پناه دامن دولت ما بیائید
و الا فرد احدی را از جان نخواهم گذاشت چون طفلان بی عقل که احوال فوج تاراج
بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندرون قلعه رفته ذره بذره کیفیت گوش گذار
کپتین نمودند لهذا او راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت
و پالکی سوار شده بدو سه خدمتگار و یک ترجمان هشیار و هفت جوان با رفاقت حضور نواب
نامدار رسیده نواب آمدن او را از مغتنمات انگاشته بدلاسا و تسلی خاطرش کوشیده و خیمه
علیحده نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمانش سوای زبان دان مذکور نزد او
نگذاشت چون کپتن از حضور رخصت شده داخل خیمه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی
تشویش نشسته اطراف می نگریست و دوربین عقل حق شناس را بر سه پایه تامل نصب کرده وسعت آباد
دریافت را تماشا مینمود که معامله چیست و انجام کار چون است درآن اثنا متصدیان حضور آمده درباب
سپردن قلعه و آلات محاربه وغیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سرداران که در قلعه با فوج

مستعد بود تاکید درخواستند هرچند کپتان مذکور اصرار کرد که بعد از زانی رخصت و رفتن من بقلعه ادای سوال خواهم کرد لیکن حضوریان سخنش را پیش رفته نخواست بنرمی و گرمی فریفته سزاوار سخت درین ماده بعمل آورده خواه نخواه تاکید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانیده بحضور آمدند نواب بهادر چهار رساله بار و هزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج معاینه کرد بلاتامل فرد یادداشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کلید قلعه بسردار حضور سپرده خود بیرون آمد و تهانه نواب اندرون قلعه قایم گشت و همه سامان شایسته بضبط سرکار خداداد در آمد پس ملاخمان رام راجه و گروه کلر را گرد لشکر خود دسته بازنثار کرده گذاشت و بعضے از اسیران لشکر انگریز از قلعجات ممالک محروسه محبوس فرستاده بافتح و نصرت برسبیل یلغار از گهات کجل هٹی بازبسر لشکر انگریز رسید دران حین جنرل موصوف که از هسکوٹه مراجعت کرده در حدود کولار خیمه و خرگاه آراسته مقام کرده بود دو پلٹن و چهارصد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعچه هسور فراهم شده بود روانه ساخته چون رسد آوران شباشب به هسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آنی کل تعاقب ایشان نموده محمد علی کمندان شجیع را بچهار رساله بار و اتواب به تسخیر قلعه هسور روانه فرموده خود بدولت برسواد نذرانگل رسد بردگان را گرد گرفته شور محشر و هنگامهٔ طوفان بلا برانگیخت و قزاقان بیباک قزاقی بهادرانه نموده باوصف قتل چند مردان کاری همه کاوپر جوال جنسی کراسان توپ خانه رمانیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان دغا بطریق دغا تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سردار گروه محصور در قلعچه ویران که نزدیکتر بود پناه گرفته از شلک توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجیع در قلعچه هسور تهانه قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از ان از حضور به قتل و غارت آنجماعه متعین شده چون بشیرغران رسید از یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلعچه شکست و برای حملهٔ دلاوران خود را

مستعد داشت درآن اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بندوق یقین دانست که بر سید
آوران کار سخت روداده است فوجی بکومک وان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت سه در فوج ملحق
شد دست مقدور محاصران کوتاه گردید اگرچه آنها شبا شب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
سامان غلات رسد به لشکر انگریز نرسید پس نواب از انجا کوچیده به هسکوته که تهانه انگریز بود محاصره کرده از
اطراف احمالات عمل آورد و سرداران قلعه بمر داخی تمام پیش آمده چند بار حمله کنان را برگردانیدند و این خبر
به جنرل فرستادند تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده سمت هسکوته راهی شد طلایه داران از یلغار جنرل نواب
بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را بسرداری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز
فرستاده خود بدولت با رسالهای مردم بار و پیاده بکشایش قلعه همت گماشته کمندان شجیع افرمان
داد تا نردبانها راست کرده بنهایت سعی مرکب مردی بر برج و باره برآمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود در وقت
دفع انبوه کثیر نیاورده سپر انداز شد نواب رحم دل قلعگیان را که داد شهامت داده بودند از جان و مال
امان بخشیده بیرون آورده و تهانه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بعزم دفع لشکر جنرل مستعد
گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کارگذار در ظاهر معموره هسکوته رسید بخیال اینکه هنوز قلعه در ضبط
قلعه دار خود است راه قلعه گرفت نواب بسرعت تمام که جز سوختن آتش پیکار کاری نداشت توپ خانه را
در میدان عیدگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صدماتش که سینه زمین تا بناف می ترقید
هزاران مردان کار بمعرض تلف درآمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدریغ و دست و پا ضایع
ساختن بیجا منع کرده به نشیب نشیمن نشاندند و تن برضای الهی داده آرمیده بود نواب بمحافظان اسیران
فوج نهرنگر و هسکوته وغیره اشاره فرمود تا سرداران محافظان دو سه کس را از بند آزاد کرد چون کسان مذکور
فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت هسکوته و حقیقت حال افواج حیدرنگر و نهرنگر وغیره گوش گذار
ساختند جنرل متامل شده از بس تشویش آن روز همونجا مانده سر شام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب لشکر

مع دو سه ضرب توپ قلعه شکن چنانچه منجمله آن یک ضرب توپ هان شکسته که همین جا
افتاده بود تا زمان حال یادگار باقیست گذاشت نواب اسباب گذاشته را بر داشته
بتیشتر کوچیده بنرسی پورم فرود آمده بود که هرکاره عرض کردند که از گهاٹ پتل پلی
بیدرقه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسد به لشکر انگریز میرسد بمجرد استماع این معنی خود بدولت
معه توپخانه سبک و رسالهای بار و پیاده در تاخته پیش روی گهاٹ در کمین بود چون
روز دیگر رسد آوران بر گهاٹ عبور کرده تا پدنا این چرو رسیدند غازیان بفرموده نواب
از کمینگاه برجسته از اطراف و جوانب حمله آورده چون گرسنه بر خوان الوان نعمت دست
یغما کشاده باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بیدریغ پایمال سم ستوران
ساختند و همه اموال و اسباب مغروقه داخل مودیخانه و توشکخانه نموده برگردیدند چون
این خبر بجنبل رسید به سبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در فکر دور و دراز افتاد
و از فاقه کشی لشکریان حیران بود که نواب بهادر جنرل را تسخیر مکانات و تعلقات بالا گهاٹ
مقید و جا گیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پایین گهاٹ شد پس از گهاٹ رای کوٹه
عبور کرده کشنگیری گرفت و در قلیچه ترپاتور و وامنباڑی ٹهانه گذاشته اکثر دیهات
انبور با تش قهر سوخت و از راه آنبور گڈه و ساتگڈه و رای ویلور و دهوبی گڈه و آرنی
وچیٹ پٹه غارت کنان به ترنامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس
و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و نتهر نگر و غازی خان و مهامیرزا خان وغیره را
بطرف چنور و نیلور برای تاخت و تاراج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
مدت تمام تعلقات آن سرزمین بجاروب قتل و غارت رفته شد و اکثر خلق پایمال
سم ستوران گشت جنرل باستماع این واقعه خرابی پایین گهاٹ در گرداب تفکر

فرو رفته گهات کرنپات چار ناچار عبور کرده بسا تگڈه رسید و از انجا سمت اری و یلور نهضت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دو شیر خونخوار بغیرت مردی و محض بواسطهٔ ناموس دولت کوشش هامی نمایند مفت درمیان خونریزی و تاراج خلق الله میشود باوجود تلف هزاران مرد کاری دست از محاربه برنمی کشند چنان معلوم می شود که بهوس موهوم ملک بالاگهات تمامی خطه پائین گهات از دست داد نست بعد ازین خطوط متواتر بجنرل ترقیم ساخته بصلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک روپیه مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصادقت پیمود و اظهار و اقرار مودت و یگانگت نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندید و تهبار خرچ لکو کها زر آمده در دل ارادهٔ آشتی داشت سلسله جنبانی نواب محمد علی خان را از جمله مغتنمات شمرده باقبال هدایا پرداخت و برضا و رغبت خود علی زمان خان و مهدی علی خان نایطه ابرسالت روانه نمود چون وکلای ذی هوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و جواب صلح بوجه احسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عهد و پیمان ساختند که من کل الوجوه بار دیگر در عهده داران این دو سرکار مجادله و مقاتله رو ندهد بلکه ممد و معاون یکدیگر بوده باشد و هم درین ضمن وکلای نواب بهادر علاقه داران نوایطه یعنی وابستگان چند اصحاب و اقارب امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پاس قومیت از قید نواب محمد علی خان رهائی بخشانیده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کرور هم درین صلح از نواب موصوف بضبط گماشتهٔ نواب بهادر در آمد سوای این اکثر منصبداران و جاگیرداران صوبه ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل مهدی خان صاحب

جاگیردار اول کنڈہ ومرتضی حسین خان منصبدار گرگت پالہ ومحمد تقی خان جاگیردار وندواسی ومحمد سعید خان منصبدار پرموکل گڈہ وعلاقہ داران محمد علی خان پولوری وحرمت خان ساتکدی کہ بدست نواب محمد علی خان آزردہ خاطر ورنجیدہ دل بودند مساعدہ مع باربرداری فرستادہ طلبداشت وخدمات معقول حسب لیاقت وبقدر حوصلہ ہریکی یعنی بخشی گری وعاملی وقلعداری مع تشریفات مقرر فرمود ونیز بساسکنای شہر وقریات ویلور وارکاٹ وغیرہ کہ یکسادہ منزلت حزین وعزلت نشین بودند وقت قدردانی را غنیمت بل یاوری طالع خود ہا انگاشتہ سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدرشناس گشتہ ہریک بقدر استعداد خود مامور کار وخدمات گشتند چون سلسلۂ فساد وعناد بمقراض چہار لک روپیہ منقطع گردید

نواب ظفرمند فتح ونصرت مراجعت ببالاگہاٹ فرمود

ذکر لشکر کشی نواب بہادر بطرف کڑپہ وکنول وبلاری وغیرہ وپیشکش شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر ہمون سال یعنی یک ہزار ویک صد وہشتاد وپنج ہجری واقع گشتہ آنکہ

چون نواب بہادر متوجہ محاربہ انگریز بود عبد الحلیم خان حاکم کڑپہ وقت قابو دیدہ سواران خود را بتاخت وتاراج تعلقات وقریات علاقہ نواب تعین کرد چنانچہ دیہات من مضافات صوبہ سرا خراب ساختہ بود بدستور منور خان حاکم کنول بکدا ول والہ طرح موافقت انداختہ بمردم آزاری سعی بلیغ بظہور رسانید ونایک قلعہ بلاری کہ ڈڈپا نام داشت نیز بے باکانہ در تعلقات رای درگ وغیرہ شورش افزا بود اگرچہ متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان نواب میر سید اما بند وبست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منظور

نظر کیمیا اثر داشت دران زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر از ممر قرار و مدار مصالحه طمانیت پذیرفت احمال و اثقال افواج را مع متعلقان اهل نوایط روانه پٹن فرموده خود بدولت بعزم تنبیه بدخواهان دولت بجمیع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شصت هزار مرد جرار باتوپخانه آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کڑپه نهضت فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کڑپه دقیقه از دقایق خرابی فروگذاشت ننمودند بلکه احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون اینخبر بحاکم کڑپه رسید اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خداداد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده وکیلی را مع پنج لک روپیه نقد و دو زنجیر فیل کوه پیکر و چهار راس اسپ مرصع زین و زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بحضور روانه کرده برآینده چنان عهد مواثیق مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطهٔ اطاعت نواب بیرون نگذارد و حسب الفرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت فوجی بواسطهٔ ظهور رسوخیت باشد همراه لشکر ظفر اثر بگذارد نواب التماس و مصلحتانش بشرف اجابت مقرون ساخته نقد مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بیت چیزیکه بی سوال رسد داده خداست زنهار رد مکن که فرستادهٔ خداست منظور نظر و داخل توشکخانه خاص نموده چند ارشاد برمزید پند و نصایح در صلاح حال و مآل که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد ترقیم فرموده اخبار نویسی را بدار المقرش مع خلاع و تشریف لایق فرستاد و بدیع الزمان خان را که سابق قلعه بالاپور خورد بماد هورائو سپرده خاک خجالت بر فرق اوقات خود ریخته نوکری حاکم کڑپه قبول کرده بود بمعرفت علی زمان خان همنفس قولنامه فرستاد و لعفو جرایمش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیگری قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوته که در علاقه کرپه واقع بود گذاشته بطرف
بیگن پلی نهضت فرمود قلعدار آنجا که از قوم سادات میر غلام علی عرف کلّو بود بلا اندیشه
مستعد بجنگ گشته بشوخی و گستاخی تمام جنون جرأت پیدا کرده چند گلوله توپ بطرف
سواری خاص که نواب بر فیل پون گج نامی سوار بود بے باکانه پرانید پس جمعیت
جهانداری اقتضا بآن فرمود که آن بے ادب را چنان گوشمال دهد که موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجیع با جمعیت های خود حمله نموده قلعه اش را
دایره وار گرد گرفته دست غارت و یغما بر کشادند پس او سپر انداز شده حلقه اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداخته وکیل را با پنجاه هزار روپیه فرستاده بجای خود آسوده
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادرزادگانش هم درهمین اوقات بعزم نوکری
خاص حضور گشته به بخشی گری دسته سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال
دو منزل نهضت کرده بود که پالیکار آنجا از بیم حمله جان ربای نواب چون بید بر خود لرزیده
وکیلی را مع دو لک روپیه و چیزی اجناس تحایف و عرایض جان بخشی خود روانه ساخته
از فکر این و آن وارست چون وکیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عرایض فایز
حضور گشته بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دوربینی و مصلحت وقت باقبال
نقد و جنس او پرداخته از آن طرف برگردید اگرچه از سرحد کٹی یعنی بر تعلقات مراراؤ مع
افواج می گذشت اما هیچ امر مزاحمت بحال رعایای آن ضلع و راؤ مذکور مصلحتاً نرسانیده
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بهادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آماده ساخته اعلام و خیام بیرون شهر نصب کنانید و شاه مسکین
مجذوب مرشدش که خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود که دیگری از زمره

امرای ذوالاقتدار و دولتمندان باوقار ہیچ او رجوع و معتقد بمرشدان نبود فرمود کہ ای منور غنیم ترا ہزیمت میدہیم شاد باش خان مذکور ازین مژدہ خوشدل شدہ دانست کہ لشکریان قاہرہ را مغلوب خواہم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنہ و میسرہ بسرداران شیر دل سپردہ خود بدولت با فدائیان دلیر قلبگاہ آراستہ توپخانہ بر رو داشتہ فیل سوار در ظاہر قلعہ استادہ خواست کہ در سر سواری قلعہ را تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و دستگیر نماید دران اثنا شاہ موصوف بر لشبت فیل برہنہ سوار شدہ بہ دو سہ صد افغان جانباز متوجہ لشکر نواب گردید بمشاہدہ این حال بعضے مصاحبین و خوانین حضور کرات و مرات عرض کردند کہ فسخ عزم تسخیر این مکان کہ زیر پناہ و ظل ولی کامل و قطب واصل است رعایتًا باید فرمود زیرا کہ ظہور این عزم باعث خلل و موجب ضرر دولت خداداد می تواند شد مبادا کہ ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود فایض الجود لاحق شود انسب آنست کہ حضرت لشکر را جای فرود آورانیدہ اقامت ورزید تا خود بخود افغان اینجا دست بستہ حاضر و مطیع خواہد شد تعجیل درین باب مناسب و شایان ملازمان والا نیست نواب ازاین معنی کہ کسر شان صاحب عرفان بود بہم برآمدہ بر روی آرا کین نگاہ گرم کشادہ سوال نمود کہ لشکر ما زیر پناہ کسی ولی و قطب نیست آیا ما بی پناہ و وسیلہ ہستیم ہمہ ہا ازین سوال و جواب عاقلانہ زبان درکشیدند بعضی جرات پرداز شدہ عرض کردند کہ البتہ باشد پس فرمود درین صورت ولی حافظ لشکر ما از ولی اینجا مباحثہ و مقابلہ خواہد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر منور خان برآرم و گردن جرأتش را بہ کمند خواری کشیدہ ہرگز زندہ نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش راندہ باندازہ تیر و تفنگ رفتہ بود کہ شاہ مشار الیہ کہ عزم تاخت لشکر نواب داشت بغتتاً برگردیدہ

به قلعه رفت و اندرون حرم سرایش در حجرهٔ تنگ و تار خزیده بخان مسطور فرمود ای منور
هرچه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قلعهٔ ترا باو نمیدهیم بمجرد استماع چنین ارشاد مرشد
خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کتکهٔ هیبت شکسته دیوان خود را
مع تحالیف و سامان ضیافت بحضور روانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
برحسب مقدور خود نیز اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه ترحم خداوندی
مبذول حال آن دولتمند قدیم داشته التماسش بحیز قبول در آورده غربی قلعه برکنار
جوی تنگ بهدرا اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خیمه گردید اما تا ایصال زر
دیوانش را رخصت قلعه نفرمود پس فردای آن روز در عوض پنج لک روپیه نقد و جنس
فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
وارست چون نواب بهادر را بند و بست دیگر جاها مطلوب خاطر همایون بود مبلغ مذکور
گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه بیتی گنده و پندی کنده و کپتال حدود بلاری را به این
اراده که پالیکار آنجا را زیر ساخته قلعه اش را مسخر سازد جرأت جهان کشائی خود در دل بسالت
جنگ ناظم ادهونی که او خفیه همراه او در ساخته ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خداداد می نمود
انداز د مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانه آتش افروزیش در
دیهات قلمروای درک وا نموده رسالدار مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران ذی همت
بتردد شایان سپه اپیش رانده به شکست حصار پائین و کشایش قلعهٔ کوهی همت
گماشتند و به سعی بیست روز برج گوشهٔ پائین قلعه را که ایسان رویه واقع است بریزش
گلولهای اتواب بخته شبی حمله نمودند اما نا یک محصور مردانه کوشیده بهیچ رو هراس ابدل
راه نداد و بدفع حمله پرداخته کامیاب بر آمد نواب از جرأتش بهم بر آمده اتواب کلان

زیر دامن کوه شمالی قایم کرده به شکست حصار کوه فرمان داد تا متکفلان مهات ملک گیری
چند سنگ کلان از توپ مجل زنانه نایک پرانیه ند بظهور این حال زنان علاقه آتش
فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بهر طور از نواب بهادر راه مصالحه پیمایید و
هر قدر زر که او بخواهد بسپارد اگر آنقدر زر موجود نداری همه زیورهای گران بهای ما
می سپاریم عیاذاً بالله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس ما سلامت نخواهد ماند بس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح بایصال دو لک روپیه فرستاده داخل سلسله زنهار
خواهان گردید دران اثنا منهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تا تیا مرهٹه ناظم مرچ
باغوای گوبند راو بن امرت راو حاکم گجندر گڈه بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداداد
فوج کشی نموده هنگامه آرای اطراف بادامی و دهار وار است چون نواب رانبد و بست
آن ضلع و گوشمال مرهٹه ضرور افتاده بود التماس پالیکار مزبور را باجابت مقرون ساخته
دو لک روپیه نقد از وگرفته اخبار نویسی در انجا گذاشته بیشتر نهضت فرموده از گهاٹ
کرکنات ندی تنگ بهدرا عبور کرده بکوچهای دراز ببنکاپور رسیده بود که غنیم از یلغار
نواب آگهی یافته از ترس و سطوت غازیان لشکرش هوش و حواس باخته ناکام راه مرچ طی کرد نواب
از انجا مراجعت کرده بساونور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرچ
دو روزه لشکر نواب که مبلغ یک لک وسی و پنج هزار روپیه مقرر شد نذر گذرانیده فارغ گشت
پس از انجا بطرف سری هٹی و ڈمل و کنگگیری گذشته و پیش کش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفته به بیجانگر عرف آنی گنده خیمه و خرگاه بیاراست و تمراجه حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از انجا که حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چهتری اند و بکسی سلام نمی کردند و در ایام سلف
همه ملک کرناٹک و دکن بلکه از حصار ملیوار تا کنار جوی نربدا زیر حکم خود داشتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاہان اسلام یعنی قطب شاہ و عادل شاہ و نظام شاہ در نواح نیال کوٹہ کہ برکنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نہصد و ہفتاد و دو ہجری تاخت و تاراج گشتہ چنانچہ مردم رام راج روز آدینہ تاریخ اوست سلطان عالمگیر در عہد فرمانروائی خود سہ محل یعنی حویلی آنی کنڈی و درو جی و کنگاوتی بصرف مایحتاج وابستگان ایشان گذاشتہ بود چنانچہ راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب تذکرۃ البلاد والحکام ظاہر ساختہ در انولا او خود را کسلمند سخت وانمودہ پسر خود را مع چیزی سامان نذر و لک روپیہ فرستادہ امان خواست نواب بر عمدگی جد و اباش نظر غور فرمودہ معافی پیشکش پرداخت از حضور خلعت بحالی محال اتش عنایت کردہ از راہ ہرپن ہلی و جریملہ بنواح چیتل درگ رسید پالیکار آنجا بہ بیم تاخت و تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل با سہ لک روپیہ بحضور فرستادہ فدویت خود ظاہر ساختہ مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفتہ بہ پند و نصایح او را رہنمائی فرمودہ اخبار نویس و واقعہ نگار دانا را بدارالمقرش وانہ فرمودہ از راہ بوگا پٹن سواد ہا گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و باحضار پالیکار آنجا کہ بارہا اوصاف نادانیش بسمع شریف رسیدہ بود حکم جہان مطاع شرف نفاذ یافت مخفی نماند کہ پالیکار مذکور بے ریب از عقل و دانش بے بہرہ و از شعور معرا و افیونی بود ہمہ محاصل تعلقہ خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانہ سوار شدہ تماشا و نظارہ کوہ و دشت می نمود چونکہ روبروی قلعچہ ہا گل واری تالابی پر آب و کوہچہ آن طرف تالاب است از کارپرداز خود می پرسید کہ برابر آن کوہچہ افیون خالص و بقدر آب تالاب اگر شیر بہم رسد مردم در چند روز تمام خواہد خورد او می گفت البتہ در یک ماہ صرف خواہد شد او جواب میداد شاید کہ آدم مثل عصفور است کہ قدری قدری بخورد

وقطره قطره بنوشد اگر کسی در هفته این همه فرو برد همین مرد کار است چون با لبدن ندان
وشستن روی صبحی بنشیند بعد دو پهر روز تا هم لبسنر اولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد و
غذا یش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود لیس نش اغذیه اش بزاینده و پرستاری بطلبش
می فرستاد چون پرستار سر و بازویش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام
تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زنانه میرفت وطعام میخورد و باغچه بفاصله
یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود لیس آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته
مستعدی می نمود و به سنر اولی کارپرداز بباغ میخرامید بعد یک دو ساعت از وی میپرسیدند
چند ره ذره شد که ما از خانه نقل کرده باز بچند روز بمجل خاص خواهم رسید او می گفت البته
به قطع دو سه منزل راه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم تا بدین
سرعت پر پرواز کشائیم غرض از کار حماقتش بیشتر است که در حیطهٔ بیان نمی گنجد چون
آن نادان محض حسب الحکم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیهٔ حالش آثار حماقت آشکار
ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
آورده ای او دست بسته عرض کرد باقبال همایون فال غیر از دو سه من افیون خالص در
توشکخانه مهیا و دو صد ماده گاو پرشیر هیچ موجود ندارم وقدری زیور و زر و نقره بر بدن کنیز
حاضر است اگر منظور باشد نذر می گذارم نواب بر سخنان بیهوده اش بی اختیار خندیده رخصت
کرده و دیهی بصرف مایحتاجش براو بحال داشته آیینی را برای بند و بست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرمودند

ذکر ادای مراسم تهنیت شادیهای کتخدائی صاحبزاده والا قدر
و دیگر صبیه های شهباز صاحب یعنی برادرزادیان خود بدولت

وصبیهٔ مرضیه در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بند و بست پالیکار وغیره فراغت حاصل ساخته
مظفر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات
شادیهای کتخدائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای ٹیپو سلطان صبیهٔ
امام صاحب بخشی نایطهٔ مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخواهش و رغبت خود خواستگاری
نموده اسباب طوی مهیا ساخت اما مستورات تتق عصمت و عفت نواب یعنی والدهٔ
ماجدهٔ صاحبزاده و اهلیهٔ مرضیهٔ حیدر صاحب کلان صبیهٔ نامزده را قبول ننموده حسب
استرضای خاطر نوشته و اهل قبیله رقیه بانو صبیهٔ لاله میان شهید چیه کولی را که همشیرهٔ
حقیقی برهان الدین سپه سالار می شد مقرر کردند نواب ازین معنی رنجیده خاطر
شده فرمان داد که در یک شب بهر دو زوجه عصمت موجه عقد مواصلت و مناکحت مستحکم
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادیانهٔ طرب و کوس دهل ساز تهنیت
از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دادند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن و طرز
دولتمندانه و شان خسروانه بپرداختند که قریب یک ماه کوچه و بازار شهر چون حجلهٔ عروس
و داماد آراسته شده صلای طرب و جشن همایون باطراف امم شایع گشته محفل عشرت
مشاکل با ساز و سامان خوش دلی چنان مهیا گردید که که و مه و ادانی و اقاصی چه از ملازمان
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربهٔ تر و خشک نساختند و سرداران لشکر
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد بلبوسهای
زرنگار رنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخرو شدند و به
بخششهای در و گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آز و نیاز دنیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سعید و زمان حمید بعد شب گشت نوشته را اول بر در خانہٴ نایطه برده از
خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشه راسوار کرده بر دربار وقار
لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازت
خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه وغیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیلهٔ مشاطه بلند
رتبه ادا ساخته مهر و ماه را قران سعدیت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است
که بی بی قوم خود را اگرچه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقار می بخشند و اهانت
قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح النسبیش بر مرد کنایه ادا می کنند بالغرض چون
از رسوم میمنت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجه ناموس موجه را داخل محلسرای
صاحبزادهٔ والا شوکت نموده آسودند من بعد نواب صبغین شهباز صاحب مرحوم
که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در
کولار انتقال نموده بود و سه دختر و یک پسر عبدالقادر نامی داشت و او نوجوان در
جنگ انوتی از گلولهٔ توپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در
حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد از این سبب خوشدامن مامن حقیقی صاحبزاده
گشته بود و دو دختر از زوجهٔ قوم اجنبی نا کتخدا بودند یکی تربیت علی خان نایطه را
شرف مناکحت بخشید و ثانی را لیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از
اهل دکن بود عقد مواصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتمندان بر بسته فارغ گردید
سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مآل حافظ
سید علی خلف شاه صاحب و کهنی که صاحب موصوف مصاحب الوقت نواب
بود و بوکالت حیدر آباد رفته سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصادقت

فیمابین ناظم حیدرآباد و نواب والاتبار درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
اعیان دولتش بتحسین کارروائی خود باسباب شایان دولت و اثاثهٔ ثروت
وجواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد باجرئت و نامور را
فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول و منظور نظر انور شده بود پسندیده باز دواج صبیهٔ
خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز دارین فرمود چون در عرصهٔ یکسال ازین کارها
فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و مهام دولت مامور و مفید شده شحنهٔ عدالت
و انصاف را بهر جانب ناحیه وان گردانیده تا هر جا دزدی و راهزنی و اچکه‌ها و گره بردست
بیداد بر آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که بناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم
گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را بایالت و ضبط
تعلقات منصوب گردانیده درگرد آوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
و اسفندیار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جری از هر فریق و اهل
هنر را زیر ظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کاردانیان اقالیم و ولایات را قولنامه
معهٔ مساعده فرستاده بسته بسته از قسم پارچهای نفیس و طویله طویله اسپان عراق و عمان
و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبداشته بزر بخشی همراه ام خود کرده شجیعان چست و
چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب دو هزار جواسیس و سوانح نگاران باتدبیر در اطراف
ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدرآباد و پونه چینیاپٹن و در دهلی و بنگاله و ایران و توران
و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصاً در هر
تعلقهٔ پالی کار باج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
نویسان یک بر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره ذره و حقیقت روزنامچه مفصل می طلبید و آلات

حرب و ضرب یعنی توپ و بندوق از بنادر فراسیس و لندیز و ترکیس مع دیگر سامان ولایت
فرنگ لکوکہا زر خرچ کردہ فراہم می ساخت ٭٭٭

ذکر فوج کشی تا تیام مرہٹہ ناظم مرچ و گوبند راؤ بن امرت راؤ و سبور رائو کہاتکیہ وغیرہ سران مرہٹہ بعزم تسخیر و خرابی ممالک محروسہ نواب بہادر از طرف پونہ و تاختن ابراہیم خان دھونسا بہمین عزم از جانب حیدرآباد و اسیر و دستگیر شدن سران مرہٹہ بدست غازیان لشکر نواب و ناکام رفتن دھونسا و تسخیر کردن نواب بلاری را کہ در سن یک ہزار و یکصد و ہشتاد و ہفت ہجری رو دادہ آنکہ ٭

چون نواب بہادر در پٹن چندی بہ بندوبست خود و گردآوری لشکر و سامان جنگی مامور بود دلسالت جنگ ناظم ادہونی و مراراؤ فتنہ باز باہم موافقت کردہ خطوط بناظم حیدرآباد وکارپرداز پونہ متضمن روانہ کردن افواج درین ملک و استیصال نہال عظمت و اقبال نواب کہ ترقی جاہ و حشمتش را بہ یقین موجب زوال دولت خود مید انستند ترقیم و تبلیغ داشتہ منتظر وقت بودند اگرچہ نواب بر فتنہ انگیزی آن بدکیشان وقوف تمام داشت امّا قبل از وقوع واقعہ مزاحم احوال حدی شدن شایان ہمت والانہمت و مناسب ای جہانکشاہی دشمن گزای خود ندیدہ در ظاہر چون غزال گوش انداز سکوت ورزید لیکن مانند پلنگ شکارگیر مستعد فرصت صید بود کہ ناگاہ قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بہدرا متواتر خبر رسانیدند کہ ناظم مرچ باز چند سرداران مرہٹہ را با خود متفق ساختہ شورش افزای نواح بادامی و دہاروار است اگرچہ کارپرداز پونہ براین معنی راضی نیست امااو خود بخیال

خود پسندی گردن نخوت و پوچ برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدرآباد برحسب
استدعای ناظم ادهونی و حاکم گتی ابراهیم خان دهونسا را که در سپاه گری دم انا و لا غیری
میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که
او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را دراز ساخته میرسد و ناظم ادهونی لشکر خود را بتسخیر
بلاری فرستاده چنانچه صفدر جنگ سپه سالارش و موسی لالی فرانسیس که رستم جنگ خطاب
دارد بمحاصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و نایک محصور مردانه وار سعی جمیله در دفع
خصم بظهور میرساند تا نواب بهادر محمد علی شجیع را به پنجهزار مردم بار حیدر و هفت هزار سوار
تونخواه مع فوج باجی راؤ بدفع خصم سرکش نامزد بطرف دهاروار فرموده پیشتر کوچانیده چون
سردار شجیع بسبیل یلغار بعرصهٔ پانزده روز فایز دهاروار گردید شمالی قلعه میدان وسیع و
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهر مذکور را سرو داده اعلام ظفر انجام
نصب می کنانیده و هنوز خیمه ها نه استاده و بار از پشت گاوان و شتران و فیلان بزمین نیفتاده
که سران خصم که دران روز عید دسهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز
به اراده فرود آمدن در همون میدان که پیش از دو روز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند
بجمیع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر
سالار شجیع را که اندک نمابود و او شان قریب شصت هزار سوار و بیست هزار پیاده با شانزده
ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی درنگرفته حمله بیکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده
در تاختند شجیع مذکور چابکی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته
بدست راست باندازان آتش فشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلولهای انگوری پر کنانیده مستعد

آتش فروزی داشت متواتر سر کرد و شلکهای بنادیق بقواعد درست زده همچو سنابل گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند واز عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح قریب بر سر مقهوران خاک مذلت بیختند و باندار ان از یک طرف آتش فتنه افروخته خانهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند القصه وزعید لشکر غنیم چون روز قیامت شوم آمده تا تیا که مرد جسیم بود بصدمهٔ شلکهای توپ بندوق از پا در آمد یعنی لرزان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بخاک تضرع میمالید و دیگر سران بی حمیّت که از پیچیدن دود توپ تفنگ راه سلامت از ان معرکه گاه مرد آزمای گم کرده از درخشندگیهای برق شمشیر شمشیر باز تاریکی در چشم بصیرت فراست آنها در افتاده و به پرتاب نیزه و ناچخ گوپال تار دیده عقل و هوش دوخته شده بود لباس مجروحان برکشیده برتن های سلامت خودها بامید جان بر شدن راست کرده آه زنان برخاک می غلطیدند قزاقان منصور بحسب خاطر خواه دست یغما کشاده هرچه که خواستند برداشتند سپهدار شجیع بر این فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش حقیقی مؤدا ساخته دوگانهٔ شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سر گروه اوشان تا تیا بود کشان کشان آورده در خیمهٔ علیحده بمحافظان با اعتبار سپرد منجملهٔ فیلان و شتران و اسپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که بیش از حساب قیاس بدست شده بود نصف به سلحداران دلیر که در آن معرکه گاه جانبازی به عمل آورده بودند و بفقرای همراهی خود که در سفر و حضر چهل و پنجاه فقیر بر دروازهٔ آن سخی حاضر می بودند یک یک بخشید و زنان اسیران آن قوم را به حبالهٔ نکاح اهل اسلام ارزانی داشته همون میدان نصرت

پرنوامان

توامان را محل نزول رایات ظفر آیات گردانیده فارغ گشت و فردیاد داشت تصرف اسباب
غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بحضور روانه داشت چون نواب مضمون
عرضی دولتخواه شجیع و افراد حساب استماع فرمود بنجواست سرمجلس بزبان تحسین برکاردانی وجرات
گشاده هونسا عت یکصد و بیست و پنج ضرب توپ شکرانه فتح و نصرت سرکنانید و شادیانه
بشارت برروی جهان نواخت و شجیع موصوف را به تشریف شاهانه و کمر مرصع و اسپ با زین
زرین سرافراز ساخته علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران باتمکین برافراخت بیت

زاقران فزون پایگه ساختش | بتعظیم و تبجیل بنواختش

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکرر عرضی بحضور گذرانید که سپه سالار ابسالت جنگ مفتوح
کوه بلاری اگرچه از سه ماه سعی می نماید اما کاری نگشود و ایک محصور بارها برمورچال شبخون
زده اکثر سپاه مغول را ته تیغ کشیده و دهونسا با لشکر نکبت اثر خود سمت لنگیری و کوپل
رسیده است لهذا رعایای این ضلع از جور و ستمش خایف و هراسان اند نواب مجرد استماع
مضمون عرضیش سالار شجیع را بالقاب گهونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان
ترقیم فرمود که آن شجاعت نشان را نحطاب گهونسا سرفراز ساخته بدفع شورش هونسا مقرر
فرموده ایم باید که زود تر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگوشمال وی پردازد انشاءالله تعالی
ماهم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضور
ساز بد سردار شجیع بمجرد دریافت مضمون عنایت نامه والا با فوج ظفر موج خود آماده جنگ شده
بگوچهای درازطرف لشکر دهونسا درتاخت و اسباب غنایم مع اسیران حسب الحکم حضور
بیدرقه هزار جوان بار و دو هزار پیاده روانه پتن ساخت نواب خود بدولت از دارالسلطنت
پتن کوچیده بصوب رتن گیری نزول جلال فرموده بهیر و بنگاه و گران اسباب عساکر را توپخانه

قلعه شکن متعین بر پنیا متصدی توشکخانه کرا و از همون وقت سردار بهیر مقرر گشت ساخته با سواران
اسپ و مبجی و مردم بار و پیاده جریده با توشهٔ خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب و دو
روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سیوم چون تیر بهدف بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید و
بهادران قوی بازو حسب الفرمان والاشان از اطراف حملهٔ صف شکن کرده بر نیزش بان
و تیر و تفنگ جگرسوز و خدنگ سینه دوز و شترنال جان پامال و مار تیرگی از روزگار آن جماعت
بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد ثریا هیئت مجموعی داشته
از چنین واردات بلای ناگهانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو بنات النعش از هم متفرق گردید
بعضی دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر اوشان سرکوبان و آه زنان پای گریز فشردند و گروه
گروه آنها بر همون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخوار ان شیرل بسیری
نوشیده دراز خوابیدند و سپه سردار لشکر تصور زر و زر تحیر برهنه پا افتان و خیزان خود را
در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
تا فراسیس مذکور کمر همت بر میان جرأت جست بسته بقیة السیف مردم خود را مع چند سوار
کایم خانی فراهم ساخته بقواعد درست صف زده دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
شبا شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اثاث فوج
مغول بدست شمشیر زنان و عدو سوزان نواب بهادر شد و چون صداهای کوس فتح
و نصرت و طنبور ظفر و تبیرهای بشارت و شادیانهٔ شادمانی بگوش فلک رسید تا یک قلعه را
هراس بقیاس مستولی گردید مشعلها و مهتاب ها افروخته کس فرستاده خبر طلبید هرگاه که بر
یلغار کردن نواب و در هم شکستن لشکر مغول را آگهی یافت عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت و
از حملهٔ شیرانهٔ نواب بر خود چون بید لرزیده حواس ابتری و همت مردانگی در باخته مع محل زنانه

وچند رفقا با چیزی خزانه و جواهر گران بها از عقب کوه فرود آمد و شبگیرها زده از راه کوه و
دشت سمت بجاپور شتافت که تا زمان حال سراغش بهدست کس نشد و همه سامان راجگی و
اثاثه خانگی و آلات محاربه و نوبت و نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود بملازمان الا گذاشت
نواب بهادر برین فتح خوشدل شده تهانه معقول در قلعه گذاشت و در مرمت قلعه تاکید
کرده با لشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبائین خیمه و خرگاه آراسته بسالت جنگ
پیغام فرستاد که لشکر سرکار از بس تردد عدوسوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است اینی مبلغ
مواجب دو ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد ناظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر
و سامان ثروت خود خواب و خور گذاشته بود آن پیغام وبال جانش نمود اما بحسب اقتضای
وقت چیزی زر از خزانه و چیزی برهن زیور و جواهر گران بها جمع کرده ده لک روپیه فرستاد و اظهار
دوستی یکرنگ آشتی نموده بجای خود آسود نواب ظفرمند از انجا بیشتر کوچیده بگوشمال
دهونسا که ملک گجندر گڈه و کنلگیری بجاروب غارت رفته بنواح کینجن گڈه رسیده بود بسمت
برگماشت و محمد علی گهونسا هم از راه کرک و سرهتی و ڈمل بر عقب لشکرش علم بر هنردگی برافراشت
چونکه دهونسا خبر تاراجی فوج مغول و مفتوح قلعه بلاری و گرفتن مبالغ زر نقد از ناظم آدهونی و
رسیدن برای تنبیه و تادیب خود شنید همت مردانگی باخته بی مطلب و مقصود برجع القهقری
مراجعت بحیدرآباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تا رایچور تعاقبش کرده بسا اسباب
لشکریانش و دو ضرب توپ و چهل و پنجاه شتر توشکخانه و سه زنجیر فیل خیمه بردار بهدست نموده
برگردیدند و قتیکه نواب بهادر لشکر مغول را بیک شبخون منهزم گردانیده بلاری تسخیر کرد
مراد راو دار المقر خود را بحراست بالی خان کارکن خود گذاشته نزد دهونسا رفته اقامت
داشت و ترغیب تسخیر ملک بالاگهاٹ بیشتر میکرد و حلیم خان حاکم کڑپه و بالیکار جتیل درگ نیز با غوای

همون فتنه انگیز اخبار نویسان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهونسا
موافقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضا نه نهاده راه دیار خود سر
کرد هر سه شرارت کیش فتنه جو نادم بمکان های خود مراجعت نمودند و نواب ازان طرف
معاودت فرموده رونق بخش بلاری گردید*

ذکر تسخیر کوه گتی و سوندور و اسیر کردن مرار راو مردم آزار فتنه کیش را رو داد همون سال ۱۱۸۷ هجری*

مرار راو بارها در استیصال نهال حشمت و شوکت نواب جهد بلیغ داشت نواب من کل الوجوه
بطرفداری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه بمحض تالیف قلوبش چها می گفت
اما او از غایت شقاوت جبلی جویای وقت بدش بود بلے **بیت** نیش عقرب نه درپی
کین است * مقتضای طبیعتش این است * و در انهدام بنیان دولت خداداد از ضرب و
کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی تریمک ماو کلاے
باهوش نواب از تریمک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب
صفت نیش زنی کرده تحریص استیصال دولت خداداد نموده صدمهٔ عظیم که عبارت از مقدمهٔ
چیرکولی است بحال نواب رسانید اگرچه این معنی نمک زخم والا شده وجودش را باعث خلل محض
و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون درمیان
راو مذکور و بسالت جنگ رشتهٔ موافقت و مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم باهم شرکت
و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه مینمود که قول انا است **بیت** دو دل یک شود
بشکند کوه را * پراگندگی آرد انبوه را * الحمد لله شکست لشکر مغول رفع اندیشه خاطرش گردیده و موقت
راو مذکور بدهونسا تمسک نزول دولتش شده چون بخاطر خطیر یقین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز

صفحه

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که همدران فرصت او را از میان
بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گتی و اسیر کردن آن فتنه کیش را وجهه همت جهان کشا
ساخته بآن طرف نهضت فرمود مصلحتا راؤ مذکور را که از شکر دهونسا بی نیل مقصود آمده
در دار المقر گتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از کردهای
نامعقولات خود با وجود سلوک شایسته و بی مزاحمی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر باره پیغام داد
که تعلقه سوندور در و بست بصرف ما یحتاج ضروری تو میگذاریم بلا عذر کوه گتی وغیره را که
بحراست نایبان شهنشاهی بود بگماشتگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقه
مذکور کامران باش آن بدکیش چونکه سپاه و حشم بسیار برگرد خویش مجتمع دید از صواب دید
رای جهان کشای پهلو تهی کرده مستعد بجنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران
مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز وار در میان گرفته جنگ توپ و تفنگ در انداختند
و از هر جانب صلابت کوچه و سیبها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
قزاق حسب الفرمان والا شان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم زاد
را محال مینمود بلکه پرنده را از حصار به پرواز گشادن و مور و ملخ را از انجا عبور کردن ممکن نبود
هر چند راؤ متحصن خطوط بناظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود
اما طلایه داران بار با قاصدان را گرفته می آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخر از نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
معلوم هر کدام شد در سه ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قلعه بغایت دشوار و تنگ
گردیده بود راؤ محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال اهل و

عیال ہست مجاہدان لشکر اسلام خواہد شد علاوہ برین آب قلعہ کوہی کہ ایام تابستان بود
چون دل مفلس خشک تر گردیدہ و ذخیرہ و سرب باروت مثل ہنگام جوانی وفا نکردہ لا علاج
دست داد پالی خان کارپرداز خود را بحضور روانہ کردہ اظہار اطاعت نمود و از جرائیم ذمائم
سابقہ عذر خواست نواب چون بر عجز و زبونی و استغاثۂ او وقوف یافت نظر نوازش
شاہانہ بر حال بیچارگیش فرمودہ عنایت نامۂ خاطر جوئی و دلداری مع قولنامۂ امنیت جان
و مال مصحوب کیلیش ترسیل داشتہ طلبید تا او بسواری پالکی بدوستہ خدمتگار از فراز کوہ فرود
آمدہ داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمۂ علیحدہ خالی ساختہ او را فرود آورانید و کوہ تہانہ
خود فرستادہ محل خاص یعنی در دولبست زنانہ اش را مع اسباب ضروری و پارچہای مستعمل
و زیور زر و نقرۂ کم بہا باو ارزانی داشتہ تمامی در و گوہر گران بہا و زیور مرصع و دیگر اسباب
لازمۂ دولتمندی و آلات حرب و پیکار و امتعۂ نفیس و گران قیمت بضبط خود در آورد و سرانجام و
اثاثہ رقاصان قوم تیلنگہ کہ در عہد حکومتش طوایف بسیار جمع گشتہ بقدردانی و زر بخششِ صاحب
زیور و سرمایہ شدہ بودند بلکہ بعضے طوایف را مواضعات جاگیر گذاشتہ بود و در وقت جنگ ہمہ ہا
بربالای کوہ در محل سرائے مذکور پناہ گرفتہ بودند از رضامندی و الیان آنہا بقیمت گرفتہ داخل
ناٹک سال محل زنانہ خود نمودہ منجملۂ آن بعضے طوایف را بہ شہر گنجعام کہ جنوبی قلعہ دار السلطنۃ
برکنار جوی کاویری آباد کردہ بود فرستاد و بعضی ہا را بہ بنگلور روانہ فرمود ہر چند راؤ اسیر التماس
باریابی حضور و شرف اندوزی مجرا نمود ارشاد شد کہ بالفعل فرصت وقت مکالمہ میسر نداریم
انشاء اللہ تعالیٰ بعد مراجعت بہ پٹن بحصول مدعای شما پرداختہ آید پس او را بمحافظان ہوشیار
سپردہ روانۂ پٹن نمود و خود بدولت بہ بندوبست الکہ سوندور ہمت گماشت و دران اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند کہ چہل ہزار سوار مرہٹہ بکومک مرار راؤ از طرف پونہ رخصت شدہ در سوم

بانجہان ... زنان نعمبر ... رقص کنان ... و سرود نوازان ... ہر یک ... کہ عمر ... با سلاطین ... ہم راہ ... رقاصان ... حاضر شدند

کوکاک بیٹھ فرود آمده اند نواب از بندوبست الکهٔ مذکور زود فراغت یافته تنبیه اشقیا وجههٔ همت
ساخته بهسن پیٹھه رسیده بود که کیفیت تسخیر گتی و سوندور و اسیر شدن راو مذکور مستعد گردیدن نواب
بگوشمال اعادی سرداران مرهٹه شنیده مراجعت به پونه نمودند و همدران اوقات نواب بر محمد علی
شجیع بنابر مصلحت مبادا که بغرور کاردانی و تعظیم و توقیر خود راه شوخی و بیباکی بپاید برهمی وانموده
بهانهٔ بخشیدن فیل و شتر بسرداران و فقرای بی اجازت حضور پرنور پیش آورده چندی از
رساله داری معزول ساخت اما در دل خود مهر و شفقت بر او زیاده تر داشت و هم از حکومت
رساله دست بر داشته تاج و جبهٔ فقیری بر سر و تن خود راست کرده مستغنی بود و همدرین ایام گشتیا
پردهان رای درگ قلعچهٔ هریال را که جنوبی چهار کروهی بلاری است و او از توابع درگ مذکور بود
مرارراو جبراً و قهراً تسخیر کرده تهانهٔ خود گذاشته بود بعد گرفتن سند آنجا و حکم تنظیم آن مکان بسعی سه
ماه گرفت و تعلقهٔ ونیکٹ گیری که سر راه گهاٹ تپل پلی واقع است و آنهم در ایام سابق زیر حکم
پالیکار چارکل بود راو مذکور بزور گرفته داخل صوبهٔ گتی نموده بود درهمین زمان انضباط گماشتهٔ سرکار خداداد در آمد

ذکر تسخیر چیتل درگ و اسیر کردن بهرمانایک پالیکار سرکش آنجا را با دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده بود آنکه

چون نواب مرارراو را اسیر کرده بنیاد خلل و فسادش قطع ساخته خاطر جمع گشت و از بندوبست
گتی و سوندور وغیره فراغت حاصل نمود درانولا گوشمال سر دفتر ارباب فساد یعنی پالیکار
چیتل درگ پیش نهاد همت جهانکشا ساخته عنان رایات ظفر آیات بدانجانب
معطوف داشت زیرا که آن غدار سرکش هم بر نواب که لشکر کشی نموده بتاخت و
تاراج ممالک محروسه همت می گماشت و علم حرام خوری هرج و مرج رعایای این

بلا دمی افراشت موافقت و سازش کرده سعی جمیلۂ بجزائی آن ملک بظهور میرسانید و ضرر
کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف و جوانب
پیموده در نفع خود میکوشید اگرچه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت دولتخواهی مینمود
لیکن باطنًا در ازعاج و انهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع و قمع آن
شقی سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برایا لازم بل واجب بود خصوصًا
کشتنپا پردهان رای درگ که بارها بی سابقه حرکات مکروهات از دست پالیگار مذکور گوشمال
خورده و ملک بتاراجش داده بود ترغیب و تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ
وجه صرف شرب و باروت بذمۂ خود قرار داده نواب را براین عزم جزم آورد و همدران اوقات
چونکه نواب بکشایش قلعجات کوڑی کونه و جبر محله و ملکال مُڑوکه در ضبط و اختیار برادران نسبتی
آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هیبت جنگ را با لشکر گران به تنبیه پالیگار هرپن هلی
و تسخیر ملکش روانه کرد تفصیل آن ماجرا بوجه اجمال آنکه درحینی که نواب متوجه گوشمال راگهو مرهٹه
بود شخصی از کارپردازان هرپن هلی که نشو و نمایافتۂ ظل آن دولت و بجمیع امور ماهر و رازدان
آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته منسلک سلک ملازمان عمده و مامور کار فراهمی
پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته با انکشاف راز و ماهیت جزو کل آن دولت
پرداخته در فکر و استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود درافتاد چونکه پالیگار هرپن هلی
چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع براین معنی بیم تاراجی ملک و مال خود و پیش از طغیانی
آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدالمقر خود و ایصال
مبلغ زر پیشکش بمعرفتش ابلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپرداز خانه
برانداز را مع یک ایلچی واله و نکٹ نرسو نامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کار سرکار تاکید

بسرکار

آکیند فرموده بود چون نامبرد از شوم شنکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فریبی
تسخیر قلبش کرده بخلعت خاصه و پدک مرصع و جوماله مروارید و حلقهٔ دست مطلا سرفراز ساخته کیفت
الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر و نمکخوار قدیم بطرفداری ما
پردازد دولت ما از زوال کو پس دل آبله محض بخبین گفتگوی نادان نواز بدام تزویر کشید آری

بیت خاطر نادان فریبد مرد عاقل هر زمان	از طعام و از شراب و از خلاع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود دخیل مطلق العنانش ساخت حتی که
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زنانه بار میداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام زبانش را
چاشنی حلاوت می بخشید از انجا که قول بزرگان است ؎

از بدان امید نیکی داشتن محض خطا است	پروری در چشم عقرب را اگر نیشے زند

نامبرد بغرور علاقهٔ سرکار و ناز برداری پالیکار که بمحض صلاح وقت بود شیوهٔ ظلم و تعدی بر کارکنان
آن راج مرعی داشته بدل آزاری غربا و رعایا همت گماشت و بموجب ایمای سکنای آنجا
را میر بجانید بلکه هرچه که دلش میخواست بی ملاحظه بعمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غربا
کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیله غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آنها
می نمود پس خلق الله از دست ستمش تبنگ آمده بحاکم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند
که او هرچه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی برعملش تحمل دارید اینجا سکونت ورزید و
الّا راه امنیت خود پیش گیرید بظهور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته جلا
بر اماکن و اواطن اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکار مذکور بهیچ رو متعرض
احوال آن فتنهٔ بلادمی گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا
آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زین طلبیده بجد و کد بسیار او را بران سوار

کنا نیده رخصت خانه نمود از انجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنه عظیم در بند و بست دولتش راه یابد پالیکار مذکور فکر دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را با سلاح در کمین داشته و را اندرون دیوان خانه خاص طلبیده گفت که بخلوت چیزی گفتنی است و بطرف حجره که آماده اتمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته بآنطرف شتافت سر خود در از یر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست بمجرد وقوع این واقعه پالیکار مذکور مصلحتاً کف دست خود را از قلمتراش چاک نموده خونچکان ایلچی واله حضور را طلبید و گفت حادثه طرفه ناشنیدنی داد که با وجود چنین الطاف و خاطرداری و پرورش ما آخر آن لئیم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بے تکلف خواست که بر من خنجر بیداد کشد و خود وارث ملک و مال من شود درینصورت ملازمان خیرخواه ما کارش تمام ساختند این معنی چنانکه دانی بالفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا مظنه دیگر بملازمان حضور راه نیابد این بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هرچه که جمع شده بود طلبیده داخل توشکخانه نمود و شباشب بعزم خودداری و حفاظت حال و مآل تمامی زنان علاقه خود را مع خزانه و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ بهدرا روانه کرده جریده مع سوار و پیاده خود بکوهستان نارائن گیر اشتافت و دار المقر را بحراست خیرخواهان شجاعت شعار گذاشت چون عرضی ایلچی واله الطبع و مقدمه صدر فائز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود که البته پالیکار حیله برانگیخته به بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد بغضب تمام و بگرمجوشی داب و رعب ملکداری لشکری آنطرف روانه فرمود فیض الله خان هیبت جنگ که به دانائی و کارآگهی یکتائی داشت اگرچه مطابق امر جلیل القدر یلغار کرده بمحاصره قلعه اوجنی و گوتور پرداخت و بعبرت نمای سواران را بتاخت و تاراج

دیہات نامزد ساخت اما بہ لطایف الحیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و بسخنان معقول متنبہ ساختہ براہ راست آورد چنانچہ پالیکار اندیشۂ دور و دراز کردہ بعجز و الحاح دانایان پیش آمدہ بگذاشت ہفتاد ہزار روپیہ نذر جریانہ سوای زر پیش کش مقررہ التماس عفو تقصیر خود نمودہ وکیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دو لتخواہ عرضداشت پالیکار مع عرضی خود روانۂ حضور ساخت چونکہ نواب را بندوبست بلاد درگ منظور بود لصلاح وقت خلعت معافی تقصیر و سند بحالی تعلقہ بمعرفت خان موصوف فرستادہ مع نقد مقررہ اور ابرای مدد طلبداشت پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدار المقر خود رسیدہ دو ہزار پیادہ و سہ صد سوار کومک مع مبلغ مذکور ابلاغ حضور داشتہ بجای خود آسود نواب از تسخیر گوری کوٹہ و گن گپہ و مولکال مرو و ڈیری وغیرہ فراغت یافتہ تہا بجات معقول در ہر قلعہ قایم کرد ہر چند پالیکار درگ را بمعرفت دیگر پالیکاران کہ ہمراہ لشکر نصرت اثر بودند برای گذاشتن دار المقر خود بمتصدیان حضور قبول کردن نوکری حضور تبقرہ جاگیر بنجاہ ہزار روپیہ ترقیم و ترسیل فرمود ہر گاہ قوت مجادلہ و طاقت مقابلہ با سپاہ شجاعت دستگاہ حیدری در حیز حوصلہ خود احساس ننمود علاج واقعہ را دران دید کہ قلعہ درگ را کہ بمزید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بذخایر و ادوات حرب و پیکار و اسباب قلعہ داری مملو و معمور کرد و لبغرور و نخوت پوچ گوش حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکردہ بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد کہات ہای اطراف قلعہ را بہ پیادہ ہای جرار کہ قریب بیست ہزار پیادہ و دو ہزار سوار خونخوار فراہم کردہ بود و آلات جنگ مضبوط کردہ مستعد محاربہ گشت و سرداران کفار یکدل و یک زبان شدہ بر عزم جدل مجاہدان اسلام پیمان را بسوگند موکد ساختہ بر حسب اشارہ آقای خود روی بہ ترتیب سامان لازمۂ رزم آوردند نواب بالشکر گران و آتشخانہ

عدو بریان بسعی یکسال گهاتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
بحوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفته
طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال مسلح و مکمل گشته از حصار بیرون شتافتند
با غازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکت و فوجداران
باحشمت با سائر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خار اشگاف و شمشیر آبدار
هر روز جمع کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیروزی حسب الفرمان والا
شان به تیشه های کار آگهی و تبر چابکدستی بقیه اطراف کوهچه های قلعه را تراشیده خار بند
مستحکم بروی محصوران بربستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
واقع شده است بنا کرده اتواپ قایم نموده بشکست و ریخت حصار جنگی مشغول گردیدند
باندک زمان اگرچه دیوار قلعه بخاک برابر گشت و برج و باره ریخته شده پناهی نماند اما
محصوران هر شب دیوار تازه از گل حداث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمده
شور قیامت بر بیلداران مورچه میبر انگیختند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در رسن هموار
کشیده در گلوی خودها انداخته بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون
بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیله فدائیان
اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجاگیر و اضافه امیدوار ساخته بحضور یاد فرموداو
در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب بچنین
جواب گستاخانه ظاهرا بیش از بیش برهمی خاطر وا نموده علی زمان خان و بدر الزمان خان
و غازی خان را با حضارش فرمان داد تا آنها بخیمه خاصش رفته بسخنان نرم و گرم او را فهمانیده
بحضور آوردند نواب مکرر بوفور جوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشند
ما بدولت چه بخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لاکن بمقتضای مزید عنایات خداوندی بعفو
جرایمش باید پرداخت که اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ او دهان دریده بملاحظه بار و صف
اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاها آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان و الا بود
مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش قول دانا است بخشش جاگیرات و لایات
و نوبت و نقاره و اضافه مناصب موقوف بر ذات والا است بالغرض بعد ارشادات
کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جوماله مروارید عنایت ساخت او در
عوض تشریفات خلعت عرض اضافه ماهیانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخوشدلی تمام
در کار سرکار سر موقصور نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار دو روپیه فی سر آسامی اضافه
کرده بگوشمال دشمن و کشایش قلعه نامزد فرمود چون کمندان شجیع در مردم خود رسید پدک و جوماله
و خلعت گرانبها فروخته در وجه قیمتش اسباب ضیافت طلبید و طعام لذیذ پزانیده بفقرا و همراهیان
خود خورانید همون شب بر باتری که پهنی قلعه توان گفت بلکه مدار ربط و بست کوهها
همین جا بود با پیادگان هرین هلی و رای درگ مانند شیر خشمناک حمله کرده گرفت و با چهار
رساله مردم بار دو و هزار پیاده و شش ضرب توپ قیامت آشوب پای ثبات قایم
کرد پس سردار اهل حصار با دو سه هزار کفار بعزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند
اما هر بار مژده نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ نَصرًا بگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان غازی نمانده ترس و بیم
بر او شان مستولی گشته و دیگر بار قدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
حصار تنگ گردید که باندیشه تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فریق به بهانه هیمه و آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم بیدر مانده بحراست کوهیچه‌ها پرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار اهل شرک وضلال را تشجیع ومحافظان برج وباره را قوی دید دانست که سهلاً قلعه مفتوح نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلادت کیش خود را ضایع ساختن است پس پنجهزار پیاده ودو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچه های اطراف درکمین داشته آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک درتاخته قلعه تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب خیام واعلام ساخت و اراده نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی ودلیری لعاب نماید از اطراف براو هجوم کرده سرکش چون گوی عاج بچوگان شمشیر بردارد ویا پرگنه قصبات وقریات متعلقه درگ را بایالت وحراست یک یک پالیکار راج گذار تقسیم سازد تا آنها بامید ترقی خود بهتر تدبیر وحیله که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ مصالح مورچال که از چوب وغیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زد آن زمان مردم قلعه به شوخی تمام بر کنگرهای اطراف قلعه برآمده طبل ونقاره زده چون سگان شکاری بانگهای عوعو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای مراسم شادی کتخدائی خود که او در خانه میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر بیگن پلی خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم وطریق رسوخیت حلیم خان و وصول پیشکش از و دستوری یافته بطرف بلادکره بشتافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام فرموده بود دران که زمان وزیدن نسیم فتح وفیروزی بر پرچم رایات حیدری عنقریب روداد چه پسران حارس الکه جبر بمله که او خسر درگ واله می شد ودر ایام محاصره او نیز

متحصن بود از پالیکار رخصت پرستش صنم که دیرش زیر دامن کوه بیجه که بفاصله یک فرسنگ بود گرفته با چند پیاده و سوار شتافتند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشارهٔ پدر خود باین ارادهٔ که سعادت اندوز حضور نواب بهادر شده سوال و جواب واگذاشت جاگیرات خود درست ساخته بفراغ خاطر کامرانی کنند رفته اند او نادان بمجرد استماع این کلمات لایعنے سوء الظن از آنها گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک درتاخته سر بے گناه خسرش ابریدند و خانه اش را باتش غارت درسوختند چونکه اپسرانش را که مشغول پرستش صنم سر از سجده بر نداشته بودند خبر قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر گشتند این معنی باعث تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود بایکدیگر مشورت کرده چست تر از برق و باد عنان عزیمت به لشکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار هرپن هلی که آنها از پالیکار مذکور همون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب دریافته خال صندل فدویت بر ناصیهٔ عقیدت دلی خود ها زده بخلاع و انعام شاهانه مباهات اندوختند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر گردید هر دو برادر در ترغیب و تحریص بکشایش حصار درگ بیشتر کرده مزاج وهاج را بر آن آوردند که نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با شوکت و فوجداران با صولت بفتوح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیر دل در مدت یک هفته داد قلعه شکنی و خصم افگنی داده از راهیکه سراغ بیان یعنی آن دو برادر مذکور نموده چنانکه چشم قیاس و دیدهٔ بصیرت و هم و خیال و الافطرتان جهان پیما کاهی مشاهده نموده بود حملات اعداشکن بعمل آورده بانک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر

وپریشان ساختند و برکوہچہ ہا بطناب و کمند بیباکانہ سوار شدہ طبل و دف وطنبورہای فتح نواختند و تیغ وسنان کین را بخون ارباب ضلال آب دادہ دمار از روزگار آن بخت برگشتگان برآوردند چون سردار قلعہ صداہای طبل وطنبور در قلعہ گوش کرد و سرہای مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزرمین انتقام غلطان دید نیکو فہمید کہ دولت جواب آخر مید ہد یعنی رخصت میشود و شخص اقبال و کامرانی خود کوچ می کند اگرچہ خود ہم مستعد باسلاح و چند سپاہ بی صلاح بیرون محل سرا شتافت اما چون اکثر مردان کاری خود را کشتہ و خستہ و معدود و چند را بے آلات پیکار گرد خود دست مالان و اشک باران دید از پای تدبیر متحیر لبسان نقش دیوار درماندہ بود کہ محمد علی شجیع با دیگر سرداران بر سرش رسیدہ او را در سن یک ہزار و یک صد و نود و یک ہجری دستگیر کردہ حاضر حضور رسالت نواب بہادر او را مع عیال و اطفال بمحافظان معتمد علیہ سپردہ روانہ پٹن فرمود و ہر یک سپاہی دلیر را با نواع انعام وخلاع نواختہ بمناصب ارجمند معزز و ممتاز نمودند

ذکر توجہ رایات ظفر آیات بصوب بلاد کرپہ و اسیر و دستگیر شدن حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوٹہ وغیرہ کہ در سن یکہزار و یک صد و نود و یک ہجری رو دادہ آنکہ

چونکہ نواب از جنگ و تسخیر درگ بعد سہ سال فراغت حاصل نمود و قلعہ معہ توابعش بضبط گماشتگان سرکار در آمد دولت خان نامی متبنی خود را کہ اصلش از نسل قوم نایار است در چینا پٹن راج در نواح سنی منگل اقامت داشت و نواب بہادر خوش عزمیت بہ بندوبست پالیگاران آن نواح بوصول مبلغ پیشکش دریافت جوان نوخیز ہمدست شدہ چون فرزندان بناز و نعمت دولت مندانہ

پرورش یافته بود بحراست درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن
بختاری کل مو نامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گهاٹ عبور کرده در سواد موضع
ایه منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هواخواهی فوجداران و سرداران
لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن
ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود در داد و صندوقے
پر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمثابهٔ جنازه ببدرقهٔ مولویان روانهٔ پٹن فرمود چونکه
شاهد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکرش صدای آه های هوے و
نعرهای نالهٔ زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر بفلک کشید و بی تکلف و بیخواست آه
جگر سوز از نهاد مرد و زن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران
راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی دلها
ظاهر هیچ امر قصور و فتور راه یاب نگردید بنای تنظیم و تنسیق ممالک محروسه هرگز خلل پذیر نشد
صاحب زاده والاقدر بیشتر از امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نهاده بود
اما چون خبر کذب مصلحت آمیز رحلت نواب زنده دل بحلیم خان حاکم بلاد کرپه رسید همون زمان
شیرینی شکرانهٔ این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی نواخت و اخبار نویس حضور را
به بی تمیزی شهر بدر ساخت قضا را جاسوسان هشیار مغز مفصل عمل شنیعش
معروض حضور داشتند نایرهٔ غضب حیدری سر بشعله کشیده عزم استیصالش
بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عهده داران کارخانجات خود
خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلدوی این نیکو خدمتی تمامی
دولتخواهان را بانعامات و خلاع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت ظفر آیت

بجانب تنبیہ افاغنہ بر افراخت و موکب ہمایون کوکب سمت بلاد کڑپہ حرکت نمودہ بود
کہ میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرضداشت ترقیم و تبلیغ نمود کہ افغان کڑپہ باز
دایرہ اطاعت و موافقت بر چیدہ فوج خود را بعزم مقابلہ بر آراست و سدی از سیاہ
در سر راہ عبور و مرور مخلص کشیدہ انواع آتشبازی دران منصوب ساختہ نیز در گرد اوری
لشکر است بمجرد موضوح مضمون عرضی شعلہ قہر حیدری بیش از بیش ملتہب گشتہ
با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل یلغار متوجہ آن نواح گشت چون حاکم کڑپہ از توجہ آن
ہژبر میدان شجاعت و تہور با لشکر شہامت اثر واقف گشت از صدمہ غازیان
توی بازو لیش بر خود لرزیدہ محمد غیاث نامی را بامر وکالت و استعفای جرایم خود بحضور
فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جابنداری افغان آنچہ کہ در حیز امکان
داشت ادا ساختہ دولتخواہی او وا نمود و خواست کہ بنای عداوت و مخاصمت را بر
قانون محبت و مودت بہ عم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود کہ
سردار شما در ظاہر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت بر افراشتہ طریق فساد و
عناد می پیماید و خبر انتقال ما شنیدہ شیرنی شادمانی تقسیم نمود و ایلچی والہ را بمذلت تمام
راند اللہ اللہ با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفوش دیدنی دارد
و حقوق نعمتی کہ ما بدولت و نوازشات و عواطفات بیکران نہال دولتش را در چمن
تربیت برومند مید اشتیم یکسر فراموش کرد خوب است مصرع آنچہ بیند ز خویش
خواہد دید ہلہ اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما ہم عنقریب میرسیم چون ایلچی بی نیل
مقصود رخصت یافت جواسیس حضور خبر رسانیدند کہ افغان کڑپہ لشکر خود را ترتیب
دادہ بسرداری برادرزادگان خود یعنی پسر کرامیان بن مجید خان کہ حسینی میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور روانه کرد و فیما بین افاغنه و میر صاحب چنان آویزش
سخت روداد که دران مصاف افاغنه غالب برآمدند بمجرد ورود این اخبار نواب یلغار
کرده مع پیاده و سوار و توپخانه وقت دوپهر شب چون مرگ ناگهان بر سر اوشان رسیده از
تیر و تفنگ و بان و گوله توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری اشرار
را لقمه تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افاغنه اگرچه ناتجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف
پای ثبات در میدان مردانگی فشردند و نقاره زنان بر فیل سوار شده بقیة السیف راه
کڑپه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ راه طی کرد چون
نزد موضع بالسن پلی رسید شب بسر آمد و سپیده صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلحداران
و دسته داران لشکر منصوره حسب الحکم والا پیرامون آن جماعه حلقه بستند و از هنگام دمیدن
تباشیر صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا دوپهر بازار پیکار گرمی تمام داشت و یک
یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحه روزگار یادگار باقیست
و نوجوانان فیل سوار از دو دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در
دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
افزائیهای مخالفان بحدی رسید که ناگاه آثار هزیمت با فاغنه نمودار گردید ناچار
سپر انداز شده قلیچه پلی مذکوره را استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان چابکدست
حسب الفرمان والا از گولهای توپ حصار قلیچه شکسته بخاک برابر ساختند جوانان
ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی درخود ندیدند با سدی هلال بخشی و صد
افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیل و اسپ و اسباب رزم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
و ناچخ و نیزها و صمصام و خیام توده توده بقبضه تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد از آنکه به فتح اختصاص یافت پیشترکوچیده شهر کرٹپه را بیک حمله مفتوح ساخت و از فرّ
نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمهٔ علیحده متصل
خیمهٔ خاص نصب کنانیده افاغنه را در ان خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص شان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنه اسیر
گرفته بیارید مبادا که نوعدیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور راه یابد چون ابو محمد مرده یعنی سرگروه یساولان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بلطایف الحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شما فریفته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
بهتر و تیزتر از ان از توشکخانه والا بشما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک را نامزد
و مامور سازند همه‌ها جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ما همه بدست شما نخواهد
شد چون پیام گذار فصل جواب شوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند بند و قچیان
بر این کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
بر آرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استادند افاغنه همین که علاج واقعه خود را از نوک
سنان و دهان بندوق ملاحظه کردند از انجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامربوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
و پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمهٔ خاص گرفتند تا نیزه داران و نیزکداران حضور
سه کس را بر در خیمهٔ خاص کشتند و شخصی اندرون خیمهٔ خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
پیچهٔ خاص سراپردهٔ خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرئت

سرگروه یعنی میرده باشی ۱۲

وبدسرشت جارا از وجود با جود خالی دید برخود لاحول خوانده بر بالش خاصه شمشیری افشرد که جلادی از عقب سیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

	چو از قومی یکی بیدانشی کرد		نه که را منزلت ماند نه مه را	

سُوءالظن از آنمردم گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنه بیدریغ واژه جا نر با بند دست و پای افاغنه اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت بکام و زبان جرات دیگران ریختند و هر یک را خونچکان در کوچه و بازار شهر گردانده بیرون گذاشتند و بعضے از آنها بترس جان خود ها را سید و شیخ وا نموده به تیغ سیاست امان یافتند بعد از ان نواب در شهر بزکداران کار آزما گذاشته قزاقان را بطرف قلعه سدهوٹ که حاکم افاغنه در انجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران مذکور شبا شب در تاخته شورش افزای اطراف قلعهٔ مذکور شدند صبحی حاکم مذکور هرگاهیکه جوق جوق شمشیر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید تا وقوف یافت که نواب بهادر لشکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه بطور حرکتی که بالا ذکرش گذشت با آلات قهر و غضب قطع کنانیده شهر کڑپه را بایک حمله گرفته قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس او سخت اندیشناک شده تجویز بعضے خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنانید تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوهستان نواح چیتل درگ شبا شب روانه کردند قضارا قزاقان تیزهوش برین معنی اطلاع یافتند که گروه گروه از مرد و زن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه بطرف کوهستان میروند یکبار در تاختند و در اثنای راه بر شبگیر زدگان شور زدم

کشاکش بنجرت دقیقهٔ از مردم آزاری فروگذاشت ننمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت
بعضے افاغنه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند بقتیل رسانیده برگردیدند خان نادان
باستماع این حقیقت بر بیخبری خود افسوسها خورده نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
خود بدولت سوار شده بالشکر و توپخانه بطرف سد هوت نهضت فرمود و قلعه را حلقه وار
در میان گرفته مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربه با غازیان شیر دل نداشت
لاعلاج شد و باز محمد غیاث را روانه حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
کردهٔ خود نادم گشته از ذمایم سابقه عذرها خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
والحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده لک
روپیه بعفو تقصیر قلعه گنجی کوته درخواست فرمود چونکه او در خزانهٔ خود لک روپیه
هم موجود نداشت بر ارشاد رشاد نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت
بآن مرتبه رسانید که نواب بهادر بهم برآمده میر علی رضا خان را بتسخیر گنجی کوته دستوری
داد تا او که جویای چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف
شتافت و کوه گنجی کوته را محاصره کرده بسعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد
فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کاردان و قلعداری پردل را بنظم و نسق
آن قلعه و تعلقه روانه کرده میر موصوف را بحضور طلبداشت چون خبر تسخیر گنجی کوته
بخان مذکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبد الرسول خان دیوان خود را
مع محمد غیاث روانهٔ حضور ساخت تا آنها به ترزبانی عبارتی که به آراستگی الفاظ
شایسته صداقت و مضمون بایستهٔ مودت مملو بود عرض کردند و گفتند که عبد الحلیم
سر خجالت در پیش گریبان ندامت کشیده عیال و اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است

و پیر اموس باوت گسترده فتیله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کار آمدنی
است منظور ملازمان والا باشد بجمیع امور دستگیری فرمائید بیت

مراد کس برآوردن بزرگی است	کرم بر حال کس کردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز خاطر
همایون ما این است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان محض تکمیل
نام نامی و نسبت یگانگت باین دودمان گرامی در قلعه شما بدارید تا بر جریدهٔ جرمیه
قلیل و کثیر شما یک قلم عفو کشیده خواهد شد چون وکلای خوشدل شده نزد حاکم خود
شتافته ارشادات نواب را یک یک خاطر نشانش ساخته ترغیب و تحریص بلیغ در
امتثال امر جلیل القدر بیشتر کردند او که نعل در آتش بود برین مژده گوش رضا نهاده
ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که بپاسداری قلعه مستعد و بجنگ آماده بودند و بارها
بهر شروع جنگ و آتش افروزی به خاش اجازت خواستند بیرون قلعه اند و بعضی خونین
را که قدم جرات در میدان ممانعت قایم کرده بودند تبر شتروی رخصت بر طرفی داده
منتظر دخول سپاه منظفر نشست نواب زنگ کلفت و ملال از آئینهٔ خاطر ملکوت مناظر
زدوده چهار هزار جوان با سرخ و زرد پوش ها با دو علم نصرت شمیم روانهٔ قلعه فرموده به سردار
آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بمجرد مداخلت در دروازهٔ قلعه نصف
جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فصیل قلعه مامور کرده خود بمثابهٔ تیر سرعت و تیز شتافته
خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت و با چند خواص و توابعاتش
یعنی مع زنان و مردان حرم سرا وغیره حاضر حضور ساخت تا نواب در دولت شهر قصبات
کرٹپه را تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بدار الریاست مراجعت فرمود

بعیش و نشاط اشتغال ورزید و عبدالحلیم خان را مع زنانہ و خیلخانہ در معمورۂ گنجام محبوس داشتہ مبلغ خرج معقول از حساب ماہوار بصرف مایحتاجش مقرر کردہ بود و پیشین ازین وقعہ سید محمد دامادش مع زوجۂ خود شبا شب گریختہ بپالکٹور شتافت و داماد دیگرش بہلول خان نامی کہ ہمراہ خسر بود پس بمرور ایام یک بعد یک جہان فانی را پدرود نمودہ از کاہش دنیا وارستند

ذکر شادی کتخدائی صاحبزادۂ کہین در دارالسلطنت پٹن از صبیۂ حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی دختر نیک اختر خود را بخلف خان مزبور کہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و دو ہجری بظہور رسیدہ اینکہ

چونکہ نواب بہادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مہدی بیگ را کہ جمعدار دو صد سوار بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع ہمشیرۂ خود از ارکاٹ بعزم نوکری وارد آن نواح شدہ بودند بعقد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از بطنش پسری تولد گشتہ بہ کریم صاحب موسوم شدہ و دختری نیز از آن عاصمہ بوجود آمدہ بود و بعد تولد دختر مسطورہ عاصمہ بمرض مہلک متوجہ خلد برین گردید زہرہ نام رقاصۂ منظورۂ خاص پسر و دختر را بہ ناز برداری پرورش کردہ بسن تمیز رسانیدہ بود و خود بدولت نظر تربیت و نگاہ نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در انولا چونکہ خاطر ہمایون از رتق و فتق کل مہام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدائیش تجویزہا نمود پس رای جہان کشای صواب نما چنان اقتضا فرمود کہ افغان ساونور یعنی حکیم خان بسبب کینہ خاطر جمع نیست و اکثر اوقات از جادۂ خلت و رسوخیت انحراف می ورزد لازم کہ مخالفت و مخاصمت

طرفین بخویشی و مصاهرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلا را العنایت
نامجات تهنیت سمات و معافی پیشکش رخصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان بشهرت چرای روانه ساخت چون وکلای
باهوش فایز سا و نور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سرفراز علامه گذرانیده
مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد
و فساد را بزلال صلح رشاد فرو نشانیده و بساط مخالفت و بیگانگی بر چیده بنای محبت
مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساخته باتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
مساعی جمیله بظهور رسانیده تا جمیع کافه اسلام بل حاشی تمام هر فریق در مهد امن و امان
آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیده وکلای
دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از غبار نفاق و نزاع شست و شوی
دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول و دیده منت نهاد آخر مصالحه موافقت
و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحبزاده در آرند
و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت و پیوند بیوکانی بخشند پوشیده نماند
جلوه ظهور این امر خطیر از انجهت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه
رتبت و افزونی مواد ثروت و حشمت در نوئینان والاقدر عدیل و نظیر خود نداشت و سر
سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین و حکام سابق با وجود وفور
لشکر و سامان جنگ ایام ممتد صرف تنبیه آنها نمودند کاری نگشادند در اندک روز
به تیغ جهانگیری و شجاعت ذاتی بر انداخته کسی را سلامت نگذاشت و مرتبه در متمرد افگنی
و سرکشی براندازی کوشید که نام مفسد در ان بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد را نیستی حکم

پایہ شنید بہ نیروی تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت و رایت ظفر آیتش بہ ناحیہ کہ سر عزیمت بر افراخت جز آنکہ اعلام اعادی را بخاک مذلت و خواری سرنگون بنیداز دسر فرو نیاورد علی ہذہ القیاس خرابی حال مرارا و و نائک چیتل درگ و افغان کرپہ وغیرہ عبرت انداز و رعب افزای خاطرش گشتہ خصوصاً ورود عساکر نصرت ماثر بر عقب و کلا التشویش تمام بہم رسانیدہ و الاشوخی خود پسندی افاغنہ معلوم ہرکدام است چنانچہ احتیاج اظہار ندارد بالجملہ خان بیدار بخت صوابدید نواب را بجان منت برگزیدہ قبول حسن رضامندی بعبارات تہنیت سمات و فقرات عقیدہ آیات آراستہ بصحابت وکلا مع خلاع و تحایف تبلیغ داشتہ و در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی ہمت گماشت نواب باطمینان خاطر خان مقبول را مع متعلقان زنانہ و لواحقان یگانہ بدار السلطنت پٹن طلبیدہ باداي رسوم تہنیت پسر سعادت مظہر لشان و مراتب جشن و سور خسروی پرداختہ بساعت سعید ترین سعدین را قران معنوی بخشید و خواہر نوشہ را ہمون مراسم و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبد الخیر خان عرف خیر امیان بن حکیم خان درکشید بعد از انکہ از طرفین فراغت دست داد خان سرخرو دختر و پسر خود را مع فوج بحضور گذاشتہ بسا و نور مرخص گردید و نواب بہ دار السلطنت آرمید۔

ذکر فوج کشی نواب بہادر کرت ثانی بعزم تسخیر کرناٹک پایان گھاٹ باغوای ناظم حیدر آباد و کارپرداز پونہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و چہار ہجری واقع شدہ و بیان فتوحاتی کہ دران نواح

بهدست غازیان شیر شکار گشته

چونکه روز بروز اسباب شکوه وصولت حیدری در ترقی و تزاید بود هر کس از
خوانین و سردار شجیع بمزید جانسپاری واخلاص در رکاب ظفر انتساب توسل
می جست و صیت جهانگیری وعدو مالی و آوازهٔ زرپاشی و غربانوازی حضرت خلق
پرور در اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آن والاشان
بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان او ریاض آمال اصناف
خلایق شاداب و ریان شده و جمیع قلاع و قری و بلاد محروسه رونق و رواج تازه گرفت
تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب که گردنهای گردن کشان
و رعونت افزایان را به پنجهٔ قهر و جبر و تدابیر عدو مالی بر تابانید و بصولت حیدری تمامی
روباه بازان کفر و اسلام را بدام اطاعت و فرمان برداری در کشید باقی نماند پس خاطر
ملکوت مناظر بعد از انکه عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست نشست
از جمیع وجوهات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در
گرد آوری سامانان جنگی و مردان جنگ جو و اسپان عربی و عراقی و فیلان تنومند
همت جهانگشا برگماشت تا بکثرت سپاه و اثاثه شوکت و حشمتش خار عناد و فساد در
چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهٹه خلیده در شکست دولت
این غربا پرور عالم نواز سعی موفوره بظهور رسانیدند هر گاهیکه اساس دولت و سلطنت
حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حدود را که در شوکت و عظمت با فلک
دم مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکه روز باستقلال و همت ازدیاد یافته
نزدیک بود که در وسعت مملکت تلنگانه و مرهٹه بلا جنگ باو منتقل شود فکرهای

دقیق بکار برده حیلها برانگیختند هر دو متفق اللفظ والمعنی رسولان را با تحف و هدایا و خلاع
گران بها بموقف سلطنت خدادادا رسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و
اخلاص نموده پیغام دادند که انگریز خونریز در بلاد ما مسلط شده در وبست ملک
بنگاله را که خال چهره هند هست ضابط و ناسق گشته و تمامی کرناٹک پایئن گهاٹ را جاگیر
خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه
نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل فرزند یعنی راگهو شقی با عانت شان عزم جزم
تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلمرو حکومت مرهٹه مصمم کرده اکثر رعایای
باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دل شقاوت
منزل خود بدر کرده اما بمیامن افضال خداوند لایزال بصولت اقبال عدو مال آن بدخواه
مخذول سزای معقول یافت با این همه آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت و اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد
اعادی این دولت خانه ها را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماند لهذا بر ما و شما لازم
بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بیدخل غیر
فرمان روائی بلنیم و هر گاهیکه یکی را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده درآن
باب سعی نمائیم اکنون ما هر دو بایمان موکد بعزم دفع شر انگریزان بنای نتاق سعی
بمیان همت چست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز
فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولتمند یک دل و یک زبان باشیم نه دو لست ملک
پایان گهاٹ بلکه تمامی هند و دکن باحسن ترین وجوه صورت خواهد بست ابیات

بعالم چو گردند یک دل دو شاه
نماند دگر فتنه را هیچ راه

به صلح ار فروزند شاهان چراغ	شود شهری ولشکری بافراغ
وگر رو بمیدان کین آورند	بلا از آسمان بر زمین آورند
همان به که صلح روا آوریم	طریق مروت بجا آوریم

لازم که درین مقام تأمل وتکاهل روا ندانند مبادا که فتنهٔ انگیخته شود که تدارک آن بسهولت میسر غازیان وفدائیان ناموس ارنگردد ازانجاکه نواب باصابت رای وزرانت عقل وفهم گوی سبقت از سلاطین نامدار وحکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب کوش رضا نه نهاده درجواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصالحه شما ترغیب زبانی است نه قلبی نعوذ بالله کسی که بر چنین سخنان اہل فریب خاطرجمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بیند زیراکه زمام اختیار ملک رانی ومدار دولت شما بدست حماقت کارپردازان ناتجربه کار وزرپرست وآرام طلب است وما بچشم خود دیدیم وداینم که اکثر جاها بروقت کار لغزشهی قبیح ازاوشان بظهور پیوسته ونیز خواهد پیوست آنگاه رشتهٔ عهدوپیمان فیمابین شرکا یکقلم خواهد گسیخت اگرچه ما بدولت بمقتضای همت عاجزنواز ✽ بیت

بسته ام من کمر جهد درین کار بچست	دارم اسباب عدو مال مهیا یکسر

لیکن عقل صواب نما تجویز نمی فرماید ودل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد لشکریان خودآرا وامرای سایه پرور شما عزم رزم وخیال نبرد دلیران جهان گرد نماید وبار تردد وکاوش وکاهش بر خاطر آسوده خود گذارد وآن قوم که شما انحال ازانها نفرت دارید وباستیصال اساس تسلط اوشان همت گمارید درمیان خود اتفاق تمام دارند ویکدل ویک زبان هستند ازین سبب همه جا وهمه وقت روی بهی فیروزی

مشاہدہ می نمایند اگر درین مشورت کہ باہم تجویز کردہ اید صادق باشید باراستگی افواج وشایستگی مواد حرب وضرب پیکار عازم آن حدود شوید واینجانب را ہم مستعد آنوقت شمارید والا بار دیگر چنین تصدیع ندہید چون ایلچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را بخداوندان خود برنگاشتند تا آنہا مکرر از طرفین قواعد پیمان بغلاظ وشداد ایمان موکد ومشید ساختہ حکایاتی کہ نظام ملک واستحکام دولت احتیاج بآن دارد بتکرار مذکور کردہ عزم مصمم خودہا وانمودند پس چنان مقرر گشت کہ مرہٹہ باجتماع سپاہ وامرای خود بعزم تسخیر بمبئی رخش عزیمت برتازد وناظم حیدرآباد بالشکر شہری متوجہ بندوبست مچھلی پٹن وراج بندری گردد ونواب رایات نصرت آیات رابصوب ارکاٹ برافرازد چنانکہ ہر دو دولتمند ہمون عزم خیام واعلام بیرون دار الامارت ہای خود ہا نصب کنانیدہ باحضار امرای سپاہ فرمان دادہ مبادرت بکار بردند نواب بہادر اگرچہ یقین تصور فرمود کہ مغول ومرہٹہ صادق القول والجنان نیستند آخر درین دعوی بسر نخواہند برد اما پاس عہد مواثیق وشرایط موافقت مجدد کہ تشدید پذیرفتہ بود ملحوظ داشتہ خود بدولت بعزم جزم متکفل این مہم گردید وبعضے برآنند کہ گورنر بندر چیناپٹن بمعاندت خلاف مرضی خود کہ بارئیس بلاد ارکاٹ مکنون باطن ومرکوز خاطر داشت محرک سلسلۂ تخریب این دیار شد ہر دو دولتمند حارص را کہ معاملہ شان بمصالحت سالہای دراز انجامیدہ بود بارسال ہدایا وزر وگوہر وخلاع فاخرہ خوشدل ساختہ ہمت قضا نہمت بتفتیح بلاد کرناٹک پایان گھاٹ برگماشت وبتقریب منازعت بی سابقہ امری کہ خلاف مصلحت باشد بہانہ انگیختہ نامۂ موسومۂ نواب محمد علی خان وگورنر بندر مذکور درباب الگذاشت قلعۂ تہر نگر عرف ترچناپلی بموجب قرار نامۂ او کہ بہ راجہ میسور

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوح شده باشد ارقام فرموده ترسیل داشت چون از ان جانب جواب باصواب موصول و موضوح نگشت باحضار امرا و خوانین و فوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت حسب الفرمان والاشان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه والا جاه شدند بموجب قرارداد با سپاه رستم نهاد رباعی

لشکری ناکشیده قهر شکست
سپهی ناچشیده زهر فرار
برده در زیر شان چو غران شیر
نیزه در دست شان چو پیچان مار

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب برافراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعهدان این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق و پانزده هزار سلحدار خونخوار و بیست و چهار هزار مردم پا جلادت شعار و شصت هزار پیاده جرار و هفتاد ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کیمیا اثر گذرانیدند با خیل و حشم محتشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سرینگ پٹن روان شد نظم

شد از طبل اقبال بانگ بلند
به نه گنبد چرخ غوغا فگند
روان گشت لشکر چو غرنده میغ
درخشان تر از برق تابان ز تیغ
هراول چو فیل علم پیشرو
پر از باد پا عرصه گاه جلو
نقیبان و سرهنگ در اهتمام
روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا
سرایان به نغمات دلکش نوا
دران قلب گاه شیر گیتی ستان
روان بر عماری بیری نشان
بفتراک میر کواکب سپاه
زده دست از هر طرف مهر و ماه

بدینسان ہمہ کار آراستہ	سرانجام پیکار پیراستہ	
دم تیز پوئے برہ میزدند	بہر منزلے بارگہ میزدند	

در نصف شہر رجب المرجب سنہ الیہ گہاٹ چنگم عبور فرمودہ در حوالی کلسپاک سراپردہ و خرگاہ بدروزہ مہر و ماہ برافراشت و از ہمون منزل صاحبزادۂ کہین یعنی کریم صاحب را با جمیع قزاقان بطرف محمود بندر روانہ فرمود و خود بدولت از انجا پیشتر کوچیدہ با لشکر نصرت اثر کوہیچہ ترنامل را تسخیر کرد و قلعہ چیت پٹ را محاصرہ نمودہ فرمان داد تا غازیان جہانگیر بسعی مشکور بعد ازانکہ گروبخش نامی قلعدار آنجا کہ از قوم سکہہ بود دو سہ روز تردد شایان نمودہ آخر دروازۂ قلعہ کشتہ شد مفتوح ساختند ازان پس در قلعچہ دہوبی گڈہ تہانہ گذاشتہ صاحبزادۂ والاقدر را با فوج ظفر موج بہ تسخیر آرنی و تمری نامزد فرمودہ روی رایات جہان کشا بصوب دار الامارۃ ارکاٹ آوردہ طرف تمک پیٹہ و غالب پورہ فرودگاہ لشکر مقرر ساخت و قلعہ و حصار عالم پناہ را گرد گرفتہ در تیاری مورچال فرمان داد و سرداران قلعہ یعنی اچنا پنڈت برہمن عرف راجی نایب صوبہ کہ راجہ بیربہادر خطاب داشت و عالم پناہ بنا کردۂ او ست و نجیب خان سالار جنگ بہادر با پنج ہزار مردم بار و دو ہزار سوار و چہار صد اشراف بی اسپ بدفع غنیم مستعد شدہ دار الامارت را بذخایر و آلات حرب و پیکار و اسباب قلعداری مملو و معمور گردانیدہ روی بہ ترتیب آلات رزم آوردند و دو سہ ہزار اشراف از خوشباشان شہر را از ہمہ قوم کہ محض پاس ناموس خود ہا بجنگ برخاستند بتقرر مددخرچ روزینہ و تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند ساختہ برج و بارۂ عالم پناہ را بحراست شر کا محلہ سپردہ فدائی وار میکوشیدند و کریم صاحب چونکہ بہ محمود بندر

شتافت بی مزاحمت احدی از رعایا شبگیر زده معمورهٔ مذکور را گرد گرفت و بیک حملهٔ شجیعانه خانهای همه سوداگران و ساهوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه ابجار و غارت رفت بسته بسته اقمشهٔ امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصرف کروڑها زر از اطراف طلبداشته اماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در ولبست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر دفتر ارباب تجارت که از قوم بهونره بود دو دسته چهار چهار متاع آورداشت و همدران روزها سی و پنج چهاوده فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس ٹانگن مینله و دیگر قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور و مچهلی پٹن وغیره طلبیده فراهم کرده بود یک یک برداشته بر فیلان و شتران و راس گاوان و بهل ها بار کرده نامبرده را مع زن و بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد صاحبزادهٔ والاقدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل نزول رایات جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه فرمان داد تا بدرالزمان خان بخشی حسب الامر والا غربی قلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز خیند گلولهٔ توپ قلعه شکن اندرون قلعه رسانید قلعدار آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم نشنیده بود تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح و ظرف خود را آراسته مع کلید قلعه بخدمت خان مذکور شتافت و بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلیدها پیشکش ملازمان عالی نمود و بعرض رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند بپاس ناموس سیدانیان که مبادا تاراجی عصمت شان گردد قلعه مع توابع بگماشتگان والا سپردم و الا نا سلامت جان تردد مینمودم صاحبزاده برسخنان بی تکلف وی معنیش

متلبسم گشته در قلعه تهانه گذاشت و سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب الحکم خصوص بحراست آن قلعه مقرر کرده قلعدار اسیر را همراه خود گرفته عازم تمری شد حارس آنجا هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بی صدای توپ و بندوق قلعه سپرد و پس از انجا نهضت فرموده قلعجات تروا تور و کلوه و کاویری پاک مفتوح ساخته تهانهای معقول گذاشته مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گهاٹ گردید نظام علی خان به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت نمود و مرهٹه هم بعد تگاپوی چندی آخر به صلح و آشتی راگهو را از دست انگریزان بنای زنده گرفته بجای خود آسوده در هیچ امر تائید نواب همتی نمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز بسرداری جنرل منرو از مدراس سمت دیار کنجی و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب قلعه ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکه دران زمان وی نمود ورود داد سال مذکور آنکه

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گهاٹ شد همه افواج هر چهار طرف در اقصای مرز و بوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنایم بسیار و از هر جا نیز فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان شهامت جنگ از انجا که زعم تهور غشاوه دیده عقل شان بود از قدوم جنود ذهول داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج خبر یافتند و سر از خواب غفلت بر داشته در صدد چاره کار در افتادند و با جتماع عساکر

خود کار بستند و از اہل حکومت بنگالہ استظہار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
کہ پیشتر باغوای بعضے بدخواہ فوج لازمی را برطرف کردہ سیبندی ضروری کہ آنہم چند
بندوقچی نگہداشتہ وقت کار عاجز آمدہ بود و در دفع حملات آن شیر خشمگین با انگریزان
تجویز و الحاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتے کہ موجود داشت بمقابلہ نواب برآراست
و جنرل منرو را بہر پرخاش برگزیدہ باشش ہزار مردم بارہ ہزار و پانصد سوار و دو ہزار
فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راہ چینگل پیٹ و کہستان سیورم
بکنجی رسیدہ انتظار الحوق جوق کرنل ہیلی متعینہ کونٹور کہ بہ سیاست جنگ ناظم آدھونی
بہر انقطاع اصل دولت نواب بہادر بہ انگریزان طرح موافقت و مخالطت انداختہ
بخرچ جمعبندی لشکر در و بست محاصل تعلقہ مذکور واگذاشتہ کرنل موصوف بحراست
آن صوبہ متعین گشتہ بود ہرگاہ کہ ضرور افتاد با سہ ہزار جوان بارو بیست ضرب توپ
و چہار و پنج صد فرنگی کہ از قلعہ بندر آمدہ بودند عازم این صوب شدہ از راہ نگول
و نیلور بسمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اخبار صاحبزادہ والا قدر را
با سواران خاص پایگاہ و سلحداران و چہار ضرب توپ لچھمر بغارت فوج کرنل روانہ
فرمود و تمامی قزاق و باندار ابستاری سدی ہلال خان بخشی کہ پیشتر نوکر افغان
کڑپہ بود کہ در جنگ باسن ہیلی اسیر آمدہ منسلک سلک ملازمان عمدہ گشتہ و مرد جری و
دلاور بہر قزاقی کردو پیش لشکر جنرل مانع رسد و سد راہ کومک دستوری داد چون
صاحبزادہ شیر صولت بر سواد ستویڑ بافواجی کرنل مقابلہ و دادراہ ہای سلامت
بر آن جماعہ مسدود ساختہ بتوپ اندازی و قزاولی اشتغال ورزید اگرچہ کرنل موصوف
نبرد و خورد ناموس پرستان ہراسان نشدہ جنگ کنان قریب تعلقہ تکول کہ از کیمپی

شش کروه فاصله دارد در رسید اما از دست برد بهادران منصور سپاه لشکر شش
نیم جان شدند و عدم گاه و همه آذوقه علاوه بران گشته بود جنرل موصوف این خبر
دریافته دو صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانڈیر میگویید از لشکر خود
منتخب کرده باستظهار کرنل با چند سرباهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
شرب و باروت وغیره شبا شب فرستاد و خود باراده اینکه بعد ملحق شدن کرنل پیشتر
نهضت نماید بارها بسته مستعد نشست بعد فایز شدن مردم کومک اگر کرنل بیلی
قصد میکرد شبا شب بے تردد و رنج پیچی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل
محنت و رنج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکریانش مستولی گشته بود در موضع آرمید
نواب بهادر باستماع این خبر محمد علی شجیع و شیخ انصر را معه جمعیت شایسته با موسی
جانی سردار چٹی کار و موسی لالی فراسیس که از نزد بسالت جنگ بعد هزیمت یافتن جوش
بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده دید و هزار جوان بار و
پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکومک صاحبزاده پیشتر راند
و همون شب پنجهزار سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چیتور و مستان پالیکاران
شمالی ارکاٹ تعین فرمود چونکه سپیده صبح نمودار گردید و خسرو سیارگان تیغ
جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجم را منهزم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحبزاده
عرضی نهضت کردن کرنل از انجا بسلامت ابلاغ حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
اهتمام بتقدیم رسانیده فرمان رزم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
میدان گرفتند چنانچه از یکطرف محمد علی شجیع و شیخ انصر وغیره رسالهای چٹی کار
بود آتش رزم بر افروختند و از دیگر طرف موسی لالی فراسیس به نیزش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان رزم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کرنل با وصف تردد
وسعی مردانه فایز لشکر جنرل شود و با آن صدمه که از شلکهای توپ عدو آشوب و تیر
تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اهل بهیر کرنل رسیده بود
دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره و وارمانده سر انگشت حشم گزید و فی الحال در
پناه قریه و قلیچه پیر مبارک و باغ تاڑ استقامت گزیده

همه گرم تار ره احتیاط
شود تا نه کم جادهٔ ارتباط
همه پخته مغزان و پیر عقل و رای
خبردار و هشیار بوده بجای

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال ارکاٹ کرده با تمامه سپاه
نصرت اشتباه شبانگاه طبل انتهاض کوفته پاشنه کوب وان شد چون نیمه از شب
بسر آمد جمعی از دانایان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر راه کنجی باید نهاد و بهر طریق
که موافقت کند به لشکر جنرل باید پیوست کرنل از ین مشاورت سر تافت که مبادا در خیل
شبانگاه سر رشتهٔ حزم و احتیاط از دست رود و انتظام توزک برهم خورد و مصلحتش
چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دور اندیش قطعاً تقدیم
نمی پسندد آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت و مرغ سحر خیز بابانگ بلند
کوک آغاز نهاد کرنل باسنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود
قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نهاده بود و هنوز کامی چند نرفته نمود از فیل علم
غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از بیکار بیکار بودن منافی
ناموس شجاعت شمرده قدم بجولانگاه میدان سربازی افشرده تا دو پاس و چهار گھڑی روز
داد جرائت و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرده

تزلزلی در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دوربین عقل و شعور دریافت
گلوله از توپ دور انداز برصندوقهای باروت لشکر کرنل که یکجا جمع کرده بود زد از قضا
به پریدن صنادیق باروت شیرازهٔ جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد درهمین فرصت
از یکجانب دلیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بریزش
قطرات تیر و تفنگ و برق تیغ آبدار سر و سینهٔ خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلحداران
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم برهم زده صمصام های مینا فام را از خون دشمنان یاقوت سیما

نظم

سپاه زره پوش آهن بپای	ربودند آن کوه آهن ز جای
بسا سرز گردن به بر داشتند	بسا گله انبار انباشتند
ز بس جوش زد ز هر سوی خون	تو گوئی که سیلاب زد جوی خون
نهادند زان سر بصحرا لسی	ستادند ناچار هر جا بسی

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بهیر پایمال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و
دو سه هزار مردان کار از لشکر منصور معرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ
بلا توقف بعزم مقابلهٔ جنرل که در کنجی بود پیش نهاد همت فلک نهمت کرده بر گردید بفاصله
دو فرسنگ بنابر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل که باهنگ یاری کرنل بیلی
فرسنگی راه طی کرده بود دران اثنا بمعاینهٔ آن دود انگیزی بلاد باز نشنیدن دندنهٔ توپ
زدنها گمان برد که غالبا چشم زخمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ
کلان و اسباب گران در اندرون آب حوض دیر کنجی انداخته با جمعیت خود راه چنگل پت
سر کرد اگرچه نواب ازین معنی خبردار شده تا نواح سیوه رم بظلمت شب تعاقبش در تاخت اما هیچ

سود ندیده فوجی را برسرش برگماشت و یکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط
وحراست قلعهٔ گرگت پاله فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام تیچی خیمه و
خرگاه آراسته آسود و روز دیگر باز عنان رایات بصوب سواد اعظم ارکاٹ در تافت
وتقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب شرقیه
وغربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت و توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد نظم

دو جانب که شد رزم در اشتعال | توگوئی که زد حشر جوش و بال
برانگیخت از بسکه دود غبار | صفا رفت ز آئینهٔ روزگار
چو آوازهٔ توپ گشتی بلند | تزلزل بفر سنگها می فگند
ز ابر دخان تفنگ شعله بار | نمودی چو باران قهر از شرار

غرض توپهای شیر دهان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افگند و قوع گلولهای گران
از خارج علی التواتر در روز ثبات قدم از جا می برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف کزل
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دود انگیزی
باروت از بالای حصار و دمدمهٔ مورچال چتری بر هوا بسته و غریدن توپ با صدای
رعد توامان افتاده و بوارق ریحکهای آن معنی یکاد البرق یخطف ابصارهم
بصورت آورد الحاصل از طرفین کوشش و تردد با مرتبهٔ بکار رفت که داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچهٔ غربیه بضرب گولهٔ توپ شربت شهادت چشید و اکثر
سران و سپاه لشکر منصوره دران معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید فریدالدین خان
کروڑهٔ شهر که مرد شجیع و با تدبیر بود به سینه کوبی گلولهٔ توپ مرحلهٔ حیات مستعار بتقاضی

قضا سپرد تا انکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطرار مخمصه بجان آمد و غوغای های های و
نوای وای وای بلند و سکون و قرار از قلوب محصوران برطرف شد علاوهٔ این حال
شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ بر رو بها شکسته ازین رو دهشتی عظیم
در دلهای قلعگیان جا کرده آخر کارگذاران مرحله بجناب الامعروض داشتند که امروز
نقب هر دو مورچال بپایه دیوار رسید و مادهٔ کار آماده بختگی گردید پس دوم شهر ذیقعده
سن الیه فرمان قضا اذعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار
در مرحله ها شبانگاه متواری باشند صبح فردا بر صدای بان ظفر نشان همگنان لسان
دار بازان شلک زنان بر فراز دیوار و برج بر آیند همچنان بامتثال مثال اشتغال
ورزیدند چون تیغ دودمه سحر از غلاف شب بر آمد روز چهار شنبه بامدادان تصعید بانها
مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعادت معهود همه شب به بیداری و پاسبانی بروز آورده
بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شور انگیز بان در گوش شان خورده سر
از بالین برداشتند و فلک ایکام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بی حواسی
بهر طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند مجتمعان مرحله بچابکی و چالاکی بدیوار
قلعه بر آمده چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت دادگان را
بسزای بددلی و نمک حرامی زیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم با شش هزار مردم
دلاور از راه فصیل متوجه شهر شد و نوای سرنا و کرنا دران روز طاقت سوز از یوم ینفخ
فی الصور نشان داد و دهل کوبی شادیانه چوبی بدلکوبی اسیران شهر میزد نظم

دو دیدند درپی سپاه دلیر — چو بر پشت آهوی رم خورده شیر
دران گله شیران لبی بر زدند — بسر پنجهٔ زور خنجر زدند

بجمعیت شان فگندند فرق	به آب شمشیر کردند غرق

اچناپنڈت که بخانهٔ خود خوابیده بود و ارشد بیگ خان بخشی سوار و حشمتی یار خان مراد بی اسپان و سید حمید خان و تنبو ناظر رسالداران مردم بار وغیره اسیر و دستگیر شدند و درانوقت دشمن کامی نجیب خان درارک قلعه خزیده ابواب بند ساخته از بس ساده لوحی و ناتجربه کاری بلکه شدت خوف بی اختیاری با جوانان انگریز که بیش از ین چهار صد جوان بار و دو صد فرنگی بحفاظت قلعه دار الامارت از ویلور آمده بودند متحصن گشت نواب بر خرابی حال بیچارگان شهر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق الله چنانکه احدی از لشکریان خود باز دست جبر و قهر بمال و ناموس شهریان دراز نکنند بهر کوچه و بازار گردانده بتمامی غربا و مساکین از جان و مال امان بخشیدند و بعد دو سه روز باحضار نجیب خان و سردار انگریز که متحصن گشته بودند فرمان داد تا پیشکاران با ادب قولنامه بمهر حضور حسب مدعای شان برسبیل داشته طلبیدند چونکه او برا اعتماد استمالت نامهٔ حضور مع جمعیت مردم بار و کلاه پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت او را مع چند جوان بیدرقهٔ قزاق و خلاع خاطر جمع کرده روانه چینا پٹن نمود و راجه بیربر را بر جمیع ارکان و همگی اعیان معزز و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با و دیگر عمده های انجا را فراخور سلیقه و حوصله هر یک خدمات لایق بدرماههٔ معقول عنایات خلاع و مساعدهٔ انعام زر و گوهر تفویض نمود و سید حمید رسالدار که مرد شجیع و نامور بود بسرداری چهار هزار تفنگچی و چهار صد روپیه ماهیانه و عنایت منزل پالکی سرمباهات برافراشت و میر محمد صادق که نبیسهٔ میر احمد خان جاگیردار تعلقه بلکوره و یکی از منصبداران صوبه سرا بود میشد و تا مدت میر مذکور بکوتوالی رکاب بازار لشکر نامزد شده بغایت شعاری

وخبر رسی لبسر می برد بصوبداری یعنی کروڈگی شهر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبدالوهاب خان نصیرالدوله بن انورالدین خان یعنی برادر خورد نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ و تعیین افواج ظفر امواج به تفتیح قلعجات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و وقایع فتوحاتی که دران آوان حاصل غازیان جهان ستان گشت و اقع همین سال آنکه

چون نواب بملاحظه لطیفه لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس قادر ذوالجلال و متقدم متعال گشته برواج و رسوم جهانبانی و ضوابط کشورستانی قیام و استدام میساخت و به ترتیب بزم و ترغیب رزم با رعایت شدت عزم و استکمال درجات احتیاط و حزم طبل تعیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض حضور ساختند که عبدالوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعه چتپور را الجراست دیوان که رای بهوجنگ نام دارد و مولوی عبدالقادر و محمد کریم الدین برادر زاده مولوی مذکور گذاشته خود کوه چندرگیری را بذخائر و آلات حرب و ضرب مضبوط کرده بنگهداشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید اراده او این است که بعد فراهمی سپاه خود بچیناپٹن شتابد و از لشکر انگریز ملحق شده بمقابله ملازمان والا همت برگمارد بمجرد استماع این خبر کوچ بآن سمت تقرر یافته بود میر علی رضا خان که وقت آمدن خود از بلده کڑپه مع لشکر در حدود چتپور یک شب مقام کرد و ضیافت از عبدالوهاب خان تناول نموده بخیرخواهی تمام پیغام فرستاد اگر اراده ادراک شرف ملازمت نواب بهادر دارند پیش از آنکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیروزی شوند و الا اراده

عاقبت خود پیش گیرند وگرنه عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال
عیال و اطفال خود یقین شمارند او در اندیشهٔ دور و دراز افتاده قلعهٔ چیتوررا
بدولتخواهان سپرده کوه چندرگیری اقامت گاه و پناه خود ساخته نفس شماری میگذرانید
و بر صوابدید میر مروت تخمیر کاربند نشده بود محض پاس نمک چست برخاسته بنواب
عرض نمود که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگرچه ارادهٔ شرف
ملازمت دارد اما از چندروز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه
مقدور و استعداد دارد که بجنگ برخیزد وقتیکه حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین
عرف سید صاحب که برادرزادهٔ میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سرعزت
برافراخته بود با جمعیت گران باحضارش رخصت آن حدود دریافت و میر معزالیه مع لشکر
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکاٹ و مطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبه که
عبارت از نایڑ کالستری و ونکٹ گیری و بمراج وغیره آنست حسب الحکم رخش عزیمت
دوانده و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و بمراج وغیره معاینهٔ قهر و
سطوت حیدری شیوهٔ مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیده ناگزیر عقد
مواصلت بستند و باستیلام عتبه علیاش فرا رسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری
که باختیار تعلل و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقهٔ خود صلا داده با زن و بچه
و چند سوار و پیاده خود را بدار الامان مدراس رسانید و صاحب زادهٔ والاقدر
به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیادهٔ احشام و هزار سوار به تسخیر قلعجات غربی و نیز تی آن صوبه
و ضبط آن حدود حسب الفرمان والا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کوچید شبگیر زده قلعهٔ چیتور را گرفت و در سپردن قلعه پیام فرستاد که چون حارسان
آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورده مستعد بجنگ گردیدند پای مردانگی در میدان
تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها سر نمود
و بعد ده روز بزور بازوی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبرا و قهرا
مفتوح ساخت و قلعدار وغیره را بجای محبوس کرده قلعه بمحافظت پردلان کار آزما
سپرده سمت چندرگیری کوس نهضت کوفت و آنروز در ظاهر معموره فرود آمده بخان
محصور دعوت کرد که نواب بهادر شما را یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیائید
خان مذکور چونکه نه یارای ستیز و نه امکان گریز داشت متحیر گشته در جواب آن از زن و
فرزند و خوانین سعادتمند استمداد جسته توقف نمود قضارا سواران لشکر فیروزی
برای کاه و هیمه طرف کوه رفتند قلعدار نا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پرتاب
گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگلوله زد نها از غفلت و مبالات شان متنبه نمود
اما پسندیده فطرت ارجمند آن بود که محصوران کاش در آن روز از بن تندی اغماض
میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کار پردازان
ناتجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس معنی بسبب از لشکر شاق
آمده یقین انست که اواراده جنگ دارد همون زمان منشی وحقیقت بود و داد آنجا و عدم
جواب بدعوت خود بحضور عرضداشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپ قلعه شکن
محاذی حصار مجرا گرفته چند گلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل
زنانه صدمه سخت رسانید چنانکه فغان و اویلا از محل برخاست چون خان محصور تاب
توپ صاعقه بار و شایستگی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه دراندک مدت مشاهده

گردہمت چون وچرا درباخت وچنان ہول وہراس در رگ و بیش سرایت کرد کہ مرض خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانہ خزیدہ در حجرۂ نامرادی بر بستر ناکامی دراز گشتہ بود کہ گلولۂ دیگر بمثابۂ دود آہ بیکسان از زیر بالا رسیدہ [illegible] با و رحیجانہ دیک طعام خاصہ لشکست غرض از پیاپی پریدن چند گلولہ قطار بند خان محصور از طرف بیگم صاحبہ نامہ فرستاد مضمونش اینکہ مزاج صاحب نعمت ما کسلمند ست توپچیان راحکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاہ دارند اگر مرکوز خاطر بہ تفتیح قلعہ وضبط ملک ماست مبارک و مہنا باشد بگیرید ما را جز انقیاد فرمان چارہ نیست سید صاحب قلعہ مع توابع بضبط خود آوردہ فوجداری تجربہ کاررا بہ بندوبست آن ناحیہ تعین کردہ خان محصور را مع زنانہ بحضور آوردنواب بہادر بعد چندی ببدرقۂ فدائیان خان مذکور را مع زنانہ روانہ سرینگ پٹن فرمود و پسرش را کہ عبد الصمد خان نام و دلیر جنگ خطاب دارد بدرماہہ سیصد روپیہ و داروغگی سلحدار کچہری سرفراز فرمودہ بود وصاحبزادہ جوان بخت وجوان سال درعرصۂ یک ماہ ماہی منڈل گڈہ وکیلاس گڈہ کہ متصل قلعۂ رای ویلور مسمی بحسین آباد است مفتوح ساختہ بالشکر فراوان وساز جنگ عنان توجہ بجانب ساتگڈہ کہ یکی از معظمات قلاع کرناٹک پائین گہاٹ مانند ہفت چرخ برفعت وحصانت امتیاز وشکوہ تمام دارد معطوف داشت ولی محمد خان قلعدار آن حصن حصین وسید مخدوم رسالدار و محمد مولا کہ بہ دو ہزار مردم بار بجا است آن حصنہای متین نامزد و مامور شدہ بودند اگرچہ ذخایر حرب و باروت وغیرہ اسباب قلعداری مہیا داشتند اما بمقتضای مصرع ع بر بخت سلاح جنگ چہ سود کہ کوتاہی کردند ہرگاہیکہ صاحبزادہ درساحت ظاہر کوہ فیل سوارہ کوس وکرنا وطنبور زرم نواختہ دو

ساعت بمیدان ایستاد و صف های جوان بار و پیاده و جلوداران خود را گرد شهها
داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل
قلعگیان انداخت بفاصلهٔ یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی صاحب
استعداد دبدبهٔ سواری و شان تزوک و صفوف افواج بآئین درست و درخشیدن
بیرقها و علمهای زرفشان معاینه کرده بی تکلف این رباعی بر زبان آورد رباعی

فلک توسنت راته پاست گویا	نشانهای منخیش ثریاست گویا
علمهای فتح تو در روز هیجا	الف های انّا فتحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی توپخانه و کثرت سوار و
پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده همت مردانگی در باختند هر کاهیکه
تاب مقابله و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده
مظفر کرده امان خواستند و همچنان زنهار خواهان بامن سلک ملازمان حیدری خزیده
دلجمعی ظاهر و باطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعدار و پیادگان احتشام
تجمیع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبور گڈه که از آنجا
سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص بر قتال و تشدد مورچال کرد
تا ملازمان کارگذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهچه شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است
مورچال حادث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعدار آنجا پانزده روز داد
قلعداری داد بعد شکست ریخت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت با چند رفیق
خود اسیر آمد و زین العابدین خان دادنی نایطه را که داماد اسدخان مهکری فوجدار
کشن گیری بود بحکم حضور به ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوس

دریافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجیع بکفایت مهم
قلعداری ویلور که استحکام دیوار سنگینش سنگی سخت بر دل مبارزان با عزم می زد
و دور پر کوته محکمش دست جرأت همت را از دور تر کوتاه می ساخت مشار الیه و معتمد علیه
گردیدند و شجیع مذکور با مردم بار و توپخانه برق کردار بتسخیر قلعه کوه ساجره موکل و متکفل
گشت تا کار آزمایان عرصه ناورد هنگامه نورد گرم ساخته بحفر مرحله شکم کوه ساجره خالی
و بجمع جمیع مواد قلعه گیری ممتلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذات
برج نهادند ما گوله توپهای دمدمه طرف حصار هر گاه از هدف متجاوز می شد خود را برنگ
شهاب ثاقب بر سر قلعگیان پائین میرسانند و اکثر سنگهای شهر از صدمات گوله روی
خرابی میدیدند تا شبی اهل قلعه بیباکانه از کمینگاه شتافته بهر قتال اهل مورچه دست
سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس از انکه صاحبزاده والاقدر بگشایش آن حصار
مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آور همچو پیلان
شکسته زنجیر و شتران گسسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم
آوردند و شهسواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبه
محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چابک دستان قلعه
که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز آماده بیداشتند به برق
اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند غرض
عجب مهره ها به بی مهری بر هم انداختند که فرزین بندی آن حریفان بزم رزم شکست
یافته از ان معرکه طرح دادند و چندانکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
دیده پس پا می افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کرنل لانگ مرد شجیع

که حارس آنجا بود هول و هراس اندر دل خود جا نداد صاحبزاده بیدار بخت چون آن مهم دشوار
انجام را به سهل تر سر شدن ندید مفصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت
این خبر که کرنل رای و بلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت لشکریان
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل و کوهها ضایع ساختن دور از صلاح دانسته
سرداران را مع فوج بحضور طلبداشت مگر برخی اعنی هزار پیاده و سی صد سوار طلایه دار
بچند جهات جهت سد باب قلعگیان بجمیع ابواب بر گماشت سپس جوق جوق
سوار و پیاده را به بخشیان کار آزما تعین فرموده به تفتیح و تنسیق بلاد جنوبی ارکاٹ و آن
فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم بار به تسخیر قلاع
کوهستان جنجی پان رخصت یافت و روشن خان دسته دار باده هزار پیاده و یک رساله
جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پرموکل مامور گردیده
روی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کپتان جوسف نامی بامر قلعداری آنجا میپرداخت
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی
قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعدار فرستاد که اگر قلعه
کوه را بی جنگ بما سپاری نایان جان و مال بحضور سفارش کرده بسرداری فوجی مثل
موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش بر ضا یش نه نهاده در مقام منازعت
در آمد تا و سته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهچه که بهم متصل
است بعد از انکه بیک حمله بر آبادی تاخته با آتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن
کوهچه جنوبی که اندک فاصله دارد در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی
بچمبار ٹیکری بود و تالابی بآن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توب

نصب کردہ بہ شکست حصار کوہی مساعی شدند با این قلعگیان زیر نشدہ بارہا برمورچال
افتادہ فتحیاب گشتند چونکہ سردار لشکر منصورہ مدبر نبود محاصران چند بار بر کوہ یورش
کردہ ہزیمت خوردند آخر دست تعدی دراز کردہ زنان علاقہ محصوران را در قریہ و قصبات
کہ بضبط عمالان حیدری درآمدہ پناہ گرفتہ بودند گرفتہ کشان کشان بہ لشکر خود بردہ محبوس
ساختند و بزبان آن زنان شوہران و برادران آنہا را کہ در قلعہ بودند خرابی حال گفتہ فرستادہ
بلکہ تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشتہ بہیچ وجہ التفات بحرام نمکی ننمودند
و رستم خان کہ با جمعیت گران بطرف چنجی شتافتہ بود بسعی یک ہفتہ ہمہ کوہہا یعنی کشن گڈہ
و چند گڈہ و راج گڈہ کہ سرآمد ہمہ کوہہا است چہ از یک سنگی مدور سربالا کشیدہ و سخت
قلب واقع شدہ و باندر بنڈہ و دھوبی بنڈہ کہ متصل یکدیگراند و کالاکوٹ یعنی پائین قلعہ
مفتوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعدار والاجاہی اسیر کردہ
بمحافظان دولتخواہ حوالہ نمودہ بطرف ترناملی و سلف گڈہ وغیرہ شتافت صاحبزادہ جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانہ و سامان جنگی بہ تنظیم و تنسیخ پولور و فتح
کرناٹک گڈہ کہ ظاہر ارتفاع کوہ دست تصرف جرات کوتاہ میکرد و تنگناہ طول امل
در نیمہ راہ خیرہ می نمود بلکہ قیاس ہوس تا ہوای کمرگاہش راہ نمی یافت و تیاک گڈہ
و راوت نیلور وغیرہ عنان رخش عزیمت در تافت چون از راہ دھوبی گڈہ و علی آباد
و باگ ماربیٹہہ و پولور بہ کرناٹک گڈہ رسیدہ در میدان محاذی باب آن کوہ فلک شکوہ
حقاکہ در جمیع بلاد کرناٹک پائین گھاٹ بحصانت و استقامت عدیل خود ندارد فرودگاہ
لشکر ظفر اثر ساختہ روز دیگر دامن کوہ گرفتہ پیادگان تفنگچی و کمانداران را محاذی راہ
عبور کوہ نشاندہ و چند گولہ توپ از زیر بیالا پرانیدہ اما بہ سبب بلندی کوہ آسیبے بحصار

قلاک نمون نرسید چون دو سہ روز ہمچنان منقضی گردید روز چہارم صاحبزادہ چند اسیران ارکاٹ راکہ ہمراہ لشکر بودند بجہت آنکہ از احوال مفتوح ارکاٹ وتخریب لشکر انگریز وعدم امید کومک و حکم قتل عام محصوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذاران برکوہ صعود کردہ بہ دروازہ در پیوستند ذرہ ذرہ کیفیت متحصن گشتن نواب محمد علی خان وخرابی لشکر انگریز ومفتوح ارکاٹ اظہار ساختہ ترسانیدند کہ زودتر قلعہ بملازمان صاحبزادہ فیض بخش سپارند چنان نشود کہ بعد یورش مفت جانہای خود را در بازند قلعگیان بمجرد شنیدن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند وقوت مجادلہ در حیز قدرت خویش ندیدہ بالضرورت مع قلعدار ورسالدار التماس گذاشت قلعہ بشرط امان جان ومال وناموس خود نمودند صاحبزادہ کہ جویای چنین وقت بود ہمون زمان قولنامہ فرستادہ بدانچہ مدعا ومطلب آنہا بود وا رسیدہ ہمہ ہا را بظل پناہ خود گرد آورد وقلعہ را بہ امینے کفایت شعار ومردان کارسپردہ بیشتر کوچید ودر اندک مدت بہ بندوبست آن نواح پرداختہ کوہ راوت نیلور را کہ برفعت سر بفلک میسایدسعی دور و مفتوح ساختہ کوس عزیمت بتسخیر ستیاک گڈہ نواخت قلعدار آنجا کہ از قوم انگریز بود دو صد مردم بندوقچی ہمراہ خود داشت بممانعت ومدافعت خصم مساعی جمیلہ بظہور رسانید صاحبزادہ لشکر را در بالائی کہ غربی کوہ واقع است فرود آورد ووقت شب بیک حملہ جہانگیری معمورہ گرفتہ تیری بنا ساختہ بکشایش آن کوہ فرمان داد چون سردار پیادہ ومردم بار بتوپ اندازی منجنیق ہرانی در ایام ہست ہشت روز حصار قلعہ شکستہ مستعد یورش گردیدند قضا را آب حوض کوہ چون دل مفلس خشک شدہ آثار گل ہم نماند ہر چند قلعہ اگرچہ ذخیرہ ودیگر اسباب لوازم سر و آمادہ داشت اما از بے آبی کہ مدار زندگی انسان وحیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعه دران دید که قلعه بملازمان سلطانی وا سپارد پس التماس
نمود که یک امشب دست از کوشش بازدارید صبحی فردا قلعه بگماشتگان جناب والا
حواله کرده شود صاحبزاده شیردل غزال سیرت بر الحاحش نظر غور کرده بگولندازان
فرمان داد تا دست از ریزشی حقه های آتشین برکشیدند اگرچه عرق ترحم بر حال سوختگان
قلعه بی آب بحرکت آمد امامحافظان مورچال را همو بجا قایم کرده بود اتفاقاً همین شب
باران بی موسم چنان نزول رحمت کرد که حوض مذکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمان عاشق
زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و روز بیرق آفتاب ببرج مشرق برافراشت
سردار قلعه کلاه گوشه نخوت راهوای جسارت برداشت و خاک تا تجربه بر فرق عهد
و پیمان خود بیخته انواب از قلعه بجانب مورچال سرکرد صاحبزاده لظهور این امر بسیار غضب
آلود شده تاکید مزید در باب تفتیح آن حصار فرمود پس گولندازان از صدمات انواب
کوه افگن حصار کوه را چنان در تزلزل انداختند که در عرصه دو سه روز باز حوض آب چون
روی بدعهدان بی آب گردید تا هرچند سردار قلعه بر کرده خود نادم گردید و بعجز و الحاح بیشتر
با اهل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه بخشش پیش رفت نشد پس همون شب
بهادران حسب الحکم یورشی کرده بحلق اکثر تشنگان شربت خون فرو ریختند و بسیاری
بیگناهان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حاصل کلام
آنکه بعرصه دو ماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی درد اچل و سلم و دینکاپیه و دهونکری وغیره
که مفتوح شده بودند بسرداران و عمال معتمد سپرده باتفاق خواتین عمده ها متوجه درگاه آسمان جاه

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بهادر از بنگاله به مدراس و کیفیت جنگ محمودبندر

و کشته شدن میر علی رضا خان و راندن نواب مظفر متعاقب لشکر جنرل صدر و توجه رایات کشورکشا بصوب تجاور و تهرنگر و بیان فتوحاتی که دران زمان روی نموده واقعه سن یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی داشت چنانکه بارها از فرانسیس پهلچیری در کرناٹک جنگیده بتدابیر شایسته غالب و کامیاب گشته بعد چندی بولایت خود رفته باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت متوجه آنصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و تنسیق اکثر قلعجات و تعلقات و غارت شدن فوجی به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بندوبست آن ضلع را ملتوی داشته باششش هفت صد کلاه پوش و دو ولیٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب بر سبیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که ترملکهیری گذاشته در میتال پیٹهه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد که ما بر اعتماد لشکر شما از درجه اعتبار برافتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات بتجویز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهده جواب بیست مرد این ملک یعنی ملازمان شما می تواند برآید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچنین مردمان نادان چرا از رضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب و شیرین فریب خورده فوج برطرف کرده مبلغ خرچ ماهیانه سپیندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تدابیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل برین مذکور تبسم کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفته باشد لیکن
دولتمندان را بقدر ضرور و حسب المقدور سپاه و حشم لازم است و الا کاسهٔ گدائی
در پیش غرض سراج الدوله سر تامل در گریبان نزدو زده بر کرده خود نادم گشت و دو سه هزار
تفنگچی و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاوان
بهل کش را از تمام شهریان و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک هون
نقد که در خزانه موجود داشت بیار برداری لشکر پیش کش نمود پس از ان جنرل موصوف
تنبیه بهادران وجه همت ساخت و تبدیل و تدابیر همون لشکر هول زده را تعلیم
شیری نموده در صحرای فرنگی کوه بیار راست و للکوکها زر از خزانهٔ کمپنی صرف کرده تا
مدت سه ماه در بند و بست لشکر و نگهداشت سپاه و گرد آوری ساز و سامان
که از بنگاله کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پرخاش یعنی سرب و
باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانه و خیمه بردار و جزان از نواح
و نکل و نیلور و مچهلی پٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و سم ستوران غارت
سازان مصئون بود طلبداشته بهیئت اجتماعی درست بپیشه نهضت نمود چون آنتهای
خروج نواب حیدر دل از بلدهٔ ارکاٹ در لشکر خود کرم دید از مهابت جنود عظمت و
مخافت جیوش حشمت عنان عزیمت ارکاٹ معطوف ساخته سر راه جنگل پٹ
نهاد جواسیس حضور خبر رسانیدند که جنرل کوٹ سپهسردار تازه وارد با لشکر گران
مردم بار تا به وندواسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر
انگریز در نهایت تلق و اضطرار بادیه پیمای پهلچری شده است نواب بهادر بدین نوید
سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوهٔ این بشارت اشارت و رود

جہازات فراسیسان موکد مساعدت اقبال رجمند و موید موافقت بخت بلند ش
شد پس از آنجا آستین ہمت بر ساعد جرات پیچیده و دامن مبادرت بر میان
مبادرت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر لشکر انگریز در رسید و
بانہدام اساس حیات آنہا مستعد گردید و پیش از ین سدی ہلال خان و مہامز الخان
و ایثار علی خان و نور الابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار و
قزاق بآن سمت روانہ فرموده بود جنرل موصوف از انہا شہر رسیده قلعہ کرکٹ پالہ را
کہ تہانہ نواب بود شب محاصره کرده پیش از دمیدن سپیدهٔ صبح بکمند و طناب و نردبانہا
بران حصار برآمده بضرب تیر و تفنگ و سنان جمعی را کہ در برجہا مانع دخول بودند بقتل
آوردند و بعد از انکہ قلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شہامت داده
جام شہادت نوش کرد فتحیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نموده بیشتر کوچید
و آن روز اچروالکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان وکستہ دار کہ
بکشایش قلعہ کوه پرموکل گڈه صرف ہمت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز کہ بہ تفحیش
متعین شده سعی موفوره بجا آورده قلعگیان را عاجز ساختہ بود دفعتہ مورچال
بازگذاشتہ فایز لشکر شدند و جنرل روز دیگر از انجا کوچیده از پناه جنگل و کوہہا بہ
پرموکل گڈه رسیده در ترفع مراتب سرداشجیع آنجا کوشیده ہمراه لشکر گرفت و سردار دیگر
را بحراست آن کوه مامور ساختہ روز دیگر راه پہلچیری سرکرد اگرچہ بہادران لشکر فیروزی
گرد و پیش جماعت کوه اساس انگریز ترکتازی می نمودند و اسباب و اثاثہ پس مانده را
می ربودند اما میدانی نیافتند تا بمقابلہ درآیند چون جنرل معز الیہ فایز پہلچیری
گشت از فراسیس آنجا کہ سوداگری مستاجر شہر بود غلہ و آذوقہ لشکر بہ قیمت گرفتہ

ازانجا کوچیده رونق بخش سواد گوڑلور گردید وصلاح و سداد در قیام مقام مذکور
اندیشیده آنرا مستقر و مستودع گردانید و مطلوبات هر جنس بحمل سفاین و جواری
از مدراس و جزان نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت درانجا متمکن بوده
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتنم می شمرد سرداران لشکر
فیروزی بفاصلهٔ دو فرسنگ بر دو جهت لشکر تهیه بنا ساخته اتواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جاگیر شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سید
هلال را با پنجهزار سوار و غازی خان بیدرا مع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته
خود بدولت بتمامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آنطرف گشت
وصاحبزادهٔ والاقدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تهنگر بیشتر کوچانیدند چونکه صاحبزادهٔ ظفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد سپاهیان رستم توانش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کورم در همون سرزمین
بجلتوک زار ریخته شده بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمورها و بتخانه
که غیرت افزای نگارخانهٔ چین و نمونهٔ فردوس برین بود از زمین برابر ساختند و آتش
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب و ویران ساختند

نظم

دران بوم و بر آتش افروختند	ز در حلقه بر زنده در سوختند
ز رسم ستوران اسلام گشت	بیک لحظه زیر و زبر کوه و دشت

وجوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر اسباب که لایق نذر والا بود روانهٔ حضور موفور البهجه
ترکاٹ پلی و ستاکوٹه را که ضمیمهٔ آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داد و فوجی بحراست آن نواحی

برگماشتہ بجانب تنہر نگر رخش عزیمت جہاند و در معمورہ الیا نور وڈیار پالہ عاملان و قلعداران مستقل مامور ساختہ شباشب سمت سینگ و جہمکیسر کہ مابین جوی کاویری وکورم واقع شدہ و دیرستان قدیم و معبد سترگ ہنود است بل بتازگی و انضار بی نظیر در ربع مسکون

بیت

دیرہا با سنگ صنعت ہم صنم با زین و زیب مہوشان شوخ و شنگ و لعبتان دل فریب

در تاخت و قزاقان را بعاولی غارت فرمان داد تا دلیران بی باکانہ اسپان را در آب زدہ بسان تشنہ کہ کوزہ آب سرد بخواہش تمام میگیرد عبور کردہ دست یغما برکشادند و جملگی اجناس نفیسہ و زر و گوہر گرانمایہ آنچہ مطلب بود بدست نمودند و جوانان حسن پرست و عیاش دوشیزگان شکیلہ و کنیزکان ماہ پارہ از قوم برہمن و لولیان وغیرہ مع زر و زیور حسب خواہش و آرزو گرفتہ آغوش عشرت را گرم ساختند و منجملہ اسباب غنایم ربع حصہ عاید سرکار نمودند و روز دیگر صاحبزادہ تاجور رہرو جوعبور کردہ بطرف کلی کوٹہ کہ شرقی قلعہ ترچنا پلی شش فرسنگ مسافت رفتہ بود کہ نواب خود بدولت با فوج پرشکوہ بتصادم اطراف ترچنا پلی کہ علت غائیہ انیہمہ اعمال جدال و قتال است در برہم زدن نظام آن محل متوجہ شدہ بود صاحبزادہ در اثنای راہ شرف بساط بوس دریافتہ و ساماں غنیمت نذر گذرانیدہ یک یک داخل توشکخانہ نمودہ سرخرو گشت چون قزاقان و سوار ہراول لشکر ظفر اثر صبحی گرد قلعہ شورش افزا شدند حتی کہ معمورہ جوار قلعہ کہ گویا ہر دو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف بودند بغارت زدہ اکثر زن و فرزند رعایا را بہ اسیری بردند دران حال سرداری مسترہال نامی کہ روبروی دروازہ قلعہ در آراستگی نو ملازمان جہد تو اعدمی نمود بہ ششصد جوان شایستہ و دو ضرب توپ ارادہ مدافعت خصم پیشوای ہمت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت و ہزارہا مردم شہر باقتضای جہل مرکب معاینۂ صورت
محاربہ ہمراہش شدند چون سواران قابوجوقدم قدم راہ چرکل پالکہ شرقی قلعہ بفاصلہ
یک فرسنگ جریبی واقعہ شدہ پیش ازان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانہ
رسیدہ آسودہ بود سرکردند چونکہ سردار مذکور سواران را گریزان دید پے ایشان گرفت
و باندازہ پرتاب توپ پیش آہنگ گشتہ ایستادہ بود و باز قزاقان برگردیدہ شمشیر کشان
و نیزہ بازان برانجماعہ اسپان برانگیختند سردار مذکور فریب خوردہ اتواپ پیش رو
داشتہ شلک زنان باز استقبال نمود ہمینکہ درمیدان پالۂ مذکور رسید از یک طرف
احتشام خون آشام دررسالہای تفنگچی حملہ کردہ بتیر و تفنگ و خدنگ نخار انتکاف
جرات دران را از بساط حیات برداشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار اسپان
جہاندہ درافتادند اگرچہ سردار مذکور جمعیت خود را بقاعدہ درست مستعد داشتہ بود
اما از شور و غوغای نظارگیان بوالہوس کہ در صفہای افتادند فرصت شلک نیافتہ
دست جرات بر زمین ناکامی زد و نوملازمین او ہیبت ناک گشتہ بنادیق بر زمین انداختہ
در گل و خلاب شالی زار فرو ماندند و برخی در خانہای رعایای آن قریہ پناہ گرفتند پس
باندک زمان سواران بہ شمشیر و تیر و پیادگان بناچخ و گوپال و تفنگچیان بہ سنان یک یک را
دوختہ از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
قضا را سردار آنجماعہ کہ از چنین دستبازی چرخ غافل بود دبلا اندیشہ راہ قلعہ سرکرد
درانوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کردہ شمشیر
بر سرش زد اتفاقاً ہوای شمشیر تا بموی سر رسید و او بسلامت داخل قلعہ گردید
بالغرض چند بقیۃ السیفان را اسیر کردہ معہ اسباب رزم آنجماعہ حاضر حضور ساختند

نواب ظفر رکاب سرہای مقتول بچند سبد کلان بار کردہ بنابر عبرت بہ اندرون قلعہ فرستادہ پیغام داد کہ اگر زود قلعہ بگماشتگان حضور سپارند بہتر است والا سرہائے قلعگیان در اندک مدت بہمین دستور خواہیم برید پس ہمون میدان پالہ مدکور انصرت گاہ انگاشتہ مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکہ قلعگیان از احساس این حال نقد حواس باختہ باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و درہای قلعہ ہمچنان کشادہ بودہ و از مبادی حیرانی چنان پنجۂ تدبیر دوراز کار داشتند کہ باوجود قریب جلادت پیشگان عرصۂ رزم نہ یارای دفع و انتظام و نہ رای منع اقدام ہمانا غشاوۂ غفلت بر چشم شان گذاشتہ شدہ بود نواب بہادر کہ غافل از وقایع چنین حال محصوران بود و صاحبزادہ را با موسی لالی نامزد ساخت تا بسعی دو سہ روز مصالحہ مورچال و اسباب یورش یعنی نردبانہا و پشتارہ گیاہ و بستہ ہای شاخ اشجار صحرائی برای پرکردن خندق جمیع کند کرنل لکسن بہادر و شادی خان تحصیلدار آنجا و مستر ہال بسبب عدم فوج کہ از پنج ششصد مردم زیادہ نبودند لا علاج شدہ ہمہ شہریان را چہ از ہنود و اسلام بتقرر ماہیانہ و روزمرہ فراہم ساختند و آہنگران و زرگران را بتوپ اندازی مامور کردہ در ہر برج و بارہ ہیئات مجموعی داشتند و ابواب مفتوحہ قلعہ را مقفل ساختند و افواج قاہرہ در ملک بجاور و اقصای نتہر نگر کہ ہجوم آوردہ بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا بہ سیاست خصام اشتغال ورزیدند چون تغیرات حوادث دوران دران سرزمین شایع و ذرایع گردید جنرل کوٹ باستماع این ہمہ خرابی آن دیار بے نظیر و ورود جہازات نبگالہ با جمع کثیر و ہم بمعاینۂ تصادم طوفان کاری سپاہ نصرت فرجام گسستگی طناب خیام استقامت آن مقام

برخست

برخت اقامت بربستن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و لمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات
یورش از راه چیر کل پاله متصل دروازه انبارها جمع گردید واز طرف ورور پاله نزد درگاه
تهرولی سرمست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش
بودند که بیک ناگاه عرضی میر علی رضا خان وعرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه و جلال
رسید که جنرل کوٹ بونور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت با سپاه کینه خواه
توجه فرمایند به سهل ترین وجوه برودی دفع ورفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت
همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل یلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالحه مورچال
را آتش زده از عقب روان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرده هراول
لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی هلال بخشی بر
آنجماعت اسپان انگیخته در آویخت و باستعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بران آویزش
سخت رو داد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت و تلف در آمدند قضارا بخشی مذکور بتیر و
تفنگ و زخم سنان لب بر جنان قدم کشاد و لال خان کایخانی همون روز از جاده سعادت
منحرف شده طریق حرام نمکی پیموده مع رساله سوار خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس
جنرل از انجا راست بمحمود بندر رفته آن روز مقام کرد و شب بر قلعچه سلمبر یورش کرد قلعدار
آنجا یوسف خان نامی که مرد شجیع بود با سیصد پیاده داد قلعداری و جوانمردی داده و
به ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد
مردم از لشکر انگریز جانها بی مطلب در باختند بعد ازان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت
بی نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده
سر راه گرفت واز یمین و یسار محیط جماعت انگریز خونخوار و درمعبر آنها حصونی چند به آلات

حرب مستحکم بربسته سد راه و مانع گذرگاه شان گردانید و خود بدولت در میدانی به پناه ریگ توده بکرسی زرنگار چون آفتاب عالمگیر یکتنه جلوس کرده بنظارهٔ حسن تردد و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترکتازی بر عقب آن لشکر مامور گردید جنرل کوٹ چون بحر بلا گرد خویش جوشان دید بسرداران جهازات فرمان داد تا بمحاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه ساحل روان شد و تمامی بهیر و بنگاه را متصل بموج دریا داشت و بملاحظهٔ عروض تحلل این موانع پای سعی در میدان مبادرت نهاد و باجماله بحمله مبارزت مخالفان را از پیش رانده بران حصارها دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سدراهش گشته بارسالهای محمد علی شجیع و سید حمید و شیخ عمر وغیره بشکست اعدا سعی موفوره بجا آوردند تا تفنگچیان و گولنداران راحمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتشبازی سر و سینهای زمین گیران می سوختند و باندازان حسب الحکم والا یک یک کس از پناه اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیربانها پرانیده بیچارگان را هراسان و زیر و زبر می ساختند غرض تا دو پهر آتش کارزار بر شعله کشیده هر طرف از کشته ها کشته ها نمودار گشتند جنرل بعد فرا وان تحمل و رایگان تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گوڑلور رسیده برابر لشکر در دریا ایستاده بود بر گردید و بقوا عد درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد هر چند سوار و رساله‌های مردم بارکه بدفعش سعی کردند آخر تاب حمله‌اش نیاورده ناکام برگشتند و بضرب گلوله‌های انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرأت سپاه خصم مشاهده نمود منفعت خونریزی خلایق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست همچنان بعمل آوردند درین اثنا میر علی
رضاخان از راه ساحل دریا با جمیع سوار اسپ جهانیده خواست که هنگامهٔ رستخیز
بر سپاه خصم و اهل هیرش گرم سازد و داد ستیز در دهد ناگاه از جهازی گولهٔ توپ پریده
بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سررشتهٔ حیات مستعارش گسیخت
و ساقی قضا شربت اجل در کامش بریخت همراهیانش هجوم کرده خداوند نعمت خودرا
در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگرچه از معاینهٔ حالش رقت عظیم دست داد اما
بمقتضای وقت مصابرت و شکیبائی عمل کرده جبین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشته دید که شاهباز روحش بیک جنبش نسیم بسیر جنان پرواز کرد و از کشته شدنش
در حشرگاه نواب بهادر دریک گونه تشری رو داد پس همون زمان لاشش بصندوقی
سپرده روانه سرینگ پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسپ
و فیلش بموجب فرد یاد داشت حوالهٔ صاحبزاده والا قدر که حقیقی همشیره زاده اش میشد
نمود و قمر الدین خان پسرش را که بسن تمیز رسیده بود اگرچه او از بطن حرم عاصمه متولد گشته
اما لیاقت تمام و شان سرداری داشت در حضور طلبیده بآیین تسلی بر سرش دست
با دولت گذاشته بخلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عماری وغیره
اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش برو بحال داشت و بنابر
تربیت دستش بدست صاحبزاده والا قدر سپرد چونکه تفرقهٔ عظیم بحال منصوران راه
یافت دران روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیلگا پتیهه در تافت و
لاشهای فدائیان خود را بمهد زمین سپرده مجروحان را در ڈولی و پلنگ بر داشته
روانهٔ ارکاٹ فرمود و سید صاحب از همون مقام مع دستهٔ خود و چند پیادگان

به بند وبست مواضعات وقلعجات متعلقهٔ تجاور وتهر نگر دستوری یافت چون جنرل ازان رزمگاه کامیاب بر آمد باز به بهلچری آمده ازانجا ازراه پرموکل گڈه چنگل پیٹ داخل فرنگی کوه گردید وهرگز بکسے جا توقف نه نمود وقزاقان جلادت شعار اطراف آن لشکر شور زور یاز پرپس ریخته ناسخ داستان رستم واسفندیار گشتند نواب هم از فرودگاه خود نهضت فرموده ازراه تروادی وبیلپور سواد معمورهٔ تنڈی ولم را مقر رایات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار اصطبل برای کاه وهیمه در حدود پرموکل گڈه شتافتند ودر باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال داشتند سرداران آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری دادتا او از پناه بند تالاب آن قصبه بباغ مذکور رسیده بران جماعة شلک پراگندگی ریخت چون آنها بے خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند وبعضے اسپان گذاشته راه عافیت سر کردند وبعضے بے نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور اسپان آن جماعة گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکرین خبر بمسامع شریف ملازمان حضور رسانیدند که درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا ولشکریان تصدیع می رسانید چنانچه امروز چند اسپان پایگاه بعد کشته شدن راکبان غارت برد به استماع این خبر نایرهٔ غضب حیدری ملتهب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه نامزد فرمود وخود بدولت هم ازانجا حرکت کرده در میدان فرودگاه که روشن خان خیمه وخرگاه بیاراست چون سرداران شجیع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وار در میان گرفتند وصاحبزادهٔ ظفر اثر وموسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولندازان را به شکست حصار مامور ساختند پیادگان با وصف ریزش گلولها وتلف جانها از پناه سنگها

صعود کرده در پایین حصار قایم شدند اگرچه در قلعه سیصد مرد جنگی مع اسباب رزم و ذخیره
بود اما قلعدار آن قلعه شیفته حسن و جمال فاحشه نامسلمانه بود بهرام دل شکنیش منظور
نمیداشت چونکه آن فاحشه را مستبد و مصر در صلح دید روز اول ازین معنی پهلوتهی
ساخته پای بمیدان مردی فشرد روز دیگر آن فاحشه از روی ناز بیحیائی دست الحاح
بدامن التفاتش زده گریه کنان گفت اگر اراده جنگ داری اول مرا قتل کنید و بعضی مردم
نیز درین مشورت باوی موافقت کردند بس خاطرش عزیز بود بصلح کردن خواست دران
حین صوبداریکه شیخ عبدالقادر نام داشت عهده قلعداری بذمه خود گرفته شش روز
جنگ کرد چونکه او از زخم تیر و تفنگ اهل مورچال کشته شد روز هفتم که دیوار قلعه ریخته
شده تاب مردی از دل قلعگیان رفته بود سردار قلعه دست ارادت بدامن اطاعت
نواب زده قلعه به فدائیان دولتخواه سپرد پس نواب آن کوه را بحفاظت بندگان
عقیدت سرشت گذاشت و بمرمت آنجا فرمان داده سمت قلعه وندواسی نهضت
فرمود مخفی نماند که جنرل موصوف خبر محاصره پرموکل گڈه شنیده دو رساله تفنگچی مع سامان
رسد و سرب و باروت کومک روانه کرد چنانچه آن مردم تا حدود داجیرواک رسیده بودند
بر تسخیر شدن آن قلعه واقف گشته از انجا شبگیر زده داخل قلعه وندواسی گشتند و قلعه
را استحکام داده آسودند چون نواب بدان جانب شتافت سه چهار روز مقام کرده
تدبیرها بکشایش قلعه بظهور آورد و حملات دهشت انداز بکار برد سودی نیافت و
به بند و بست بعضی امور دولت که اهم ترین مهمات بود متوجه ارکاٹ گردید و موسی
لالی و سید حمید و شیخ انصر را بافتتاح آن قلعه مامور کرد پس فرانسیس و دیگر سرداران از
اطراف مورچال زده اتواب قایم کرده بشکست و ریخت حصار قلعه همت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعداشکنی هم بعمل آمد با این سردار
قلعه دل از دست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع یورش کنان پرداخته کامیاب
بر آمد دران حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته
بظهور نرسید و سردار قلعه بامر قلعداری تجربه تمام دارد با دیگر سرداران تجویز کرده چنان
مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکریان انگریزی آراسته از لشکر خود جدا کند و شبا شب
بفاصله یک منزل براه کرکٹ پاله و چنگل پٹ بفرستد و سردار فراسیس را که در زبان
انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کومک
اندرون قلعه داخل شده قلعه بفتیح سازد پس همچنان کرد و سردار مقرره را تعلیم فریبیدن
کرده بدستور مرقومه روانه نمود و او خط انگریزی موسومه قلعدار بدین مضمون ترقیم و تبلیغ ساخت
که من جمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بهر گوشمالی معاندان نامزد شده ام شما
خبردار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غنیم را شکست
میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هرکاره بسردار قلعه موصول گشت اگرچه بمجرد وصول
خط سردار قلعه را ابتهاج رو داد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران اثار بشاشت ظاهر گردید
اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و متحیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنا بر فراهمی رسد و
گاوان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود لعد
اندیشه دور و دراز بفراست که العقل نصف الکرامات واقع است
دریافت اغلبکه موسی لالی فتنه برپا کرده و شعبده تازه برانگیخته باشد پس در رد و قبول
این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ برا ستهٔ مرقومة الصدر برخاست سردار
قلعه باستماع آن از دوربین نگاه تیز کشاده چه می بیند که شلک ها درمیان دو فوج باهم متصل

می پرید و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دوربین مشاہدہ کردہ نمی شود بلکہ صرف صدای بارود
بی گلولہ برمی خیزد و دود برہوا چتر برمی بندد تا رفع مظنہ اش گشتہ شاہد یقین روی نمود
و یقین دانست کہ فریب است پس ہمہ جمعیت ابر ہمین طرف نشاند و چند ضرب از گولہای
انگوری پر کردہ مستعد داشت کہ جماعۂ مذکور عنقریب رسید سردار آن جماعۃ بزبانی ہرکارہا
پیام فرستاد کہ الحمد للہ بخیریت رسیدیم باید کہ باب قلعہ وا کنید تا ما ہمونجا آمدہ با شما
ہمکلام و ہمطعام شویم قلعدار در جواب گفتہ فرستاد کہ جمعیت خود را بیرون قلعہ
یعنی آن طرف خندق فرود آوردہ تا وا کردن دروازہ کہ دیوار مستحکم عقبش برداشتہ
شدہ است و شکستن آن دیوار از صبح می باید شما ہمونجا آرام یابید القصہ چون آنجماعۃ
بجای مذکور رسیا سود سردار قلعہ ببرجی آمدہ حرکات و سکنات لب و لہجۂ آنہا بغور
مشاہدہ کردہ حکم داد تا توپچیان و بندوقچیان شلک ہا از بالای حصار ریختہ دمار خیرگی
دوماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکہ بحال سردار و سپاہ تنزل عظیم
رو داد تا آنکہ بہ برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافتہ فقط از جان فایز بلشکر
خود شدند غرض بفراست تمام سردار قلعہ از اعادی فریب نخوردہ مظفر بر آمد چون نواب
خبر بی تدبیری قلعہ کشائی و ہزیمت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشتہ فرانسیس را
با دیگر سرداران مع فوج بحضور طلبداشت و محاصرہ سوا اطراف آن قلعہ بود ۔ ۔

کیفیت رسیدن فوج از صوبۂ بنگالہ بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ بقصد بردن رسد بہ قلعۂ رای ویلور و تعرضات نواب بہادر و واقع شدن جنگ ہا و دوبارہ معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

و آخر رسانیدن رسد کرنل ولی و فتح کردن انگریزان قلعهٔ چیتور را و وقایع جنگ نواح سولنگر و ترپاسور و برگشتن زمیندار کالستری براج از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سواد دیپانیلو متعلقهٔ تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن یکهزار و یکصد و نود و شش هجری آنکه

هرگاه که جنرل کوت بعد جنگ محمود بندر مراجعت بمدراس نمود از بنگاله جمعیت شایسته یعنی پنج هزار جوان با دو رساله فرنگیان با ساز و سامان اعداکش و گاوان توپ کش و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج بهم رسانده لشکر بیاراست و از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته بعزم رسانیدن رسد بقلعهٔ رای ویلور از راه ترو الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو بپیش آهنگ گردید طلایه داران خبر کوچ جنرل بنواب بهادر که رونق بخش بلاد ولیسور و وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر و توپخانه از راه کنداپور عرف کاویری پاک بدانجانب نهضت فرمود و جنرل پیش از آنکه مقابله با عساکر نصرت مآثر رو دهد از ترو الور شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرارسیده مقام کرد روز دیگر چونکه شیر فلک رمهٔ کواکب را بیک حمله فرو برده با دهان و پنجه خون آلود از صحرای مشرق بر آمد جنرل از جای بیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدائیان لشکر نواب با سمندان بادپیما انگیز ها کرده دل از هستی خویش و بیگانه برداشته گرد پیش مستعد شده هنگامه آرا گردیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوزی علی الاتصال گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبانهٔ بندوق در اظهار حجت سوختن دراز داشت

و چه

وچه بوارق خاطفه که بیرق اندازی توپ بخجرمن هستی خان بیکار خنده نزد وصاحبزاده از طرف میمنه آهنگ ستیز روزاخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر وسپاه چیندا ول فرنگ انداخت وهزارها مرد وزن را ته تیغ وتیر کرده بیک حمله متفرق وگریزان ساخت وبعضی از سرگردهای فرنگ نیز پای مردی بکار برده بی محابه جرات سعی کردند وبرسر آن لشکرانبوه بی سرو پا تاخته بجقه بازی سوزانند وبه دود انگیزی هلاک از پیش راندند القصه سرداران فرنگ بغرور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرص گاه عام خوشحال وشادان بمقام برآنها قیام کردند چونکه درین زد وخورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر فیروزی گردید وبهم سانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند وبگرداوری زاد ومواد مهم جدید اشتغال ورزیدند ومرت بعد اخری همین نمط پای مردانگی براه قصد اول نهاده راهی شدند در میدان ترپاسور مجادله ومقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبئینش به هیئت مجموعی این است

نظم

دو لشکر مقابل برآراستند — کمر بسته برکین بهم خاستند
ازین سو یلان غضنفر نژاد — دران سوی گردان رستم نهاد
دو رایت به هیجا برافراشتند — بخونریزی یکدگر تاختند
چنان مجتمع گشته باهم سپاه — ممیز نشد از دو لشکر نگاه
به تیغ وسنان بسکه آهیختند — دو سیلاب رنگین خون ریختند
چو شمشیر بر مغفر انداختند — زبس سرکشان را سر انداختند
ز میغ عروسک بروز جست برق — تب ولرزه زان شعله بگرفت شرق
زبس گوله گردید آتش فشان — که در ششش جهت داده آتش نشان

هر آن گوله کو آمدی از هدف	شدی هستیٔ کینه خواهان تلف
سیاهی ز سیمای اعدا دمید	سپیدی ز بخت بدشان رمید

ازین طرف مستان خمخانهٔ تهور بے کیف و کم تکلیف نشائی سربازی از شعور بیگانه و ازان سو شیران بیشهٔ شجاعت بے بیش و کم با بیشهٔ بیش دستی آشنا گاهی ازینجانب زمزمهٔ زنگوله خارج آهنگ گلوله ساز پردهٔ سخت جانی سوختگان میشد و گاهی ازان صوب برهم شکنی نیستان سنان و سنبلستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار زخمه زن تار نفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از هیچ جانب تقصیری و تفریطے واقع نشد و کارزار خصمین از هر قسم فنون جنگ آوری علے السویه بمیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز رو داد چنانکه گلولهٔ توپ ازان طرف رسیده پای ترد کرنل اسٹوٹ بهادر شکسته سپه سالار لشکر را در تشویش انداخت علاوه برین حال آنکه از صدمهٔ گلولهٔ دیگر اسپ خاص سیف الملک از پا در آمد و دل دلاور ریش و وپاره گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمده جهان را تیره و تاریک و جنگ دو شیر دلیر موقوف گردانید سپه سردار لشکر انگریزان شب بصد فکر و کاهش بروز آورده صبحی با آئین درست ازان مقام کوچیده خود را باز بسرحد ترو الور رسانید و سیف الملک سایه پرور و جنگ نادیده را که بصدمهٔ گلوله هول زده گرفتار تپ و لرزه گردیده بود سلامت به پدر رسانید بعد ازانکه لشکر انگریز فائز ترو الور شد نواب ازانجا کوچیده رونق بخش شهر ارکاٹ و حسب دلخواه ما مور نظم و نسق آنجا گردید و همدرین اوقات جواسیس حضور خبر آوردند جهازات فرانسیس یعنی عبور موسی بهوسی سپه سالار فرانسیس و سانحهٔ لشکر انگریز که از ترچناپلی و تجاور جمع شده بتفتیح قلعهٔ ناگ پٹن و تنبیه

ولندیز آنجا شتافته بود یک معروضداشت مخفی نماند چون پیشتر نواب بهادر
با سپاه وحشم متوجه نواح تجاور بود ولندیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنجور فرستاده
راه مصادقت و موافقت درست ساخته مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد
عهود در مقام خاطرداریش آمده آلات وادوات جنگ یعنی توپ و بندوق ولوازمات
آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضروری از قسم بلور و جز ان بقیمت لایق از ذکر
و دو هزار پیادهٔ احشام بکومک او روانه فرمود هرگاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
هم در قلعچه ترکاٹ پلی وشاکوڑه وکاٹ منیار گوڑی فوجی تو یدل داشته تبعاقب لشکر جنرل
معزالیه متوجه این نواح گردید سرداران ترچنا پلی وتجاور حسب الحکم گورنر بندر مدراس بعد
اثبات تقصیر دلپذیر چونکه او بحضور سامان جنگی گذرانیده بود بفراهمی پنج شش هزار
سپاهی و اتواب گران سنگ در تاخته قلعچهٔ پٹن مذکور را محاصره کرده سعی بیشتر بکشایش
آن حصار بعمل می آورند و هرچند در صدد منع رزم و سپردن قلعه بصلح بنصایح پیش آمدند
پیام شان مفید نیفتاد تا کار بدان انجامید که حارس قلعه دل از هستی خویش برداشته با سپاه
خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد دران اثنا جنرل منرو که از ایام معطوف
کردن عنان عزیمت از سواد کنجی بعد برهم خوردن جمعیت کرنل بیلی ذخیل کار کمپنی نه شده
خانه نشین بود حالیا بر حسب صلاح و صوابدید جنرل کوٹ با دو صد فرنگی و سواری جهاز متوجه
آنصوب گردید و بعرصه ده روز بعد تلف هزارها مرد طرفین قلعهٔ مذکور فتح کرده مع اسیران انجا
باز از راه دریا مراجعت بمدراس نموده بود سید صاحب سپه سالار اگرچه بکومک ولندیز جهد بلیغ
نمود اما فتحیاب نگردید سپس ازان کرنل بر کفڈ بچهار هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و چند
سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشته چونکه آن میدان از وجود شیران

جهان گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواڑی رسیده بود که صاحبزاده اعداشکن با
بهادران شیر افگن بنظامت آنطرف دستوری یافته مانند تیرے که از زه بجسته بر سر هدف
میرسد بر نزول بدان بلاد انداخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جهازات فراسیس بجهت اعانت
نواب بهادر بتجاور آمده بعزم حراست قلعه گوڑلور مبادا که فراسیس در آنجا عبور نماید
بیشتر کوچیده در سواد پنانیلور که شرقی تعلقه کمکرن بر کنار جوی کورم واقع شده در باغ
نارجیلی فرود آمده بود که طلایه داران مفصل این سانحه بمسامع صاحبزاده رسانیدند تا
آن شیر میدان شجاعت بر سر اغتشش دویده شباشب گرد باغ مذکور طلایه حاضر داشته
مستعد بود صبحی چونکه سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپ اندازی
فرمان داد پس گولندازان چنان شست اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از
صدمات شکست درختان نارجیل نصف جمعیتش پامال حوادث مرگ گردید بالجمله بعد
صفوف آرائی رزم مع اتواب در میدان آمده یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
از اطراف آن محل صد بیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از آنجا بفرسنگها
شتافت از کردار خود پشیمان گشته دیری کهنه را که در آنجا بود مستظهر خود ساخته آشود و مستر
ٹامسن نامی سردار سوار از یک طرف بر فشون نصرت مشحون زده بمردانگی راه تجاوز سر کرد دلیران
پایگاه تعاقبش تاخته چند سوار را مع اسپ سلاح ایشان اسیر کرده آوردند و سید غفار صوبدار
هم همون روز دستگیر شد القصه سپاه نصرت شعار بضرب اتواب دیوار دیر شکسته پناه
گرفتگان را بے پناه کرده وقف تیغ بیدریغ ساختند واحدی را زنده از جان نگذاشتند تا صاحبزاده
ظفر آماده جمیع اثاثه و سامان آنها بر داشته از راه لعل پٹهیه بکوڑلور رسیده غربی قلعه بفاصله
یک فرسنگ فرود آمده بود که جهازات فراسیس در مستقر لنگر فایز شده استاد سپه سردار و

فرانسیس قلعدار انگریز پیغام سپرد قلعه فرستاد حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده
فرد یادداشت اسباب و آلات احراب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصوف
فرستاده رسیدش گرفت وخود حسب الحکمش به سواری کشتی بالاهی شده بر قلعهٔ صدرنگ
پٹن که در استجارت ولندیز بود فرود آمد اتفاقاً سرداری با دوصد مردم بارود و ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعه از قلعهٔ چنگل پٹ رسیده بود هر دو اتفاق
کرده فرنگی آنجا را که ارادهٔ جنگ نداشت به صلح با خود گرفته و قلیچه را شکسته باز به چنگل پٹ
مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اہل ولایت بودند
در حصار گوڑلور فرود آمد صاحبزاده بعد دو روز از سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدید مبانی
اتحاد دنیوی را مستحکم ساخت و فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار وحشم عدو گذار متوجه
گشته ممد و معاون ما باشید تا سهل تر به قلع و قمع اہل نفاق و خلاف پرداخته هر یک
ببلاد قلمرو خویش مراجعت نمایم سپه سالار مزبور کسل راه دریا و بی تیاری ساز و ادوات
رزم و پرخاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن فرانسیس
به گوڑلور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزاده والانژاد بآن و ترغیب و تحریص در دفع
اہل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلپو براه گوڑلور رونق افزا شده بود که صاحبزاده فائز
حضور شده مهلت خواستن فرانسیس و دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب والا
چند راس گاو توپ کش معه دیگر سامان ضروریش روانه داشته مراجعت بطرف ارکاٹ
فرمود و بمو کلان نواحی ویلور مجدداً فرمان از دیاد تنگ عیشی ساکنان معمورهٔ خراب انجاش
صدور یافت تا محاصران آنجا علی الدوام بر سر دو خانه یعنی خندق و مسافات قریبه
که از مضافات قلعه بود بقرینه طلایه استحضار داشتند چنانکه مو ضعیف بیرون دانهٔ غله

بمستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمهٔ خود بعلت بیم جان از بالای
بر قند از ان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط دران خرابه روی
داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد
و قحط اجناس غله و غم و غصهٔ عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
بقالان شهر بسودای تهی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان دیدند و تنبولیان
از بی برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بشسته چون بیرهٔ پان
بر داشتند و طباخ به بینوائی نان در شکم تنور نیافته خبز آتش جوع در تنور شکم نتافته و زرگر از
بی زری با ضبط نفس ساخته بعوض گداختن زر در بوته هر دم جان خود را گداخته حداد از سرد
مهری روزگار آهن مراد در کورهٔ آرزوی سرد دیده شیوهٔ دست به سینه زدن چون سندان
بر تیک بر گزیده و مسکر تمنای برنج برنج سفر افتاده تره فروش از نایابی آبروی سبز بختی دست
از ترهات سبزی بر بسته سر خود چون کدوی بیمغز شکسته و قصاب به بی پایگی دشنه بر گلو
آورده دوکان خود فروشی بمسلخ وا کرده و صیقلی بکار دار فتان خود را سرگردان نموده آخر بمصقلهٔ
صبر زنگ کلفت دل زدوده و حجام حاصل موتراشی یک سر مو در بساط محقر خود ندیده بسان پیکر
آینه سراسر چشم حیران گردیده و صباغ از شرم بی رنگی و شور بختی رنگ سرشک ارغوانی از پردهٔ
دیده ریخته آب چهرهٔ معصفر چون زرد آب فرو ریخته و عصار چون کاوش همه روز بکاوش
جگر و کاهش دل بکارگاه گردش شهر میگردید کنجد داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او
نمی نمود و باورچی به طمع خام هوس پخت طعام زنگ از ته دیگ می تراشید و لغفان ناداری
دماغ قناعت می خراشید المرام اکثری نا مستطیعان بی استقامت چون کشتی طوفانی در ورطهٔ
هلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایرهٔ آن مهلکه بیرون بر جستند و بهر ناحیه که توهم سلامت

مسر رهنمون

رہنمون نشان گشتہ راہ خود ہا پیش گرفتند و برخی بسر خوشی بادہ بی خمار اِنَّ مَعَ العُسرِ یُسرًا
نشئہ ہمت رسا یافتہ عاقبت ہمان مضیق را توشۂ عافیت پنداشتند و بذیل کرم کریم
مطلق کہ قاضی الحاجات و کافی المہمات است تشبث نموذند و درحینیکہ ہلال سلخ
شہر شوال از مطلع شام غرۂ ذی قعدہ نمایان شد فرستادۂ کرنل ویلور کہ مہام حکومت
انجا بوی مستحکم بود انگشت نمای خاص و عام اہل مدراس گردید و از احوال زار و نزار
متحیبان قلعہ ویلور اشارت بماہ کرد کہ از چند ماہ درین سال غرۂ زاید النور طلعت روشن
جبینان آنجا بمحاق روز تیر انقلاب سال و ماہ تحت الشعاع آمدہ و بیاض روز منخسفان
نیرۂ تخت سیاہ تر از شبہای دیجور گشتہ جنرل کوٹ از معاینہ اینحال تنگ عیش گردیدہ در
چارہ کار در ماند و آن فرستادہ دل از دست دادہ را بادرقہ لیشا شست قدوم لشکر
بازبراند و خود پس از اتفاق راہ ویلور سرکرد تا رفتہ رفتہ از پناہ جنگل ناکلاپور و سولنگر
و کوہستان چیتور قلعچہ چیتور را کہ ساکنان و محافظان آنجا خبر تاختن جنرل موصوف باین سمت
شنیدہ پیش از ورود لشکرش قلعہ خالی کردہ پناہ بکوہستان بردہ بوذند مفتوح کردہ بود
نواب بہادر بقلاوزی ہمت و توفیق با تمامہ جنود بیباک و سفاک برگرد آن گروہ پر شکوہ
برآمد بعنوانی کہ گوی بحر محیط با تلاطم امواج بطوفان کاری لنگر زدگان کشتی با شکوہ متصادم
گردیدہ یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوہ پر تمکین و ہوش یعنی توم نہور جوش برسر رسید
و از غریدن ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تندی باد مخالف بان سینہ ہای اہل
زمین می لرزید و دلہای وحوش و سباع در آغوش طاقت می طپید بلکہ از دندنہ این صدمہ
بالکرو فرکوش اہل آسمان کر می گشت و فغان شورش افواج بقدر تلاطم بحار و امواج از ین
کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنہ و آشوب ناخوب

افغانان وخیزان بدستیاری استقامت ومددگاری همت بویلور رسید ظاهرا شهرت
بی‌اصل مراجعت لشکر انگریز بسمت ارکاٹ بعزم تسخیر قلعه اسباب ثریانی پشیمانان لشکر ناکام
مدعیان برخلاف داعیه شان گردیده بود نواب بهادر بحزم واحتیاط توزیع افواج باطراف
ارکاٹ ارتباط بخشیده یعنی سید حمید وشیخ انصر وموسی لالی را با جمعیت آنها بحراست ارکاٹ
رخصت فرمود ومیر صادق را نیز بحفظ وحراست قلعه مستقل گردانید وکریم صاحب بچهار هزار
سوار ودو هزار پیاده بطرف مدراس بنابر اینکه راه رسد غلات وکومک لشکر خصم مسدود سازد
نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان عزیمت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی
که آمده بود معطوف ساخت نواب بهادر برگشتن لشکر انگریز مغتنم شمرده باراده مقاومت
باز بر قفای آنها تاخت وهمچو بازی بصید سیمرغ بال پرواز کشود چندانکه دانست در
هوای امکان بچنگل تعارض زد وبرد نمود تا آنکه سپاه انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی
منیع وملجای رفیع از کوهستان سواد سولنگر بدست مجال استقامت دید چندی در آن
محل اقامت ورزید وروز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی وسربازان معرکه یکه تازی یعنی
سپاه فیروزی باظهار تردداتِ شایسته وابراز مجاهدات بایسته مزد مردی یافتند توپچیان حیدری برسر راه لشکر
معاندان توپخانه نصب کرده آتش کارزار وشعله پیکار برافروختند وسرداران تفنگچی وپیادهای احشام خون
آشام نایره پرخاش ورزم را بدم تفنگ بان مشتعل ساخته جمع کثیر را دست بدست در سوختند با این در آن روز
اهل فرنگ استیلا آوردند وزمیندار کالستری وبمراج عقد موافقت نواب ظفر انتساب
گسیختند وآبروی مرافقت ووفا ریخته بدریافت وقت فرصت از عرصه معرکه پهلوتهی
کرده بلشکر انگریز ملحق ومتواصل وبرسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند وهیچ
پروری نظام سمتان خود ها نکردند سپه سالار موصوف در آن حال رای زد که فرار

درین

درین زمین خالی از ارتکاب الوف مصاعب و صنوف متاعب نیست پس پارۂ از بهیر خود
با جمعی قلیل و زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار متراکمه نواح براج پالکرده خود
با سایر فوج بسمت مدراس معاودت نمود نواب بهادر تفحص سراغ راه خفی و احوال کوه و
دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بهیر تاخته مهم ایشان با نجام رسانید و چندان
اسپ و فیل و شتر و خیمه و خرگاه و خزان و توپهای گران سنگ و بسیاری از بندوق و تفنگ
غنیمت کرد همدرین روزها بتاراج تعلقات کالستری و براج فرمان داد و هرچه که از
غنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جوامیش و رواری و غیر آن مواشی
بیشمار بدستش افتاد جنس ردی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جیّد آن بکار خانها
در آورد و همدرین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلعچه چیتور
بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز ربود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
عرصات جنگ نوبت بنوبت به بالا گهاٹ راندہ

ذکر باز رسیدن جنرل کوٹ به قلعهٔ رای ویلور و واقع شدن جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیش نواح آرنی و معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس و فساد انگریزی انگریزان بندر بمبئی بطرف کورگ و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفرور و سانحهٔ انتقال جنرل موصوف رو داد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمرو و
بهر محفلی از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ داستانها بر زبانها میرفت و ردّ و بس

مدعیان دولت خداداد یکسر محجوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از اقران و اماثل منتفی می گشت انگریزان مدراس بشتهار خبر اصل غارت بهیر لشکر و تاراجی ملک زمینداران صدر و جوق گران تر نواح تجاور از شروی و سواس تمام گرفتند و مشاورت آنها زنهار رخصت خروج از دیار شان نمی داد و بوسوسهٔ عدم رسد غله اندیشهٔ مقاتلهٔ بے محابا و مجادلهٔ بے تحاشا در خواطر آنها متمکن گشته از آهنگ مبارزت ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشتهٔ از ویلور باز رسید که مطبخ سکنای ویلور بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سرد شان خنک تر از باد شبگیر و کزند تر از کرهٔ زمهریر گردیده از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی سیر و مردمان قلعه لسبعی و تلاش برنج وارزن قاصر همت و نارسا تر از زن شده اند جنرل کوٹ بتصدیق واقعهٔ استهلاک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعدهٔ مضبوط ربط لشکر داد و قدم بقطع مسافت پر مخافت که محمل گونه احتمالات آفت بود بر راه نهاد تا چون متصل به ویلور بمسافت پنتیین و عربده کاه نخستین رسید همان حوادث زمانه اتش در پیش آمد و همچنان برق کارزار شعلهٔ بلا بالا بر افروخت و خرمن هوس زندگانی لختے از بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنک دو رنگ انقلاب بیدرنگ دران مصاف گرد می از زمین برانگیخت و به تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از قتیل و اسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعے از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت دران رزمگاه محشر نشان بمدافعت خصم کمر همت چست بربست چون نراد دهر درین بازی سر بازی مهره پیش دست فرنگیان از بند رشش در بیچارگی برون آورده نقش جد و جهد شان بر مراد نشست و به تحمل خیدن هرج و مرج به قلعهٔ ویلور در پیوستند و ادای غلّه

اقوات عزیز الوجود کہ از بدایع اتفاقات بوده باہل آن مودی نموذند و روزی چند از تعب کوفت وکسل راه ہمونجا برآسوده ندچون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دھوبی گڈه وآرنی در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفرمند بافواج نصرت پیوند حسب الحکم غربی آرنی خیمه و خرگاه آراسته خود بدولت سواد دھوبی گڈه رامحل نزول رایات ساخته بود مخفی نماند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجیع را به تہمت اغماض ولپشت دادن ہنگام فرصت دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه معزول کرده بیک اسپ سواری ہمراه رکاب ظفر انتساب داشته بود و ہمدرین روزہا بنجارہای لشکر فیروزی برچہار پنج ہزار راس گاو غله برداشته از راه آرنی بارکاٹ میرفتند سپه سالار لشکر انگریز باطلاع این معنی فوجی را از گھاٹ گنم واڑی عبور کنانیده برسر سراغ بنجارہا فرستاد چنانچه سرداران فوج شبگیر زده آنہارا بیک شلک پریشان ساخته ہمه راس پرغله را رمانیده می برد صاحبزاده خبردار گردیده باچند دلیران تعاقب نموده دو سه ہزار راس ازان گروه مستخلص گردانید وازپیادہای تفنگچی وکماندار راه گھاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنہا نشود بربسته حسب الحکم حضور بطرف چنبار گڈه مضرب خیام فرمود و ہر روز در اطراف کیلاس گڈه ولشکر انگریز سواری نموده به شکست دولت اعدا تدبیرہا می نمود روزی از طرف وانمباڑی وانبور گڈه غلات رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی کنڈه وبلنچیرومی آمد سرداری از لشکر انگریز تا چہار رسه تفنگچی برعزم برگردانیدن رسد دو سه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگہی یافته بصاحبزاده خبر کردند تا او ہمون زمان چون گرسنه در تاخته بزور سرپنجهٔ دلاوری عبرت شمشیر و تیر بران جماعه انداخته ہمه را زنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و بینی بریده گذاشت بعد یک ماه سپه سالار موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گڈه بطرف دھوبی گڈه برآمد نواب بہادر میمنه و میسره

وقلب بفدائیان ناموس پرست سپرده بهیر و بنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان
وآتشخانه عدو بریان مستعد بجنگ گردید نظم

چو غرید کوس رحیل سپاه
روان گشت لشکر چو ابر سیاه
سوی وادی خصم شد قطره زن
ببارید ان ژاله های فتن
بطوفان دشمن کشی در مصاف
برانگیخت چون سیل خاراشگاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر
سنان چون شرر آتش افروز تر

چون شرر ریزی توپ و بندوق هنگامه رزم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی بر کرسی جلوس فرموده ملاحظه آئین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان معزول هم به پناه تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیه جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم رایات انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملات آتش شیرازه مجموعه پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت و اوراست طرف باغ مذکور مانند گرد باد طوفان صولت رخیت بوقوع این واقعه نواب سرداران وبخشیان خود را فرمان داد تا کارگذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده بر عقب لشکر انگریز آماده سازند و تفنگچیان و کماندان ان از میمنه و میسره شست اندازی اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پاره برق پاره سواری خاص و بر وطلبید کمندان مذکور از پای درخت صدای بر داشت و گفت که وقت مرد آزمائی همین است نواب نظر کیمیا اثر بانطرف دوخته ملاحظه فرمود و تبسم کرده سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرده فیلان تنومند را السلاح گوناگون آراسته پیش رو ستدی کشیده تا غازیان شیر سیرت دست تهور به تیغ و کمان و نیزه برده انبوه کثیر را براه عدم فرستادند با این سپاه انگریز و سوار انجودراه نداده به تفنگ و سنان و زر کلہ

آلتی

آتش فشان ابواب آفت و بلا بر روی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه را بخون فدائیان گلزار ساختند دران حال صاحبزاده و دیگر سرداران هرچند عرض می نمودند که اقامت حضرت درینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بحر است تمام نزدیک رسیده است اگرچه غازیان ناموس آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثرها معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین رزم سیر گشته امید که نائرهٔ غضب حیدری را بزلال ترحم انطفا بخشند چونکه نواب هرگز از جای خود حرکت ننمود و سندی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و جنرال برداران برروکشیده آسوده و التجا بان لاعلاج شده کمندان شجیع را به اندرز و چشم نمائی هراسان و مضطرب ساخته آوردند تا او مردجابناز دست بسته برپای مبارک افتاد و عرض کرد که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بوم و زاغ باز گذارید یک امروز در ساحت آرائی ماهچهٔ رایت ظفر آیت باوج مهر و ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیم را چنان هزیمت داده شود که تا قیامت نشان هستیش دیگر کسے باز نجوید پس نواب سوار شده متوجه آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطرداری مردشجیع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان لازم و واجب است فی الجمله کمندان مذکور از انجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف غنیم خزید و با وصف ریزش هزارها تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خار اشگاف از هم گذرانیده باآنکه تیری از تفنگ بر پیشانی شجاعت نشانی و نوکے از سنان بر بازوی صلابت ترازو خورده بود علم انگریزی گرفته حاضر حضور گردید و علم را به نذر ملازمان والا گذاشته بزبان بے ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جائزه آن هزاران آفرین و تحسین یافته از پدک گران بها و خلعت فاخره با کمر های مرصع و مالهٔ مروارید و دوشالهٔ خاص سرفراز گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت و بدفع غنیم همت برگماشت

القصہ چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپہ سالار موصوف بر دھوبی گڈہ آن روز فرود آمدہ روز دیگر از انجا کوچید و بہ تحمل انواع صعوبات کہ سپاہ منصور از اطراف ہجوم آوردہ کوشش رستمانہ بعمل می آوردند و از قرولی وبان برانی پای قرار و ثبات اہل نفاق از جامی ربودند بعلی آباد رسید چونکہ جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست علیکہ ارادہ اش طرف کہاٹ چنگم و بار امحل باشد یا از پناہ کوہ و جنگل عزم ترچناپلی دارد پس خود بدولت از مقام آرنی کوچیدہ بطرف باگ ماربہٹیہ رایت نصرت برافراخت و قزاقان و باندار ان را بمعانی غارت اشارہ ساخت تا آنہا بمثابہ سحاب بر سر معاندان ریختند و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریدہ شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد و زن بنگالہ و سامریان کرناٹک را مع گاوان و شتران پر بار بہ بندگی و اسیرے آوردند چنانکہ تمام لشکرش زیر و زبر گشتہ پناہ ساحل جوی انو منکلم گرفت و تا شام ہمونجا آرمید و شبانگاہ پیشتر راہی شدہ بر پیش منقلہ حیدری کہ بجانب آرنی احتیاطاً چند رسالہ تفنگچی با چہار ضرب توپ سر راہ گرفتہ بودند و شب پردۂ غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنہا فرو ہشتہ بود یکایک شبخون زدہ دو ضرب توپ گرفت و از انجملہ از جماعت حیدر علی بیگ رسالدار کہ در آنوقت پیش آہنگ شدہ با سپاہ خصم در آویخت حرب عظیمے و دادہ مردم کثیر مقتول و مجروح گشتند و دیگران از ان جنگ کنارہ کشیدند درہمین فرصت سپہ سالار انگریز عازم پیشتر گردید و قلعہ آرنی را احاطہ نمودہ در معرض تفتیحش پای ثبات درنہاد چونکہ رسالہای انگریزی کوشش جمیلہ و تردد موفورہ بظہور رسانیدہ شلک زنان تا دروازہ قلعہ رسیدند قلعدار آنجا کہ سید امام نام داشت سعی رستمانہ بدفع اعدا ظاہر ساختہ از ریزش توپ و بندوق و جنزال و حقۂ آتشبار و سنگہای سرکوب حملہ کنان را برگردانید بلکہ خود با چند

شمشیرزنان جانباز ازراه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که داستانهای جرات رستم
واسفندیار درپیش آن منسوخ گردید وجوی خون ازان معرکه گاه روان گشت القصه سپهدار
موصوف هم ازروی انصاف بردلاوری وجانبازی شان آفرینها خوانده بعجلتاً
برگشت وبلاتوقف راه قلعه وندواسی سرکرد اگرچه نواب تعاقبش درتاخت امافرصت
وقت اعداشکنی نیافت بنابرین درمیدان تروا تور مقام نمود سپهسالار موصوف بعد
دو روز ازوندواسی کوچیده بمدراس راهی گردید ونواب ازانجا بصوب ترمری نهضت کرده
چهاونی فرمود وبهدران سال فوجداران ترچناپلی وتجاور جوق جوق سپاهی را بمواضعات
وقریات کویمتور وپال گهاٹ وڈنڈکل وغیره فرستاده غلات ومواشی می طلبیدند ورعایا
وبرایای آن اضلاع خراب وهلاک می شدند وبعضی ازعبدا وثان واصنام آن مقام در مساجد
ومساکن اهل اسلام آتش غارت وتاراجی افروخته اعلام شور وشر برافراشتند وانگریزان بندر
سورت وبمبئی ازراه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلیکوٹ وتلچیری رسانیده باتفاق قوم
نایماران ریشهٔ فساد وعناد تا تعلقه کوڑک که یکی ازقسمت آباد قلم ونواب بهادر بود دوانیدند و
دست تدبیر وتصرف دربیشتر محال اطرافش درانداختند وباختیار شیوه براندازی خانه متمکنش
پرداختند ودرین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایماره ناید های پالگهاٹ هم جادهٔ انحراف
پیموده سرنخوت وپوچ برافراشتند وفوجی انگریز را ازمدراس طلبیده شسته درآزار وخونریزی خلق
الله میکوشیدند نواب بهادر بدریافت این وقایع احوال وحوادث اختلال فوج سنگین
به سپهسالاری صاحبزادهٔ والاتبار تهورنشان بجهت استیصال تدبیرشان برگماشت وانتظام
انتساق آن حدود برحسب مصلحت دیدوی بازگذاشت وچهار هزار سوار بسرداری لاله جهبیارام
مع رساله سلطان سنگ سلحدار بتاخت وتاراج بلاد نیلور وگرد آوری رسد غلات ومواشی رخصت

فرمود و مہامیرزاخان بخشی و نورالابصارخان را با پنج ہزار سوار بضبط حدود کالستری و ونگٹ گری و
بمراج وغیرہ آن زمینداران منحرف مامور شدند و ہمدران آوان فرمان قضا جریان بنام مخدوم صاحب
کہ با یالت حدود جنوبی پٹن یعنے دارالسلطنت زرخش عزیمت تاختہ بود و دیگر حوالداران آن سرحد
عز اصدار یافت کہ بسمع ہمایون مارسید کہ نایاران شقی سر از حلقہ بندگی و فرمان برداری پیچیدہ
از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید کہ بدانچہ مقدور باشد کوشش نمودہ نگذارند کہ
من بعد آسیبے از بدبختان گمراہ برعایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کردہ باحوالداران و منوارا ن بدانصوب توجہ فرمود و صاحبزادہ
ظفر مناقب چونکہ از حضور پدر مرخص گردید بر سبیل استعجال از راہ تیاک گدہ بہ اونٹا تور رسید
جاسوسان خبر رسانیدند کہ فوجی از ترچناپلی و تجاور جمع شدہ عزم متخلص قلعجہ ترکاٹ پلی و شاکوٹہ
وکاٹ مینا گودی دارد اگرچہ سید صاحب حسب استعداد مقدور ہمت خود بدفع آن فوج سعی جملہ
بظہور میرساند اما بہ پست فطرتی سپاہ ناتجربہ فتحیاب نمی شود بلکہ بمحض ناتجربہ کاری از دست کلران
و نونڈیان و مرور و نزب سواران تجاور شکست فاحش خوردہ ہول زدہ است شاید کہ تا حال
قلعجات مذکور مفتوح اعدا شدہ باشد بمجرد استماع این خبر شدید بہ عزیمت بدان صوب جہاندہ چون
قضای ناگہان در رسید اتفاقا پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گروہی بعزم تسخیر ترکاٹ
پلی و جوقی بہمون قصد از تجاور رفراز رسیدہ بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعجہ مذکور ہجوم
کردند و از طرفین نردبانہا راست نمودہ بیک حملہ بر فراز برج و بارہ سوار شدند و محافظان قلعجہ
چون قوت و قدرت ممانعت دخول آنہا در نہاد خود ندیدند از راہ دریچہ بیرون آمدہ متصل قلعجہ
در جای آسودند غرض گروہی از یک طرف بر حصار قلعجہ شلک سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
کہ پاسبان قلعجہ بدفع حملہ کنان مستعد رزم گشتہ پیش آہنگ اندیکبار ہمہ شلک ریزان پیشتر شدند

بچنانکہ

چنانکه تا نیم گهڑی بی تمیز یکدیگر با یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیما بین خود ها در دادند تا چهار پنج صد
سپاه طرفین تلف شدند دران اثنا سرداری یک طرف بآواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را
گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بآنگ
برزد که هان دست بردارید ما انگریزان هستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده به ناتجربه کاری خود نادم گشته
آنچه که از ذخیره و جز آن در آنجا بهم رسید برداشته بطرف شاکوته شتافتند صبحی باز پیادگان
تهانه در قلعچه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب دریافت مانند
صبح بی اختیار خندید و تهانه برداشته قلعچه خالی کرد چون سپاه انگریز از آنجا برگشتند چند کلر
توندمان را با خود متفق ساخته بر قلعچه شاکوته یورش کردند تهانه دار آنجا که شجیع حمید نامی
صوبدار بود و صد جوان بود برج و باره را قایم کرده داد مردانگی داده و به تهور تمام از اعدای
فریب و هول نخورده چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعچه ریخت که یورش
کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند و سرداران منهزم روز دیگر باز
بآراستگی سپاه خود پرداخته در فکر یورش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
بسمع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه و جنگل بطرف شیوگنگا شتافتند صاحبزاده
در ظاهر قلعچه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن خدمت
و دلاوری بعهدهٔ رسالداری و زر جوڑهای حلقه دست مطلا و پدک دردانه و جوماله سرفراز ساخته
همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ پینا گوڑی خبر رسید که دیشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه
درحالیکه پاسبانان آنجا بگرد آوری مواشی و بشه جز آن در مواضعات شیوگنگا چون بنات
النعش متفرق شده بودند و نایک آنها با بیست مرد جنگی و چند زنان علاقه آنها در قلعچه ستاره
شماری میکرد بلسان گردش روزگار در تاختند چون وی از آنها وقوف یافت کلران آن نواح

تصور کردہ دروازہ مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و ہمہ زنان آنجا جمع شدہ سرگین
گاو در آب خیسانیدہ ظروف بر دیگدان گرم می ساختند تا آنکہ یورش کنان نردبانہا زدہ بر
حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای عجیب برداشتہ ظروف گرم برنگ شہاب ثاقب
بر سر آنہا ریختند و سنگ و پارۂ کلان کہ بر دیوار تعبیہ کردہ بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
پاسبانان در صدد دفع و منع آنہا آمدہ سعی مردانہ بعمل آوردند و سر و سینہ ہای اکثر حملہ آوران را بہ تیر و
تفنگ دوختہ باری ہزیمت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکہای بنادیق از طرف قلعچہ
شنیدہ بالیغار رسیدند و بواسطۂ ننگ و ناموس حیدری بر عقب آنہا بر ہم ریختند
الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزادہ ازین معنی خرم گردیدہ ایشان را
نیز بحضور طلبید و ہمہ کس را در جلدوی نزد شایان یک یک حلقہ دست از نقرہ و نایک را
یک جوڑی حلقہ طلا عطا کردہ بطرف نزد و پالہ نہضت فرمود در اثنای راہ خبر رسید
کہ پالیکار نزور با جمعیت خود معہ دو صد جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیلدار ترچناپلی
بدار المقر خود شتافتہ از آنجا سامان رسد و مواشی بسیار بعید فراہم ساختہ بہ ترچناپلی
مراجعت نمودہ است صاحبزادہ بدان جانب در تاخت چونکہ سران آن جماعۃ لعزم عبور جوکہ
آب بطغیانی بود سامان رسد بہ کشتی ہا و سبدہا بار میکردند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیدہ
حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشادہ باران تیر و بان و تکرک
قرولی و برق شمشیر چنان باریدند کہ فقط سرداران آنجماعۃ بصد محنت کشتیہا راندہ بر ساحل
نجات پیوستند مگر سپاہیان بمثابہ حباب خودہا را در آب انداختہ دست و پای نزدہ میزدند
دران حال بعضے شناور بحر شجاعت چون سیل اجل بصفت رعد بنعرہ زنان آب در پیوستہ
بعضے ہا را بدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را برنگ ماہیان از آب کشیدہ بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیره بر سر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصه صاحبزاده مظفر در
قلعچه نزد رپاله ٹھانه معقول بقلعداری محی الدین خان حجمن نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز
در ایامی معدود بر سر مفسدان چیره دست وغیره سران نواح کلیاکیٹ فرا رسیده بسعی مجاهدات
با کار در کارزار آن جماعهٔ بغاوت شعار بمقتضای شهامت و مردانگی ندای مرحبا از عالم بخبیاری
و فرزانگی می شنید و سرداریکه با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاد اطراف دهاراپور رسیده بود بمجرد
دریافت خبر یلغار صاحبزاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شبا شب داخل
کرنلم گردیده و از آنجا شبی باهنگ شبخون بر جماعت طلایه داران دهاراپور رخش جرات تاخته
بود قضارا در اثنای راه آتشیکه شخصی حقه میکشید بزور باد پریده بیک صندوق باروت که برپشت
گاو بود در گرفت یکبار ملتهب گشته همه صندوقها افروخته شد و قریب هزار مرد جنگی از صدمهٔ آتش
چون زاغ و زغن بر بالای هوا پریده سوختند و از صدا و صعود دود وشش طلایه داران منصوره خبردار
گشته از اطراف انگیزها کردند و اکثر مردمان آن جماعه را هلاک ساختند و بعضی از سردار و سپاهی
بهزار خواری و تباهی خودها را از آن مهلکه بیرون زده به نزد چناپلی رسانیدند و مخدوم صاحب چون
با جمعیت گران بعزم تنبیه ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجه آن نواح گشته بود بهرجا که نزول
وارتحال واقع میشد بغارت و بخرابی مال و ناموس بغیان شقی مبادرت میکرد و اثری از ابنیه و
عمارات آنها نمیگذاشت و گروه گروه سپاه را بقلع و قمع فتنه انگیزان اشاره ساخته اطراف
تعلقات اهل شرک و عناد منتشر کرد و خود بمعدودی چند در قلعچه سکونت ورزیده بود که روزی
جمعی از ارباب ضلال فتنه مآل با فوج انگریز که از مدهرا رسیده بود اتفاق کرده دستاخت و قلعچه را
محاصره کرده جنگ تیر و تفنگ انداختند صاحب موصوف که ایام حیاتش بسر آمده بود باد و سه
جانباز متوجه رزمگاه گردید سپاه غنیم حسب قرارداد خودها او را درمیان گرفته خواستند که

دستگیر نماید آن جهان پهلوان که عزت اسلام دامنگیر حالش گشت بهیچ وجه توهمی از آن گروه
انبوه بخاطر راه نداده مانند شاهبازی که در حلقهٔ کبوتر می افتد باهمین جانبازان حمله آور گشته
در اندک زمان به تیغ و نیزه از خون مخالفان فراتی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن
سال نواب ظفر رکاب بمیر صادق جهت اخراج خاص و عام برایا و رعایا بلدهٔ ارکاٹ و راندن
شان ببالاگهاٹ فرمان داد تا سرهنگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - لولا
کتب علیهم الجلاء فی الدنیا لعذبهم - و محله محله خانه شماری ستم اندیشان و کلو فشاری الیشان موجب
نفس شماری متنفران وطریان شتاب برایشان شد که براختیار شتاب این سفر شدائد سفر مقدم
می شمردند گویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا برپا شد و نمونهٔ یوم النشور از شور و غوغای
این اقوام منشور هویدا آمد و برهم شکستن دیوار و پریدن بر وج حصار عالم پناه برخنه اندازی نقب
و پرکردن باروت شهر پناه معنی اذا السماء انشقت بصورت می آورد و خروش این صیحه از مقدمات
ان کانت الا صیحة واحدة عبارت میکرد و دران روز ناچه غارت و دست بردی که نصیب هیچ
بیدین مباد و هیچ شور بختی شور آن روز مبینا د داماندگان بدستگاه بطالع شوم خود ندیدند
وکدام ظلم و ستمی که برجان خود ها از دست جابران نه کشیدند **بیت**

نه کسے راعجال فریادی	نه کسی دادخواه را دادی

چون خوش انجمنان عشرتکدهٔ ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نوردیدند زان خطهٔ گلشن نشان
یکسر خارستانی در دیدهٔ عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عندلیب از داغهای مطیبه و یرانی
این چمن باکسوت آوارهٔ دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این ملال طوق حسرت در
گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابه پرداخته بامشرب قلندری در ساخته شاخسار درختان
این مرز و بوم آشیانگاه چغد و بوم و صحن چراگاه حیوانات اہل آرامگاه وحشیان شوم و چندان

دهشت درین سرزمین روی نمود که جنبیدن پر کاهی کوه هول جانفرسای و دهشت هوش ربای
بر سینهٔ بقیهٔ آفت رسیدگان که خبر عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افگند و برخی از
اهل بلده که درین صدمات روزگار با حوادث دوراز کار میکشیدند بعضے بوسیلهٔ عجز والحاح و بعضے
بزیرش نقره و طلا شبانگاه از سرهنگان و نگهبانان دروازه رهای یافته به در راه رای شدند
و همدران زمانه به مصداق آیهٔ کریمه کل شئ هالک الا وجهه جنرل کوٹ برضی از دار فنا رخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بخلد برین و شرح اخلاق گزین و عادات و کاردانی و دستور العمل معه دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی ازبر گردید و منصوبه گرد آوری سامان جنگ و اشتغال مهم قلعهٔ
مدراس و تحصیل خراج ممالک فرنگ وارجاع بعضے سخرفان جادهٔ تسلیم مدت العمر خود بسر آورده
ازین سو به آن سو یعنی چندی در میدان نمری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی
منڈل گده انتقالات میکرد و انتظار ورود فرایسان موعود گوڑلو میکشید که ناگاه سرطان
بحر محیط اجل شکست کشتی حیات آن غواص بحر شهامت و تهور حباب آسا در برابر کف سر
بر آورد و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چند انکه اطبای حاذق و جراحان فایق خروجش
از فساد بخارات معده و امعا دانسته به منضجات و مسهلات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن
مترتب نه شد غرض شدت وجعش صلابت طبعی او مستهلک ساخت و از مسند تمکن بر بستر ناطاقت
انداخت و قوت جسمش شکست و کام و دهانش از قوت لایموت بربست تا از ان جایگاه منحوس
نهضت کرده در ناحیهٔ پونا که شمالی ارکاٹ دو کروهی است خیمه و خرگاه بر آراست چون دست

تدبیر و معالجهٔ اطبا و فصاد هند و دکن از ان دملش که توجه بسرایت باطن داشت لبسته شده بود جراح قوم فرانسیس بر وفق رای حذاقت سگالش آن مایهٔ مواد وبال جان بشگافت و چون شان عسل چندین هزار روزنه ناسور جگر تراش و نشترکاری نیش زنبور در دسینه خراش در باطنش پیدا یافت و مرهم کافور نهادن بر آن ریش سراپایش بسوخت و از هر بن موی رشتهٔ شمعی در تن او برافروخت القصه چون حضوریان از زندگی آن سرمایهٔ حیات عالم ناامید شدند بطلبیدن اشتن صاحبزاده کراة و مراة عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نمائید که از طلبیدنش کار سرکار زلی نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بروقت خواهد رسید همدران آوان جواسیس معروض داشتند که جنرل کوت سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی بجهان جاودانی انگیز کرد نواب باصغای این معنی بآن حالت تباه آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود و تجربه کاری تمام از سپاه نصف اشتباه ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسومه صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه احسن بندوبست آن طرف نموده مراجعت باید کرد و نظر غور و تأمل اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور باشد بعد خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق و تنظیم کل مهام دولت ما شما را مختار کردیم زنانی بل آنی در کار سرکار تجاهل و تغافل روا ندارند پس روز دیگر خود بدولت در خزانه وا کرده تمامی سپاه و حشم را بتفصیل هر کهری مواجب یک ماه انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخر ماه ذیحجه و امشب شب هلال شهر محرم است پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگرچه طبیب درین امر تجویزی نداد او را برون خیمه راند غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده بر لتعداد انگشت چیزی خوانده دست بر چهرهٔ مبارک مالید و همون زمان دو هزار سوار را بر تاخت و تاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ

وپنجهزار سوار بنابر رعب افزای لطف مدراس راند و بعضی سردار را بحضور طلبیده در بند و بست
کارخانجات تاکید آکید ساخت آخر الامر بقضیه کان امر الله مفعولا طلوع هلال سر شب غرهٔ محرم الحرام
اول سال یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه
جانکاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمرش ز دُرد و سیه مستی پر کرده دمادم نفس شماری
کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری امداد ریختن میگذاشت تا در آخر شب که چند
جرعهٔ او نغزاو شور با فزود برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکر سکرات و هجوم خمار یاس
از حیات بوداع این خمخانه بی کیف و نشئه بدمستی سراسر حیف چشم امانی و امالش بر بست و مینای
بادهٔ عشرت جوششش ابنگ حسرت بشکست آری لمولفه نظم

اگر باشد گدا یا شاه فیروز — بباید رفت زین کاخ دل افروز
تن کز ناز و دولت پروریده — شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر اند عاجز یار و احباب — زن و فرزند لی جرات درین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد — ز دولتمند با صولت نترسد
چو انفاس کسی تکمیل یابد — بتاخیر دمی قدرت ندارد
چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت — بیکدم حیدر و هم حیدری رفت

القصه چو این عمدهٔ ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و مهامیرزا خان و بدر الزمان
خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران توشک خانه وغیره که آثار حلال نمکی و دولت
خواهی از ناصیهٔ حال و قال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان اینواقعه
خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده ضوابط امر اسم عهد حیات بعد ممات نیز بر صورت اصلیه
بحال داشتند و سر رشته روابط انتظام توزک از دست فرو نگذاشتند و خدمتگذاران واقف

امرا را بہرا خفای این سانحہ برہمزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند
و در ہنگام شب کہ جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده بتجہیز سفر آخرتش پرداختند
و چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه کہ بعطر و عبیر و گلگون و پنبہ آماده داشتند مودع ساختند
و شبانگاه بابدرقہ معتمدی چند و درود خوانان ہوشمند بہ کولار فرستاده بتودیع مدتی
معین بخاک سپردند و کریم صاحب پسر کہین نواب مرحوم را بر مسند دیوانی حضور نشانده مہمات دولت
باصلاح جہانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشرۂ محرم محترم از ان محیط مہیب رحل اقامت
بر بستہ منقل آرنی فرود آوردند و باقصے غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم
کیاست بکلی کوشیدند و بداد و دہش مشاہرۂ خیل سپاه بتجویز و صواب دید صاحب دیوان
سرکیسہ خزاین وا کرده بالعکس قانون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات
کفارۂ لذنوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و ہزار سوار بطرف نیلور و دو ہزار سوار
بہ طلایہ بطرف لشکر انگریز روانہ کردند و مہا میرزا خان را بنہایت صداقت و اخلاص دولت
خواہی معہ عرائض حقیقت این واقعہ روانہ حضور جاه و جلال آن نتیجۂ دولت و اقبال ثمرۂ شجرۂ
شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب ٹیپو سلطان کہ متوجہ مہم کلیکوٹ بود کرده در باب تقسیم
عزیمت بصوب لشکر بتعجیل تر شرایط مبالغہ بالغہ و انواع رسوخیت و الحاح بظہور رسانیدند
اگرچہ ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم و الاصفات از حیطۂ قلم و زبان بیرون
و افزون است لاکن بر حسب ضرور از ہزار یکی بمعرض تشریح می آرد کہ نواب مرحوم در اصابت رائے
و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر دوران سلف بوده بعلو شان و
کثرت اسباب جاه و حشمت و افزونی مواد ثروت و مکنت عدیل و نظیر خود نداشت مہربان سپاه
و مستجمع بر و احسان بود محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسر ز آنچہ میخواست خود

بدولت می فرمود دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوش نداشت بیشتر اوقات
ذکر مجلس از تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسپ خوش رنگ
بود و فراستی غریب ترو پندار سرداری و بلند پرواز بهیاط فه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و
مواضعات قلم و خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شبگردی علیحده نامزد ساخته
اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بند و بست کارخانجات خود مقید و مامور
میبود و از عهده داران و حوالداران کارخانه هر کس که سستی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبیده
سزایش در کنار عملش می نهاد و می فرمود که کار سرکار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
کردی و وقتیکه بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما بر نمکین و ترشی زیاده
رغبت داشت و بر دال و خشکه ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
بر نخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشخاش سرخ که درین ملک راگی می نامند قناعت
می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چهینٹ برهان پوری بهر حال دوست میداشت و هر وقت میپوشید
و دستار سرخ و نافرمان بشمار صد دستی بر سر مبارک می بست چون بمسند می نشست نیمچه براق مرصع
قبضه در پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل مهمات مملکت به پیش خود فیصل میداد حتی که چرم و حشو
جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشک خانه می گماشت و سوداگران و بیوپاریان
و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام و قیمت
گران خرید میفرمود و اسپ فروشان را سوای قیمت راسان شان زر انعام با خلاع عطا میکرد
چنانکه احیاناً در اثنائی راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپی سقط شد بعد رسیدن دم و یال معه
کواغذ اسناد عاملان و حوالداران آن ضلع نصف قیمتش میدهانید و زر مساعده اش برنگ
رنگ در اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجربه کار از هر قوم که باشند نزدش

بیشتر بود وکسی که کارنمایان و نزد وشایان بظهور رسانید بدل نظر پرورش براو مبذول
داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاردان جهان دیده را به عاملی و فوجداری و امینی نامزد
می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان
تغافل منش و رعیت کش بارها از ضرب قمچی ها نرم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد اثبات
قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و تصرف او بشواهد کارکنان معزول
میساخت باز او را بران خدمت مامور نمی فرمود و باهل دیانت و کفایت و اشراف کارهای عمده
تفویض می نمود و در هر کارخانه ملکی و مالی در حضور و غیبت اخبار نویس و هر کاره و خفیه نویس بعدم
اطلاع یکدیگر برگماشته ماهیت نیک و بد هر امر دریافت می نمود و گاه گاه در پرده شب گلیم سیاه
پوشیده تنها بنا بر دریافت احوال اهل لشکر و غربا و مسافران در شهر و کوچه میگردید و در لشکر
هم همین معمول داشت و اکثر سال و ماه در مهم صرف مینمود بلکه نتیجه زندگانی خود انتظام امور دولت
منحصر در سفر میداشت اگرچه نواب مرحوم در ظاهر امی بوده هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت
لاکن از رزانت رای و متانت پسند خداداد به بردباری و شواری پسندان دهر در ترجیح میداشت
و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی بسیار می فرمود و کم گو بسیار خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیقی
صاحبزادگان متعین و خدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام ذره بذره
از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روزه معروض حضور میشد چونکه صاحبزاده والا قدر را
بدفع اعادی و اشالیش قلاع بهر جا جبه کر دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان
ارشاد می فرمود که شما را بجمیع امور لایق و دانا دیده براین کارها مامور میسازیم و اینقدر لشکر سوار و پیاده
و توپ خانه و خزانه بشما می سپاریم باید که در کار سرکار قصور نکرده به هوشیاری تمام سرخرو باید آمد
و در غیبتش سردار و سپاه معینش را پیش خود خوانده موکد میساخت که صاحبزاده جوان است

اورا نگذارید که از شما جدا شده جرات بی تدبیر نماید و خبرداری و نگهبانیش بر آن و زنان بر ذمهٔ
فدویت خود قرار داده باشند و نتیکه صاحبزاده از بند و بست کار مرجوعه فراغت یافته مظفر
و منصور بحضور رسید باز به همین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق مودبان و ممیزان
والافطرة نمی پسندند که اولاد خود هم بازی اراذل بی تمیز و اوباش پرستیز گردیده از مناصب
و مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری **فرد**

احتراز از انست بدسیرتان کردن خوش است ۔ صحبت انگوزه ضایع مشک اذفر میکند

بارها مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حشمت و شوکت بسبب مطلق العنانی و نازبرداری
پدران و صحبت اهل اسفل چنان از پایه شرافت و عزت بر افتادند که هرگز سر اعتبار باز نه برداشتند
الحاصل بعد چهار روز یعنی صاحبزادگان را اجازت استراحت محل زنانه میداد و اکثر اوقات
در حجره محل بر شوخی و گستاخی مرد تشجیع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکرهٔ جنگ
چرکولی در میان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام
نمکی بیهوده اختیار نموده از رو بروی ما گریختند و احدی دست بشمشیر برده فدای و از نکو شید از ین رو همه
جانهای خود مفت بر دسیاهی در باختند از حاضران آن مجلس نسیمین خان و نتی کدری که دران معرکه
گاه جادهٔ حلال نمکی پیموده تمام بدن و چشم خود را وقف شمشیر و نیزه ساخته بود جواب داد حضرت
راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگرچه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لاکن
بفرمائید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی و حصول
لطف نظارهٔ حسن و قبح جهان رنگ آمیز است در باخته شد نواب تبسم کرده فرمود که ما بر شما
ایرادی نمی کنیم و روزی محمد علی کمندان را بکفایت مهمی فرمانداد و بسرانجام آن مهم خزانه درخواست
نمود خود برو خشمناک شده فرمود که هر ماه زر حساب مثل مهره از خود از سرکار میگیری و اسراف

بینائی ما خوب میدانیم بروقت کار باز زر میخواهی نه میدانی زیرکه تا این مدت خراب کرده از روی حساب درم درم باز یافت خواهیم نمود و نیز امغلل و مسلسل داخل جرگهٔ حرامیان واجب القتل خواهم فرمود او شوخ منش روازان طرف گردانیده به متصدیان توشک خانه می گفت که فهمیدگی سرکار معلوم شد فقط بر عقل و رای پیر مرد نازیدنی است مرا بتقدیم این امر زر باید و الا کار سرکار ابتر خواهد شد هر چند که عرض گستاخانهٔ او بسمع شریف میر سید اما بشان سرداری و صفت نازبرداری بر گستاخی دولت خواهیش نظر می نمود و به متصدیان توشک خانه و خزانه حکم می فرمود بدهید هر چه که او او باشی منش می خواهد و امثال این از کار بارها بظهور آمده و در فهم علوم قیافه و نظربازی سرآمد وقت و یکتای زمانه بود چنانکه از یک نظر و الا فطرت چندین کارها که مثل مشاهدهٔ نوملازم و ملاحظهٔ اسپان نوخرید و تقرر قیمت آن و معاینه اجناس نفیسه اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع مضامین عرائض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صدور جواب باصواب برمحل برخلاف تقریر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و بیکاری رنج و نزد و درست بیساخت او حافظ حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین عزاده و لنندان قدیار اچنین ذهن و ذکا عطا فرموده بر قوت حافظهٔ و ندرکهٔ اش هزار آفرین بل لکوک تحسین توان خواند آری **بیت**

هر کسی را بهر کاری ساختند		میل او را در دلش انداختند	

روزی فیمابین یکی از فرقهٔ شیعه و اهل سنت و جماعتی مباحثهٔ دینی رو داد و کار از سخن و زبان گذشته بدست و خنجر رسیده بود که جاسوسان مفصل این معنی معروض حضور داشتند پس هر دو را طلب فرموده پرسید که چه بحث دور از کار می کنید و چرا مثل سگان عوغای بی معنی می نمائید سنی عرض کرد که قبلهٔ عالم این مرد بی دین در حق خلفای جناب ختمیت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَاَصحَابِهٖ وَسَلَّم که نجوم فلک هدایت اند جرأت پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید که بنده را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس از شیعه هم

استفسار فرمود تا او بطور مذهب خود عرض نمود که ابوبکر صدیق خلیفهٔ اول رضی الله عنه از مرتضی
علی کرم الله وجهه چنان کرد و عمر خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه در جناب ائمة السادات فاطمة الزهرا
رضی الله عنها چنین کرد و بارها رنجانید پس پاس خاطر آنها بر سادات بنی حسین چیست خود بدولت
عدم دل شکنی هردو مبحث منظور نظر داشته بزبان حق بیان از شیعه پرسید که تو در حق کسانیکه
حرف میزنی زنده هستند او عرض کرد نه تا بعتاب حیدری خطاب کرد مرد آنست که عیب هر
کسی رو برویش ظاهر کند نه که بر قفا بزرگان گفته اند که غیبت حرام است شاید تو نسل حرام هستی
که درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر درچنین بحث سیئ الادب اوقات ضایع سازد و مخل کار سرکار
شود شلیطه و میخ کوب برای خود آماده بداند و روزیکه به محفل حضور اهل هردو فرقه حاضر بودند یکی از
اهل سنت وجماعت نقلی گذرانید که مسافری براسپ سوار شده راه میرفت قضارا در اثنای راه خلابی
بود ناگاه پای اسپش درآن گل فرو رفت راکب فرود آمده عنانش بگرفت و بیرون کشیده گفت
که باستعانت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق
اعظم رض بیشتر خرامی حرکتی نه کرد باز گفت از قوت فراست حضرت عثمان رض بیرون شتابی از جا نه جنبید پس گفت
بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی الله عنهم اجمعین قدم پیشتر گذاری همون زمان اسپ از آنجا جسته بیرون
آمد سوار شمشیر کشیده گفت ای اسپ تو رافضی شده نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
کرد نواب بمجرد شنیدن نقل تبسم کرده جواب داد که وی عجب نادان محض بود و جاهل سخت نداانست
هرکه زورمند بود اسپ را از گل برکشید ونمیدانی که ازین نقل صریح سراسر عجز وانکساری صاحبان
پیشین ظاهر میشود پس گوینده بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت غافلانه از مصاحبین
خصوصاً با علی زمان خان می نمود چونکه صوبه سرا فتح شد روزی سوار گشته به تماشای شهر از یک
راسته خرامان گردید و در بعضی کوچهای آن شهر اکثر تنور پیش خانها واقع شده اند از جاهران

پرسید که این فتور به چه سبب و آبادی اندا و شان عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
ویرانه بود و الحال نظر به پرورش خلق الله و رعیت نوازی حکام پیین مردم از هر دیار رسیده شهر
آباد شده است فرمود عبارت آرای موقوف شما نمیدانید که این مرد و زن برای خانهای خود ها
جنگیده مرده اند اما لفظ لونڈی کا یعنی کنیزک زاده که زبان زد اکثر و کنیان است بر زبان مبارک
جاری بود و هر کسیکه خشمناک می شد او را باین لفظ میخواند بلکه عین الطاف و نوازش وابسته این
لفظ بود علی زمان خان روزی برمز و کنایه عرض کرد که این لفظ رکیک شایان صاحب شوکت
و ذی هوش نیست تبسم کرده فرمود ای صاحب ما و شما هر دو کنیزک زاده ایم فقط حضرتین سبطین
یعنی حسنین علیه التحیة والرضوان بی بی زاده اند پس همه حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
زیرا که القاب مقدسه جناب والدهٔ ماجدهٔ آنحضرات خاتون دو جهان است و هر جا که برای
سر انجام مهمی لشکر متعین میساخت از آن لشکر هرگز بیفکر نمی بود و بانواع لوازمات چه از زر و
چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تائید آن جماعت منظور نظر و الا میداشت و هر قلعه را
که تسخیر میکرد مرمت آن قلعه و بنای حصارهای تازه لکهوکها از صرف میمنود چنانچه اکثر قلاع
زمین دوزی و کوهی پایان گهاٹ و بالاگهاٹ شاهد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
و اچکرها برده و دزدی و حرامی از صفحهٔ شهر و قصبات و قریات قلمرو خود حک ساخته احیاناً کسی جا
قطاع الطریق و دزدی بعمل آمده و کاولی گر یعنی نگهبان آن مرز و بوم را بلا تامل بدار می کشید
و شخص خداترس و نرم دل را در انجامی گماشت و لشکریان را بداد و دهش و رعایا را بمدار قول
بی کاهش و کاوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
یکطرف آن حرف ح و طرف ثانیش نقوط مضروب است و فلوس و کاس مسمی فیل سبب رواج شر
[illegible]

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاه سقط شد و ازین معنی بحضور تاسف تمام دست داد
تا شکلش بطور یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نه فرمود و هم دران روز نارونیکه بر عهده
داران و حوالداران کارخانه دولت به تخریب امور غضب آلود بود نقشا را داروغه دار الضرب
بحضور عرض کرد که بر فلوس کدام ضرب ارشاد شود و در حالت خشم فرمود شکل کیر ضرب کن پس او
همچنان چهار پنجهزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
ازان بعضی دانایان بحضور عرض کرده همهٔ آن فلوس را جمع کنانیده گداختند و بشب یکشنبه
در سفر و حضر رقص زهره جبینان قمر طلعت میدید و در ایام دسهره که عید اهل مرهٹه است اگرچه رسم
کفار است و بدل ازان متنفر می بود لاکن به محض پاس خاطر تالیف قلوب میسوریان که عبارت از اولاد
چک کشن راج وڈیر و کارپردازان آنجاست بنابراینکه حضرت مرحوم هردل عزیز بود بحکم آنکه تقلید
کفر کفر نباشد در یوم جشن میفرمود و فرزندان کشن راج و نندراج را بمحل عالی بار داده دو سه
ساعت اوقات همایون بنظارهٔ آتشبازی و جنگ آهوان و زور آزمائی جوامیس و حملات
فیلان کوه شکوه بایکدیگر و پنجه بازی مصارعت یلان تن و هند که در دکن جهٹی نامند صرف میفرمود
خران را بجای آب شراب خمر بسیری تمام نوشانیده در تیش صحن جهٹی محل عریان کشیده بر شیر زنجیر بند
میگذاشت و حملهٔ شیر و الدرزنی و غوغای خران مشاهده کرده تبسم می فرمود و حبشیان خفتان گلیم
پوشانیده با کتکهای صندلی اخر وسان می پکانید و بعضی ملازمان قوی را حسب آرزوی
آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در زمین عریان روان میفرمود نواب در شست اندازی
بندوق عدیل و نظیر خود نداشت چنانکه در وسط ساحت عریان درخت موزی نصب کنانیده
شیرزن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت با شیر درآویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از
جان بجست او را بانعام زر و خلاع و اضافه از آزمونیاز مستغنی میساخت چونکه شیر غالب گشته

مرد را بر زمین آورد و تفنگ برداشته چنان میسوخت که تیرش از سر شیر مگذشت و مرد سلامت بر میخاست و در اوایل و آخر عہد سلطنت خود بنا بر رعب افزای بقطع گوش و بینی و دست و پای اسیران مرہٹ و دیگران فرمان میداد و در مہار کاٹ بتجویز و اغوای بعضے خواجہ سرایان مردم آزار و عاقبت خراب اکثر دوشیزگان شکیلا ہر قوم را خواہ برضامندی والیان آنہا خواہ بجبر طلبیدہ آغوش عشرت با آنہا گرم می بود و کنیزکان مہ پارہ نابالغہ را نیز بدستوریکہ مذکور شد بہم رسانیدہ داخل تا آنکہ سال محل زنانہ میفرمود و ریش و بروت و موی ابرو و مژگان می تراشید بعضی اسود الفام گفتہ اند و قوی جثہ و میانہ قد بود و نقش مہر دیوانش کلان مدور این بود بیت

مہر تسخیر جہان شد فتح حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

نقش مہر جیبی بنام فتح حیدر بود بہ ہیئت شاقہ یک حرف حاء و آخر گونہ بنا بر دستخط کہ لازمہ ارباب ریاست است مشق کردہ بود باین شکل ی غرض از ابتدا عروج دولت تا وفات در ہوشیاری و حزم و احتیاط و تجربہ کاری و دانائی تمام بسر بردہ شخصی تاریخ رحلتش درین فقرہ یافتہ۔ آہ مردے حیدری دل رفت ✣ و دیگری این فقرہ کہ جان بالاگھاٹ برفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر جلوس خدیو والاشان سپہر المکان جناب ٹیپو سلطان و ترویج و تنسیق مہام سلطنت خداداد و بیان لشکر کشی جنرل لانگ و جنرل اسٹوٹ سمت ندو اسی و مراجعت شان بمدراس و رو داد سن یکہزار و یکصد و نود و ہفت ہجری آنکہ

ہرگاہ کہ خان فدویت نشان یعنی جہامیر زاخان خایز حضور سلطان گیتی ستان گشتہ احوال پر اختلال

انتقال نواب مرحوم وضبط وربط لشکر درخلوت مفصل معروضداشت وباقسام قسمیه طمانیت کلی از سرداران لشکر خصوصًا از کریم صاحب برادر خورد که جلوسش بمسند دیوانی خاطر والا را گدر کرده بود حاصل گردید ومبشر اقبال بگوش هوش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید رباعے

مشنو از کس پای دولت را نه اندر رکاب	تا دو اسپه پیش پیش آید نزا فتح وظفر
شاهبازا ز صعوه نه هراس ومیندیش از عدو	کی غضنفر یا بدانه روباه شل هرگز ضرر

بحسب معروض دولت خواهان صمیمی که بدرجه اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود خود را با سپاه در قفای معتمد علیهم بلشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بهجت اثر بدولت خواهان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید نظم

بیا که رایت منظور بادشاه رسید	نوید فتح وبشارت به مهر وماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد داد خواه رسید
فلک نوید بهمین داد اهل دوران را	زمان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

یکسر سرداران وعهده داران فدویت شعار مع کریم صاحب باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب سعادت اندوز گشتند وبتالیف قلوب قدیم الخدمتان وراثت دولت را کرسی نشین ساخته بساعت سعید روز شنبه بستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار ویک صد ونود وهفت هجری صدر آرای جاه وجلال ووساده پیرای عز واقبال گردید چون اورنگ حشمت وممالکت ازیمن قدوم آن خورشید اوج سلطنت وفرماندهی در علو قدر ومنزلت از سپهر برین برتر آمده وملک ودولت رواج خسروانی ورونق جوانی یافت بجهت تکلو خدمتی ومهو خواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات شاهانه بنواخت وبمناصب بهیه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلس جشن

وسور فرمان داد فرد

بیاراست بزمی همایون که او را	بهشت و بهار است مولی و چاکر

دوران مجلس شعرای فصیح زبان و ندمای ملیح بیان از ابر طبع در آبدار نظم و نثر نثار کرده از خوان احسان
سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد از انکه بساط مجلس سور و سرور در نوردیده شد قدم با
میمنت بر مسند انتظام امور جهانبانی نهاد و فرامین ضبط و ربط به جمیع قلعه داران و حوالداران و
تحصیلداران ممالک محروسه فرستاد و به اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب
کارپردازان ملک و لشکر آغاز نهاد و همگنان سر بر خط فرمان والاشان گذاشته بتقدیم خدمت
کمر سعی بر بستند هم چنانکه حلقه بگوش اطاعت نواب مرحوم بودند غاشیه انقیاد خدیو والانژاد بر
دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز نام کوته اندیش طراق تا محمود مخالفت سپرد و با سردار
انگریز که بجوار بلاد نگر باتفاق قوم نایار ریشه فساد و شر دوانیده بود موافقت کرده در تسخیر
قلعه بندر کوڑیال ترغیب نمود پس از انکه سردار انگریز قلعه مذکور بدست آورد نمک حرام مسطور
باقتضای نقاض دلی و بیوفای قلعه نگر بوی سپرد و بهمرهان زبان سپه سردار فراسیس و دو هزار
فرنگی بسرداری کون تلیبیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرد بعد چندی خود
بدولت یعنی سلطان والاشان که از سردار و سپاه جیش عسکر جاطلبی دست داده معه لشکر نصرة پیکر
کوه چیده ساحت کادیری پاک را از فر نزول رایات و اعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر بوقلمون
ساخته بود که جنرل اسٹوٹ و جنرل لانگ از راه چنگل پٹ بعزم مقابله سلطان گیتی ستان تا وندواسی
لشکر کشیدند خدیو مظفر باستماع این خبر بسان غضنفر با تمامی عساکر ظفر مأثر از راه دوشی مالور بدفع
اعدا نهضت فرمود و بفاصله سه گروهی وندواسی محل نزول رایات جاه و جلال نمود روز دیگر
فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه و میسره و قلب باهین و رست آراسته توپخانه پیش رو
گذاشته معه فراسیسان صف آرای جدال و قتال گردیدند و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

هل من مبارز رسید ندومی که الحاق جمعیت فرانسیسان به جنود رزم آرای سلطان جنگ آزما یقین دانسته پا برجا ماندن نتوانسته آن روز صلاح در جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح حال و رعایت مآل شمردند و همون شب انگریز مدراس عنان مراجعت رسید بنابرین صبحی فردای آن روز قلعه وندواسی شکسته با تمامی حشمت خویش بمدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب کوچ کرده به سواد ترواتور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند که بلاد نگر و کوڑیال بندر متصرف انگریزان بندر بمبئی رفته بهر قریه و قصبه آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی غنیمت جویان نیز که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سر نخوت بر داشته در مقام عناد و فساد پا فشرده اند چنانکه ایلچی شما مبارز نار دار سر خیر اخبار نویسان که در دار السلطنت است با قلعه دار آنجا یکدل و یک زبان شده در فکر خرابی خانه جاه و جلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشته است و سید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کڑپه وقت را غنیمت انگاشته چند پیاده و سوار جمع ساخت و عهد و مواثیق و شرایط موافقت با انگریزان مچهلی بندر باراده تسخیر چند و کڑپه

با بیان موکد ساخته رعب افزای آن سمت است

ذکر متوجه رایات ظفر آیات سلطانی بصوب اعادی و استخلاص بلاد نگر و کوڑیال بندر و غیره و غارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنابی بدست غازیان و سزای معقول یافتن داماد حلیم خان از دست قمر الدین خان و تقرر صلح فیما بین سلطان و انگریزان و انتقال محمد علی شجیع بظهور جهالت نا مطبوع و

روداد هشتمین سال آن که

چون علی التواتر اخبارات بغیان و فساد است فتنه انگیزان و تسلط انگریزان وران ملک بسمع شریف رسید عزم قلع و قمع بنیان ایاز نا عاقبت محمود و دیگر شرارت کیشان آنجد و درست کرده بدر الزمان خان بخشی را با هفت هزار تفنگچی و صلابت خان بخشی را با شش هزار اسلحه دار و میر غلام علی بخشی را با ده هزار پیاده احتشام السر جیلی و سپه سالار میر معین الدین عرف سید صاحب دریایان گهات گذاشت و خود بدولت با تمامی سپاه خونخوار و فراسپان تهور شعار باستیصال ریشه خس و خار نواحی نگر نهضت گماشت و مساهله در پاداش عمل آن شوربخت که الاخیر فی عبیدی صفت کاشقه او بود بعید از آئین هوشیاری و دور از ضبط امر داری دانسته بطریق ایلغار دوید و در کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور رسید و همدران حین اشارت بر آوردن صندوق جنازه نواب مرحوم از مدفنش کرده بودند نزولش به مقام معلوم ورود صندوق نیز معاً اتفاق نمود تا معتمدان بارگاه حسب الحکم با خراج صدقات و کفارات جنازه را بسر رنگ پٹن بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کنجام بر ساحل این طرف جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکرکشی به تسخیر پایانگهاٹ به تعمیر مسجد و مضجع منوره فرمان داده قلعدار آنجا بآئین بهین احداث کرده بودند اندرون مضجع مذکوره بخاک سپردند و محمد علی شجیع را مع جمعیتش به بندوبست دار الامارة و عزل بدخواهان و نصب فدائیان حلال نمک بسیر کوچانید و قمر الدین خان را با لشکر میر صاحب مرحوم بدفع فتنه سید محمد خان مختار کل کرده سمت کرپه رخصت فرمود و خود آهنگ نهضت های بلند و از مسیر نهضت های با اجنبیان آن موکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیون هلی و مدگری و صوبه سرا احد و چیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت و لنجاخان فوجدار آنجا از راه دولت خواهی مع توابع حاضر حضور شده بشرف زمین بوسی حاصل ساخته مورد الطاف و نوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیده

ببادیه نوردی راه دور و دراز بازمنه مقصور اعلام استقلال و رایت استیلا در فتح تنبیه آیاز برافراخت
دچون شیر قضای بر قفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تا سه مرحله غیر از
اشجار متراکم که هر شاخ سر بآسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب دران ظلمات کم کسی دیده تا هر
قدمیکه فرا پیش می نهاد بنیان سبقت جسارت بدخواهان اعنی جماعه ایاز مردود بر باد هزیمت میداد
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سد راه بدستیاری ظفر مفتوح و احوال منهزمان مقبوح ساخته پر تو
نزول رایات زیر گهات سیورم انداخت و پیش ازین بشهرة قدم لشکر نامسعود آیاز مردود با
سرمایه مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد رسانی ازان دائره کوهستان مضیق المجال بر آمده بقلعه
کوڑیال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت دار السلطنة گرفت بر سبیل ایلغار از راه بنگلور ر
شتافته در دامن کوهچه گری کٹه بر کنار جو فرود آمد و بر مضمون این بیت

ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم	وگر با چو او صد برای بجنگ +

مد نظر داشته بمقتضای دوراندیشی از راه گرگ آشتی جاده یگانگت و مصادقت با قلعدار
بغی آنجا پیمود و لعد استحکام بانی محبت و وداد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
تنها بخانه خود می آیم و بملاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صبحی حسب
الفرمان والا شان به بندوبست خطه نگر از راه کوڑک بشتابم قلعدار مذکور سخنان خوش آمد
واله فریب شیخ مزاور را از جا رفته گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
واگذاشتنش داد چون او کار حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تاکید ساخت هر گاهیکه من در اندرون
قلعه ترئی حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیائید و بر فصیل و برج و باره بیرق بندی
نمائید پس خود به بدرقه پنجاه مرد کار گذار و دلاور اندرون دروازه رسیده ترئی نواخت

وبلا تاخیر محافظان آنجا را دست بر پشت چنبر کرده همراهان خود را بر دروازه قایم نموده بمجرد اصغای
صدای تری کمین داران چابکی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف یزک بندی نمودند
خود شجیع دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعدار و نایبانش و انچه شامیا و شرکائش رفته او را از گردن
چشم بغاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده محبوس ساخت صبحی بتجویز والده
ماجده سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پرانیده و شرکا شامیا بدار کشیده او را با طوق و زنجیر
مستحکم در قفص آهنی که جزای بدکرداریش همین بود بند کرده قلعداری دار السلطنت بسید محمد خان
مهدوی که رفیق سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بذمه اسد خان رسالدار که مرد شجیع
و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شده بکوچهای دراز مع خطوط
والده سلطان و کیفیت نامه بند و بست دار السلطنت بهمدران مقام شرف اندوز اقدام بوس
جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور قدمت خود بعنایت پدک
و خلعت سرفراز گردید روز دیگر سلطان والا شان فدائیان را فرمان عبور گهاٹ داد تا سپاه
ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل که جوقی انگریزی با توپ و تفنگ
سر راه گرفته بود گذاشته از جانب دیگر صعود کردند در عقب محافظان آن طرف فرا رسیده
شلکها ریختند و جماعت فرانسیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازه اخیر گهاٹ
هجوم آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق با هم جنسان افگندند و خود بدولت بدریافت سراغ
راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار لیان سحاب بر اطراف جبال بر آمد و بغتةً بر سر آن اجل
گرفتگان چون مرگ ناگهان بر آمد و چندانکه دست یافت جیوب همت خصمان بشمشیر بران بشگافت
چون جماعت انگریزان و جوانان بغی نکبت نشان از عرصه معارک واقع دروازه پهلو تهی کرده
بهیئت مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلادت نشان و غازیان کشورستان

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر راهی مستعد قتل و حرب نشستند و توپچیان مورچال قایم کرده بشکست و ریخت حصار قلعه همت مردانگی صرف کردند هر چند که بدواب منهوران پای استقامت و مردانگی کرده با شکوه انگریزان و جماعهٔ منحرفان از جا رفت اما تردد خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهر شان در غایت ناامیدی و نهایت زبونی آوارهٔ وادی غم و اندوه اسیری میداشت و انگشت تحیر بلب و دهان تحسر آنها میگذاشت و حال بدین مقال انجامید بیت

نه یارای رمیدنها نه رای آرمیدنها | مرشک چشم حیرانم نه میدانم چکیدنها

علاوه این حصار نایابی جرعهٔ آب که چاهی مدار زندگی قلعگیان بدان وابسته و در پایین دیوار بروجی واقع شده بود بصدمهٔ سنگی که از مورچال بمثابهٔ شهاب ثاقب بر همین دیوار واقعه چاه نزول نموده حصار از پایه خود جدا شده دران چاه افتاد آبروی خود ریخته بود دران سر البستان بی آب آبدیدهٔ جرات الیشان ریخته و قحط نیم سیر آرد نان گرد کوچهٔ مذلت بر فرق منزدوان سیر از جان بیخبر جز کباب جگر سوخته سیخی برشته نمی یافتند و کارد باستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند و برای یکدانه برنج باریک و کنده و رحسرت و ملال می افتادند و هر دم می خونابهٔ خمخانهٔ غم نادیدنها می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچی با دوسه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا با خمهای مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بردند طلایه داران برین معنی اطلاع یافته شب دیگر از توپ‌ها بنادیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعگیان را از آب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند هر چند با مید آب چون ابر گرد نده قطره زن ساحت تردد گشتند اما از دست طوفان کاری برقنداز ان رعد صولت بعضی غرق بحر خون شدند و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بسنگ فراشکسته به پناه قلعه در شدند چون عاقبت الامر سردار قلعه و نایبش به گرفتاری پنجهٔ قهر و غضب خود ها را رنجه دیدند مضطربانه بتشبث

ذیل عافیت دویدند یعنی بوسیلت محمد علی شجیع شهر و قلعه بتسلیم گماشتگان درگاه والا کردند چون بیاوری
طالع روزافزون جناب والا به هجده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تاریخ بدیهه گفت که - حیدرنگر گرفته
(۱۱۹۷) سلطان رحمت جنان مکافات اعمال سخرفان بدشنام قبیح ونفر بهای وقیح رسانیده همگنان را
درسلاسل اساره سلسله برپا و مسلسل گردانید و جماعهٔ انگریزان را علیحده در اماکن محروسه محبوس
فرمود ایاز که ازسر جاده خصال محموده وفاداری وحق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
غرق شدن فرعونیان بی سامان آگهی داشته خود مع عیسویان غریب الدیار در ذیل ناسازی نیل
مقصود متنبه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جهاز
از بندر کوڑیال سمت بندر سورت و بقول بعضی بندر بمبای بگریخت و با فرنگیان آن حدود
بسازش و نوازش و ابذال مبلغ خطیر درآمیخت دران حال جاسوسان هشیار مغز خبر رسانیدند
که جوقی بسر خیلی کرنل کیمبل نام بکومک قلعه مع رسد گران می آید بسکه نایرهٔ غضب سلطانی مشتعل گشته
چون برق خاطفه تند تاخت و سواران پاگاه را بمعافی اموال غنایم آن جوق پیش آهنگ ساخت
و قزاقان و سلحداران را صد روپیه دیت اسپ مسقوطه مقرر کرده براند و به میدانیکه دو تالاب پر
آب بفاصله نیم فرسنگ بود حسب الحکم والا رسالهای تفنگچی و پیادگان شیر توامان و باندار ان برق
نشان توپ خانه را برپند تالاب قایم کرده مستعد آتش افروزی شدند گرد گرفته فرمان رزم درداد
و سوار چپو و کا گر اگرچه این قوم داخل گروه پنڈاره اند اما در امر قزاقی بر آنها سبقت می بردند و در
فنون مردم آزاری و غزا باکشی مشهور دهراند چنانچه با خدنگ بی نیشکر مفت جان شیرین خود میازند
و دیگری را هلاک میسازند به پریشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرنل مذکور چون بحر هلاکت
و غارت گرد خویش متلاطم دید برای آب نکرده بدلاوری و آب و تاب تهور پا در سر ابستان
رزم قایم داشت آخر بسبب کمی شرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

وبا دو سہزار مردم بار وہفت ضرب توپ وہزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاہ برادر اسد
علیخان بیگین پلی والا کہ در شروع این جنگ دو ضرب توپ بہ مخالفان سپردہ بعد تلف اکثر مردان
کاری از معرکہ گاہ پس پا شدہ بود چون مزاج وہاج والا را بر این معنی ناخوش وبرہم دید باز بپاس
ناموس شرافت وجمعیت با ہفتصد مرد جری کوشش نمایان در ایذای آن لشکر بظہور رسانیدہ
بانی قتل وغارت آن جماعت شد وآخر یازدہ زخم سنان وتیر وتفنگ برداشتہ مجروح ومظفر گردیدہ
بود دلبسکہ شعلہ قہر وغضب سلطانی بجنبش تند باد فتنہ تک بجرامی آن مرد دبالا گرفتہ بود زبانہ خصم
سوزی ملتہب فرمود وجنود قاہرہ وجیوش باہرہ چون صاعقہ شرربار ناگہان بر سر قلعہ
کوڑیال بندر در آمد ولبسان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن وبہ پرانیدن خس
وخار آفات غضبی دیدہ خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم برشکال کہ مقدمۃ الجیش
حوادث آسمانی بود دلشکر کش سحاب طوفان خیز وباران مرگ انگیز گردید وبا تیغ بازی برق وکوس
نوازی رعد وتیر باری قطرات بر آن سرزمین قطرہ زن در رسید وچندان خاک ناساز ابر دتہر
جوشید کہ دران خطۂ زمہریر آسا تابش مہر بمدت دراز کسی بچشم تصور ہم دیدہ ودران ساحت سراسر
سطح آب چتر خیام لشکر کرم از باد بانہای سفاین بحر بمعاینہ می آمد بالکہ بر روی آب ثبات اینہمہ قباب
باحباب بی ثبات ہمسری میکرد تا آنکہ رودخانہا لبریز وجریات انہار عظیمہ طلاطم انگیز شد وکثرت
عفونات مردگان لشکر با آن ہمہ جریان سیلاب علی اللیالی والایام محال انتقالات محل جدیدۃ تنگ
آورد وحضرات ملایکہ اعنی میکائیل وعزرائیل علیہ السلام ہریکی بنفس نفیس بر قدر قصر ارزاق وقبض
ارواح متوجہ شدند معہذا مجاہدان لشکر از بہر دفع معاندان با تہور جہد بلیغ نزبذل کردند وہم مرحلہ
ومورچال بانہدام حصار بروج قلعہ بکفایت رسانیدند وبچند منزل کشتی کہ بہمت نمودہ بآلات
حرب وضرب آراستہ بودند راہ دریا از آمد رسد وکومک مسدود ساختند وقلعگیان نیز کہ

بتحمل شداید مجادله و صعوبات محاربه مشهور بودند به برج و باره هجوم کرده داد دلیری و بهادری
و کوششهای مردانگی داده چند ماه جنگیدند عاقبت الامر از ممر امتداد ایام محاصره و کمی آذوقه
دست بدامن عجز و استکانت در زده مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
آراستند تا بانقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زروه حصار انتصاب
یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت برتافت بکثیر محصوران چنانچه اهل آن دیار بچه از اهل
فرنگ هوشیار به پناه دامن دولت آن جناب نوازش انتساب درخزیدند و هریک فراخور حال خود
منصب نوکری عمده یافته ناصیه ارادت را بنقوش فدویت متجلی گردانیدند چون سپاه ستم نهاد قلعه منگلور
و هناور و غیره بسهولت و چو مستخلص منتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجاه و جلال شادمانی
سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شجیع بمقتضای جهالت و خودپسندی
و بجرأت و لغزش نابخردی از جان خود در گذشت تفصیل این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی
نام نوکر نواب مغفور بحراست قلعه نگر مامور بود دران حال که ایاز نامحمود الخصال از جاده حلال نمکی
برگردید با او موافقت کرده قدم به میدان بغاوت و شقاوت فشرد چون سپاه انگریز از نهبای
بآن سمت رسیدند قلعه بی جنگ بآنها سپرد و خود نایب قلعه دار انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه
چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود دید به پناه شجیع مذکور درآمده بامید امان جان
و مال در خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعه دار مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
مبارک ارشاد فرمود قلعه نگر باوجود پری ذخائر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
کارخانجات بدست مخالفان چرا سپردی اگرچه غلامی کم ظرف راه بغاوت و کفران نعمت پیمود لاکن
تو که اشراف و بحراست چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه
داری برباد دادی او در جواب عرض نمود اگرچه در قلعه آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ و ذخایر

بیشمار

بیشمار بود لاکن نایکواڑیان و سزاریان احشام باشارهٔ ایاز فتنه باز خلاف مرضی فدوی ساختند
و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار دادند لهذا الاعلاجی دست داد
چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان مآب مستعد گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیده
شد که بصدق این معنی چرا از نایک واڑیان چنان بیخبر بودی و پیش ازان هیچ از چنین سوانح
باطلاع حضور نپرداختی درین صورت صریح حرام خور هستی الحاصل حسب مشاورهٔ دولتخواهان سزای حرام
نمکیش بدار کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچهری بن اسد خان مهکری
فوجدار لشکری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز باین کار مامور شدند
چون همه بامو جب معهود در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کمندان شجیع بود
طلبیدا شتند او جاهل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته من است او را
باید بخشود و بعدم مقدور این امر اول مرا بدار کشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه معروض
حضور داشتند بران ارشاد شد که امروز بپاس خاطرش مجرم را از دار معاف دارند و به نیز کداران حضور
بسپارند الیشان هم چنان بعمل آوردند پس سلطان والاشان محمد علی را در خلوت طلبیده در تنبیش
اصرار بیشتر نمود و فرمود بچنین امر مایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد مهمات دولت رخنهٔ
عظیم و قصور فخیم در ساختن است اما از روی شرع شریف بپاداش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
و قلعداران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمکی نکنند قطع نظر ازین نه مبدانی که سیاست شایان ریاست
است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بیفرا کردن و بمکافات هر اعمال پرداختن لازم بل
واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
جهالت قدیمی که جبلیش بود باین وقت اخیرش رسیده دست اجل کوس جبلیش بر قفا میکوفت
بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی رخصت برخاسته داخل خیمه خود گشت آری فرد

نصیحت را بکج طبعان اثر هرگز نمیباشد	که ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آهو را

اگرچه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کارنمایش اغماض برگستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر باز تیغ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر برآورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را بقتل گاه بردند جاهل مذکور به محض نادانی و جهالت بیجا دانست که **بیت**

خلاف رای سلطان رای جستن	بخون خویش باید دست شستن

فیل سوار در رسید و مجرم را از ان مهلکه برآورده بر فیل خود نشاند و بانگ برزد کسیکه شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سه صد تفنگچی از رساله متعینش با او ملحق شدند تا بالاتفاق راه سرینگ پٹن گرفتند بمجرد وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العمر شکست قدر و منزلتش بهانه می جستند ایمعنی را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف کچی بندر راهی شده است یقین که از انجا بصوب بنبای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذاشتن تمامی ملک از دست دادن است باستماع این ماجرا سوار و پیاده بسراغش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و گیرش گردید و سید حمید سپهدار رکابی را که شخص قوی هیکل و زور آور و مدبر بود مع غازی بخشیان با حضارش فرمان داده پیش راند پس هر دو باتفاق با سپاه کثیر در تاخته بر لبتلی که چهار کروهی از فرودگاه لشکر ظفر پیکر بود در پیوسته بسخنان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا فریفته براه راست آوردند چونکه جاهل مغرور از فعل خود نادم گشته بود بیمنکه از فیل فرود آمد سپهدار مذکور دستش گرفته مع مجرم واجب القتل و شرکاء بیدانش و عقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی و زمانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را با زیور طوق و زنجیر آراسته در پالکی برقع پوش نشانده روانه سرینگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمه خاص فرمود و بعضی شرکیان او را باثبات جرم انحراف بقتل رسانید و بعضی را دست و بینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از شر آتشش بخرابی رسیده بودند تا دو منزل تعاقب کرده برا بسر طوق و مقید با نگها بر زدند که ای
خانه برانداز بساط وشش تو باین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و بینی باختیم هرگاه که این شور و غوغا
بگوشش رسید رگ غیرتش بحرکت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاه طهارت کرده چون چراغ
صبحدم زبان خود کشیده جان داد و بعضے گفته اند که در انگشتش حلقه طلائی الماس پیچیده بود بر آورده
الماس بر یک سنگ کوفته فرو برد و مرد شخصے تاریخ بدیهه چنان گفت که ـ رکن دولت به افتاد ـ چون
بدر رفته صبحی او را در پالکی مرده یافتند برداشته مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بحقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کیمیا اثر گذشته از ان صندوقچه مقفل که دران
چند خطوط سرداران انگریز که در مهم پاینگهاٹ بنابر الحاق و موافقت با خود و تقرر جاگیر عمده ترقیم
و ترسیل داشته بودند در کاغذی پیچیده داشت بر آمد اگرچه آن دولت خواه با کراه اینمعنی جوابیکه
شایان حلال نمکی بود بایشان برنگاشت اما بساده لوحی خطوط را چاک نه نموده بود ناگاه قرطاس
آفت اساس بنظر فیض منظر در افتاد بمجرد استماع مضامینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان
بغاوت و تهمت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر
انداختند و پسرانش را داخل بندگان ساختند و خادمه یعنی منکوحه اش را بزوجیت یکی بنده پاکدل
و نیک خصال بخشیدند و نیک مرد باتمیز تا زندگیش از نام مادر میخواند و خدمتش چون فرزندان سعادت
مند بجا می آورد و والدهٔ سلطان باستماع این خبر افسوسها خورده و برز و دو رنجی آن حضرت
نفرینها کرده زوجه اش را که در دار السلطنت بود نزد خود بجرم سرا طلب داشت اگرچه کمندان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقرا نوازی مشهور گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه
درویش در خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسب و فیل و پالکی صرف فقرا میداد چنانکه نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیدهٔ او را از فقرا بقیمت گرفته باز بروت کار یا و عنایت میفرمود و صیت دادودهشش

بحدی رسید که اگر گاهی بر دیوڑی خاص نواب بهادر درویشان جمع شده آواز میکردند تا حکم
میشد که ایشان را بگوئید که نزد دان او باش منش بروید و او از ین معنی بسا خوشدل شده از نقد و
جنس و ظروف و پارچه هر چیکه موجود میداشت بآنها می سپرد و بعد فوتش چون جستند در صندوقچه
خاصش با وصف موصول هزار روپیه ماهیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند
پارچه مستعمل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده امین شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
فیلی چیزی نیافتند القصه بعد از انکه قلاع آن نواح بحراست دولتخواهان ناموس پرست سپرده شد
و بدر الزمان خان که از لشکر سید صاحب بعد جنگ بندر گوڑ لور حسب الحکم حاضر گشته بود
بفوجداری و ایالت الکه نگر نامزد گردید سلطان گیتی ستان از آنجا الویه عالیه خود را بصوب
قلمرو کوڑک که نایماڑان و کوڑکیا منتقی در آنجا و زیر سر شیخی مرتکب جرات بودند و بعلت فساد
انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نمودند متوجه فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل فساد
جنگل هر جدا و شقیان نواح کوڑک که در خلال جبال شامخه مختفی و متولد می بودند تاخت
آورد و چندان که دران دشت و کوهستان دستگاه رسائی یافت سرهای منحرفان وقاحت
دثار چون مار به نی نیزه و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک بروفت
و قلعه مل را بمنظر آباد موسوم ساخته حواله قلعدار دلیر نمود و بایالت در وبست بلاد کوڑک زین العابدین
خان مهدوی را که دولتخواه قدیم بود تشخیص کرد و بنا بر تنبیه و تادیب و عزل و نصب شرارت
کیشان و طغیان آن نواح موکد و مکان صوبه نشین را که مرکره نام داشت بظفر آباد مسمی ساخته
مامور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال با موکب ظفر کوکب بدار السلطنت سرینگ پٹن رسید تا اکابر
و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر
انتساب فایز گردیده بانواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بهم نوز

بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اضائت پذیرفت بعضی مفسد انرا که بانی مبانی فساد
بودند بفدای قدوم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعدهٔ کلیه ریاست است بدار کشید
و بتوپ پرانید و در ربقه بسیار از نایاران ملا دبل و کوڑک که متدین بدین ترسا بودند در ربقه اسلام
در آورده و بشرف ایمان مشرف گردانید و رایت وَرَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا بر افراشت
هر گاه که کوکب دولت و حشمتش در عروج به معارج رفیعه فر و شوکت و ترقی بمدارج علیه فتح و نصرت
بود و نقش انتظام در چار سوی مملکتش بر مراد نشست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم
و نیز شجاعتش بر چار جهت اطراف ممالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اعادی
و حساد بتحبیب عدم در کشید هیچکسی را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی
نماند و بطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت هر زری بالی چون دراج بال و پر طاقت
ادعای مساوات نیفشاند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سو دست
قدرت بسته و بهمه جهت سر پنجه زور شکسته میداشتند قطع نظر از این ورود جمعیت کران فراسیسان
بندر مورس باستعانت آن خدیو داد رس خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود را
بالکلیه در آشتی انگاشتند سرداری را از اعیان حکومت آنجا با مینشر شلیبر و کرنل ڈالس بطریق ایلچی
با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان والاشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحریک سلسله
مصالحت برروی خلایق کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید و آفت
شوارع غیر مطروق بمرور ایام فایز حضور شده دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت شامل یافته
ودایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذرانید و بسخنان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف غبار کینه و نزاع شست
و شو داده استخلاص اسارء انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از اماکن و
قلاع مضبوط باشد استدعا نمود و چون التماس سعادت اقتباس ایلچی بعز اجابت رسید میر معین الدین

سرخیل لشکر پایانگهاٹ تبرک تعلق از ضبط فرمان داد و کسان انگریزان نیز از قلاع متصرفه بالاگهاٹ رخت اقامت بربستند و گروهی از اساره پایان گهاٹ مع عبدالوهاب خان و نوابجانش از قید رهائی یافتند و بسیاری از صناعت پیشگان آن جرگه مغبون مغضوب گشتند بعد مهد قواعد مصالح و شرط و پیمان برهنمونی فکر رسا باحداث اختراعات کار بست و دوسایر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا هر سرگروه متکفل نظام و متعهد مهام امور متعلقه دیوان ملک نامزد کردند چنانکه در ایام سابق و در حین حیات نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردمان بار از اصطلاح و آئین فراسیس بود در عهد خود قلم ابراد بران رسوم برکشیدند و بتجویز میر زین العابدین شستری که برادر خرد حقیقی میر ابوالقاسم خان حیدرآبادی المخاطب بمیر عالم شستری بیشد قوانین مسطوره باصطلاح فارسی و ترکی بدل نموده کتابی مسمی بفتح المجاهدین ارقام فرمودند و بجماسپهدار خطاب دادند و فی قشون چهار رساله پیاده و یک رساله سوار مقرر فرمودند و جماعه صد نفر را جوق میگفتند پس سردار رساله رسالدار و سردار جوق جوق دار نامیده شدند و در یک جوق دو سرخیل و ده جمعدار و ده دفعدار مقرر گشتند بدستور چند سوار را بر قاعده ارباب فرنگ آراسته عسکرش نام نهادند و لشمار سی صد مردم ازان جدا کرده بهٹیپ و لود سوار آنجماعه را به یوز مسمی ساختند تا سر کرده ٹیپ و لود ٹیپ دار و یوزدار و تعقیب آنجماعه که در اصطلاح فراسیس و انگریز مسٹرو اجیٹن گویند بر خلاف نقیب قشون و رساله به یساقچی نامیده شدند لشبر باشرن موسوم و حاکم چهار ٹیپ به موکب دار ملقب شدند همچنان جمیع کارخانجات باختراع و ترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آینده بر محل لاحقه خود مذکور خواهند شد و شستری مذکور سپهدار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته بجیب گیر دمک زبان زد عالم گشته بود همدران آوان بار کچهری بخشش کچهری و سوار کچهری و به عسکر کچهری و بنده کچهری باسد اللهی کچهری نامزد گردید و همدران سال طرف و شوارع منتهای حدود قلمرو خود که برزخ حایل و حد فاصل بوده از همه

جهت بالکلیه از عبور رهگذران جانبین مسدود فرمودند

ذکر تردد و تگاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در پایانگهاٹ بود و کیفیت جنگها که فیمابین سپه سالار موصوف و انگریز و فرانسیس پیش از تقرر صلح رو داده سن یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری و حضور طلب شدن سپه سالار صدر مع لشکر و ارفاع قلاع پایانگهاٹ در سال یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه مستخلص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف ترچناپلی یلغار کرده بتفتیح قلعه کرور و ڈنڈگل وغیره همت گماشته است بمجرد اطلاع اینمعنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی رسالهای تفنگچی و توپ بدفع شورش خصم پیشتر براند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نهضت نواخت چون خان مذکور یلغار کرده قایز تر و ریاله شده بود خبر رسید که عثمان خان نزین قلعدار کرور با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد درویش خان و سرپت راؤ دسته داران که بجهت تنبیه پالیگاران شرارت کیش نواح پالگهاٹ نامزد شده بودند رفته است کرنل مذکور تهانه دران قلعه گذاشته پیشتر کوچیده قلعچه اروا کرچی را محاصره کرده بخشا لیش آن سعی می نماید خان مسطور از آنجا شبگیر زده بر سرش رسیده این طرف جوی اروا کرچی محل نزول عسکر خود نمود

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بترک مورچال پرداخت و آن طرف جوی مذبور آن روز مقام کرد چون روز دیگر بنظر دور بین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ از ینجانب برداشته بی اندیشه بتسخیر قلعه همت گماشت و منبری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمر الدین نامی جوقداری را مع جوقش با آلات حرب و پیکار وانتخاب و مستعد بتعیت قلعدار و سعی در دفع اعادی تاکید کرده به بدرقه رساله همت خان بخبری که همشیره زاده پاینده خان می شد و رساله میر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رسالدار رخصت یافتند بمردانگی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب بر پیش منقلای انگریز زده جوقدار را مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعدار آنجا را بر رسیدن افواج قاهره بهر کومک قلعه خبردار نموده و ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند هرگاه کرنل مذکور از رسیدن کومک در قلعه خبردار گشت بغضب تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دو پهر روز و بوا قلعچه از یک جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند محصوران هر چند بدفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت داد جلادت در دادند اما چونکه دست اجل بر قفای شان کوس بیدولتی و هزیمت میکوفت فتحیاب نگشته همه از جان درگذشتند و سپاه انگریز ظفریاب شده بعد تفتیح قلعه بطرف فوج خان مذبور رو آوردند دران حال جوقدار مذکور زخمدار از راه بدررو آب قلعه خود را بدر زده خونچکان فایز لشکر گردید و صورت حال قلعه و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز در همراهیان خود مشاهده نکرده شبانگاه بسمت دهاراپور خود شتافت و روشن خان و راو مذکور مستعد بعزم قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چهار پنج روز بآن سمت رسیده عثمان خان ترین تعلقه اکرور را باثبات تقصیر با مر جنگ و حرامنمکی بدار کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند بیاراست دران اثنا خط از موسی بهوسی سپه سردار فرانسیس رسید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگوڑلور

میر سد شما مع جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیم سرکش ما و شما باتفاق متوجه بندوبست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار به مجرد وصول نامه هر دو دسته
دار را بدان صوب بازگذاشته تاکید نمود تا بدانچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
که بعد ازان آسیبی از سپاه خصم برعایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تائنکار پٹی به توٹم مسلی رسیده
یک روز مقام کرد در آنجا جاسوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعچه
کرتلم آماده است و معدودی چند از پیاده کداران نگهبان آنجاست تا فقط رسالها را با بندوق بنان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلعچه مذکور در میان نهرهای جوی که لبالب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با خلالش بسیار پیرامون آن حصار سر سبز گشته پای تردد حمله آوران را به کل عجز
فرو می برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم انبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا بظهور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب بفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع التواپ و نردبانها
بازرسیده حصار را التسخیر نماید و بعوض ٹهانه داران ارواکرچی انگریزان از نه تیغ کشیده گذاشته بود محصوران
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب برحسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترچناپلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورداچل فایز گوڑلور شدند و بدر الزمان خان را با رسالهای تفنگچی و التواب بکومک موسی بهوسی
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمر شتافت القصه لشکر انگریز بسرخیلی جنرل اسٹوٹ
یلغار کرده از راه پهلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوڑلور بر جوی موضع گورٹ فرود آمد فرانسیس
پنج صد جوان خود را بدوازده توپ مابین لشکر انگریز و قلعه منقلا داشته بود و رسالهای حیدری
بحکم خان مسطور بر دست راست منقلگاه فرانسیس متیر بهیا احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوهچه که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبح در اول ساعت جهازی از طرف مدراس رسیده سه گوله جانب قلعه پرانید و اهل بتیریها بتماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه ازان کوهچه اتواپ دمادم سر شدند و رجمنت های انگریزی بر جماعت فراسیس و پلٹن ها بر رسالهای حیدری شلک زنان در تاختند بوقوع اینحال جمعیت فراسیس توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رسالهای مذکور فرصت بر کشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار باز کشیده طرف دریا رو بگریز نهادند و بهادر خان نامی رسالدار و بیر علی بیگ به بهادری و دلاوری تمام توپهای رسالهای خود گرفته پس پا شدند و بخندق قلعه رسیده آسوده ند و انگریزان بتیریها گرفته مظفر بر آمدند دران حال سپه سالار فراسیس هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را با توپ بسرداری موسی گون تپلیس و موسی لرمبو کرنل به محاربه اهل انگریز نامزد ساخت چون فراسیسان رخصت یافتند بآئین درست صفوف آراسته و بنا دیو راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعا سه چهار هزار بودند صف بسته بر یورش گلولهای توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه فراسیس هراس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعدا در رسیده شلکهای صف شکن سر دادند پس کارزاری سترگ رو داد که تا دو ساعت بازار پیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادرکیشان و جانبازان طرفین از تفنگ گذشته دست و گریبان بسنان و خنجر گشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان چپقلش سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک بیم آب شد و از صدمه نزد درستمانه آن فولاد تنان زمین بستوه آمده زمانه با وجود جفاکاری تپ کرد بر حال کشتگان آن معرکه زار زار گریست و بهرام خون آشام از بیم خونریزی دلیران در پنجم حصار مینا فام گریخت و تا دو ساعت غبار دود باروت و صدای شلک بچشم و گوش نظارگیان خبر رعد و میغ مسموع و مرئی نیفتاد مردمان انگریز تاب نیاورده پسپا شدند

دران حال پلٹن های کرناٹکی از میمنه و میسره سبقت کرده پشت آنها را باعانت خود گرم ساخته مردانه
وار بازی بردند تا فراسیسان که چهار پنجصد مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و بزارم جنگی
کرد بنخوت و شوکت دم مساوات با فلاک میزدند دیگر باره مستعد رزم بعزم مدافعه خصم از قلعه برآمدند دران اثنا
سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فراسیسین بفاصله
پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزیان در فکر مورچال و فراسیسان در عزم دفع
آنها نزدو شایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شده مع فرمان
بادشاه فراسیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهوسی بولایت خود بود رسید
پس هر دو سپهسالاران قوم یک شدند و پرخاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان
و میز باکل طعام و شراب پرداختند القصه بدر الزمان خان و سپهسالار الملحق شده متوجه تعلقه تزوادی
گشتند و بعد سه چهار روز سپهسالار معز الیه باجازت سپه سردار فراسیسین پیشتر کوچیده حدود دیل پور
را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یکماه باز از آنجا کوچ کرده برجوی وال پندل که آب و علف
بوفور بود اقامت ورزید در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری ریخت
و آب جوار یک طرف طغیان کرده تلف مال و متاع غربا و بیوپاریان پرداخته خاک یاس در چشم
حرص و نفع آنها بیخت بلکه چند مرد و زن را بید ریغ آب کشیده بدریا رسانید و اکثر ارباب پیشه
ازان صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت
و هری سنگ نامی رسالدار سلحدار همونجا از دست رفقای خود بسبب تاخیر زر مشاهره شان بقتل رسید
و بدر الزمان خان حضور طلب شد و همدران روز ها محمد مراد عامل رای ویلور شقت هفتاد سوار و دو سه
صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش هفت کروهی بیتاخت و دست تخریب و غارت بر گشاده بارها
آتش بیداد در اماکن و مساکن رعایا و فقرا می انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه

عمال حیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته رسد و مواشی غنیمت می آورد روزی از راه کوهستان
کوڑیاتم بعزم تسخیر سات گڈہ یلغار کردہ شبانگاه بیک حملہ کسانش تا دروازہ قلعہ رسیدہ بودند قضا را
دران وقت زن پیادہ برای پختن طعام برنج شستہ بر فصیل دروازہ ایستادہ آبش را حصار
فرو میریخت ناگاہ صف حملہ آوردیدہ صدای آمد آمد برداشت و ہمون ظرف برنج بر سر آنہا
شکست پس خفتگان از خواب غفلت بار جستہ بہ تیر و بندوق و جزال و بان پیش آمدہ بدفع
حملہ کنان پرداختند چنانکہ یورش کنان بی نیل مقصود راہ فرار طی کردہ بہ معمورۂ بلنج پور رسیدند
و بردیر آن معمورہ کہ چند طلایہ دار شام راو رسالدار حارس آن نواح بودند حملہ کردہ از آنجا
ہم محروم برآمدند مگر معمورہ غارت ساختہ مال و متاع کثیر بدست خود نمودہ بر جوی بلنجپور چندی
توقف ورزیدہ بودند کہ بیک ناگاہ رسالدار مذکور کہ طرف آنبور گڈہ سکونت میداشت
بہ آواز شلک با سواران خود مستعد شدہ بر سراغ آنہا دوتاخت و بر کنار جو کردگرفتہ بیک حملۂ
جہانگیری تزلزل تمام در سپاہ خصم درانداخت و اکثر ایشان را تہ تیغ کشید و ہمہ سامان فراہم ساختہ
آنہا بتصرف خود درآورد پس محمد مراد نامراد با پانزدہ بیست سوار خود را داخل قلعہ ساخت ہمدران
اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پایانگھاٹ بہ انگریزان و کیفیت تقرر صلح و معاودت
کردن او بدار السلطنت عز اصدار بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان ہمہ قلعداران و ہزاریان
و عمال را از اطراف آن ممالک جمع کردہ بعضے قلاع کوہی وزمین و وزی را شکستہ با تمامی سپاہ
و حشم گھاٹ چنگم عبور کردہ بہ ترپاتور رسید و از آنجا از گھاٹ ہولی درگ و بنگلور فایز حضور
ملازمان سلطان گردید و ہمدران سال میر صادق بسبب خبر رسی و کفایت شعاری کہ در ایام کوتوالی
ارکاٹ و لشکر بظہور رسانیدہ منظور نظر کیمیا اثر گشتہ بود بیک مرتبہ صاحب دیوان مقرر گردید ہمدران
اوقات خطوط کارپرداز پونہ و ناظم حیدرآباد متضمن مبارکباد جلوس و ابلاغ داشتن زر لعل بہای

دو سال مع خلاع و جواهر گران بها بصحابت وکلای دانا فایز حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی
معروض داشته مبلغ چوتهه درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب وکلارا مخاطب ساخته
ارشاد فرمودند تا نداینید که حضرت مرحوم با غوا و اشارهٔ شما تمامی خزانه سابق مع زر تحصیل سالهٔ
ممالک محروسه در مهم پاینگهاټ صرف کردند و در جهان کشای سعی جمله بظهور رسانیده آخر الامر از سریر
سلطنت به تخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرار داد خود بهیچ امر اعانت آنحضرت منظور نداشتند
الحمدلله والمنه تا اینمدت منت کش هرکس نشدیم او ظفر بخش حقیقی در هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد
وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نمک پروردهٔ قدیم بسبب عنایات شاهانه و نوازشات خسروانه اقتدار
تمام یافته آری طریق نامحمود بیهوده بمقتضای بدطینتی و حرام نمکی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواسته
و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و حشمت بخار پندار و نخوت بدماغش
راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدرنگر با نگریزان سپرده بود ما خود بدولت و اعون و عنایت
ایزدی باندک سعی آن بلاد سراسر آباد باز به تسخیر خود در آوردیم و سپاه غنیم را غارت و مقهور ساختیم
چنانکه بر همگنان اینمعنی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپر
میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود نداریم تا باداء زر نعل بهای شما پردازیم آینده اگر خدا خواسته باشد
بعد آبادی و بند و بست ممالک محروسه البته بارسال زر شما به خازنان گنج خداداد حکم داده خواهد شد
بعد این ارشادات هدایت آیات بنابر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدمتگذاران
قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و با تمیز بود و در علم مجلس و آئین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی
نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز که بکمال غنیمت یافته بود بجهت استحکام مبانی خلت
و وداد عبرت نمای همراه ایلچیه به پونه رخصت فرمود

ذکر اداء رسوم شادی کتخدائی برهان الدین سپه سالار که از ارشد پسران

لاا میان شہید چرکولی بود و برادر نسبتی آنحضرت یعنی شد صبیۃ بدر الزمان
خان فوجدار بلاد نگرو روانہ کردن او را بتسخیر کوہ نرکونڈہ و بیان شرارت
پالیکار نکنور و متعین شدن قشونات بتنبیہ و استیصالش و مرمت یافتن حصار
رحمان گڈہ و رو داد سنہ یکہزار و یک صد و نود و ہشت ہجری آنکہ

بعد رسیدن سلطان بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر در فکر شادی کدخدائی برہان الدین رای عالم آرای
زدہ بتجویز و مشاورہ بعضے اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیۂ بدر الزمان
خان نایط صوبدار ملک نگر را کہ دولت خواہش منظور بلا زمان والا افتادہ بود پسندیدہ مقرر فرمود
و خان مسطور را از سمت نگر طلبداشت چون او فایز لباط حضور گردید بہ تشریفات شاہانہ نواختہ
و بخلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاہر نمود خان مسطور در عدول حکم جہان مطاع کساد منزلت
و کسر شان خود تصور کردہ با وجود عدم رضامندی زوجہ و فرزندان و اہل قرابت خود باقبال آن
مستسعد گشت تا متعہدان کارخانہ طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم والا بزم شادی ترتیب
دادہ در اندک مدۃ بتقدیم مراسم میمنت و تہنیت ممنون و مشکور گردیدند دران اثنا جواسیس و سوانح نگاران
ساحل جوی تنگ بہدرا و غیرہ معروض داشتند کہ اکثر باج گذاران درگاہ دین پناہ طریق بغاوت پیمودہ
در صدد اخذ ملک و مال و مستعد فتنہ انگیزے اند و دست تطاول و بیداد از آستین کفر و عناد بر آوردہ
کافۂ عباد اللہ را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیدہ اند بلکہ از غایت شقاوت جبلی خیال
حرام خوری در دل دارند چنانچہ کالیا دلیا یعنی سرگروہ بلاد نرکوندہ ابواب مکر و غدر و تخریب

برروی غربا و رعایا کشاده دود آه و فغان اهل آن سرزمین را باسمان رسانید و روز بروز پای اقتدار از حد گلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار رنکپور باغوای شیطانی آتش شر و فساد را در آن نواح برافروخته زر پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان درگاه والا نموده به قلیچه سدم که داخل سرکار کرم کنده است بی محابا در تاخته دیهات توابعش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلیچه مذکور حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پلی نیز با او یکدل و یکزبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس باستماع این اخبارات شعلهٔ قهر و غضب سلطانی ملتهب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و برایا بر ذمهٔ همت قضا نهمت خود قرار داد و همون زمان سید غفار سپهدار را مع قشونش بدریافت ماهیت کالپا دلیسا این آن سمت رخصت فرمود چون سپهدار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسید و کماهی احوالش دریافت پس بنیکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بدبخت بتائید و اغوای پرسرام غنیم ناظم صوبهٔ مرج که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سر اقتدار الفلاک میساید و هوای سرداری و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنکبهدرا در سر دارد و جز نزول فوج ظفر موج شنیده از غایت بدعملی راه حرامخوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر با آلات حرب و پیکار بیاراست سپهدار سطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بحضور عرض داشت روداد حقیقت آنجا رقیم ساخت همون زمان برهان الدین سپهسالار با پنج هزار سوار خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپهداران قشونها سید حمید و شیخ انصر و احمد بیک بودند بتسخیر کوه نرکونده و اسیر کردن حاکم شریر آنجا را دستوری یافته کوچید و شیخ عمر سپهدار را مع قشون و دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار رنکپور و مدن پلی نامزد فرمود چون شیخ مذکور از راه بنگلور و دیون هلی راهی شده در کوهستان کیوار که شرقی نندی درگ است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزمین داران ومینواران سرکار شنید که درین کوهستان
کوهیست رفیع که بربالایش میدانی است وسیع چشمهٔ آبی دارد که عمقش از رسن خرد غیر معلوم بران
کوه پایهٔ دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود یقینیکه بزمان سابق قلعه بوده واز مدت ممتد خراب و
ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستظهر سپاه منصوره گردد هر آئینه بند وبست این
نواح بواقعی صورت بندد تا سپهدار مذکور مع چند خواص وملتمسان بربالای آن کوه رفت وبچشم
خود ملاحظه کرده جا را پسندید ومفصل حقیقت آن کوه والتماس فدویان خیرخواه آن نواح معروض
حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود ولب سرحد بنکپنور رسیده هر چند به پند ونصایح اوراهنمونی
فرمود آن شقی نگون بخت سر انقیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمد وبدوازده
هزار پیاده سر راهش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دو سه روز در سواد رام سندرم که سرحد او بود
بین الفریقین آویزش سخت رو داد تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لامع بر خرمن
جمعیت کفار زده بقطرات تیر وتفنگ وسیل شمشیر آبدار کشتگان را غرق جوی خون عدم مینمودند
بالآخر سپهدار شجاعت آثار بیک حمله سردار آنجماعهٔ مقهور را بضرب تیغ اژدها پیکر از پای در آورد
وسرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهدهٔ این حال پای ثبات وقرار کردهٔ مشرکین
از جای رفته رو بوادی فرار نهادند وکوهچه بهوی کنڈه را که پیرامونش بیابان عظیم وسخت قلب
است مستظهر خود ساخته آسودند عساکر منصوره آغاز قتل وغارت نمودند وبه یک حمله رام
سندرم مفتوح کرده بطرف بهوی کنڈه روی توجه آوردند پس بسعی بیخبر وز آنجا را هم از حصول آن
گرفته سرخرو گردیدند وگروه کفار را زیر وزبر ساخته پیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را که سنک راءل
نام داشت بمجرد استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعهٔ بنکپنور را بدولت خواهان دلیران خود
سپرده خود بالای کوه اول پلی که چهار کروهی دار المقر در جنگل مهیب واقع شده پناه گرفت وسه چهار

هزار پیاده جرار فراهم ساخته مستعد رزم بود چون سپهدار بران گروه شقاوت پژوه فتح یافت
تعاقب آنها کرده به محاصرهٔ قلعه ننگنور پرداخت و در اندک مدت به حفر صلابت کوچه و احداث
مورچه اشتغال داشته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
بدلیران کارگذار سپرده مانند شیر خشمناک رو بمیدان مبارزت نهاد یعنی به تسخیر کوه مسطور همت
برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک و کثرت تراکم اشجار بمرتبه که هر جان دار را عبور
ازان طرف صد بیم و خطر می نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
با تیر و تفنگ مستعد و آمادهٔ جنگ شدند و از هر درخت و سنگ صدای بندوق کاری بر میخاست
سپهدار مذکور تا یک ماه سعی موفوره و تردد کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاهد مراد
رخ نه نمود ناضرورتاً بحضور عرضداشت کرده کومک درخواست پس امام خان نامی سپهدار
مع قشون خود بکومکش نامزد گردید بعد روانه شدن خان مذکور هر دو سپهدار مشورت کرده
برهنمونی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان در خزیدند و بر سپاه غنیم
شور قیامت ریختند چون تفرقه و پریشانی تمام بجماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
گرفتند و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بشیار در عرصه هفتاد روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار
آنجا با معدودی چند و خیلخانه پیش از مظفر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کناره کشیده در تعلقهٔ
پالیکار علاقه چیتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانیان وارست چونکه بعرصه سه ماه
هر دو قلعه مستحکم پالیکار مفرور یعنی قلعه ننگنور و راول درگ مع قصبات توابعش بضبط درآمد بذمهٔ
کفایت شعاران حضور ساخته هر دو سپهدار بشرف بساط بوسی مباهی اندوختند و سایر غنایم
و فیل و اشتر بنظر همایون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیوا
از روی عرضی سپهدار سابق روشن جناب شده بود دران حال رای والا به ملاحظه آن کوه

اقتضا فرمود فوراً اسواری خاص معہ چند خواص جلودار رونق افزای بنگلور شدہ بعد یک ہفتہ
از آنجا پرتو نزول بر آن کوہ انداختہ بنظر ہمایون مشاہدہ فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
بیلداران سنگ تراشان معماران چیرہ دست را تعین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرمودہ
برہمان گڈہ موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کردہ بفر نزول قدوم میمنت لزوم نندی گڈہ
را رشک افزای سپہر برین فرمودہ کوہ گردون شکوہ نامیدند و روی توجہ بجانب قلعہ دیون
ہلی آوردند ہر گاہ کہ مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصے کہ **بیت**

حب الوطن از تخت سلیمان خوشتر	خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر

آن مکان را از ہمہ بلاد برگزیدہ یوسف آباد نام نہادند و قلعدار دولت خواہ را بہ حراستش
بازگذاشتند در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات موکد ساختند بر سبیل تفرج در عرصہ
یک ماہ و پانزدہ روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماند چون پالیکار رنگنور بسبب شومی

طالع مطابق این مضمون **بیت**

با ولی نعمت اریہ ون آئے	گر سپہر ہو تو سرنگون آئے

بدست سپاہ منصور سزای معقول یافتہ آوارۂ دشت ادبار گردید و پالیکار مدن پلی نیز عاقبت خود
نیکو ندیدہ ہمون زمان طریق فرار پیمود پس تعلقات او ہم ضمیمہ ممالک محروسہ شد ⁂

ذکر افتتاح کوہ نرکونڈہ بزور بازوی شجاعت قمر الدین خان و حضور طلب شدنش مع دیگر کیفیات رو داد ہمون سال آن کہ

چون برہان الدین سپہ سالار سلطانی از حضور مرخص گردید از راہ چتیل درگ و ساونور راہی شدہ
در حدود دہاروار بہ سید غفار سپہدار ملحق شدہ میمنہ و میسرہ بفدائیان باجرات سپردہ در حدود

کوه نرکونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نمود و سر کرده آنجا را از رسیدن خود بنابر تسخیر
آن محال بلاتوقف متنبه ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر هوس امنیت ملک و مال
داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه داران سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
عقیدت را بسجدات بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی نو وانموده
از سر نو ملک و دولت برتو ارزانی داشته خواهد شد والا رایگان جان خود را بمالک یزدان
بسپری چون ازان جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعله قهر سپه سردار یش باشتعال
آمده پیشتر کوچیده بنهر که غربی و جنوبی کوه بفاصله دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
فرمان داد تا سپهداران دولت خواه یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری و تدابیر اعدا
شکنی سبقت و سعی بکار برده کوه را نقطه دار در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه وار میکوشید و نوکرانش
بارها بر مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافته چند
پیادگان با جرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپه سالار که زیر دامن کوه بودند
شبخون زده صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت مرگ چشانیدند سپهداران
شجاعت نشان هر چند بکشایش کوه تدبیرها انگیختند اما سعی نشان پیش رفت نگشت و چند بار
حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نه نمودند چونکه آن ایام تابستان بود قحط آب به مرتبه
انتهی چنانکه سقها بر گاو و اشتر از نهر فرودگاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بسبب بعد مسافت
وقت کار مدد نیز از لشکر باهل مورچه نه میرسید با این سپهداران کار آزما و سرداران احتشام
نژاد شایان بعمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه هراسان شده
بناظم صوبه مرچ و کاپه پرداز پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنجهزار سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نهر آبیکه در طغیانی بود مقام کرده انتظار ده هزار
سوار که از پونه بلوک همین کوه رخصت یافته بودند میکشیدند سپه سالار باستماع این خبر از غنیم
زور آور اندیشه کرده مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در
پونه سکونت داشتند نیز از همین معنی بعرض حضور پرداخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
منشور لامع النور مشعر روانه شدنش مع جمعیت خود بمدد سپه سالار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه شرف
نفاذ یافت مخفی نماند چونکه سید محمد پیرزاده داماد عبدالحلیم خان حاکم کرپه وقت فرصت یافته
برهن زیور گران بها مبلغ خطیر گرفته بفراهمی چهارصد سوار و دو هزار پیاده پرداخت و به انگریزان
مچهلی بندر موافقت کرده یک پلٹن و دو ضرب توپ از گوٹلور همراه خود گرفت و بعزم استخلاص
بلاد کرپه و تسخیر قلعجات آن نواح همت در گماشت و در قلعچه کهم ٹهانه گذاشته دست قتل و
غارت برکشاد هر گاهیکه به بدویل رسید نیز گداران سرکار خداداد که در قلعچه بدویل بودند بانعام
زر خوشدل ساخته بر صوابدید ایشان جوقی را از ملازمان خود دران قلعچه فرستاده بیشتر بطرف کرپه
راهی شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو
کروهی بدویل در سواد پهلیامرا بین الفریقین آویزش نمایان و نبرد سخت رو داد و از صبح تا
دو پهر روز بازار پیکار گرمی تمام داشت و بهادران هر دو طرف سعی مردانه نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگلی که بریک جانبش
تالابی پر آب بود و کوهچه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
سید مذکور بران فتح نازان شده هموبجا خیام و اعلام لشکر خود مضروب کنانید و سردار
انگریزی هم خاطر خود از وسوسه تردد غنیم خالی کرده بخیال اینکه غنیم تاب مقابله در خود نیافته
رو بگریز نهاد عقب آن جماعت آرمیده بود لعبد دو سه ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زین سوار شده بی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده بآب خورانی وبدن شوئی اشتغال داشتند که بیک ناگاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انگیخته درآویختند وبه تیر وشمشیر ونیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطرف لشکر خود گریختند وصدای آمد آمد برداشتند وقزاقان پاشنه کوب درتاختند تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند چنانچه احدی ازان معرکه گاه جز سید مزبور وسردار انگریزی که بهزار محنت ازان مهلکه بر آمدند جان خود بسلامت نبرد وخان ظفرمند قلیچه بدویل وگهم بار بضبط خود آورد وبند وبست واقعی آن نواح نموده باسامان حرب وضرب مستعد گوشمال اعدا بوده بمجرد رسیدن منشور همایون باجمعیت نصرت مشحون یلغار درتاخت وباچهار هزار سوار خونخوار عبور جوی کشنا نموده بیک شبخون لشکر مرهته راکه بهر عبور جو تیار بود غریق بحر خون ساخت واکثر ایشان را اسیر کرده مظفر ومنصور عازم کوه کروند وما بین لشکر برهان الدین وکوه مضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپهدار خود رابکومک سیدان دولت خواه فرستاد چون سرگروه کوه از رسیدن سپاه نامی وسپه سردار گرامی وشکست مرهته خبردار گردید کمر همت خود چاک زده لباس مردانگی وجرات بآتش غم وهراس بسوخت آخرالامر چونکه اکثر مردان کاری کفا کشته وخسته شده بودند دیگر قوت محاربه ومقابله بالشکر اسلام نداشت دل از ملک ومال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح وسپردن قلعه بخان مذکور فرستاد وبرهان الدین را باین معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز کرده عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپهدار ومرزا حیدر علی بیگ رسالدار فرستاده از کوه فرود آورانید پس همون زمان مع عیال واطفالش محبوس ساخته ببدرقه قشون احمد بیگ ومرزای مسطور بحضور روانه داشتند وبعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن وجمال سر آمد وقت بود بعد عطای تشریف دین اسلام واداء رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مزبور بضبط در آمد قلعه و لتعلقه بحوالهٔ امینی دولت خواه شد سپه سالار مذکور در ظاهر اگرچه
با خان دلاور موافقت و مخالصت داشت اما به سببی که از دست سعی لشکریانش با وجود افواج کثیر
سردار مرهته شکست یافت و مفتوح قلعه هم بعبرت تهورش بظهور آمد خود درین امر با وجود سعی شش
و هفت ماه بی ظفر بر آمد نقاض دلی پیدا کرده خواست که در شکست جاه و حشمتش حیله برانگیزد و اورا
بانحراف از حضور متهم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمر الدینخان
نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه معرفت ملک عیسی خان عرف عیسی میان مهدوی که
دیوان و مشیر کار و بار اوست بناظم حیدر آباد و مشیر الملک سهراب جنگ راه مراسلات مفتوح دارد
سوای این علانیه در چدر کهاٹ حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنا مینماید شاید که عنقریب از حضور
منحرف خواهد شد سلطان ذیشان بدریافت معاملات دوست و دشمن بمجرد وصول عرضی
سپه سالار خان مذکور را مع دیوان و لشکرش بحضور طلبداشت او نادانان دیوان خود را در حضور
آوردن مناسب نه دید زیرا که نامبرده در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوهٔ مردم آزاری
وغیره باکثی بمرتبهٔ اتم بظهور رسانیده بود بلکه تمام کافهٔ عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشته بدیار
دیگر روی آورده بودند و اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای آقا حسب خاطر خواه خود به فیصل
میرسانید و از بیمن سلطان نیز آگاه بود هرگاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آسیبی بتدارک
اعمالش که کارش را محض دولت خواهی خود تصور کرده بود بحالش راه یابد لک روپیه اورا انعام
داده بلا اطلاع احدی شباشب رخصت حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد
چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان و
برادران خود بحیدر آباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس

و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر

ذکر مخالفت وطغیان اہل کوڑک و توجہ رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان بتنبیہ شرارت کیشان آن نواح واسیر آمدن ہشتاد ہزار مرد وزن مع دیگر کیفیات کہ درسنہ یکہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری واقع شدہ آنکہ

چون کہ زین العابدین خان مہدوی فوجدار بلاد کوڑک از مصاحبت واعتبار قدامت حضوری مختار کل شد جمیع آن ملک راپر فتنہ ساخت و مہمات ملک داری را بمدعای ہوای خود انتظام میداد بلکہ از لوث سیرت وخبث طینت دست شہوت پرستی برزنان رعایا دراز میکرد و بجبر اُناث شکیلہ راہم بستر خودمی ساخت وبظہور چنین عمل ناشایستہ تمامی اہل کوڑک قدم بمیدان مخالفت ومخاصمت نہادہ منحرف ومستعد جنگ شدند وموتی نایڑ و رنگا نایڑ کارپردازان پالیگار آنجاکہ فرصت وقت می جستند ہمہ جمعیت رافراہم ساختہ ظفرآباد راگرد گرفتند واطراف آن تاراج نمودہ احوال محصوران چنان تنگ ساختند کہ ایشان روز وشب ہرگز طاقت ومجال بیرون قلعہ آمدن نمیداشتند چونکہ ذخیرہ واسباب جنگ زیادہ فراہم نکردہ بودند بس ہراسان شدند تاخانہ بانی فساد کہ بوقوع این واقعہ ازکردہ خود پشیمان شدہ قلعہ بند گردیدہ بود جاسوسی را بہ تبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال وشرارت مفسدان آن نواح روانہ حضور ساخت چون جاسوس عرضی مذکور بحضور گذرانیدہ مفصلاً کیفیت فوجدار یا وپس معروض داشت سلطان گیتی ستان سزای اہل کوڑک راکہ بارہا از سرکار منحرف شدہ طریق فدویت رابخارہای فساد وشرارت مسدود میساختند وسپاہ منصور را باربار تصدیع میدادند برہمت قضا نہمت خود قرار دادہ فرمان دادند تا میر منزل خامہ اعلام ببری وخیمہ زرنگار گون لبسان فلک بوقلمون بدالصوب برسواد سلطان

پنیٹہ کہ بفاصلہ یک ونیم فرسنگ غربی دار الامارۃ احداث میفرمود برآراست وزین العابدین خان شستری سپہدار رامع قشونش بنا بر عبرت بوفور سامان رسد ودو ہزار پیادہ کہ احشام نصرۃ انجام بدان ناحیہ پیش رانده ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف وتامل بالیلغار داخل قلعہ ظفر آباد شده شرارت کیشان راچنان تنبیہ نمایند کہ تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت بدان صوب واقع شود وفوجدار نا تجربہ کار آنجا را از مژده توجہ ما بدولت طمانیت ظاہر وباطن بخشند سپہدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راہ گیر گردیده اگرچہ تا دروازه گھاٹ رسیده بود اما مردمان لغی براینمعنے اطلاع یافتہ از اطراف ہجوم کردند وبہ تیر وتفنگ حواس مردانگی اور امنتشر ساختند از آنجا کہ او گاہی جنگ مردان نیازموده وتمامی عمر بہ ملا گیری صرف کرده بود نقد ہمت در باختہ زیر کتل سداپور جای بند گردید ہر چند رسالداران وسپاہیان ہمراہیش کہ تربیت یافتہ محمد علی شجیع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپہدار مسطور ہول زده عارضہ تپ ولرزه و پیچش را وسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نگذاشت آری کار سپاہگری از آرام طلبان ونفس پرستان کجا بظہور میرسد چون این سانحہ معروض حضور گردید بربی حوصلہ کیشی نفر مہیا کرده بعد دو ہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر وتقسیم ماہیانہ فارغ گشتہ با جمعیت بیست ہزار مردم بار ودوازده ہزار پیاده وده ہزار سوار جرار وبیست ودو ضرب توپ بہ پانزدہم شہر ذیحجہ سنہ ابیہ کوس انتہاض نواختند وچون متصل خار بند حد کوٹرک نزول رایات فتح آیات گردید ہمہ سوار را بطرف پرپاٹن وسداپور ومنظر آباد گذاشتہ فقط با پیادگان و قشونہا وسامان جنگ عبور کرده چون شیر غران وہژبر تریان قدم صولت شیم در آن وحشت

وحشت ناک نہادند بیت

چہ گویم ز احوال وحشت عجیب +	کہ لرزد قلم از ہجوم نہیب +		

تراکم نیستان چون زلف مسلسل زنگیان وراہ ہا ہمچون شان پریشان کہکشان بیوکان ونشیب و
فراز آن سرزمین چون ہمت ارباب سخا وبخیل چند بہم دیگر ولسپت وبلند اطراف جوانب ہمچو
اوج وحضیض عروج ونزول ناہنجار تر ونشیب آن ہمہ مرز وبوم شالی زار تا کمر بالیدہ چنانکہ
فیل خیال واندیشہ دوربینان بہ گل ولایش تا بسینہ چسپت فرورفتہ وشاخہای اشجار
اقسام دران نواح مثل ساکوان وصندل ورال سفید وعود خام وغیرہ سر رشتہ رفعت نخل
طوبی رسانیدہ وپیچا پہای مرچ سیاہ دام فریب بر بالای ہر درخت وشاخ گستردہ وزراعت
قاقلہ یعنی الایچی ہمچو جوار وگندم اطراف کوہ ودشت سرسبز گشتہ ودرخت دارچینی چون طارم
افلاک سایہ طراوت بر نباتات زمین افگندہ وثمرات باغستانی مثل فالسہ وموز وسدرۃ عین
الناس بہتر ونغزک وجام بوقلمون وسغرجل وکٹل وبہل وجامون وغیرہ در مذاق تلخکامان چاشنی
شہد وشکر ریختہ وانہار دران سرزمین چون چشمہ چشم غمناکان ہمیشہ جاری وآبشار
حوضہا وآبگیرہا در اثنای راہ بمثابہ اشک مہجوران لیل ونہار ساری وعروس بسیط زمین
غرق عرق حیا گشتہ حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فروہشتہ وتختہ تختہ بوٹہای گل
مہندی ومخملی وصد برگ ہمیشہ بہار ونسرین وسوسن وچنپا ہر سو مثل شوخ چشمان نقاب حیا
از پیش نظر برداشتہ وفیلان کوہ پیکر چہ از مادہ ونر برنگ جوامیس گلہ گلہ جمع شدہ وبچہ
فیل چون زنگی نژادان ودیو ہیئت بدشت پیمای مطلق العنان گردیدہ بچوکان خرطوم گوی
بازی ربودہ ومعمورجات آن دیار وبلاد زیر کوہچہ ہا واندرون اشجار پنہان وپیرامونش
حصار استوار مع فصیل وبروج کشیدہ وخندق عمیق بہر حفاظت سقف وحجرہا کہ اکثر اوقات
ورشب تار فیلان وتاختہ مواضعات از غرب وتاراج میکردہ گرد آن حفرہ کردہ شدہ تا ذکور
واناث مع اسباب زندگی دران خانہا سکونت ورزیدہ ہمہ ذکور گندم گون وبعضے سیاہ فام

بلند وبالا ولباس شان یک پیراهن دوتاست از گلو تا شتالنگ دوخته شده وجز پاره پاره
گشتنش کسی فکر پیراهن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم وارجن ورام و
لچهمن میزنند چرا که سوای تفنگ فتیله دار ودشنهٔ پهناور که کٹر کتے نامند بر میان می آویزند
بیرون حجره وحصار نمی آیند وکلاه چرم بر سر نهاده یک رومال سیاه یا سفید در میان
می بندند واناث پری تمثال با حسن ولطافت جمال که رشک مهوشان چین وچگل اندو
براست قامتی وسیم تنی ونزاکت لب ولهجه آن فتنهٔ جهان باج از خوبان ترک وتاجیک میگیرند
دران ویرانه فردوس نشانه همرنگ حوران میخرامند با اینهمه خوبی آه بدلباسی وبی تمیزی که
یک پارچهٔ پنج شش دستی از ناف تا زانو ویک رومال سفید دو دستی بر سینهٔ مهر گنجینه
دارند رونق ورواج حسن روز افزون آنها شکسته الحق اناث به نسبت مردان آنجا که
همه ذکور بارد مزاج اند حرارت غریزی زیاده دارند وروایتی از مورخان پیشین رسیده که در ایام
سابق بنواح عقرب ناڑ وغیره رسمی قبیح ودستوری وقیح در مذهب نامعقول آنها جایز و
محض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر در خانهٔ کسی چهار برادر حقیقی باشند یک را از انجمله
باز نی کتخدا می شد دیگران یک یک شب آن زن هم بستر شده آغوش مباشرت را
گرم میساختند بعضی کس مقر اینمعنی اند که هر شب یک بعد یک همین زن را بابستر مجامعت خود
می کشیدند تا تسلی خاطرش می شد ودر اولادش فیمابین برادران تقسیم بعمل می آمد چون نواب
مرحوم بر آن مرز وبوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها بر داشت واکثر زنان
آن قوم را گرفته برشکریان خود بخشید القصه شرح وبیان برودت وسرما که سرتا پای قلم
پیش از شروع تحریرش در چشمهٔ زمهریر غرق میشود وزبان تقریرش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزه هیئت حیرت یخ بندد نظم

زبیم برف آن طرف خطرناک	رمیدہ مردمک از چشم افلاک
چنان در روی برودت پا فشردہ	کہ آتش در درون سنگ مردہ

چہ بر طراز دکہ ہر روز آفتاب با این گرم جوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارتہ آسمان با استر ابر بر سر کشیدہ از ان وادی زود تر عبور کردہ و ہر شام سریع السیر ماہ باندیشہ سرما در بارانی نیلگون یعنے فلک زم دفام سر و تن پوشیدہ فی الحقیقۃ این ہمہ ذکر تابستان است کہ مرقوم گردید معاذ اللہ از ہنگام زمستان و فصل باران کہ تا ششماہ ابر آذر ببساط تقاطر امطار بر بسیط آن سر زمین گستردہ و زمین بسیرابی تمام ہمچو دیدہ ستم رسیدگان تر آمدہ و از سر شام تا دو ساعت روز بر آمدہ دود شبنم چون دود آہ مظلومان کوہ و دشت را فرا گرفتہ می ماند و بسا جوانان تیر قامت تیز ہوش گرم دم از دستبرد سرما حرارت حواس باختہ برنگ حلقۂ کمان پا بہ سینہ کشیدہ در حجرۂ تنگ ترا زدہ می خوابند علاوہ آنحال تا مدت ششماہ مشی کنندگان آن نواح از پا تا سر پارچہ گندہ یا جامۂ گلیم پوشیدہ از وقت چاشت تا انقضای سہ پاس روز بہر کار حرکت میکنند با این زلوہا از برگ اشجار کہ بکثرت باران و سیرابی زمین از اصول درختان پیدا شدہ تشنۂ خون بیگناہان می باشند چون ملخ برجستہ بر تن آدم و دواب می چسپند و تا سیری بطن از خونش ہرگز بر نمی آیند پس از آنہا ضرر کلی بانسان و حیوان میرسد و اژدرو مار مردم ربا و کژدم پر زہر و تیز نیش زندتن بالحاق روح چنان گداز کہ ہمدست قبر و قابض جان نشود در ان وادی از شمار مور و ملخ تجاوز کردہ اند الحاصل چون سلطان دین پناہ در آن جنگلستان از راہ مشکل عبور کردہ این طرف دروازۂ خار بند کہ رن منڈل نام دارد محل نزول اعلام و خیام ظفر انجام ساختند و روز دیگر بہ وسیمہ ایلغار فرمان دادند تا ہردو معتشونہا بردروازۂ مذکور کہ اہل شرک و ضلال پیش در آن خندق

عمیق حفر کرده بر برون دیوار کشیده به تیر و تفنگ سرراه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند
و دران روز اهل شرک به دلاوری و جانسپاری کوشش مردانه نموده تاب حمله آوردند بلکه
سپاه هردو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت توامان مجروح و مقتول گردیدند
سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر باد و سیل دشوار مینمود بسرعت برق و صرصر
برخرمن جمعیت کفار حمله آورده خلقی بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف
فرنگیان موسی لالی و رسالهای اسد اللهی یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت
کرده شاه دین پناه بودند ارباب ضلال را طعمه نهنگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف
پیادگان جلوداران شجاعت تمام یک یک خصم را بر سر نیزه برداشته سرنگون بقعر جهنم در انداختند و اکثر
کفار را بزور مردانگی باسیری آوردند با این کفار ثبات قدم ورزیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه
بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجیعان خاص کوتل و بعضی سپهداران چون
جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فدائیان ناموس پرست بحملات متواتر کشتن و سوختن
اعدا را ثواب دانسته فدای وار برهم ریختند پس بطرفة العین شیرازه جمعیت کفار از هم پاشیده
چنان شد که پای قرار و ثبات از جای رفته قدم در بادیه انهزام نهادند فوج سپاه نصرت انتباه
تعاقب آن جماعت مخذول نموده گروه انبوه از ان تیره روزان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند چون سلطان
گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد هلگی نار مقام فرمودند شستری مذکور چون میدان
از سپاه غنیم خالی دید بنابر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخته
آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس از انجا
حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار با و فور سامان رسد و ذخیره و اسباب جنگ به قلعه
ظفر آباد در رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

به پانزدهم شهر صفر که سن یکهزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهیکه امرا و خوانین بموجب فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کروه راه جنگل را بریده از آتش سوخته باندک روز چهار پنج کاو زمین را میدان ساخته کار برا اهل بیشه تنگ نموده بودند اهل ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده بعد طی منازل شرقی دار المقر خیمه و خرگاه بپا راستند چون کارپردازان مذکور یعنی مموتی نائر و رنگا نائر علامت عجز بر ناصیهٔ حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله با لشکر اسلام نداشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امرا و خوانین خود را با لشکرهای گران بقصد گوشمال و تسخیر بلاد نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنا بر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند و قشون ششتری را با دیگر قشون بسرداری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقرب نائر وغیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند حضرت خود بدولت دو سه ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور رخش عزیمت دوانید بحسن تردد و سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگامه آرا شده در عرصه قلیل بتاخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مرد و زن را مع اطفال اسیر آورد بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون رمهٔ گوسپند و گاو از وحشی سیرتان آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت فرموده جنوبی کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصور را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کارپردازان مذکور پیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران شجاعت پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

وفلاح حال ومآل دانستند وبکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در عرصهٔ هفت ماه وچند روز هشتاد هزار مردم بازن وبچه اسیر گشتند وهردو کارپرداز مسطور بدست سعی موسی لالی برکوه الایچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته درحلقهٔ فدویت در آمدند سلطان والاشان بعدبند وبست آنجا وتاسیس وتعمیر چند قلعچهٔ چوبین که لکر کوٹه گویند بفراغت خاطر از راه سداپور مظفر ومنصور معاودت بدار السلطنة فرمودند ممو ٹی نایٹر کارپرداز اسیر درعرصهٔ قریب رخت حیات بربست ورنگا نایٹر بر دست حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام ومختون وبشیخ احمد نامزد گردید وبه عهدهٔ رسالداری سرفراز شده بنسبت فرزندی پرورش می یافت وبلیا بانو حاکمهٔ نواح کینانور که از قوم ناپله است بر سواد تهل کاویری شرف ملازمت دریافته زرپیشکش دوساله مع افیال واسپان ودیگر تحایف نذر گذرانیده سرخرو باخلاع وتشریف شاهانه مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنة گردیدند منجملهٔ اسیران اهل کوڑک که همه بتلقین دین اسلام مشرف وباحمدیان ملقب شدند وهشت رساله مقرر ساخته تربیت وآراستگی آنها سرداران قدیم رابرگماشتند تا سرداران مذکور درازک زمان بترتیب وتربیت آنجماعه وحشی سیرت پرداخته بر آیین جنگ آراستند همدران اوقات سلطان جهانگیر پدکهای نقره وطلا ومرصع تیار ساخته بسرداران جیش وعسکر واسد اللّهی علی قدر مراتب ومناصب عطا فرمودند ولباس آنمردم از قسم پارچهٔ ببری که باختراع تازه بافانیده بودند دوزانیده بخشیدند واسامی دوازده ماه وشصت سال برخلاف اسمهای اهل عرب بتعداد حروف تهجی برخوانده اند ان شاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد ونامهای چند قلاع نیز دران سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتل درک فرخیاب حصار

ــه مخفی نماند که ذکر ان نیز از ان ایشان با وصف مجروح و مشهور زبان وارث دولت وریاست طلب است ۱۲

اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمرپٹن ہنپوکندہ فخرآباد پاوگڈہ ختمی صوبہ سرا
رستم آباد اگرچہ نام قدیم است اما ہمون نام پسندیدہ بحال داشتند ندی گڈہ
گردون شکوہ دیون ہلی یوسف آباد نبگلور دارالسرور ماگڑی درگ ساون گڈہ
قلعۂ بل منظرآباد کوڑک ظفرآباد کلیکوٹ اسلام آباد کومیتور سلام آباد
ڈنڈگل خالق آباد سنگلی درگ منظفرآباد کشنگیری فلک الاعظم
میسور دارالسرور نظر بارو امثالہ آن مقرر فرمودند و ہمدران سال از سایر
ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکۂ کوڑک
روانہ نمودند وازان مردم بسبب اختلاف آب وہوای آنجا بعضے گرفتار تپ و لرزہ گشتہ
بارہا بحضور عرضداشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضے ہم آنجا کہ آب وہوا
باایشان موافقت کرد بسر بردند

ذکر طغیان مرہٹہ وناظم حیدرآباد ولشکرکشی اوشان بعزم تسخیر ممالک محروسۂ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنہا چند قلعجات آن نواح ومتوجہ شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راہ صوبۂ آدہونی وافتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و نہ ہجری روداده مع دیگر کیفیات آنکہ

چون وکلای سلطانی کہ پیشتر از ین باسامان تحایف و دہ لک روپیہ نقد بہ پونہ رفتہ
بودند بملاقات سرگردۂ آنجا و نانا پہرنیس کارپرداز رسیدہ اسباب وغیرہ
گذرانیدند اوشان باقبال آن نپرداختہ یک یک مسترد ساختند جواب دندان شکن

سلطان که چند توپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل شان خلیده با
نظام علی خان درین مشوره یکدل و یک زبان گشته بفراهمی امرای خود تاکیدات روانه داشت
چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه و اسباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علیخان
هم بحسب قرار داد با مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ وغیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدرآباد کوچیده از راه شهر بید بطرف
بادامی که قلعه سرحد سلطانی بود رسیده و مرهٹه با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
ضرب توپ کلان و وفور سامان جنگی آماده رزم شده رخش همت را مهمیز نهضت زدند و
وکلای سلطانی از انجا بی مطلب رخصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولتمند بملاقات و
مشاورهٔ یکدیگر پرداخته به تسخیر قلاع سلطانی همت برگماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدور
کرده به تفتیش تسخیرش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیله که بستایش آن بظهور آورده مورچال
مرحل احداث کردند و بشکست و ریخت حصار اشتغال ورزیده بیورشهای چند بعد تلف
هزاران هزار شجاعت مند آخر بانقضای ایام نه ماه تاهم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولتمند
چون بادام توام خود هموجا سکونت ورزیده امرای خود را بفتح قلعجات و ضبط قصبات
بهر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور بالشکر کثیر درتاختند قلعه دهاروار و جبالی هیلی را
بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعداران حیدری بضبط خود در آوردند مخفی نماند
حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی رافضی که پیش ازین چندی خانسامان امیر الامرا
بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهم رسانیده آخر الامر تصرفات بیجا در کارخانجات
سرکار کرده و مبلغ خطیر بغبن تمام و خیانت تمام بهدست خود نمود باندیشه گرفتاری تلف جان
گریخته به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خزیده بایالت آنصوب نامزد شده بود او

طریق

طریق حرام خوری پیموده قلعه باخذ مبلغ مذکور مخالفین سپرده خود معه اعمال و اثقال به پونه رفت غرض
بهمون دستور چندر گڈه و نولکنڈه و نرگونده وغیره بلکه تمامی قلمرو آن طرف جوی تنگ بهدرا
که قلعداران حرام خور و ناموس شکن بامید نوکری عمده و چیزی نقد نمایان با خصم یک شدند
بضبط غنیم رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهٹی واله دودمل واله و کنلگیری واله و راجه
آنی کندی با غنیم سازش کرده بودند چون جاسوسان قلمرو خداداد مفصل این ماجرا معروض
حضور ساختند و امرا و خوانین و تنخواه بمدافعه خصام نافرجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
باجتماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده بیست ششم شهر شعبان المعظم سنه الیه
با لشکر جرار یعنی شش قشون مردم باروسته موکب عسکر و ده هزار پیاده و شش هزار سوار شجاعت
آثار و بیست و دو ضرب توپ قلعه شکن رونق افزای بنگلور گشته باحضار پالیکاران فرمان داد
تا منشیان چابکدست والا فطرت حکم نامجات متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
لشکر بمعافی پیشکش تا انقضای ایام مجادله و مقابله با غنیم ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
اطراف یعنی رای درگ واله و هرپن هلی واله وغیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
خودها به بهانه مرض بجای خود ماندند غرض بعد انقضای عید لیلة البرات از تقسیم ماهیانه تمامی
لشکریان فارغ گشته از راه بالاپور کلان و هندوپور و پاوگڈه بر جوی هگری رسیدند آنجا دو روز
مقام فرموده همه بهیر و اسباب لشکر و جز آن وغیره بحراست پرنیا سررشته دار توشکخانه گذاشته با تمامه
سوار و فیل و شتر بره گذر یلغار پیش آهنگ گردیدند و آنروز بسواد هنور مقام فرموده روز دیگر از آنجا
پلیشترکو چیدند شب دیگر سواد کیکل که دو کروهی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت فرجام
آراسته از آنجا در تاختند چون ناگاه بدمیدن صبح چهارم در ظاهر کوههای آدهونی هراول لشکر
رسید و سواری خاص در محل کلبا این آسوده مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسالت جنگ

حاکم ادهونی که از دختر نواب نظام علی خان کدخدا شده بود مع زنانه بحکومت آنجا نامزد بود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین صورت
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوهها رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مسطور عرض فسخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
هرگز بشما نقاص دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب شما بموجب بر سبیل خصومت
و کین باز نار داران متفق گشته در مقام استیصال این دولت بیزوال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و سست عهدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذاشته بخصم قدیم این دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کار بجای رسانیدند که عهده عباد اوثان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور در قلمرو خداداد برافراشتند صلاح آنست که ما و شما
سر رشته یگانگی را مستحکم ساخته و مجلس یکجهتی آراسته بی میانجی غیری بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسله نفاق اند متعهد شویم دریناب تاهم نخواهیم گفت که شما بالشکر
همراه باشید مگر فوج شایسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت اکنون بجهت تقویت دین متین و
خوشنودی حضرت رب العالمین و رسول امین صلی الله علیه و آله وسلم و امنیت خلق الله کمر غزا و
جهاد در میان همت عدو سوز چست بسته ایم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کاربند
نگردید و بشرف ملازمت فائز نگشت و بجنگ مستعد شد بنا بر عبرت نمای و اظهار رعب صبح
فردای آن روز فرمان دادند تا سپهداران حمله کرده شهر را بحوزهٔ تصرف خود در آورده
بجاروب غارت رفتند با این حاکم آنجا راه مصادقت و مخالطت نه پیمود دلیل از هر دو جانب
آتش کارزار افروخته شد تا سپاه منصور داروغهٔ آتشخانه روی توجه به تسخیر آن حصار گردان

آثار آوردند و از دو جانب مرکز وار درمیان گرفته مورچال احداث کردند و صلابت کوچها پیش
برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ و از تالاب دروازه تمل هجوم کرده توپ اندازی و
گرنل پرانی اشتغال ورزیدند اما هرگز اراده تسخیر آن حصار مکنون ضمیر مرحمت تخمیر سلطان
گیتی ستان نبود بمحض اشتباه ناظم حیدرآباد بمحاصره آن حصار سپهر اقتدار فرمان دادند غرض آنکه
شاید که بدین وسیله پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیه صبحاش محصور گشته است راه
آشتی بپیماید و از غرور باکشی باز آید اگر درین کار عزم جزم میداشتند همون روز اول بی تردد و تامل
محصوران را زیر میکردند و حاکم آنجا را بالطرفة العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمودند زیرا که چون
صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازه قلعه شلک زنان رسیدند دیدند که دروازه
بروی خلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زاغ و زغن
صدای فغان و های هوی بر داشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه به برج و باره
نبوده و ترس محاربه غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود بمشاهده آن حال بعضی
هواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تا فرصت
بیدار شدن از خواب غفلت و مالیدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه بضبط خود می آریم
و مهابت جنگ را جبرا و قهرا حاضر حضور میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فرانسیس هم
درین معنی مکرر عرض نمود سلطان باغماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند +
انشاء الله تعالی کار امروز بفردا و کار فردا بهفته و کار هفته بعرصه یک ماه دست بسته خواهد برآید فرد

شکستن بکمر کوه قاف چندان نیست **	بمور هر که مدارا کند سلیمانی نیست **

چنانچه راقم سطور هم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست قلعه
فرمان داد تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عهده قلعداری بدیه

خود گرفتند و لعل خان و اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهار صد جانباز همراه خود داشتند دروازه را
قایم کرده بدفع حملات سپاه منصور مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش عدا فریبی بظهور رسید
ناظم حیدرآباد برین معنی وقوف یافته خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن
شیر بیشهٔ شجاعت و دلاوری و محاصرهٔ ادهونی هوش و حواس خود درباخته کارپردازیونه را از
انمعنی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هرگاه یک قلعه
سرحد یعنی بادامی که چندان استحکام نداشت بسعی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
و ریزش گولها که از دود توپ و بندوق دماغ چرخ خشک میشد تا هم بصلح مفتوح گردید و در مدت
یکسال هیچ بندوبست واقعی خود صورت نه بست آینده چه خواهد شد چونکه سلطانیان در
غیبت پادشاه خود در امر محاربه و مجادله قصور میکردند در حضورش چه سعی جمیله بظهور نخواهند
رسانید انسب آنست که چند امرا با فوج شایسته به تهذیب آن ملک نامزد فرموده هر دو
دولتمند والاشان بدار الریاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امرا پسند ایشان گشت
بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدرآباد شیر الملک سیف جنگ وغیره را با لشکر گران
بکومک ادهونی نامزد ساخته و کارپردازیونه لبسونت راو هولکر را با پرس رام بهاو ناظم
صوبهٔ مرچ و هری پنت پهرکیا درایته مرهته با دیگر امرا و تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت
امرای حیدرآبادی و تاراج قلمرو سلطانی دستوری داده هر دو دولتمند به بهانه کسل مزاج
بدار الریاست های خودها معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعه
ادهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رضا بر ارشادات حضور نهاده بودند بذمهٔ خود قرار داده تاکید
فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگرچه بشکست حصار از گولهای توپ صرف اوقات
نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهادهٔ مسعود خان عادل شاهی بود چنانچه راقم سطور مفصل

احوالش

احوالش در کتاب تذکرة البلاد والحکام در اورنگ سیوم بیان ساختہ است از انجا مبرہن
خواہد شد بنوعی واقع شدہ کہ از صدمۂ توپ قیامت آشوب گردی بدامن تحکمش نشست
و فصیلش بہیچوجہ بہ منجنیق واراء شکستے نمی دید تا شاہد مراد رخ نمود بعد ازانکہ بعضے جا قدری
حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگے نہاد حسب الحکم حضرت سلطانی شیران
بیشۂ شجاعت از اطراف جنگ انداختہ حملہ کردند چنانکہ از طرف مقبرۂ بسالت جنگ نواب سید
صاحب و قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازۂ تمل موسی لالی و امام خان
سپہدار و از بالای کوہ نہر از زینہ حسین خان بوزی و محمد حلیم نرد بانہا راست کردہ آہنگ
تسخیر حصار کردند و مردم حصار کہ تحمل شداید و صعوبت اعداشکنی موصوف بودند بمدافعہ
دخول خصم ہجوم آوردہ بہ نیروی شجاعت کوشش ہای مردانہ نمودند چونکہ نردبانہا
کہ بتجویز و اشارہ ہرکارہا تیار ساختہ بودند از بلندی حصار کمی کردہ سپاہ منصورہ نردبانہا
گذاشتہ بطناب عروج کردند اما آخر بحضیض ہزیمت افتادند آن روز اہل حصار بضرب
تیغ و تیر و تفنگ سر راہ عبور شان گرفتند تا آنکہ قریب دو ہزار سپاہ رستم اشتباہ را از
ہر سہ جانب بمعرض تلف آوردہ ظفر یافتند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف ملازمان
حضور نشستہ چند ہرکارہ را بہ تیغ انتقام مغالطہ کشیدند غرض چندی دیگر سپاہ منصور را
جرأ فروختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صباح تا شام نائرۂ جدال
التہاب داشت ہرگاہ کہ نردبانہای بلند و مستحکم بہم رساندہ باطناب و کمند مستعد یورش
گشتند مشیر الملک و سیف جنگ مع لشکر مرہٹہ بکومک قلعہ رسیدند بدریافت این معنی
سلطان والا فطرت جنگ دو طرف مناسب ندیدہ ترک مورچال فرمودند و نیز ازانجا
حرکت نمودہ کوہستان سیاہ ڈونگر را بر پشت لشکر دادہ خیمہ و بارگاہ بپا ساختند و اطراف

وجوانب لشکر پیش منقلہا و طلایہ قوی داشتہ مستعد رزم بودند اتفاقاً روز دویم فیمابین طلایہ ارن
سلطانی و غنیم آویزش سخت روداده حیدر حسین بخشی سلحدار السبب ناتجربہ کاری و خودپسندی دو ہزار
و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد بید و رستم خان وغیرہ بی تجویز آنہا بر انبوہ کثیر دلیرانہ تاختہ بود
آخر تاب محاربہ نیاوردہ پس پا رزند ضرورتاً غازی خان ہمون جمعیت کہ حاضر داشت میدان را
قایم کردہ در میان دہ ہزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت در داد و کوشش رستمانہ بیار و مدد
بجا آوردہ مجروح گردید لاعلاج از معرکہ گاہ برگشت اہل غنیم تعاقبش کردہ چند رفقایش را از جان بودند
و دو سہ صد راس اسپ مع سوار اسیر کردہ مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دو صد
جانباز بعد فایر شدن بخشی مغرور بعسکر ظفر پیکر بر اہل خصم در تاختہ ہفتاد سوار از برادری خود و
پنجاہ سوار غنیم برگرداینده بحضور سید و ہمراہان زد و خورد و لیمحمد قزاق و منا چودہری چپو قزاقی
کردہ دو زنجیر فیل و ہشت مہار شتر و پنجاہ یابو از لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی باتمامی
سپاہ کوس جنگ نواختہ پاشنہ کوب در تاختند و آلتواب پرانیدند کہ طلایہ داران خصام بلشکر خود
در خزیدند چنانکہ ہر دو لشکر از صدمات توپہای سلطانی زیر و زبر گشتہ پناہ بشہر و قلعہ در گرفتند
بازروی جرات بمیدان معرکہ ننہادند آنحضرت تا شام افواج آراستہ انتظار مقدم خصم می کشیدند
چون اثر معاندان در میدان پدیدار ندیدند و قشون ظفر مشحون را بطور پیش منقلہ بر روی اعادی
گذاشتہ بفرودگاہ معاودت فرمودند و صبحی فردای آن روز شیر الملک وغیرہ باہم مشورہ کردہ حاکم آنجا را
بعد رد و بدل بسیار راضی ساختہ مع زنانہ و سامان ضروری لقلعہ رایچور بردند چون جاسوسان
این خبر بحضور رسانیدند ہمون زمان میر صادق را با جمعیت حضور بضبط قلعہ و اثاثہ دولت آصفیہ
رخصت فرمودہ خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بہدرا کہ ہشت فرسنگ فاصلہ داشت بسراغ
آنہا یلغار نمودند و چندوا ماندگان و جزوی سامان پس ماندہ را گرفتہ معاودت کردند و شمالی

قلعه آدهونی محل نزول رایات جاه و جلال ساختند میر مذکور قلعه و حویلی خاصش را ضبط کرده همه اثاثه و لوازمه حشمت و ثروت که گذاشته حاکم مفرور بود مع چند صندوقهای مقفل بر شتران و فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان توشکخانه صندوقها وا کردند جز کهنه پاپوش و چرم بوسیده دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم مینمود یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور رسیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدرآباد جمع کرده است غرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت بر نادانی و در یافت میر مذکور بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بچشم خود دیده از اموال و اثاثه آنچه که لایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس ذره بذره اسباب توشکخانه و سلیخانه و فراشخانه بسالت جنگ داخل توشکخانه حضور گردید و بعد فراغ این کار حصار پایین قلعه و کوه ها شاسته قطب الدین خان دولت زائی را بایالت آن صوبه مقرر ساختند ؎

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرہٹہ که آنطرف جوی شورش افزا بود و بیان تسخیر کنچن گڈه و کپلی و عبور جو کردن سپاه منصور و محاربات با غنیم مقهور روداد همون سال آنکه ؎

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بعزم تنبیه مرہٹہ از راه کنچن گڈه نهضت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سرکرده آنجا که شوهرش پالیگار قبل ازین درگذشته بود و او تنگما نام داشت بحکومت آنجا می پرداخت و دران آوان پا از دائره اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال

تعلقهٔ خود بامید ترقی ملک و مال از سردار لشکر غنیم معرفت هری پنت پهرکیه درست کرده بود
پیش آهنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا وقوف یافت شباشب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بهدرا ابدر زده جان بسلامت برد و پسرش که دوازده سال سن و
مدکم کوره نام داشت در قلعچه سرکپه که دار المقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام و مختون
گشته بعلی مردان خان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندانش راقم سطور بکتاب تذکرة البلاد
والحکام در اورنگ دهم علیحده ترقیم کرده از انجا روشن خواهد شد چون کوس نهضت سلطانی بطرف
سوندور نواخته شد حاکم آنجا گوینده راو نامی برادرزاده مرار راو که بعد اسیر شدن راو مذکور
نامبرده به پونه رفته احوال خرابی خود بسردار پونه وانموده التماس نامهٔ سفارش موسومهٔ ملازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور تبرحم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونه منظور داشته بعد گرفتن مچلکه که از سرکار هیچ ام منحرف نگردد تعلقهٔ سوندور براو
بحال داشت در آن زمان از جادهٔ صواب انحراف ورزیده با غنیم موافقت کرده بود چون بر یلغار
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکوره و کیفیت پسرش آگاه شد هوش و حواس در باخته مع
نوکر و علاقه داران خود بسمت لشکر مرهٹه رو بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزاع بضبط عمال
سلطانی در آمد بعد بندوبست آن مکان حضرت فلک رفعت با سپاه انجم شمار سمت کپلی نهضت
فرمودند قلعدار آنجا که از خویشان پالیکار بغی کنا کگری بود قلعچه را مضبوط کرده بجنگ مستعد
گشت هرچند امرای سلطانی به پند و نصایح او را رهنمونی نمودند لاکن او بغرور بیمعنی از
طریق فدویت انحراف ورزید تا حسب الحکم حضور سپهداران تهور نشان و موسی لالی فرانس
از دو جانب حمله کرده جبرا و قهرا قلعچه را تسخیر کردند بنابر عبرت دیگر شقیان بغارت معموره و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد و جنس بشیار از خانهای بیوپاریان و ساهوکاران

وحلاّ جان اہل اسلام کہ مؤمن می نامند گرفتند واکثر زنان آن قوم باندیشۂ تاراجی عصمت خود ہا را در آب جوی تنگ بہدرہ کہ طغیانی تمام داشت زدہ از جان درگذشتند و قلعدار نیز کشتہ شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیدہ سپاہ خود را سزای معقول دادند و آیندہ ازینکار منع فرمودند و ازانجا بیشتر کوچیدہ برسواد رہس بیٹھہ متعلقہ پالیکار ہرپن ہلی چہار روز مقام فرمودند چون شہر مبارک رمضان شریف در ہمون مقامات تمام شد بعد ادای دوگانہ عید الفطر و مراسم سور و سرور ازانجا طبل نہضت کوفتہ بر ساحل جوی تنگ بہدرہ در برابر گہاٹ کرنیات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم بارش و ہنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رو داد دران فرصت غنیم تمامی ملک آنطرف جو را بحوزۂ تصرف خود آوردہ بعزم مقابلہ در رسید و بر ساحل آنطرف جو نزول رایات نکبت آیات خود ساختہ سر راہ عبور و گذر اسلام توپ و تفنگ در گرفت و سرداری را با جمعیت گران بہر افتتاح کوہ کوپل و بہادر بنڈہ نامزد ساخت چون سردار مسطور در تاختہ بمحاصرۂ ہر دو کوہ پرداختہ بسعی دو ماہ بہادر بنڈہ را کہ چندان استحکام نداشت مفتوح نمود مگر قلعدار کوپل از سپاہ غنیم فریب نخوردہ مردانہ وار می جنگید و بارہا بر مورچال زدہ اہل شرک را پریشان می نمود اتفاقاً دران سال طغیانی جو چنان ترقی کردہ بود کہ سبد بران یعنی ملاحین جو را عبور میسر نمی شد لہذا محل عبور بست سپاہ اسلام نیامد پس از طرف تعلقہ ہری ہر و ہورل وغیرہ سی منزل کشتی و چہار صد عدد سبد کلان فراہم کردہ تا دو ماہ انتظار پایاب جو کشیدند تاہم آب جو کم نشد بلکہ روز بروز ترقی می نمود دران زمان آنحضرت فرمان دادند کہ بیست و یک ضرب توپ گران بر کنارۂ آب داشتہ دہ خریطۂ باروت از یک یک ضرب بپرانید چون گولندازان حسب الفرمان عمل کردند از ہمون زمان

آب جور و بهمی نهاد چنانکه بعرصهٔ دو سه روز باتقدیر که کشتی و سبد عبور توان کرد رسید و طرفه آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا کومک انگریس فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدرآباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند پس اقامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از انجا کوچید و ده دوازده سوار را بر ساحل جو گذاشته بطرف شاونور شتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان به عبور آن فرمان دادند اول دو قشون جیش و دو هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که با دبر مراد بود مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بوذند در افتاده به تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند و بقیة السیفان غنیم اسپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند و از عبور سلطانیان بسردار خود واقف گردانیدند پس فردیگر حضرت خود بدولت مع سپاه رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبرها بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه سد غله و توپخانه و سامان جزو کل لشکر و تمامی اهل بهیر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بعزم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصلهٔ چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گداز با تمامی سوار و چهار قشون با اسباب رزم و توپها بر امتحان زورمندی اعدا از مضرب خیام بفاصلهٔ دو فرسنگ پیش آهنگ گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بر بروت لاف و گزاف بر روی تهور تافته از غرور حشمت و جوانی که لازمهٔ جنگ نادیدنی بود با سپاه مسلح در تاخت و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهدهٔ ورود عساکر خصم حسب الحکم والا تفنگچیان را در پس زمین نشانده توپها از گولهای انگوری پر کنانیده مستعد داشتند و سواری خاص با شان

وتجمل با سواران پایگاه وجلو داران شجاعت دستگاه بر فراز زمین استاده بود وپس سرخیلان
بیدها یعنی غازی خان وولی محمد وابراهیم خان وغیره حسب الفرمان والاصفوف آراسته بجنگ قزاقی آن
کار ناکردگان رابدنبال خود چسپانیده روی بطرف لشکر خود آوردند وبی تیزان رابیش رو آتشبازان
رسانیده خود از یک طرف بر پشت نشان عطف عنان نمودند تاکمین داران برخاسته اقدام کردند وبریزش
توپ وتفنگ بندانهای جرات اهل خصم را ترش وکند ساختند سواران از عقب آنها ریخته سر وسینه
مخالفان را با سر گروهای آنها علف تیغ بیدریغ ونیزهٔ جان ستان نموده از پشت زین
بر روی زمین غلطانده اسپ ویراق همه حق السعی تاخت خود غنیمت بردند درعین گرمی پیکار
باندازان آتشبار بهوای تهور بانها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق وپریشان ساختند
وتوپچیان از یک طرف جمع کثیر الضرب توپ ها چون اوراق اشجار بباد باروت
پرانیدند سرداران لشکر هزیمت اثر چون آثار عجز وعلامت شکست بر ناصیه حال سپاه
خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند وسپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
از ان تیره درونان را اسیر وقتیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه ظفر منصور بیشتر
کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت وخیام ظفر اعلام برافراختند
ونقشه معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ در قلبگاه
خیمهٔ خاص وبارگاه در میمنه موکبهای عسکر ودسته ها ودر میسره سلحدار وقزاق وپیادگان پیرامون
سراپرده وبارگاه قشونهای اسد اللهی واحمدی ودر جنداول پیادهای کنداچار وبیلداران
ولشکر پالیکاران وغیره وسواران پیش منقلا اطراف بفاصله یک فرسنگ بامر تیاتی می پرداختند
غنیم نیز با سپاه خود مستعد رزم گردیده بر نهر کرک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمده بود
که سلطان جهان ستان بعد چهار پنجروز شبی بهر شبخون قشونها آراسته شیخ امام وشیخ عمر والامام خان

سپهداران را با سامان جنگ توپها و باندار و غازی خان را با دو هزار سوار لبسرداری
حسین علی خان بخشی و مهامرزا خان بر لشکر غنیم راندند و خود بدولت هم مع سوار پاگاه عسکر
در وسط دو لشکر آرمیده بودند چون سپهداران و بخشیان از راهیکه هرکاره نمودند جاده پیما
شده بوقت سه پهر شب اگرچه متصل لشکرش رسیدند اما راه غلط کرده بر طلایه داران غنیم که
جا بجا آتش فروخته بپاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهدار که پیشتر صفوف بود
همون لشکر غنیم انگاشته بی اطلاع دیگر سرداران توپ سر کرد و بانها پرانید پس از صدای توپ
و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند و بعضی امرای خصم بر حمله کنان
در تاختند باتی حال بخشیان دانا فوراً برگردیده از پناه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فایز
حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض داشتند پس نایره غضب سلطانی ملتهب گشته شیخ مذکور را
معزول ساختند و قشونش بفضل خان نامی رسالدار مقرر فرمودند روز دیگر از انجا پیشتر کوچیده
جوی بالاپور را کامیاب نزول جاه و جلال ساختند غنیم هم برابر لشکر ظفر پیکر بفاصله سه فرسنگ
جنگل بر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب دیگر امام خان و فاضل خان و میر محمود سپهداران
را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قزاق و هزار باندار لبسرداری قدر خان بن غازی خان
بتاخت و تاراج لشکر غنیم رخصت فرمودند تا سپهداران با هوش سپاه همراهی خود را کمل
پوشانیده چون مار سیاه پیچ با خورده بعد تحمل فراوان بنج شب تاریک و بطی مسافت
بعید از عقب افواج غنیم در رسیدند چون طلایه داران خصم خبردار شده سد راه گشتند ایشان
بزبان مرهٹی کومکیان لشکر مغول و آمدن خود از رایچور وانموده اندرون لشکرش خزیدند
و هنگامه نبرد گرم ساخته از تیر و تفنگ و بان و شمشیر فشان شیرازه جمعیت آنها را از هم گسیختند
و بریزش شلکها کار بران مخذولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه برجع القهقری

برپشت اسپان بی زین و نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند
و توپها کشیده از انجا هم پای جلادت بوادی گریز نهادند سپهداران دانا برهمین فتح اکتفا
کرده نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر
حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش و انعامات یدک و چوماله و حلقهٔ دست
سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را باخلاع و چادرهای عصمت پوش
در پالکیها نشانده ببدرقه باندارن به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر فیل و هفت اس
اسپ صبارفتار با نقد نمایان بر سبیل اخفا بنام هری پنت و رستیه و مادهو بانی
معرفت زنان روانه داشته آنها را بندهٔ فرمان و شرمندهٔ احسان ساختند القصه
غنیم از انجا لوای معاودت بطرف سرهتی برافراشت

ذکر عطف عنان سلطان کشور گیر بنابر مصلحت و تعاقب کردن غنیم باجرات و رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد دیگر و بضبط آوردن شانور و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که درمیان لشکر کفر و اسلام واقع شده درهمون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شبخون باز وقت شب عنان رایات جهان کشای بصوب جی تنگ
بهدره معطوف داشتند و همه روز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام نموده شب دیگر نیز
کوچ کرده بر سواد دیکه جوی بالا پورا از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند
که کوچیدن شبا زین ممر بود که از عفونت فضلات اسپ گاو سقط شده و چپقلش لشکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیع میدادند بلکه یکسر دراز و سپاه وقت شب هم از پختن وخوردن باز ماندند لهذا آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه با قند و انگبین در آب حل کرده باندازند پس همه با حسب الحکم بجا آوردند چون مگسها بر آن تمند جمع شدند از باروت سوخت بیشتر نهضت فرمودند و برهان الدین سپه سالار از طرف انوٹی مع لشکر خود فائز حضور گردید و بدالزمان خان نیز با وفور سامان رسد و غله از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی دریافت چون خبر کوچهای متواتره سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که بهجوم سپاه ما هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود بیلغار تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر بفاصله پرتاب تیر بدفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرده قشونها را به بهانه آراستگی در میدان کشیده گردشها میدادند و شلکها سر می کنانیدند از صبح تا یک پهر روز و از سه پهر تا یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موقع معمول بهیر و بنگاه و اسباب لشکر همو بجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب دستوری شبخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین با دو قشون تهور مشحون و پنج ضرب توپ و رساله قزاقسیس بطرف میمنه خصم شتافت و برهان الدین سپه سالار با سه قشون نصرت مقرون و شش ضرب توپ میسره غنیم کام سرعت برگرفت خود بدولت با دو قشون ظفر شیون و سواران پاگاه و پیادهای احشام خون آشام همت قضا نهمت بشکست قلب معاندان برگماشتند چون شب دیجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بمرتبه اتم باری بهزار محنت و مشاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب برهان الدین از همه سبقت کرده بر فوج نهری ورسیته ابواب بلا برگشاد و میر معین الدین توپها را بسبب راه ناصاف بروقت رسیدن

محال بود عقب گذاشته باد و ضرب رهکله فراسیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ که میمنه آرای آن لشکر هزیمت اثر و از بازی شب غافل بود هنگامه رستخیز برپا ساخت و خود بدولت بسرعت هرچه تمامتر روی توجه بقلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف بر غنیم تنگ گردید سرداران مرهٹه که در باطن بخدمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را از ان معرکه بدر زدند دیگر سرگروهان غنیم بر اسپان سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ داشته بودند رو بگریز نهادند و لشکر مغول بالتمامه تاراج و مال و اثقال پایمال سم ستوران مجاهدان گردید پس یکسر نقد و جنس و مال و اسباب رسد و غله اردو بازار غنیم با خیام و اعلام و اشتر و افراس مع رسن و میخها بدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان برجای سکونت خصام آرمیدند اما بعد دو پهر سپاه غنیم روی باجتماع آورده جرات پرداز گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گوله اندازی نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای تردد بسیار مردان شکست یافت نایره غضب سلطانی بر جرات آنها مشتعل گشته بتنبیه شان فرمان دادند سید حمید و شیخ انصر و احمد بیگ هر سه سپهدار با فوج موسی لالی روی توجه بجانب توپخانه غنیم آوردند و از راه شیب زمین راهی شدند قضارا در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمینا سی هزار سوار خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله رو داد بغتته سپهداران دلیر فراسیس بنادیق راست کرده چونکه جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکها ریختند که اهل خصم بسبب چپقلش فورا برگشتن نتوانسته لاچار سینه های خود را هدف تیر و تفنگ و سنان ساخته چون پنجره سراپا مشبک گشتند و دو سردار فیل نشین بمطمورهٔ عدم شتافتند ما بقی

بهزار تردد دست از سلاح و اسپ برداشته فقط جانهای خود از ان مهلکه بیرون بردند غرض در
طرفة العین فتنه هستی شش هفت هزار سوار غنیم فرو نشست چون خصم زبون آثار رسم
عجز و نامردی بر ناصیهٔ حال اتباع خویش مشاهده کرد منتشر الحواس و از ان معرکه بر تافت و توپ
کشیده با نفس سوخته پیشتر بدو منزل شتافت پس سلطان ظفرمند مع اثاثه غنایم شادیانهٔ
طرب نواخته داخل خیمهٔ خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساونور کوچیدند
مخفی نماند نواب عبدالحکیم خان حاکم ساونور بعد انتقال نواب مرحوم از سلاطین دوست نواز
بموجب تقاضای دلی پیدا کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه بترقی
جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بحق مستدعی می بود تا آنکه بعد جلوس میمنت مانوس
آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس و خلاع که شرایط رسوخیت و دولتخواهی بدان
منوط و مربوط بود نفرستاد و چیتو نپدت ایلچی او محض بخوشنودی خاطر همایون از طرف
خود بنام خان مذکور نذر گذرانیده بود اگرچه ازین معنی بخاطر اشرف کدورتی بهم رسیده اما
بسبب استحکام سررشتهٔ خویشی آنجناب فلک رکاب که دوست نواز و دشمن گداز بودند هیچ
مزاحمت از خود بحالش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایسته او اغماض صریح
می فرمودند با وصف این سلوک او بگون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبود دران زمان با مرهته
در ساخته طرح موافقت و مخالطت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
متوجه دید و کردهٔ خود در نظر و خیال داشت از دبدبهٔ سلطانی چون بید بر خود بلرزیده مع چند
خواص و توابعان خانه یعنی زنانه و بعضی خزانه که موجود داشت شبا شب گریخته به لشکر
غنیم در پیوست و عبدالخیر خان عرف خیر میان را بالشهر گذاشته بود چنانچه شخصی باین
فقرهٔ عبارت هندی تاریخش دریافته که حکیم خان میانے کو چھوڑ کے آپ بھاگا

هرگاه آنحضرت برفرارش و موافقت با غنیم واقف گردید متعجب شده وقت شب سید حمید و
سید غفار سپهداران را بضبط شهر رخصت فرمود صبحی خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معمورهٔ
ساولنور فرود آمدند و میر صادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثهٔ
دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف للکوکها از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه به بدبختی
خود مفت برباد داده یک یک بحضور پرنور سبیل در اندلیس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احدی
و ممانعت کسی آنچه که از نقد و جنس و فرش و ظروف و سلیح خانه وغیره که در توشکخانه خاصش پنجاه عدد
دستار زرنگار نگ از قسم چینت برهان پوری پیچیده بر میخهای دیوار چسپیده و خلعت های
فاخره همرنگ و همزیب دستارها در آغوشی ترتیب داده بود سوای این اشیای نفیسه
و فاخره هر بلا دبسته بسته و توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فرمایش داشت
علیحده فائز حضور ساختند پس یک قلم منظور نظر همایون گشته داخل توشکخانه گردید و توپها
بتوپخانه پیوست و یک ضرب پنجر س که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکوک فلوس
بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش چهر های حقه های نادر اسلوب
که از نقره و طلا و بدری بهم رسانیده بود چهار پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
یک یک فیل بود بضبط در آمد پس خیر امیان بر یک اسپ سوار شده بدوستهٔ خدمتگار در
سعادت ملازمت دریافته سرخروی حاصل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شمارا چه پیش آمد
که خود بخود آواره گشت ما بهیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات
بیغایات بحالش منظور داشته بودیم الحال هرگاه او با وصف عدم زحمت و بدعهدی
بغنیم این دولت موافقت کرده نرد مخالفت با ما باخت آینده هرگز روی بساط آرام و بهی
روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بیخردی بکار بردند

ونان قسمت دولت خود را با آفتاب مخاصمت و پاس برهم شکستند پس تهیدستی طالع ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا وقوفی نداشت القصه او را نزد خیمهٔ خاص فرود آورده دو وقته طعام خاصه می فرستادند با این بجزم احتیاط برابر قمر الدین خان در نظر بندی داشتند ✤

ذکر شبخون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت اشتباه و محاربهٔ دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیمابین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکهزار و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعهٔ ساونور در شهر ٹھانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گڈه را مخیم سرادقات عز و اجلال میساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام همونجا ماندند و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهزار پیاده و چهار هزار سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ قرار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدمه برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج سوم به مهامرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصلهٔ دو کروه مضرب خیام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب الحکم میدان گرفته بترتیب مقدمات نزاع و تهیهٔ اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند و خود بدولت با دو قشون جیش

وستہ قشون اسد اللّٰہی و احمدی وستہ موکب عسکر و ہشت دستۂ پاگاہ و چہار ہزار قزاق
و دہ ہزار پیادہ احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و دران زمان
شہرت یافتہ بود کہ سپہ سالار اول بضبط بلاد متعلقہ حیدر آباد مقرر گشتہ و ثانی بہ تسخیر
ملک پونہ دستوری یافتہ ثالث بہ تنظیم و تنسیق او لکہ رایچور و گوٹور وغیرہ نامزد شدہ
رابع بطرف دار السلطنت پٹن بہر حراست و ایالت قلعجات و تعلقات پایکاہ وغیرہ رخصت یافتہ
خود بدولت ہمت جہانگیری بدفع یورش لشکر غنیم بر گماشتند سرکردۂ لشکر غنیم از استماع
این اخبار سیماب وار بیقرار گشتہ بود کہ ناگاہ نواب میر معین الدین بترغیب سید حمید و سید
غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندر کے درگ کہ در آنجا تہانہ غنیم بود
در تاختہ بیک حملۂ مردانہ جبرا و قہرا کوہ را مفتوح ساختہ مردمان غنیم را یکسر تیغ کشیدہ
معمورہ را بجاروب یغار روفتہ بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد
بدستور برہان الدین بطرف نیکاپور و مصری کوٹہ کہ در ضبط غنیم بود بنوعیکہ ہیچ کس را
بر رسیدن خود و قوفی نباشد علم جرأت برافراختہ تزلزل بیش از قیاس بر اہل فساد رسانید
و آتش قتل و غارت در آن سرزمین برافروخت القصہ بعد چندی سلطان کشورستان
راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجہ گردید اتفاقاً دران روز غنیم ہر چند اول لشکر فیروزی
جرأت پرداز گشتہ چیرہ دست برآمد و طوفان بلا بر اہل بنگاہ برانگیخت و دہ ہزار جوال
پر غلہ از بنجارہا غارت ساختہ برد پس رگ حمیت و غیرت جہانگشای آنحضرت بحرکت آمدہ
بسرکردۂ گروہ شقاوت پژوہ خصم پیغام فرستادند کہ بموجب بیگناہ بار بار خلق اللہ و رعایا
را رنجانیدن مناسب شایان ارباب ہمت و شہامت نیست اگر دم مردانگی
باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد ارادۂ فدائیان نصرت توامان

آنست که دریک ورق ظفرنامهٔ مجادله و محاربه که آغازش بسم الله تیغ و شمشیرست از اقلام
تیر و نیزه و شنجرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را
بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصالحت از ان تهلکه نجات خود تصور نمی کرد از نیمعنی
پهلوتهی کردن صواب انگاشت مگر بتجویز بعضی دولتخواهان خود که مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر رضامند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت و شان بر سواد نهر کدک هر چهار
فوج را جمع ساخته بآئین حرب صفوف ها بیاراستند و قشونات را بر چپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلوداران استاده اول شجیعان پاگاه را حکم
محاربه در دادند تا دسته دسته اسپان انگیخته میدان را قایم کرده بودند غنیم نیز مسلح و
مکمل بعزم جدال در تاخت و دران روز چنان تقرر یافته بود که یک یک دسته و رساله
نیم گهری داد شجاعت داده پس پا شود تا مراسم جان سپاری و مراتب دلیری جانبازی
تمام سپاه و سردار بتقدیم رسد پس هر هر شجیع در وقت معهود فدائی وار کوشیده
نسخ کارنامه رستم و اسفندیار گشتند همچنان تا دو پهر بازار شباشب تیغ و چقاچق تیر
و تهپا کهپ نیزه گری تمام داشت تهورکیشان بقوت ترکتازی خود از شمشیر و گوپال
گذشته دست و گریبان بخنجر و جمدهر گشتند پس طرفین از کشته ها پشته ها نمودار شدند و
سلحداران خونخوار بهر مجرای خود بازوی مردانگی کشاده چهره میدان را از خون اعدا چون
شفق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه و سردار غنیم تاب شمشیر ناموس پرستان
سلطانی نیاورده بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله بیکبار حمله کرده سلطانیانرا
زیر کنند چنانکه بهمین عزم هفتاد هشتاد هزار مردم یکجا از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپهداران را اشاره فرمودند

تا از ہر دو بازوی او شان سبقت کردہ محاذی مخالفان گشتند و بریزش توپ و بندوق برگشتہ بختان را شربت ہزیمت چشانیدہ آوارۂ وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان لشکر فیروزی تا دو فرسنگ راہ تعاقب گرفتہ بہ شمار سہ ہزار اسپ و سامان نبگاہ و شمشیر و سپر و چند توپ گرفتہ مراجعت کردند اہل غنیم تا سہ منزل بازنیاسودند و خود ہمارا بمکانہای صعب المسالک کشیدند و ہری نایک پالیکار کنک گیری کہ پیش از ین بغنیم سازش کردہ بود دران حال بند و بست کارش ملاحظہ کرد درہمین فرصت قشقۂ ندامت رازیب ناصیۂ عبودیت نمودہ مع جمعیت خود از انجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شدہ حلقہ بگوش و سرخرو گشت بعد ازان سلطان فلک شکوہ مع لشکر انبوہ خود بطرف نبکاپور نہضت فرمودہ ہجدہ کروہی شمالی سادنور خیمۂ دہ بارگاہ ساختہ بودند و چند قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شدہ بہ ارادہ تاراجی و غارت مواضعات آن ضلع در تاختہ بودند قضا را طلایہ داران غنیم ازین معنی آگاہ گشتہ سر راہ شان گرفتند و بیک حملہ قزاقان را احاطہ کردہ یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی غضب آلود گشتہ حکم فرمودند کہ دیگر با احدی بیرون احاطہ پیش منقلہ ہای لشکر رخصت نشتابد پس یک ماہ درہمونجا سکونت فرمودہ درین مدت با یلانغ نقد و زر و ترسیل خلاع و بخششہای تحایف انواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مرہٹہ را مطیع و پرستار امر خود ساختہ بر تجویز و اشارات زبان قلم آنہا کاربند می شدند تا آنکہ روزی بر حسب اشارہ مطیعان خود ہر چہار فوج نصرت موج بہر شبخون مستعد ساختہ روانہ فرمودند چند ہیران لشکر خود را کہ بشمار صد و پنجاہ بودند جمع کردہ با کتکہ ہای رنگین پیشپیر و ہر ہر فوج کردہ بود طلایہ داران غنیم کہ ملازمان ہری پنت بہر کیہ بودند حسب الاشارۃ سردار خود

ازان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر تاخت
افواج قاهره واقف گشته به هولکر خبر رسانید که سلطانیان بفتور و قصور طلایه داران
در لشکر رسیده اند او بمجرد استماع این خبر وحشت اثر با پیاده از خیمه بیرون شتافته بود
چونکه آتش افروزی بان و شلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این و
آن نکرده سر و پای برهنه بر بادپای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیلهٔ راه نجات خود ساخت
و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصور سپرده
همچنان راه فرار گرفتند هر گاه یکسر لشکر غنیم بجاروب یغما رفته شد و فوج مغول که
نیم جان بود تمام بتاراج در آمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران مظفر و
منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنایم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزانه و چهار
ضرب توپ مراجعت نمودند اگرچه غنیم باجتماع بقیة السیفان خود پرداخته سر راه شان
گرفت و سعی مردانه بظهور رسانید اما ظفریاب نشده ناکام برگشت سپه سالاران مع الخیر
بشرف محفل همایون مشرف گشته اسباب غنیمت به نذر نظر گذرانیدند سلطان فیض رسان
تمامی سردار و سپاه را که در غیبت مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند مواجب دو ماهه
انعام بخشیده بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر اسامی
دو روپیه و یک چادر داده روانهٔ لشکر غنیم نمودند اگرچه از سرکردهای لشکر مخالف از دست
جرات سلطانیان که هر بار کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی ها خورده
پای تردد خود بر کاب هراس و گریز می سپردند و نظر بفرمان حاکم خود هنگامهٔ پیکار خواه نخواه
گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا
می شدند ایشان ازان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشورگیر فرصت و طاقت

محاربه

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده ننمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله مرعی داشته
برحسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدر الزمان خان
را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامجات خلعت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحایف نادر العصر و خلاع با جواهر گرانبها که از آنجمله یک عدد گلوبند مرصع به قیمت پنج لک
روپیه بود روانه پونه فرمودند و هولکر وغیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصوره
گوشمال خورده مال و ناموس دولت خود بغارت داده دست از جنگ برداشته بودند مفصل حقیقت
جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت برنگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کارپرداز آنجا با اعیان خود درین باب کنکاش کردند آنها عرض نمودند صلاح دولت
همانست که ازینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار کدورت و نفاق خاطر
اشرف را آب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک و دولت را برشحهٔ اتحاد
و موافقت سرسبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحتشام اسلام
موجب انتظام سلطنت و باعث مقتضی المرام خلق الله خواهد شد الحق پیداست هرگاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی رنج و تردد بسهل تر بر ملک و مال ما دست سبیلا
خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضهٔ تصرف خاندان مرهٹ بیرون خواهد رفت چون
سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درینباب از مغتنمات شمرده با قبال مرحلهٔ سلطان
پرداخته غبار کدورتیکه از انجانب بخاطر خود داشت بآب وفا شست و از طرف خود نیز
رسولے با سامان و تحف بسیار و خلاع فاخره و زر و جواهر و افراس پری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقهٔ نرگونده

و نولکنڈه و جالی ہل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنابر مصلحت کافه
انام بمضمون اینکه **مصرع** لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش ؎ التماسش را
بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند ہر سه تعلقه فرستادند پوشیده نماند چون سردار پونه
به ایلچی حضور تعلقه کسلاپور جاگیر داده آنحضرت جهان همت بعوضش سه تعلقه باو بازگذاشت
پس قلعجات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خواران بضبط سپاه خصم بود
باز بسرکار خداداد منتقل گردید ہمدران زمان ہری پنت بحضور فیض گنجور التماس ها کرده عفو
جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبهٔ ساونور باز براه بحال کنانید چون خاطر اشرف از
مہم مصالحت جمع گردید مظفر و منصور بساونور رسیدند و ہری پنت پهر کیه را که حلقهٔ اطاعت
در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقه گجیندر گڈه مع توابع آن و چند قریات کنچن گڈه
بخرج پان خوری جاگیر داده بیشتر نهضت فرموده از راه کوپل و بهادر بنڈه عبور جوی تنگ
بهدره کرده سواد تالاب محال دروجی را که دو کروهی شرقی آنی گندی است مرکز نزول اعلام
و خیام ظفر انجام ساختند و چندی بهرمتش همو بجا سکونت داشت درآنوقت پالیگار
رای درگ و ہرپن ہلی بجنید خواص بی طلب داخل لشکر فیروزی گشته امیدوار مجرا بودند ایشان
بروقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسرکردهای لشکر غنیم راه رسل و رسایل
و اشتیر باد و نمسکار مفتوح داشتند پس نهال بدخواهی شان ریشه کینه در دل آنحضرت دوانیده
بود نظر به تنبیه شان رعایت فدویت یک قلم نامنظور گردید فوراً فرمان گرفتاری شان صادر
شد تا وقت شب دو سپهدار درتاخته هر دو سیاه بختان را مع جماعتهای شان اسیر کرده آورده
مغلول و محبوس به بنگلور روانه فرمودند پس همه ملک و مال و اثاثهٔ دولت ایشان بضبط درآمد
و تعلقات و قلعجات آنها بعمالان باهوش و قلعداران پردل حواله گردید مگر پرا دریایان

پالیگار ہرپن ہلی کہ در دیہی اقامت داشت چون نیل بلا و سیل غضب سلطانی گرد خویشتن محیط دید مع توابعان وزن و فرزند خود شباشب گریخت و در حدود دمل توابعان را گذاشته خود مع پسر بصوبه مرچ شتافت تا از جان و مال امان یافت بعد ازان آنحضرت فلک شوکت با سپاه انجم شمار از انجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و عزل میر صادق صاحب دیوان و بنای مسجد اعلی و معاودت کردن وکلاء مرسوله آنحضرت از حضور سلطان روم که در سن یکہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل بحیدرآباد با دیگر کیفیات که در سن یک ہزار و دو صد و دو ہجری روداده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پٹن سمت اضارت پذیرفت رای جہانگشای بانتظام ملک و لشکر اقتضا فرمود و ہمدرین اوقات تغلب و تصرف صاحب دیوان ملک یعنی میر صادق که در صوبه ادہونی و سانور حسب تنخواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده مبلغ خطیر بدست کرده بود معروض حضور گشته از پایه خدمت در افتاد یعنی معزول شد چون اثاثه خانه او حسب الحکم بضبط در آمد دو لک روپیه نقد رایج ادہونی که چاندنی گویند و لک ہون محمد شاہی برآمد پس ہمون زمان مغلول محبوس گشت و مہدی خان نایطه صاحب جاگیر اول کنده بخدمت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد اعلی که در سن یک ہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری در قلعه دار السلطنت بنا گذاشته بودند تاکید فرمودند ذکرش بسبیل اجمال آنکه مخفی نماند در حینی که کہندی راو مردود و مخذول بعزم استیصال

دولت خداوند نعمت خود فتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
شفیقه محل زنانه نواب را مع سلطان که شش هفت ساله بود در قلعه متصل دروازه دیواری
بیتهه که بزبان حال بدروازه گنجام مشهور است در خانه محبوس داشت و پیش آن خانه دیری و
صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان ذیشان بمقتضای صغر سن که آن هنگام
بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهده بازی طفلان کشن راو
زنار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزی
درویشی صاحبدل ازان راه وارد شده مژده جان بخش رسانید که ای طفل دولتمند تو
بزمان آینده بادشاه این ملک شوی سخنم یاد دار که این دیر را شکسته مسجدی بنا ساز
تا ابد الدهر یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هرگاه بیمن قول معروضه شما
من بادشاه خواهم شد مسجد اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک و
مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوڑیال بندر پرستندگان آن
دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بحضور طلبداشته بنقد
نمایان آن همه را رضامند ساخته جای مذکور گرفتند پس برهمنان صنم خود را برداشته
به دیواری بیتهه بردند و دیر شکسته طرح مسجد انداخته بودند و نقشه اش از دار السلطنت بیجاپور
که بنا نهاده علی عادل شاه بود طلبیده داشتند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
کیشان مثل اهل کورگ و مرهته و پالیکاران پیشنهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندی درین کار
توقف رو داده در آن زمان که بمیامن افضال کارساز حقیقی از جنگ غنیم و بندوبست
پالیکار فراغت دست داد باتمام کار مسجد همت گماشتند تا داروغه عمارت مطابق نقشه
صدر بصرف سه لک روپیه در دو سال باتمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک هزار و دو صد و چهار هجری در آن مسجد را ساخته مخاطب بمسجد اعلی فرمودند و در تمامی
ممالک قلمرو خود سه طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبهٔ یم و شهر و مواضعات جنگلستان
و کوهستان را بصوبهٔ نون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبهٔ غبیرا و عمال پرگنات
را به لقب آصف ملقب فرمودند و همدرین روزها پیرامون هر شهر و قصبه و قلعه
بفاصلهٔ یک فرسنگ خاربند مستحکم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند نیر گذاران سنگین دل
بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوای منشور حضور نشان قلعه
آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف متـ
گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محر
را برخلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بداد و دهش و نوکری عمده
و بخششهای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته بدون
اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود رفتن
و هزارها موکلان دیو سیرت و پیادگان سنگ صفت در منتهای حدود ملک خود که پیشتر
ازین خاربند کشیده شده بود برگماشتند مجدداً بعدم واگذاشتن بنی نوع بشر تاکید
اکید فرمودند و همدران سال در تمامی قلمرو خود رواج روپیه که امامی نامند و نقش از
یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن ز فتح حیدر است * و دیگر
طرف فقرهٔ هو السلطان الوحید العادل است * بسن محمدی که از هجری سه ده
سال زیاده می شود و از ان حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب ختمی
مرتبت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم تسلیماً بر شمرده مسکوک ساخته خریطه خریطه پیدا داشته
و رواج در دادند و همدران سال غلام علی خان و ننهو میان وغیره که آنها را ادنی

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایستهٔ ملازمان شاهنشاهی و
تحایف بایستهٔ بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساختهٔ خود و ده لک
روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها وغیره از تمامی کارخانجات خود
منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصود و مرام و درستی سوال و جواب
با شمشیر و سپر مرصع و اتحاد نامجات مبارکباد وزرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
ادوات حرب بآنهاکه دران ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس
سلطان بحسب ایمای وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده
ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گرانبها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
مبارک بود فرمودند و کاریگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسیس جمع کرده
در تیاری اتواب پنجرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی وغیره
تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ و پنج ضرب بندوق تیار می شد
و کارخانه اسش را تا را منتال می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
در دار السلطنت پٹن دویم در بنگلور سیوم در چیتل درگ چهارم در بلدهٔ نگر هگی
او قاتها بود در فراهمی مردمان جیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امرا و خوانین قدیم را که
نواب مرحوم بصرف لکوکها زر از هر دیار و بلاد جمع کرده بود از پایهٔ اعتبار و اقتدار
در انداختند و جوانان اوباش منش را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان
یعنی سوداگران اسپ و شتر بسبب کساد بازاری بهیئیهٔ خود گذاشتند و مردمان بندوق زن
بعهدهٔ سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر انور شده اعتبار و امتیاز یافت
فدائیان ناموس پرست شمشیر باز و سپر انداز بیدل گشتند و بعضی سردار سوار راجپر الفراهمی
مردمان حبشی و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد فرمودند
ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل بار رو داد و همدران
روز ها محمد غیاث را بامر وکالت برگزیده مع مکتوب خلت اسلوب متضمن استحکام بنیان
اتحاد و مودت و ممد و معاون بودن بایکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط اشتیه
یگانگت واز نسبت صهرت و خویشی بمحض پاس سلام و امنیت کافه انام با خلاع فاخره
و تحایف نادره روانه حیدر آباد فرمودند چون ایلچی بشرف ملازمت نواب نظام علی
خان اسد جنگ معزز گردید خلاع و هدایا گذرانیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که در جهات دولت عالم بقای ندارد و بر همگنان
باهر است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضه اقتدار یک سعادتمند همین نژاد بود و پیوسته
از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود
حالا بادشاه اسلام را موافقت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلای
ایشان را بر بار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانهای رعیت و فقرا و مساکین را
به آتش بیداد ارباب شرک و عناد سوزانیدن هر آئینه نزد خالق و خلایق غیر مستحسن باشد
بلکه این معمول و تهاون در درگاه الهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
که غبار نفاق و انتقام بزلال مصالحت فرو نشانیده برای دولت چند روزه که چندان
امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکدر و متردد نگردانید و بواسطه ملک و ملت بساط
مخالفت در نوردیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشتید سازید

تا باتفاق دل و زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیلہ چنان بظہور رسانیم کہ جمیع مسلمانان
و غربا و رعایا و مساکین در مہاد امن و آرام بودہ بدعای دوام سلطنت شاہان اسلام
روزگار خود گذرانند اگرچہ تقریر دلپذیر رسول دانا او را چون گل شگفتہ و خندان ساخت
اما مضمون مکتوب عالی کہ فقرات صہرت و خویشی مندرج بود دلش را پژمردہ تر نمود کلمات
ہدایت سمات را بدل حسد منزل خود جا نداد و نظر بہ لقب نایکواڑی با قبال مضامین
مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رای ناقص بعضی بر ہنر نان کاروبار
و انات حرم سرای وی خود از طریق راستی برکشیدہ ایلچی را بے مقصود روانہ نمود مخفی نماند این رسم
باطلش بود کہ سبحان اللہ سوای ذات خود احدیرا در دولتمندان دکن بیفت زر قوم
نمی دانست و بر حشمت و شوکت خود می نازید در ینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
راجہای دکن سردار ذی شوکت و شجیع را میگویند ہم اطلاع ندشت قطع نظر از ین
نایکواڑی قوم علیحدہ از چہار قوم اسلام کہ معروف است نیست تا آنرا قوم ارزال میتوان
شمرد الحق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از بطن زن ارزال
قوم تولد نشد و در حسب آن ذی اقتدار اسباب دنیا داری و جاہ و مکنت ید طولی
و در شجاعت و تہور یکتائی داشتند بعضی کسان کہ بر لقب مذکور انگشت ایراد می نہند
صریح مغالطہ عظیم خوردہ اند نمیدانند کہ قدرت نامتناہی قادر بر حق عظیم است ہر کسی را
کہ او میخواہد سعادتمند دارین میکند و بجاہ و حشم دنیا سرفراز میدارد اغلبکہ ایشان از
احوال بعضی سلاطین ہند و دکن کہ مرجع طوایف انام و برگزیدہ درگاہ ملک العلام اند واقف
نیستند کہ در اصل کہ بودند و آخر چہ شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو کہ دیباچہ نسل نامہ بہمنیہ
میشود و بحسن شاہ بہمنی معروف گشتہ چنانکہ بعد وفا آتش برق آتشبار گرد مرقدش طواف نمودہ

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنت دنیا ارذال قوم دم صحیح النسبی میزنند و کم قطرتان و کم ظرفان بنخوت پوچ دعوی سیادت و مشیخت میکنند و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند ؎

زشتی ظرف و اصالت هست در دلق و نهان | عیب پوش قحبه بد شکل زرین چادر است

ذکر لشکرکشی سلطان بطرف کلیکوٹ و کیفیت تاختن بر کوچی بندر و تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه نهرکارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور در ورود داد سن یک هزار و دو صد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان مایل نکرده از بعضی بندوبست امور خود فراغت یافتند جاسوسان خبر رسانیدند که نایماران کلیکوٹ پای انحراف در راه جرأت گذاشته اند و خیال فساد و عناد در سر دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگرچه بفهمایش آنها می پردازد و بانعام دستار و شیله ها تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند آنحضرت بمجرد استماع این سانحه باحضار فوجدار آن صوب مع چند سرکرده نایمار فرمان دادند چون او حسب الحکم حضور مستعد گردیده نایماران را طلبداشت آنها باندیشه سزای حرکات خود طریق تساهل بیهوده وعده های امروز فردا میکردند درین اثنا جاسوسی غرض گو که از فوجدار مذکور عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایمار و راجه ملیوار یک دل و یک زبان شده است تا کار سرکار را ابتر کرده خود حسب دلخواه کامرانی میکند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را مکدر ساخته بود مضمون جاسوس بر برہمن بے ناموس مطابقش افتاد سواری خاص مع چند خواص و امرای با اخلاص با چہار قشون و سہ موکب عسکر و توپخانہ متوجہ آن صوب گردیدہ قلع و قمع شجرہ بدخواہان و شرارت کیشان مکنون ضمیر ساخت آنہا بہ یلغار سلطان جہان اندیشناک شدند و بیم تلف جانہا و آبروی خود خوردہ بکوہ و جنگل آوارہ گشتند و فوجدار باستقبال شتافتہ سعادت ملازمت دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت کہ شما بہ بندوبست این نواح نامزد شدہ بودید چرا رعایا را آوارہ و ملک را ویران کردید سوای این حکم شدہ بود کہ سرکردہ ملیوار را بہر حیلہ و فریب مطیع و منقاد ساختہ از و پیشکش گرفتہ ابلاغ حضور سازید این معنی ہم بظہور نرسید او در جواب عرض نمود کہ بندہ را از بندوبست نایاران این ضلع فراغت دست نداد تا بدیگر کار سرگرم گردد قطع نظر از این او با حلگذار صوبہ کرناٹک است ہرگز فریب از ما نخواہد خورد اگر حکم شود مع فوج شتافتہ او را زیر کردہ پیشکش نمایان گرفتہ خواہد شد آنحضرت فرمودند پس معلوم شد کہ بندوبست این ملک از شما بواقعی صورت نخواہد بست بعد از آن او معزول و مہتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرمودہ بدریا دولت باغ رخت رحیل جلیل انداختند و فوجدار معزول کلیکوٹ کہ در تکیہ قادر ولی پیرزادہ سکونت ورزیدہ بود بعد چندی ہمونجا ودیعت حیات بخالق جان بخش خود سپرد و در لعل باغ حسب الحکم حضور مدفون گشت القصہ مہتاب خان بخشی ہرچند رعایای آن ضلع را کہ چون تاب آفتاب منتشر شدہ بودند بصیای دلدہی قولنامہ ترقیم و ترسیل نمودہ طلبیداشت اما آن گروہ سیہ درون اعتبار قولش نکردہ بہ اغوای اہل کوچی بندر سر فتنہ و فساد چون غبار تیرہ از ہر گوشہ برداشتہ در فکر استعداد

جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
با لشکر خونخوار از راه ستی کال و کوڑه کال بکلیکوٹ نهضت کرده سپاه را بجزای آملکنه
اهل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف برافروختند

نظم
دران سرزمین چون گذر ساختند ✽ بسا طرح بے رحمی انداختند
چنان آتش غارت افروختند ✽ همه بحر و بر یک قلم سوختند
ز سم ستوران همه کوه و دشت ✽ بیکبارگی خاک در خاک گشت
ز هر سنگ و شجر و کلوخ و گیاه ✽ بر آمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود بجاروب غارت روفته شد و جمعے کثیر از اهل فساد و ارباب عناد
بباد نیستے رفتند بقیة السیفان عاجز گشته حلقه بندگی و فرمان برداری بگوش جان
انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند قزاق بحدود ملیوار و ترچناپلی در
تاخته اکثر مواضعات را خراب و پایمال ساختند تحصیلدار ترچناپلی بحضور سلطان ذیشان
عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریز بهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و مصادقت
مستحکم است درینولا چند قزاقان نادان مواضعات متعلقه انصوب را غارت ساخته
میخواهند که بیخ اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروضه داشت
سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نماید اغلبکه
پالیکاران سرحد شما که از مدت جویای چنین وقت بودند جرارت پرداز گردیده باشند ما بدولت
به بند و بست قلم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و فتق
مهمات آن نواح بدست آورده از حجاب وجوه سیس کیفیت کوچی بندر دریافته با تمامی
سپاه و حشم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیرافگن واقف گشته سه چهار تیری

بر رودخانها بنا ساخته پیرامون تپه‌ها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند و جمعی کثیر
سرراه به تیر و تفنگ و کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب الحکم به شمشیر
جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده تپه‌ها مفتوح ساختند روز دیگر جنود
فیروزی پیشتر رخش انتهاض جهانده ساحل رودخانها را مرکز نزول ساخت چون
پیش روی لشکر دو رودخانه یک بعد یک باندک فاصله واقع شده است اهل خصم
بر ساحل محل عبور از طرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سرراه گرفتند و راه
سیل ساحل دریا که آب از انجا بر رودخانه میرسید بند ساختند اهذا رودخانها پایاب شده
بود و هم دران شب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شبخون گردیده سپاه را فرمان
تیاری در دادند اگرچه بعضے هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف و رودخانها
عمیق اند عزم شبخون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند دران
حین رای فدویان نامنظور گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت
لشجاعت تمام پالکی سوار شده با دو رساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار راهی گشتند
تا فدویت کیشان حضور بیک حملهٔ اعدا شکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش رانده بطناب
و کمند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان
بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هرکاره‌ها را باحضار قشونها و
توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر و
مستعد با مر جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که بیک ناگاه سپاه مخذول
از روی دغا وقت دمیدن صبح بند دهان دریا که پیشتر ازین مسدود کرده بودند در
شکستند پس آب دریا جاری و در رودخانها پر شد و راه کومک بر سپاه منصور مسدود و

ومفقود گردید همگی اعادی دفعتہً براطراف لشکر منصوره با تیر وبنادیق محیط شده تزلزل
بیش از قیاس بحال عساکر ظفر مآثر رسانیدند اگرچه سلطان هم هرچند بدفع اہل ضلال
ہمت گماشتند اما ابواب مقصود بمفاتیح سعی مشکور وتردد نمایان مفتوح نہ ساختہ
گرفتار انواع آفت وبلا گردیدند با این ستہ چہار صد سوار جانباز کہ اشراف قوم بودند
داد مردانگی دادہ روبروی خسرو عالیمقدار مجروح وجان نثار گشتند سلطان جہان پہلوان
بنفس نفیس از پالکی برجستہ تیغ جہانکشا از نیام تہور بہر انتقام مخالفان دغاباز می‌کشید
قمرالدین خان کہ دران معرکہ ہمرکاب سعادت وشجاعت نصاب بود باقسام قسم بپای
آنحضرت افتادہ بزور دولتخواہی از آب عبور کنانیدہ عنان توجہ بصوب لشکر
معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکہ گاہ سلامت فایز حضور نگردید و پالکی
خاص با فرش وغیرہ ویک قبضہ کتارہ بدست مخالفان شد بعضی میگویند کہ دستار خاص
در پالکی بود آن غلط محض است زیرا کہ دستار مبارک دران حالت برسر کرامت پیکر بود و
دیگر دستار رنگین کہ دست آویز اعادی گشت لیسولے برسر بستہ پیش پالکی ایستادہ بود
قضارا او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نمودہ دستارش نزد پالکی افتادہ بود مخالفان بوہم باطل
دستار خاص تصور کردہ در پالکی بردند بالغرض آنحضرت باشوکت وقمرالدین خان از ان
ورطہ مرکب مراد بیرون راندند ودیگر خوانین مثل تربیت علی خان ومحمد عمر عرض بیگی وغیرہ
معدوم الاثر شدند پس شعلۂ قہر سلطانی بالتہاب کشیدہ کوس انتقام ویورش نواختہ
ومعبرہا از چوب جنگل تیار ساختہ رودخانہا عبور نمودہ بر اہل شرک وضلال علامت حشر
صغیر وکبیر ظاہر ساختند وسپہداران وموکب داران حسب الحکم از اطراف دو گاہ وراہ
روی مخالفان گرفتہ بجدت تیغ تیز اقدام کردند وہر جا کہ مردی وطفلے را از ارباب

شرک یافتند و وشش از بار سر سبک ساختند چون تاب مقاومت و مدافعت در کفار
نماند از کثرت حشمت و غایت جبروتش خایف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف
ملیوار گریختند پس سلطان کشورگیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان زره به ذره
مع توپها و غیره بضبط خود در آوردند و درخت جوز بوا که در آن حصار بودند از بیخ برکنده
و گیاه شالی به بیجهایش پیچیده بحفاظت تمام روانه دار السلطنت فرمودند تا در لال
باغ بنشانند اما سرسبز نشده خشک گردید؛

ذکر فوج کشیدن جنرل مینڈس بحمایت راجه ملیوار و واقع شدن جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سالار سپه در نواح سیتی منگل و توجه رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ و بیان فتوحاتے که دران آوان روی نمود در سن الیه آنکه؛

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش درخواست
فرمودند و چند قزاقان اعدا فریب را به تخریب و تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیم
شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گورنر بندر مدراس مستغاث گردید
تا جنرل مینڈس بحمایت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابله
سلطانیان نامزد و مامور گشته به تهرنگر رسید و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا
شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم به عزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت مآثر
را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین ستی منگل و ٹهرٹرا فوج هراول فیروزی و سپاه انگریزی
آویزش نمایان روداد و لغزش کوس و کرنا رطنبور و صدای شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر پرداخته سرخرو برابر
ماندند مگر قزاقان لشکر فیروزی اہل بنگاہ انگریزی را گرد گرفته طوفان آفت و بلا انگیخته
بقوت ترکتازی خود بعد غارت و یغما اکثر مردوزن سپاه پیشه را با بنا دیق و سرسته ها
اسیر آوردند از انجمله چند عورات مسلمان بدکاره را که حیا و ناموس ملت و مذہب خود گذاشته
مرتکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر پاس اسلام حسب الحکم بدار کشیدند و آن روز جنرل
معز الیه دامن کوہی و جنگلے را فرا گرفته اقامت گاہ خود ساخت سپاه سلطانی محاصره
سخت کرده بجمیع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسد وگاه و ہیمه می شدند روز دیگر جنرل
بهادر پیشتر کوچیده قلعچه دستے منگل را که پیشتر ازین قلعدار آنجا حسب الحکم قلعه خالی کرده
با فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده دو پلٹن سپه داری میجر چامبرس در انجا گذاشته
چندی آسوده سپس بطرف کومیتور که مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جهان ستان باستماع این خبر بیبالی جنرل پرتهور بهم برآمده با تمامی سپاه
و حشم حرکت فرموده بر سرش رسیده و صفوفها بترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود
و آن روز جنرل موصوف اقدام نموده بر جوی بهوانی فرود آمد دران اثنا منهیان اخبار
معروض حضور داشتند که فوجی انگریزی بسرکردگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف
از بنگاله به پنج پلٹن و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و دنیکٹ گیری
وغیره پیشتر کوچیده و از راه رای ویلور و آنبور گڈه بسبیل یلغار روی بدیار قلم و خداداد
نهاده در وانم باڑی و تر پاتور چند محافظان گذاشته بطرف گهاٹ تپور می آید آنحضرت
برین معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور روانه فرموده
خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف با لشکر خود یلغار

نموده بصوب دهرم پوری رسید کرنل عنان عزیمت ازان صوب برتافته فوراً
بطرف لگن گڈه رسید سید غفار با قزاقان از لشکر سپه سالار پیش آهنگ گشته بطرف
مسطور با فوج هراول انگریز در آویخت و معرکهٔ قتل آراسته بحملات رستمانه زیر ساخت و
صد و پنجاه سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کرده برگردید کرنل بهادر در آن روز در جنگل
وکوهستان بسر برده بطرف کاویری پٹن راهی شد چون سپاه منصور را بر گرد خویش
مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گهاٹ بتور گرفت و با سپاه نصرت
اشتباه جنگیده عبور گهاٹ نمود و جنرل مینڈس هم بکومک فوج خود بر سبیل یلغار رسید
اگرچه بر سواد کاویری پورم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سرکردهٔ فرنگ
فدائیان سلطانی قشونها را در میان آورده داد مردانگی دادند و بستبردی شایان العمل
آوردند و سرداران انگریز نیز با مردمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
آنحضرت خود بدولت با قشونهای اسد اللهی و توپخانه بسرعت سریعه بر عقب آن لشکر
زده بنوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند که هیچ جه طریق نجات ازان مهلکه پیدا نبود با
این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیر و بنگاه را در میان گرفته از راه مایچ باز
بطرف ستی منگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصهٔ دو سه ماه در تردد محاربه و شکست و ریخت
یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقه لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت رو داد امید دیگر در
رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
بصوب ترچناپلی عنان عزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان ستی منگل
سر راهش گرفته از دو جانب چنان ریختند و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
انصاف دوست فرنگ بر جرأت او شان عشعش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بجال

بسیار

بسیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صدمهٔ تاراجی و لیغا باآن لشکر راه یابد
دران اثنا شب درمیان آمده پردهٔ تاریکی برروی شمشیرزنان فروهشت تا هردو لشکر
دست ازجنگ بازکشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بردم مارانگاشته شب همونجا
آسود چون ترک روز بافوج شعاع ازصحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
جنرل برحسب تقاضای وقت گران اسباب لشکرخود را همونجا گذاشته شرق رویه پیشتر
نهضت نمود بازسواران قزاق و قشونها براو هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
فدای وارمیکوشیدند اتفاقاً برهان الدین سپه سالار که هراول سپاه نصرت پناه بود بملاحظه
میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن اسپان خود اسپ سوار با چند خواص
بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران
نزدیک خود دیده شلک زدند قضارا تیری از تفنگ نیزک ناصیهٔ شجاعتش را مشبک ساخت
چون رنگ گل گذشت و همونوقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
خرامید و همراهیانش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را درپالکی برداشته فایز حضور
ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جنان برقتل آن قوت
بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهمرسانیدند و دران روز سپاه خود را از جنگ
معاف داشتند هرچند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و
ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند امابر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
بایکدیگر مالیدند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله را سست قدم دید بلاانديشه
طی منازل کرده داخل قلعهٔ ترچناپلی گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
بقمر الدین خان سپرده بتسخیر قلعهٔ ستی منگل رخصت فرمودند و خود بدولت روی توجه

رایات نصرت آیات به پائین گهاٹ آورده بر سواد ترور پاله اقامت ورزیدند و سواران
را بتاخت و تاراج مواضعات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تجاوز نامزد فرمودند
پس جنرل همین جا چندے بسر برده از راه ساحل دریا مع لشکر فایز مدراس شد سلطان
اعدا شکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود مونجی و پرموکل گڈه رسیده قیام ورزیدند قمرالدین
خان چون از حضور رخصت گردید بمحاصره قلعچه ستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد
شکست و ریخت حصار اگرچه حمله آور گشت اما پیش از انکه سپاه منصوره فتحیاب
شوند سردار آنجا که به کمی رسد و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان شده بود
کس بخدمت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعچه به گماشته اش سپرد
خان مذکور قلعچه را حوالۀ آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب الفرمان
لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاهیانش را داخل
قشون ها نمود چون جنرل بهادر رخش عزیمت بمدراس جهاند اعلیحضرت جوق جوق سوار
و پیاده را به تسخیر و تخریب تعلقات پایان گهاٹ رخصت کردند چنانچه قمرالدین خان
به تسخیر کوه پرموکل اگرچه حصارش بزمان سابق شکست یافته بود اما گورنر مدراس باز از سرنو
حصار گلی مع برج و باره کشیده سرداری را که پیشتر چندے در قید نواب مرحوم بود با دو صد
سپاه بحراست آن حصار مامور کرده بود حسب الحکم با فوج خود در تاخت و بغارت و لغمای
هزار ها غربا و رعایا که باعتبار تهانه انگریزان آن کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیرا که
بمجرد ورود عساکر ظفر اثر سردار قلعه صعوبت حبس ایام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت
اشتباه بیم خورده بهانۀ درد سر در حجرۀ خزیده مهام قلعداری بر صوابدید صوبداران و غیره
باز گذاشت و آنها نظر به بے بند و بست کارخانجات جنگ و رزم مناسب ندیده مطابق

مرضی سردار خود صلح کرده قلعه مجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را محبوس کرده
از کوه فرود آوردند دران اثنا کشن راو متصدی توشکخانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه
از غربا بجور گرفته از حبس گذاشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنایم بسیار

که عقل از حسابش دمبدم صفر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بهادر سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان و مرهٹه با او و تاختن هر سه دولتمندان به قصد استیصال دولت خداداد از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالاگهاٹ و بیان محاربات که فیمابین سلطانیان و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و شش هجری رو داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پایین گهاٹ محیط شده تمامی خطه جنوبی جوی کاویری بجاروب غارت روفتند و جنرل میڈس هر چند بدفع سپاه سلطانی چندے تردد کرد اما بعدم غلات و اسباب محاربات لا علاج شده بمدراس مراجعت نمود منهیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گهاٹ بسمع جنرل لارڈ ارل کارن والس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکته بود رسانیده معروض داشتند که اگر زود تر بمدافعه سلطانیان نپردازند یقین کلی است همگی آن مملکت که فتنه حادث شده است

از قبضہ تصرف بدر خواہد رفت مقارن این واقعہ ابوالقاسم خان شستری مخاطب بمیر عالم
وکیل نواب نظام علی خان کہ پیش از ین تجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب دیوان نواب
موصوف فایز کلکتہ شدہ بہ سپہ سالار موصوف ترغیب در استیصال دولت خداداد و تحریص
تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافتہ جہد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و
سپہ سالار موصوف مکتوب بناظم حیدرآباد و کارپرداز پونہ متضمن اتفاق کردن بیکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگھاٹ ترقیم ساخت و تاکید تہیہ اسباب جنگ و ذخائر و فراہمی
سپاہ بنام سرداران مدراس ترسیل داشتہ در بند و بست خود بود ناظم حیدرآباد و مرہٹہ
کہ بہر اخذ ملک و مال غیر وسیلہ مردمیدان ناوردمی جستند بموجب نوشتہ سپہ سالار موصوف
ہر دو یک دل و یک زبان شدہ بہ ترتیب لشکر و آلات حرب و یراق خاص مستعد گردیدند و
سرداران انگریزی باجتماع آلات و اسباب رزم و پیکار یک یک نام زد شدہ بسعی فراوان
از عہدہ آن بر آمدند از انجا کہ کرنل ریڈ سردار و غیرہ اخبار نویسان کہ بحراست انبور گڈہ نامزد
گشتہ بود بہ تدابیر صایبہ و فکر لایقہ بزربا شی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالاگھاٹ را کہ از دست قہر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خوردہ
جلا وطن شدہ در مواضعات کرناٹک پایان گھاٹ پناہ گرفتہ بودند مثل پالیکار کنگندی پالے
و لیسران بہیری کورہ پالیکار چک بالاپور و پدنایر پالیکار و ینگٹ گیری کوٹہ کہ در چار گل بودو
شنتک رایل حاکم پنکنور سوائے اینہا پالیکار کہٹ و گمیر و مدن پلی و آنی کل و انکس گیری و
چیل نایک بیوطن وغیرہ قولنامہ ہا بشرط فراہمی رسد و غلات بہم رسانیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقہ لشکر فرستادہ اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنہا در داد و باوجود چنان
تقیید کہ احدی در قلمرو خداداد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرف مبلغ خطیر جاسوسان ماہر و دانا و منشیان بالغ عیار را دران ملک بلباس
ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عهده داران سرکار خداداد را
بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل رڈ که بامر برہم زنی ارکین
حضور سلطان شتافته بعهده نوکری حضور سرفراز شده بود اخبار واقعی کماحقه دریافته
برسبیل اخفا متواتر می فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود یکدل و
یک زبان کرده بود ناگاه طشت رسوائیش از زیر گلیم برآمد چه غلش سبب تادیب و سر
زنش طفل پرورده اش برروی افواه افتاد آخر الامر بعضے دولتخواهان سلطان
نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
آن وخیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
که تا بیقین دانستیم که تو باوسیله نوکری حضور جاسوس فرنگیان مدراس هستی اگر از معامله
خود راست بیان کنی از جان امان یابی او ناتجربه کار راست و دروغ عبارت آراسته
اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصادقت
با این درست کرده نرد دغا باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزده
کس مثل لال خان بخشی بنکنور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
رسالدار وغیره بدست جلادان سپرده شدند و باز ازان خفیه نگار پرسیده شد که تو
نمک ما خورده چنین حرام نمکی کرده سزای تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد
که این بزرگ زاده را هم برراه شرکائیش روانه سازید پس جلادان او را هم بقتل رسانیدند
امام الدین نامی اخبار نویس که بهمین کار مامور شده رفته بود دبساتش آصفخان کولار و
نندی گڈه هو نطرف اقامت داشت بدریافت آن خبر بسرجع القهقری از آنجا

تسخیر زده بکربنیات متعلقه ستاگڈه رسید باین انکشاف راز وقتل علاقه دار خود کرنل
رٹید دست ازان کار باز نکشیده بود چون خبر استعداد لشکر وسامان ذخیره وغیره بسپه سالار
موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله و دو هزار مردم فرنگ سوار جهاز
شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بندوبست تمام با بیست وچهار هزار مردم بار وشش
هزار فرنگی وسه هزار سوار ترپ بقصد تسخیر بالاگهاٹ نهضت کرده برای ویلور رسید سلطان در
چینی که سوادترو ادی را محل نزول رایات جاه وجلال فرموده از فراسیس پهلچری سوال
وجواب کومک میکردند چو آسیس خبر کوچیدن سپه سالار موصوف بمسامع جاه وجلال
رسانیدند تا محمد خان بخشی جانباز بدریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور رخصت
یافته از گهاٹ چنگم تبر پاتور رسید وقلعچه ترپاتور راکه یک صد سپاه انگریز مع سردار وسه صد
پیاده پالیکار و نیکٹ گیری بسرداری انکٹ نایڑ بحراست آن قلعه نامزد شده بودند گرد گرفته
از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه و نایڑ مذکور همه شب ستاره شماری
کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه ابنور گڈه گرفتند سواران جرار از عقب شان
درتاختند در دامن کوه جوادی پالیه بیک حمله آنجماعه را تاراج نمودند و نایڑ وسردار مسطور را
اسیر کرده بردند ونواب نظام علی خان با چهل هزار سوار وبیست هزار پیاده مع امرای
با اعتبار وعالیجاه وسکندر جاه پسران خود از حیدرآباد کوچیده به پانکل طرح اقامت
انداخت و اُمرا را با فوج کثیر به تسخیر بلاد قلم وخداداد پیشتر کوچانید چون سپه سالار انگریز از گهاٹ
موکلی و نیکٹ گیری که صاف ودرست کرده بودند عبور کرده در موڑ واگل و کولار وهسکوٹه
تهانه ها گذاشته راست به کشنراج پور که سه کروهی بنگلور است رسیده بود که سلطان
باستماع این معنی بر سبیل یلغار درتاختند مخفی نماند چونکه فراسیس خبر عزیمت لشکر انگریز

واحوال برہم خوردگی مواضعات بالاگھاٹ شنیدہ بہ نہایت محبت و اخلاص کہ بخدمت آنحضرت
داشتند میخواست کہ ضرری بوجود سپاہ منصورہ لاحق شود لاجرم ارادہ نمود کہ ہزار مردم
خودرا بہ آنکہ درجمیع امتثال اوامر و نواہی آنحضرت میمنودہ باشند روانہ نماید بعضے نوکران
حضور کہ آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواہی ظاہر
کردند کہ اورنگ سروری و افسر مہتری آن آفتاب برج شاہی و سرفرازی در علو قدر
بوسیلۂ غیری از سپہر برین برتر خواہد آمد خسرو گیتی ستان را ہیچ وجہ احتیاجی بمدد
فراسیسان نیست پیداست کہ این قوم باکہ وفا کرد و کدام دولت باعانت ایشان قیام
ورواج گرفت غرض بدلایل واضح نوعی نمودند کہ سلطان جوان بخت راضی بمدد فراسیس
نشدہ فقط با سپاہ خود بقصد دفع خصمان قوی بازو در تاختند و ہمون شب قزاقان
وباندار ان را حوالی لشکر انگریزیہ بہ آتش افروزی دستوری دادہ خود بدولت بہ بنگلور شتافتند
قزاقان آن ہمہ شب را بہ ترکتازی و بان پرانی و قراولی بروز آوردند صبحی سپاہ سالار موصوف
بلااندیشہ بیشتر کوچیدہ از محل صدبیم و خطر گذشتہ آن روز در میدان ہسور رخت رحیل
انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
سپہدار را مع قشون بحراست دو یم قلعہ مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور و بہادر خان
نامی را کہ سابق فوجدار کشنگیری بود بامر قلعداری نامزد ساختہ شیخ انصر سپہدار را بحراست
قلعہ باز گذاشتہ خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنکیری را فرودگاہ لشکر ظفر پیکر
مقرر ساختہ حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکہ خیمہ ایستادہ
نشدہ و بار از پشت چہارپایان فرود نیامدہ جمیع سوار برای ہیمہ و کاہ اطراف منتشر گشتند
سہ چہار قشون جیش و اسداللہی و دو سہ ہزار سوار اصطبل خاص پیرامون سواری

حلقہ زدہ بودند دران حین کرنل فلائید مع تمام سوار ترپ اقدام کردہ بفوج گاہ سلطانیان درتاختہ یکایک برروی توپخانہ رسید تاتوپچیان وسرداران قشون فوراً سد راہ شدہ از توپ وتفنگ دماغ جرات آنہارا تیرہ ساختہ ہزیمت دادند قضاراکرنل مذکور تیر وتفنگ در بند کلہ خوردہ یارای زبان کشادن نداشت ودیگر سرداران رسالہ تاب جنگ نیاوردہ روی از معرکہ گاہ برتافتند سواران ظفر توامان سبقت بکار بردہ شمشیر وتیر پے آنہا گرفتہ داد شجاعت ومردانگی دردادند تاچہار صد سپاہ انگریز را مع اسپان اسیر کردہ بردند بقیۃ السیفان افتان وخیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس و جنرل مینڈس باسپاہ کثیر بر شہر بنگلور یورش کردہ بعد تلف ہزارہا مردم طرفین شہر تسخیر کردند وچندان اسباب دنیاداری ومال ومتاع وزر وگوہر غنیمت یافتند کہ بسر مایہ نمایان افلاس از اہل لشکر انگریز برطرف گردید وکرنل مسطور ہمراہان یورش از زخمہای تیر وتفنگ کشتہ شد سبحان اللہ نیرنگ بازی فلک بدکردار دیدنی دارد کہ درعہد نواب مرحوم کسی چہ قدرت داشت کہ بہ پرکاہ سکنای آنجا دست مزاحمت رساند اکنون اموال وامتعۂ آنہا بیغما در آمد پس سپاہ انگریز سامان مورچال از خاربند گرد شہر جمع کردہ بتیری احداث ساختند تادو ہفتہ در شکست حصار کوشیدند قمر الدین خان حسب الحکم بالشکر خود در سواد لسون کوٹری اقامت داشتہ بمدد قلعگیان می پرداخت چون دیوار قلعہ شکست یافت سلطان والاشان بخالی کردن قلعہ فرمان دادند تاکشن راؤ بہ قلعہ رفتہ تمامی اسباب دولت وتوپخانہ وخزانہ واجناس وسامان دیگر کارخانجات از آنجا برآوردہ روانۂ دار السلطنت نمود وفقط یک قشون ودو ہزار پیادہ احشام باسامان جنگ باہتمام قلعہ گذاشت دران زمان تجویز

سر لعہ

بعضے دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعه جنگی بجراست موسی لالی فرانسیس گذارد
و نواب قمر الدین خان و نواب سید صاحب را با سپاه کثیر بمقابله و مجادله سپاه انگریزی
نامزد سازد و خود بدولت بمقابله مغول و مرهٹه شتابد تا آنکه فرانسیس هم بجراست
قلعه رخصت شده تا تالاب کاریز رسیده بود کشن راؤ و بعضے نمکحرام برین معنی اطلاع
یافته از روی بغاوت هرکارهای انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند
اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش و تسخیر قلعه همین است و خود
بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با فرانسیس در خوردو دستش گرفته چیدے
هموخانشانده به سخنان بیهوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دو پهر شب از راه تیری سنکل
دروازه بیکبار حمله کردند سید حمید سپهدار و قلعداران بحسب اشاره هموخانه برانداز
رفقای خود را که مستعد دفع اهل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پز گذاشته جز
نیرکداران معدودی نزد خود نداشتند با این جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند و زده
زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری نوشیده در تاختند
تا فراهم شدن سپاه منصور حمله کنان ببرج و باره سوار شدند و نواب سید حمید صاحب
بے جمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فایز لشکر شده و هردو قلعدار پیش دروازه قلعه
پای مردانگی بعرصه رزم فشرده با چهل و پنجاه رفیق شجاعت پیشه و شیخ بڈهن سالدار
بعد تردد شایان مقتول و شیخ انصر سپهدار و نایکواڑیان قلعه اسیر شدند تا قلعه مفتوح
گردید و محصوران مع زن و بچه و اموال و اجناس و نقود بدست سپاه انگریز شده
ناموس ها را بتاراج دادند اگرچه وقت یورش سلطان جهان پناه سوار شده مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان
مزبور و سید صاحب بهر تاختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده نکنید
صبحی پیشتر کوچیده جنگل مالکری را بر پشت داده خیمه و خرگاه بپا داشتند القصه بعد سه
چهار روز سپه سالار موصوف دو سه هزار مردم بار و شش صد فرنگی را که حراست آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته باخذ رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
یعنی چک بالاپور واله و بنگنور واله و کهت کمنیر واله و مدن پلی واله قلعجات و قصبات و
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعدار سلطانی بعضی بجنگ
و بعضی به صلح بضبط و اختیار خود آورده بے اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند از راه پلونکه بآن سمت نهضت کرد و آن روز کرم
قمر الدین خان با فوج خود سد راه شده کوشش عدا شکنی بظهور رسانید و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز زده اهل بهیر را متفرق و پریشان ساخته مال و متاع کثیر بیغما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت ننمود از
جنگ کناره کشیدند سپه سالار موصوف آن روز همین جا مقام کرد و فردای آن روز
پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیام عسکر خود ساخت و سرداری
را با چند سپاه روانه کرده قلعدار آنجا را بصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله بهر قسم بدست آمده
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالاپور خرد فرود آمد
چون قلعدار آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب الحکم والا قلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایکواریان و ادوات جنگ بکوه نندی شتافته بود هر اولیان

لشکر انگریز بے زحمت تنازع داخل قلعه شده بضبط خود در آورده چند سامان ذخیره که افتاده بود بدست خود نمودند سپه سالار موصوف برحال رام سامی کوڑه وارث راج آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف انباجی درگ نهضت کرده هرگاه یکه بعد مدت امتد طالع کوڑه مذکور یاوری نمود دار الریاست بدست گردید نامبرده بساعت سعید داخل قلعه گشته بعد ادای رسومات تهنیت شگون نذر و نیاز ششصد پیاده جزالسیر داری یکی از دولتخواهان خود تهانه گذاشته قلعه اند خایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نلکای کنڈه که در جنگل سخت واقع شده بود شتافت سلطان کشور کشا انگپ نایڑ را با سردار انگریزی که در قلعچه ترتاپور اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده وجوگے پنڈت همشیره زادهٔ اچپا پنڈت نایب صوبه ارکاٹ را که در عهد فرمان روای آنحضرت بپایه بلند رسیده مخاطب به راجه رام چندر گشته بسرشته داری در و لبست تعلقات بنگلور نامزد شده بود بشومی طالع مطابق فرمان حضور عمل نموده با مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیمود پالیکار هرین هلی و رای درگ که محبوس بودند و از چندی نایرهٔ غضب سلطانی از نام پالیکار سر باشتعال داشت بقتل رسانید و کشن راو را به بندو لبست دار السلطنت و فرستادن خزانه برای خرچ سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب لشکر انگریز شبدیز انتهاض راندند و به بالاپور خرد رسیدند چون طلیعهٔ اعلام نصرت انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و کرنای جنگی نواخته چون سگان صدای عوعو بر داشتند تا آن حضرت از روی قهر فرمان دادند تا شیران بیشهٔ دلاوری با طناب و کمند جبراً و قهراً اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

وسیصد پیاده را که یکدل و یک زبان شده دل از زیستنے خویش بر داشتہ داد دلاوری دادند
و دو هزار جا نباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر
آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عبرت از تبر و ساتور دست و پا شکسته
گذاشتند غرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان نمودار گردید پس آنحضرت
والا منزلت از انجا کوچیده بر سواد سلکٹه مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
اپناجی درک را از دست محمد خان بوڑکا قلعدار گرفته حصارش شکسته دو سه روز
مقام کرد دران اثنا پالیکاران مرقومة الصدر غلات و مواشی وغیره به لشکر انگریز
رسانیده سرخرو گردیدند پس از انجا پیشتر کوچیده بحدود موکل ملا فرود آمده بود که
اسد علی خان و مهر امل دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
دیگر از انجا کوچ کرده از راه چنتامنی و موڑوکل به نیکٹ گیری کوٹه رسید سلطان ذی الاقتدار
با سپاه نصرت شعار کوس رزم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی یلیاس سیاه
از دار السلطنت پٹن معه شقه والده ماجده آنحضرت فایز حضور شده بخلوت غرض رسانید
که کشن راؤ عاقبت خراب با بعضے حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
است اغلبکه تا حال در دار السلطنت فتنه که تدارکش سهل تر میسر گردد حادث شده
باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طریق کهنڈی راؤ مردود مرجوم بیموده از ممبئی لشکر
کثیر انگریز طلبیده اند و ملکه دورانی از این معنی دل از زیستنے خویش بر داشته اند مجرد استماع
این معنی نواب سید صاحب را با لشکر به بند و بست دار الامارت رخصت فرمودند

ذکر بند و بست دار السلطنت و بپاداش خود رسیدن راؤ بدکردار

وفایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت شورش افزائی مغول و مرہٹہ بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و ورود دادھون سال آنکه

هرگاهیکه نواب سید صاحب مرخص گردیده از جنگل باکری و اتری درک فوراً بدو پاس شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را از این طرف جو فرود آورد و خود بچند خواص و چهار پنج صد سوار پیش دروازهٔ قلعه پیش از دمیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح باب بنام دربانان صدای برزد اسد خان رسالدار دولتخواه که بحراست آن باب نامزد گشته بود از رسیدن نواب موصوف خوشدل شده دریچه های ابواب وا کرد پس نواب داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گماشته خود آداب زمین بوس به والدهٔ ماجدهٔ سلطان بجا آورده بکچهری جلوس کرد قلعدار دار السلطنت که داخل مشاورهٔ زنار دار بود چون راز خود برملا دید بخدمت نواب موصوف شتافته سخنان دولتخواهی خود و عمل بیجای زنار دار بزبان رانده در گرفتاریش اصرار بیشتر نمود نواب موصوف چوبداری را باحضارش فرمان داد او بدکردار عاقبت خود نیکو ندیده در جواب گفته فرستاد که صاحب بر اینجانب حکم کردن چه مناسب است من با شما هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بحاضران تاکید فرمود تا آنها در خانه اش خزیده در حجره را که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر دوخته نعشش را در مزبله بازار انداختند و خانه را غارت ساخته داخل توشکخانه خاص نمودند و وقت اخیر آن مردود جهنمی گفت آتشی که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه انطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد فرزنش که جمیله و از زیور حیا و وفا آراسته بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکهٔ زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدرهٔ تتق حرمت
وعزت داخل حرم سرای سلطانی گردید آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار
وخیم العافیت با آن سلوک و عنایات و نوازشات از طل گران بغاوت سیه مست
گردیده درفکر و تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافته
بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفر گشته بزبانی دایهٔ بختاور والدهٔ آنحضرت را
از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانیده بود آنچه بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
زنار دار حرام خور بزنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نموده آه بهتان صریح و تهمت قبیح
کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این معنی راضی نمی بود خود را از انجا آواره می ساخت
بلکه بهر حیله جان خود را ایگان می باخت قطع نظر ازین هنگام طلبداشتن هم بهر سبیل تن
برضایش ندادن و خود را ضایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت هم ده هزار سوار
بسرکردگی قمر الدین خان بهر قزاقی بر لشکر و بنگاه انگریز نامزد فرموده عنان توجه به بند و بست
دار السلطنت معطوف داشتند سپهسالار موصوف بعد عرصه سه روز تمامی بنجاره
و لمانه و راس گاوان لوکر را بانبور گڈه روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
ضروری و شرب و باروت طلبداشته از راه بید منکل و مالور به بنگلور شتافت و سپهسالار
سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
بر چنڈاول لشکر انگریز که سواران مغول و دو رساله تپ سوار انگریز بودند چون شیران
آشفته در میان کوران خفته درخر درافتاد دقیقه از دقایق خرابی فروگذاشت ننمودند
پنجهزار راس گاو پر غلات با دو صد سوار مغول غنیمت بردند غرض هر روز سلحداران
و قزاق و افاغنه و دکنیان پروانه وار خود را برطلایه دار و قراول آن هرد و لشکر زده

خلقی کثیر را طعمهٔ شیر شمشیر و اژدر تفنگ و سنان می ساختند و راه آمد و شد مردم در رسد غلّه نوعی
مسدود نمودند که احدی پای از دایره گاه لشکر در روز و شب تا بیرون نمی نهاد و در
مقدمهٔ نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوره
رعب و هراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غروری که از عدم مقابلهٔ حضرت
سلطان بخود قرار داده بودند بخوف و بیم مبدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند
آمدم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرهٹه ناظم حیدرآباد خود در پانگل منزل و مقام
گزیده امرا را به تسخیر ممالک محروسهٔ خداداد رخصت کرد چنانچه ملک عیسی خان میران یار جنگ
با فوج خود در تاختهٔ قلعهٔ گنجی کوٹه و تارتپری و تارمری وغیره به سعی چند ماه بضبط خود در آورد
و چند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خداداد را با خاک برابر کرده جلوخانهٔ دوزخ ساخت
و حافظ فرید الدین خان المخاطب بمؤید الدوله با لشکر گران بطرف گُتّی در تاخت و قطب الدین
خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اتفاقاً آن روز
روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آراگشته ترددشایان
بظهور رسانید و تلاش بغایی فوج خصم از حد گذرانید دران اثنا حضور طلب شده مع فوج
خود متوجه دار السلطنت پٹن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کوه فیض حصار
عرف گتّی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت رُفته مراجعت
بکڑپه نمود و بسعی اندک روز شهر کڑپه و قلعه سدهوٹ را که چون فقدان ذخیره حال
قلعگیان باضطرار رسانیده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
و ده ضرب توپ قلعه شکن بمحاصره گرم گنده پرداخت و اوقات شبا روزے
بگشایش قلعه مصروف داشت اگرچه بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب وانه داشت

اما قلعداران حصار کوه و پائین نبابر جمعیت اسلام اصلا وسوسهٔ دغدغه را بخاطر خود
جا نداده در دادن قلعه بر دمان غنیم سرباز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و
تفنگ وی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهٹه از سرکردهٔ
پونه رخصت یافته به تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه را
بهر ناحیه و هر سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و مواطن منتشر ساختند چنانکه پرسرام بهاؤ
ناظم صوبهٔ مرچ بعضے قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ و بعضی بصلح و عبرت نمای
تسخیر کرده ضمیمهٔ ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعهٔ دهاروار را
بذخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هرچند اهل غنیم از اطراف
قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار ببارش چوب و تیر و تفنگ و
خشت و سنگ آنقدر تردد بظهور رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته و
خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد قلعداری و بهادری داد چونکه سرب
و باروت و ذخایر بخرج در آمده لاچار قلعه بعهد و پیمان بمخالفان سپرده با ده هزار مرد
جنگی اسیر غنیم گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
جبلی بکارپردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون
این خبر بسمع خان صدر رسید بیقرار و مدار آن بخت برگشتگان لاحول خوانده دل از هستی
خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگراهی گشت مخالفان چون مور و ملخ
بران گروه هجوم کرده به تیغ و تیر در آویختند هرچند سلطانیان جهد بلیغ نموده تا مقدور
بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پلهٔ اسلامیان سبک گردید خان
شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغلول محبوس بر کوه نرگونده ماند و ابتاعش

پایمال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع مسخر بندہای
اصنام گردید و بجای تحیت سلام رام رام رواج یافت و ہری پنت پہرکیہ از راہ بساونور
بعد ضبط اطراف و جوانب بہ ہرپن ہلی رسیدہ شوم شنکر نامی پالیکار آنجا را کہ امیدوار
ہمراہش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوچیدہ بضبط صوبہ سرا کامیاب شد و
پرسرام ناظم مرچ از بندوبست دہارواڑ وانکولہ و مرجان وساونور وغیرہ فراغت
یافتہ بہ چیتل درگ رسید و قولنامہ بنابر سپردن قلعہ بخود موسومۂ دولتخان فرستادہ
متعہد گردید اگر بامن طرح مرافقت انداختہ قلعہ سپاری جاگیر چہار لک روپیہ مقرر کردہ
شود و ہیچوجہ مزاحمت بمال و متاع تو نخواہد رسید چونکہ خان دولتخواہ در فکر اعداشکنی
بود ظاہرا با قبال این معنی پرداخت جواب فرستاد کہ وقت شب خود فایز ملاقات
گشتہ روبرو حسب دلخواہ سوال و جواب خواہم ساخت غنیم برین معنی خوش و خرم
گشتہ منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواہ باد و رسالہ اسد اللہی و ہزار پیادۂ جرار
از حصار بیرون آمد باین ارادہ کہ بخیمہ اش پیوستہ بازوی سعی بکشاید راست متوجہ
لشکرش گردید چون آن ہمہ در وسط لشکرش رسیدند تفنگچی کہ شراب خوردہ بود در حالت
نشہ بندوق سرکرد اگرچہ آن دولتخواہ از روی غضب ہمونجا اورا قتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیم از صدای بندوق ہراسیدہ مستعد جنگ شد پس دولتخواہ مذکور بلا اندیشہ
حملہ کردہ دست شجاعت برکشاد و بضرب صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران ہند و نژاد را چاک زد و فتنہ ہستی جمعی کثیر را فرونشاندہ با تشکدۂ آخرت فرستاد
تا آنکہ ہمہ سپاہ خصم متفرق و پریشان شدہ با سرداران خود راہ صوبہ سرا گرفتند آن دولتخواہ
کہ بزور بازوی دلاوری اعدا را منہزم گردانید با ہمہ سامان آن لشکر از اخیام و افراس

با نمد وزین و آلات حرب و پرخاش مظفر بدار المقر مراجعت نمود ناظم مرچ از سرا رہ گرای کوہ مدگیری شد و ماد ہو راؤ نام ہمشیرہ زادۂ خود را بہ تسخیر آن کوہ نامزد کردہ خود باگران رسد غلات و مواشی بعزم الحاق از لشکر انگریز نہضت کرد چون سپہ سالار موصوف بعد پانزدہ بیست روز بہ بند و بست تمام و احتیاط سامان رسد از راہ بردی و چین پٹن عازم دار السلطنت پٹن گشت و پیادہای سپہ سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان کہ بجنگل ماکڑی کمین بودند در شبہای تار دستبردہای رستمانہ بہ لشکر انگریز نمودہ ہر شب پنج صد شصت نفر از قوم بنجارہ مع راس گاو پر غلہ گرفتہ می آوردند و گاہی نگہبانان غلات را گرفتہ گوش و بینی می بریدند کسی کہ بینی می آورد یک ہون و ہر کہ گوش می آورد یک پرتاب و ہر کہ راس گاو پر جوال می آورد پنج و پیہ و کسی کہ اسپ از ان لشکر کشیدہ آورد دو ہون از قمر الدین خان انعام می یافت و ہر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر ہنگامہ آرا گردیدہ بحال اکثر سپاہ خصم تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اہل ہیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان پر رسد و ذخائر را رانیدہ می بردند تا آنکہ ہر گاہ لشکر انگریز فائز نواح کریکٹ گردید جز چیزی رسد و غلات ذخیرہ دران لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانیان حسب الفرمان والا چہار پنج تبیری پیشتر و بنا ساختہ با توپ و تفنگ استحکام دادہ مستعد بودند پیش از دمیدن صبح سپہ سالار موصوف پیش آہنگ گشتہ بزور بازوی دلیری و تہور دو تبیری تسخیر کرد و جنرل مینڈس با انبوہ کثیر بر کوہچہ کریکٹ حملہ نمودہ بلا اندیشہ در تاخت چون مدار آنجا کہ سید حمید بود از بالای کوہچہ شلاک ہای توپ و بندوق چنان ریخت کہ از صدمات پراگندگی تمام بجمعیت حملہ آور رو داد ہر چند اہل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلف هزاران مرد کار بے نیل مقصود برگردیدند دران اثنا دو رساله فرنگی روی زرم بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار که مابین کوهچه مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گذاشته برروی مخالفان صف کشید و پای ثبات بزمین قرار فشرده درام محاربه و مدافعه غایت سعی بظهور سانید نظم

زهر دو طرف مردم تیز جنگ	بخونریزیه هم تیز کردند چنگ
بخون بسکه جان رفت بیرون زتن	زمین را در آورد جان در بدن
زهر دو طرف ماجرا شد دراز	نمی شد گرهها ی اندیشه باز

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش فشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر مخالفان گشت و همراهیانش بحمیت اسلام و دینداری حرب عظیم نموده یکسر جامهای شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصه تا پانزده بیست روز سپهسالار انگریز قطره زن وادی تردد گشت و فکر و تدبیر قلعه کشائی بیش از قیاس نمود هرگز صرفه در ستیز و آویز ندید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع الجوع از هر سو برخاست قطع نظر از کاه و هیمه یک آثار برنج را چهار روپیه نرخ مقرر بود لاکن کسی از چشم نمیدید و به روپیه یک آثار آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آثار روغن گاو به هشت روپیه و یک چوزه مرغ به یک هون بهولے می آرزید بعضے وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده حسب التاکید سرداران خود گاوان توپ کش را کشته از اکل گوشت آن حواس لشبری را درست تر داشتند چونکه سپهسالار موصوف آثار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر تاراجی غلات رسد گران که از طرف ملیوار بیدرقه شایسته می آمد در و بست از دست قزاقان غازی خان بید و سلحداران نواب سید صاحب بغارت رفت و اهل بدرقه

یکسر تلف شده ہمہ غلات وسامان آنجماعہ داخل موکب ظفر کوکب گردیدہ بود زمیر مسموع یافتہ
بہ تشویش تمام بعد مشاورہ و تجویز بعزم خود داری برآمد چہ توپہا را در جای زیر زمین
پنہان ساختہ تمامی چوبینہ آتش دادہ اسپان لاغر و دم خیز را از طپانچہ بازدہ از راہ
کری کوڑہ مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایتاً راہ فراج عاقلانہ ہمیوذ چہ
پنج شش بانگی میوۂ خشک و تربید رقہ باندازان حضور از طرف منشی حضور موسومہ منشی
سپہ سالار موصوف تبلیغ داشت بعضے سرداران آن لشکر نظر اقتش پی بردہ میوہ او ران
را انعام دادہ واپس فرستادند و جواب دادند کہ درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
بالغرض تصدیع تمام راہی گردیدو توپہای جلو کہ ضرور بود سپاہیان از دست خود می کشیدند
و ہر روز از صبح تا سہ پہر روز یک فرسنگ راہ طی می کردند بمشاہدۂ این حال اگرچہ بعضے امرا
و خوانین دولتخواہ بحضور سلطان عرض کردند کہ وقت فرصت ہمین است اگر حکم شود
با سپاہ خونخوار تعاقب نمودہ سنگ تفرقہ برآن جماعۂ نیم جان می اندازیم و بزور بازوی
شجاعت یک یک را اسیر کردہ حاضر حضور می سازیم امارای عالم آرای عقل دُوربین
صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
سپہ سالار موصوف بے اندیشہ خرامان خرامان رُوی غزمیت باتری درک آورد قلعدار
آن کوہ از مشاہدۂ انبوہ کثیر دل بہادری از دست ہمت باختہ مع کلید حصار استقبال
کردہ مورد الطاف سپہ سالار موصوف گردید و ذخیرہ با مواشی بسیار دران مکان
بہدست گشتہ قدرے تسکین سپاہ شد باری بقیمت یک رُوپیہ سہ راس گوسفند و
بیک ہون سہ راس گاو از بازار بہدست میشد و گرسنگان تاب فاقہ نیاوردہ فقط
گوشت گاو و گوسفند خوردہ اکثر مردم از عارضۂ ہیضہ درگذشتند با این غلات ہر قسم

یک دانه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دو روز مقام کرده چندراسان گاو بهم سانده
بتوپ کشی داد واز انجا بیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اُتور درک رسیده بود
که پرسرام بهاو مرہٹه مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد واعانت فراوان امور
آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات وا
کنانید چنانکه در یک روز فی روپیه دو آثار برنج وچهار وپنج آثار جوار وغیره بهر کس
بهم رسید تا لشکریان انگریز از دستبرد جوع بپنجهٔ خلاصی یافته بودند کرنل رید که به وفور
سامان آذوقه وذخیره ورسدگران فایز بنگلور شده بود جوال جوال غلات هر قسم
وبهل بهل شراب ونان سپید سپید ماکیانها وقاز وبط ورمه رمه گوسپند وگله گله راس
گاو به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده در جلدوی این نیکو
خدمتی وهواخواهی تحصیلداری بنگلور و هسکوته وکولار وموڑواگل وهسور
مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت پس سپه سالار موصوف چند
سرداران را مع فوجهای شایسته به تسخیر ماکڑی درگ ونندی گڈه دستوری داده
بیشتر کوچانید کرنل کوژی بسته پلٹن ویک رسالهٔ فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
جنگ انداخت وکرنل رید هم از کولار به شش صد سپاهی قصد اعانت کرنل کوژی کرده
بطرف آن کوه شتافت وسعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر وتفنگ بر
ران خود بعد ده روز دیوار قلعه شکست بعد از ان شبی جنرل میڈاس در مورچه آمده اقامت
داشت واهل فرنگ را بمعافی غنایم وزنان محصور که به سبب ناتجربه کاری لطف علی بیگ
بخشی آنجا بسیار زن ومرد قلعه بند شده بودند حکم یورش داد چون آنها در تاختند
بیک حمله بر کوه بر آمده بیباکانه متصرف اموال واجناس وزنان محصور گشتند وتاراجی

عصمت ہزاران عورات کردند بعضے از انہا بپاس ناموس و ننگ دینداری از کوہ زیر افتادہ جان خود ہا رافدای عصمت ساختند و بخشی ندکور سلطان خان قلعدار آنجا اسیر آمد و ماکری درگ ہم بجنگ سہ روز آخر بہ صلح مسخر گردید ✤

ذکر رسیدن سکندر جاہ فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان بامشیر الملک و سپاہ کثیر بہ لشکر سپہ سالار از طرف پانکل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شہزادہ فوج محاصرہ کوہ مدگیری و کشتہ شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدولہ بر سواد گورم کنڈہ و تاختن سپہ سالار موصوف کرت ثانی الی سرنگپٹن و رسیدن مرہٹہ با لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان و سپہ سالار موصوف برحسب صوابدید ہر دو شریک مع دیگر کیفیات وداد سن یک ہزار و دو صد و ہفت ہجری آنکہ ✤

بعد معاودت سپہ سالار موصوف بے نیل مقصود از سرنگپٹن سلطان ذیشان بصلاح عقل دوربین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شہزادہ کلان را با لشکر گران و مبلغ ماہیانہ یکسالہ کہ محصوران گرم کنڈہ کہ تردد اعدا شکنی او شان منظور ملازمان حضور شدہ بود مرحمت فرمودند چون شاہزادہ از پیشگاہ حضور فیض گنجور دستوری یافت از راہ تیزی کیرا لطرف صوبہ سرا روی توجہ آورد و لشکر خود بہ پناہ جنگل ماکل و اراقی بوکاپٹن فرود آوردہ خود بجمعیت قلیل کہ از تمامی سپاہ انتخاب کردہ بود مع نقد بر سبیل یلغار

بطرف گرم کنڈه شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبردار شده به تهیهٔ اسباب محاربه پرداخته
بمقابله برآمد که یکناگاه شاهزادهٔ جوان بخت مع جانبازان اسپان انگیخته دست و
بازوی شجاعت برکشاده جراتی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک
سعی سر حافظ را ازسی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گردانید و اتباعش همچو اوراق یکسر
متفرق گشته بطرف کرپه راه گریز سر کردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشته
متردد وادی انهزام گشتند پس شاهزادهٔ بلند اقبال مظفر و منصور اسباب و جمیع اثاثهٔ
مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصالحه مورچال را آتش زده نقد
مواجب ماهیانه حوالهٔ قلعدار کرد و ترغیب رزم و پرخاش بیشتر ساخته قبض الوصول نقد
مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاه و مشیر الملک که با بیست و پنج
هزار سوار و سی هزار پیاده بر سواد مورسن پلی و یلملباری که هفده کروهی گرم کنڈه
است فرود آمده بودند باستماع این خبر هراسان شده بجنگل و کوهستان سنکل پله
پناه گرفتند شاهزادهٔ شیر سیرت از انجا مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه
مدگیری که فوج مرهٹه بود هنگامهٔ رستخیز برپا ساخت و سرداران فوج را چون گوی چرم
دوز بچوگان شمشیر عبرت درانداخت و جمعی کثیر را بآتشکدهٔ عدم فرستاده مظفر فایز حضور
گشت و قمر الدین خان همدران روزها بگرد آوری رسد غلات و مواشی وغیره سامان
ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول با لشکر
خود از راه بنگلور جادهٔ پیما شده بر سواد خانخان هلی با سپهسالار انگریز ملحق گردید و همدران
فرصت جنرل میدوس بعد تسخیر کوه نندی گڈه با جمعیت گران بطرف بارامحل شتافته
قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمعمورهٔ حمله کرده غارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا دروازهٔ حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدافعه پیش آمدند و باوصف
قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم باستحکام برج و باره پرداختند
و بریزش توپ و تفنگ و جزایل و حقه های آتشین و سنگ اهل جرأت را هزیمت دادند و
بشجاعت تمام بر عقب نهر مار عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشانیدند پس
جنرل از انجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرنل کوڑی پیشتر مع فوج خود بعد فتح نندی گڑه
از راه بنگلور و هسور بطرف رای کوٹه رسیده دلهای قلعداران آنجا بکلمات نرم فریب
و خاطرداری و نرد بان نقد نمایان تسخیر کرده بعد پرانیدن چند گولهٔ توپ بنابر مصلحت کوه
مذکور را مفتوح نمود و تهانه گذاشته برگردید القصه چون ایام برشگال منقضی گردید سپهسالار
موصوف با لشکر ناظم حیدر آباد بعزم تسخیر دار السلطنت سرینگ پٹن طنبور انتهاض نواخت
و منزلهای دراز در نوردید و از راه چن پٹن واتری درگ بر سواد کری کوڑه رسیده یک
روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعچهٔ کری کوڑه چند نیر کداران محافظ داشته
از میان کوچه های هرروز بدو هر شب پیش آهنگ شد و بر تیرها که بسبب فتور اعیان
و ارکان آن دولت بی سیاست بی حرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمله کرده
بضبط خود آورد و شلک زنان روی خود به اُردوی خاص نهاد آنحضرت که با لشکر خود
این طرف جوی خیمه و سراپرده آراسته بود و جاسوسان و منهیان اخبار ارا کین
بغاوت دثار از رسیدن یکه تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند
یکبار فریب خوردند چون فرصت رزم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
تفنگچی و کماندار متوجه قلعهٔ دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
با فدائیان معدود روی توجه به رزم خصام آوردند اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکب اسلام

باستقلال تمام مشغول جدال وقتال شدند تمیز خویش و بیگانه نکرده بایکدگر جنگیدند در ان
حالت امام خان سپهدار و میر محمود سپهدار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد شجاعت
و مردانگی در دادند و تا مقدور دمار نخوت از روزگار سپاه اعادی هوشیار بر آورده آخر
بسیر جنان قدم کشادند درین فرصت جنرل مینڈس بی دلاوری و چابکی تمام در تاخته
بیک حمله حصار شهر گنجام و لعل باغ که اگرچه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما
بقصور مهدی خان صاحب دیوان در اساس سلطنت رخنهٔ عظیم پدید آمد چنانچه در ان شب
تمامی محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبیده پیش دروازهٔ قلعه
جمع کرده برج و باره را خالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسامع جاه
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و دو رسالهٔ اسد اللهی را بسخیر
تپهٔ که شبانگاه انگریزیان گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هرچند رسالداران مذکور بازار بندوق بازی گرم ساختند و بران تپهٔ حمله کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپه سالار موصوف در آنجا همراهیان شان را تهور
زیاده شد پای ثبات فشرده حمله آوران را برگردانیدند چون بحملات کرات و مرات
شاهد فیروزی رخ ننمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانیان معاودت بقلعه
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعهٔ دار السلطنت را بتوپ و منجنیق و بندوق
و جزائل و انواع آتشبازی آراستند و مستحفظان تهور توامان در همه جانب گماشته از غایت
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کارگذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خطائی و زربفت رومی برسر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلاونتان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کردہ بمعاینۂ رقص و طرب و اشتغال عیش و عشرت شبہا را زندہ داشتند
و تمامی سوار بطرف میسور روانہ شدہ بودند بعد دو روز پرسرام بہاؤ و ہری پنت با لشکر
خود رسیدہ بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با فوج خود بر موتی تالاب
مقام گزیدند سپاہ انگریز حسب الحکم سپہ سالار موصوف مرحلہ از طرف گنجام جنوبی قلعہ
احداث ساختہ مورچہ شرقی قلعہ این طرف جو بنا کردہ مستعد کارزار بودند چونکہ جرات و شجاعت
ذاتی آنحضرت را ہمگنان بواجبی میدانستند بلکہ اظہر من الشمس بود ہر سہ دولتمند زبردار آرا باہم
مشورت نمودند کہ ایام محاربہ و محاصرہ بامتداد خواہد کشید و ختم مناقشہ و پیکار بسہل ترین
وجوہ صورت نخواہد بست و خلقی بیشمار بعرصۂ تلف خواہند رسید ہمان بہتر کہ کار بمصالحہ
و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاہ ہم مخاصمت و مخالفت سہ دولتمندان
را موافق رای وقت پسند خود ندیدند و تجویز بعضی دولتخواہان صواب اندیش وکلا را
نزد سپہ سالار موصوف و مرہٹہ با تحف و ہدایا فرستادند تا وکلا در تحریک سلسلۂ اتحاد و
اتفاق شرایط پیغام بجا آوردہ اظہار موافقت کردند و غبار نفاق را بزلال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحۂ دلہا شستند سپہ سالار معزی الیہ موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانستہ دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنرل مینڈس برین معنی گوش رضا نہاد
و بعد رد و بدل بسیار از سپہ سالار رخصت گرفتہ بر تیری سومار سپٹھ کہ بینی قلعہ توان گفت
و سید غفار سپہدار بحراستش نامزد شدہ بود در تاخت و آن مرد شجیع ہم بہر جدال و قتال
استقبال کردہ پای ثبات بمیدان دلیری فشردہ با استعداد بندوق و آتشباز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاہ خصم در آویخت و کوشش و پایداری چنان تبقدیم رسانید
کہ مزیدی بران در عالم بہادری متخیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در ربود

واہل یورش تاب نیاوردہ پس پاشدند بعد دو ساعت کہ سپاہ منصور در بخت و پز واکل و
شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداختہ بودند دلیران انگریز فرصت
یافتہ جملہ بیکبار حملہ کردند سعی موفورہ سپاہ منصور را متفرق ساختہ جای گرفتند فوراً
سید حمید و فاضل خان ہر دو سپہدار باسپہدار منہزم اتفاق کردہ رسیدند و بیک یورش
رستمانہ جبراً و قہراً حریفان را زدہ زدہ برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
ہزار سپاہی انگریز بخاک ہلاک افتادند بقیۃ السیفان حیران و پریشان بلشکر خود معاودت
نمودند اما ہمون روز جنرل مینڈسن بخیمہ خود آمدہ طپانچہ گولی پر کردہ از دست خود بر خود
سر نمود و گولیش خطا کردہ از پوست شکم در گذشت پس طپانچہ دیگر بر داشتہ بود کہ کرنل
ملکم جنرل اجیٹنٹ بر صدای پشتول اندرون خیمہ اش شد و یدہ دستش بگرفت و بہ سپہ سالار
موصوف این خبر رسانید تا سپہ سالار فوراً بخیمہ اش تشریف آوردہ دستش گرفتہ بر خیریت
وسلامتیش شکر الٰہی مود اساخت و سخنان دلدہی و کلمات تسلیتش بر زبان راند گفت
اکنون صورت صلح معنے صلاح حال و مآل دارد اگرچہ قلعہ تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
تر است گوی کہ قلعہ مع سلطان محصور بضبط ما در آمد اما از شر کا اندیشہ باید کرد کہ در ہر امر
شریک اند درینصورت چہ فایدہ سرکار کمپنی خواہد شد بنابران ما آشتی را مناسب این وقت
میدانیم جنرل ہم برا این کلمات گوش رضا نہاد الحاصل بمشاورہ و تجویز ہر سہ شریک
صورت صلح برین وجہ قرار گرفت کہ ملک محاصل سہ کرور روپیہ یا ہمین قدر نقد سلطان
نزد ہر سہ دولتمندان و اسپار دو تا وصول مبلغ مذکور یک دروازہ قلعہ دار السلطنت
بدست سپاہ انگریزان گذارد و پاشہزادگان را بہر تسکین ہر سہ دولتمند نزد سپہ سالار موصوف
روانہ سازد چون سلطان دور اندیش ہمہ کارہای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

وارکان حرام خور خود اتبر دیدند لاجرم بہر رفاہیت و آسودگی خلایق با قبال انمیعنی پرداختہ ضلع بارامحل وسیلم و آتور وانتکیری وسنکلی درک ودنڈکل وکلیکوٹ وغیرہ بانگریزان سپردند ودر و لبست بلاد کرپہ و تارپتری وتارمری وبلاری تفویض مشیر الملک دیوان نواب نظام علی خان کردند وتمامی ملک آن طرف جوتنگ بہدر البغیم بونا تسلیم نمودند کرور روپیہ نقد باسامان تحایف وتشریفات وخلاع عاید ساختہ برحسب استدعای سپہسالار موصوف معزالدین سلطان وعبدالخالق سلطان جگر بندان خود رابہ اتالیقی غلام علی خان ومحمد رضا خطیب مسجد جامع ارکاٹ بامر رسالت نامزد فرمودہ نزد سپہ سالار موصوف روانہ نمودند تارسولان دانشور وکلمات پرور تبقریر دلپذیر وسخنان بدل جاگیر شاہراہ موافقت ومصالحت را از خس وخاشاک کینہ ومخاصمت صاف نمودہ ہمہ ہارا تحف وہدایا خوشحال ساختہ از دارالسلطنت پٹن برداشتند پس ودولتمند بعد تقسیم مبلغ مذکور بدیار خود مراجعت نمودند وسپہ سالار انگریز باشہزادگان جوان بخت فایز مدراس شد وعزت ووقار آنہا از زیادہ دوست میداشت وکرنل امینر بانی سلطانان موصوف مقرر کردہ باداب خسروانہ نازبرداری می نمود واندرون قلعہ مدراس عمارتی عالیشان خالی کردہ اوشان را فرود آوردہ ہمہ سامان واشیای ضروری مہیا ساختہ مخصوصات وخدمتگذاران اوشان را اجازت آمد ورفت داد خصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدولہ کہ محض بپاس بنداری کہ بارہا درباب صلح واتفاق باسلطان عالم پرور سپہ سالار موصوف ترغیم وترسیل داشت دراین معنی اصرار بیشتر کردہ بود وسلطان زادگان را برپسران خود مقدم داشتہ از عہدہ مروت ومدارامی برآمدہ وہمیشہ باب ترسیل ماکولات ومشروبات نادرہ ومیوہ جات فاخر مفتوح داشت پس جملگی سپاہ انگریز از تمامی قلم ومملکت خداداد

برخاسته به بندوبست بار امحل و غیره شتافتند و منادی امنیت در همه آن بلاد بلند آوازه گردید

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و بندوبست قلمرو محروسه دیگر کارخانجات که ابتر شده بود و تعمیر قلعه دار السلطنت با دیگر کوائف و دادن سن یک هزار و دوصد و هفت هجری آنکه

ازان تاریخ که هر سه دولتمند کامیاب بدار دیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوائف ممالک محروسه و امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و ساهوکاران همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند تبقاریب و قرائن نیکو روشن جناب شد که مهدی خان مدار المهام با چند ساهوکار کرناٹکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در جادهٔ خلاف و حرام نمکی گذاشته بودند میخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را برباد غارت دهد و دال براین معنی ابتری بعضے کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در عین کارزار از ریگ و گل بحسب اشارهٔ همون بدبخت دهان بند شده بود تا یک یک نمک حرام را البنرای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در داد و نقد آنها جمع ساخته باداى زر قسط بندی نزد رسولان باوقار تبلیغ داشت و همدران زمان میر معزول یعنی صادق بے صدق و یقین باز بمسند دیوانی حضور متمکن گشته آن بازگرگ کهن بپاسبانی رمهٔ گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل مادهٔ عداوت و پندار شقاوت از زمان عزل خود آماده داشت مرتبهٔ خود بلند دید اکثر امرا و خواص را که دولتخواه بودند و تا بودن آنها کار خاطرخواه خود کرسی نشین ندید بدلایل فتور و قصور بلا صدق یعنی متهم ساخته حسب الحکم از جان ربوده نقشے که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

درآن صوبه نشانند دران حال بعضی آصفان و جاسوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند
که شمالی دار السلطنت از هر گوشه و هر بیشه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چنداوباش
را جمع ساخته سر نخوت و پندار بر داشته پای تردد در تسخیر بلاد پیش نهاده اند بلا وسوسه
بی موجب درایذای خلق الله و رعایای ممالک محروسه کمر سعی بسته اند چنانکه شخصی از
ارباب ضلال بنگلی کوڑه نامی کوه کوڑی بنده را قایم کرده است بدستور آن متمرد خود را از
اولاد پالیکار مرکیسی وانموده کوه مدگیری را بالضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری
را گرفته در مقام استعداد حرب و قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی اجنبی خود را
یکی از متوسطان بسپا نایک پالیکار هرپن هلی مشهور ساخته وارث راج آن سمت وانموده
چهار هزار پیاده از قوم بیدر فراهم ساخته بهوای سرداری می نازد و هوچنگی درگ و
قلعچه گوتور من مضاف صوبه هرپن هلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
سرکار خداداد می تازد که در بنگلور حسب الحکم به قبل رسید چنانچه راقم سطور مفصل اینماجرا در کتاب تذکرة البلاد
والحکام در اورنگ مفتم نگاشته است غرض باستماع این اخبارات آتش قهر و غضب
سلطانی سر بشعله کشیده نواب سید صاحب و سید حمید سپهدار را با فوج سنگین بسزای
ارباب ضلال بطرف کوڑی بنده و مدگیری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
به تنبیه شقی هرپن هلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بر سبیل
یلغار در تاخت و قلعچه گوتور را گرد گرفته توپ و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه
کینه ور انداخته جبراً و قهراً حمله کرده مفتوح ساخت پس در قلعچه مذکور تهانه گذاشته سمت
هوچنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را با دو هزار بیدر با وصف قلت سامان سپاه

وحرب درکمال هوشیاری وخرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره مشتیر
کوشید اهل خلاف نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره
بظهور رسانیدند وجنگ مردانه نمودند روزی خان موصوف بر جرات و دلاوری کفار
بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصور
از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجه بقصد انتقام اشقیا آوردند و به دلیری و
شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوس و کرنای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده فدای
وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمدار گردید آخر مخذولان تاب صمصام خون آشام
غازیان نصرت فرجام نیاورده آواره دشت ادبار گردید و شقی مخذول العینی سردار آنها با چهار صد
کفار اسیر شد و شوم شنکر برادر زاده نایک مقتول که آنجا بحمایت مرهٹه بعضی تعلقات
هر پن هلی بضبط خود آورده درنار این کیڑه سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
باز آنطرف جوشتافت پس خان مشار الیه حسب الحکم منجمله اسیران بعضی ها را بنابر عبرت
دیگران دست و پا شکست و بعضی ها را آلت مردی مع انثیین بریده آزاد کرد و حصار کوه
مزبور و قلعه هر پن هلی وغیره که استظهار بدبختان فتنه زا بود از پا درافگنده مراجعت نمود
و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکرها در چتیل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
مناقشه با فوج خود عازم آن حدود شده آنی کندی و کنلگیری را باز بضبط تصرف خود
آورد و هیری نایک پالیکار کنلگیر را قولنامه فرستاده طلبید و سند بحالی تعلقه معه خلعت
و یک زنجیر فیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبرده باطمینان کلی بخدمتش
رسیده خود را یکی از بندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و منقاد گشت و
نواب سید صاحب هم با سپهدار موصوف بعرصه سه چهار ماه کوڑی نبڈه و مدگیری

و رتن گیری را از قبضهٔ زنار بندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت و نخوت
استخلاص کرده حوالهٔ سبحه شماران نمودند و گوش و بینی بعضی مخذولان بریده معاودت کردند
و سید حمید سپهدار اگرچه بحسن هواخواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیل عماری و خطاب
نواب سرفرازی یافته بایالت صوبهٔ نگر نامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضهٔ
جسمانی متوجه دار بقا گردید و هم دران سال بعد ازانکه زوجهٔ ناموس موجهٔ حضرت فلک مرتبت
بزمان ورود عساکر سته دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده تنزل تام بخاطر قدسیهٔ او یافته باندک مدت بسیر جنان خرامان گشته بود در آنوقت
محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیهٔ عالیهٔ نواب سید صاحب حسب بر
استرضای خاطر ملکهٔ دورانیه یعنی والدهٔ ماجدهٔ حضرت سلطان مقبول و منظور حضور شده
نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتخدا شدن از اختر برج سلطنت و فرمان
روای یعنی خواهر فتح حیدر سلطان ارها در مهم جانبازی مینمود هرگاه اینقدر لیاقت
وجوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدائیش بصبیهٔ نایطه نمودند
بجمیع وجوه نومید شده در هر امر قصور میکرد بلکه پنهانی باعیان حاسدان دولت خداداد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصه بعرصهٔ قلیل از دست سپاه
قاهره سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پای شقاوت بدام بلا رفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسیلهٔ سفارش
سپهسالار انگریزیه یعنی لارڈ ارل کارن والس بهادر بگذاشت لک روپیه نعل بها سالیانه
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوده و از همون سال سلطان والاشان

خاطر اشرف از سیاست و زد و کوب و تغییر و تبدیل اعیان دولت و عمال بر داشته
صواب اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچنان بود که آصفان از تعلقات و پرگنات
مع عمال و اهل دفاتر حساب که همه از اهل سلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبه عید الضحی همه ها پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و روا دار ظلم و رنجش خاطر رعایا و برایا نخواهیم شد و همیشه در نماز اوراد و ختم درود و ترک
مناهی اوقات خود بسر خواهیم برد بعد این عهد هر کس اگر محاسبه دار هم باشد معافی
حساب و خلاع بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هر گاه آن بیباکان دین بعد قسم
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود برطرف ساخته مکر و حیله لایق
مذکور بنا شد بعمل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل شان میخواست هر آینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بجز خواری
و نکبت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از زنار داران و دیگر قوم غیر
نفرت تمام داشتند سوای اهل سلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند بجمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گورا که از نوشت و خواند بهره داشتند منتخب و جمع کرده میرزای
کچهری نامیدند و بر همه دفاتر بهار تمام جمع و خرچ و بحالی و برطرفی وغیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند و در همه ممالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار هون را یک عامل و یک سررشته دار حساب
و یک امین از اهل سلام مامور فرمودند اگر چه طرح شکست قوم زنارداران انداخته دلسیکهه و دیس پانڈه
و قانون گورا که این همه بهر حساب زمین و از دیاد زراعت از قوم برهمن بودند و از زمان پیشین مامور

و مقرر بودند یک قلم بیدخل ساختند اما این قوم بخوش آمدگوئی و معامله دانی از عاملان و
آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان و
عاملان باعتبار آن قوم کار ملک رانی گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند
و شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند پس زناداران بے خلق و خوشامدگو
تمام تعلقات را حسب دلخواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول بآصف و عامل میرسانیدند
و نصف در تصرف خود می آوردند اگرچه خارجاً این همه اخبار بسمع شریف آنحضرت میرسید
اما نظر بعهد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و بر گناه و حرام خوری ایشان گرفتی میکرد
و در هر موضع مسجدے بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس اسلامیان
میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و درود خوانی مصروف
میداشتند شخصے در قصیدهٔ مدح آن شاه جمجاه گفته است ؎ ز تیغ ساخت مسخر
جهان و اهل جهان + گرفت چرخ و ستاره به سبحه گردانی ﷴ اما تارک الصلوٰة و زانی را برابر
دشمن جانی می انگاشتند چون بمحض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملکداری و
بازپرس اعمال عمال دست سیاست برداشتند هر یک در مقام خویش بے دهشت گردید
و خوانین و دولتخواهان قدیم را از پایهٔ اعتبار و اقتدار برانداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
بمراتب و مدارج اعلی رسانیدند و عمدهای کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات
بهیته مامور می شدند بادنی منزلت فایز گردانیدند زیراکه رای والا اقتضای آن فرمود که
هر یک از اهل سلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان
هم محروم درجهٔ اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روز افزون بوقوعی راه
یافته یکسر ارکین و خوانین سوء الظن شده باتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میر مذکور

با صنافت نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر بر روی اکابر و اهالی و موالی می کشود تا آنکه
زمام اختیار جمیع ممالک و مهام دولت در قبضهٔ اقتدار او در آمد کارش بمرتبهٔ بالا گرفت
که غرور در دماغ بے مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکے و مالی را از پیش خویش بے رضا و
اطلاع آنحضرت به فیصل میرسانید و جمیع مملکت را بجور و ظلم خویش پرفتنه و شور ساخته بنقیش
عمل غیر معمول بمدعای هوای خود می نشاند عمده العملیات عزمیت خوانی و دعوت
تسخیرات که هر روز نیم من مرچ سیاه دعوتیان عزمیت خوانده می سوختند چنان مسخر
ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بدذات از زبان امرا بمسامع
آن خسرو گیتی ستان میرسید لاکن آنهمه را در خاطر اشرف جای داده آتش غضب
سلطانی بزلال اغماض فرو می نشاندند و در مقام تضیع او در نمی آمد بلکه در ترفع
مراتبش میکوشید و ذیل مرحمت و عنایت بر افعال قبایح او می پوشیدند بنابر آن
او به سبب عنایات روز افزون شاهانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مشتمل بر بعضے
تحکمات بے موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کارخانجات و حالات رعایا
و واقعات ممالک محروسه بحضور فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضے سردار
دولتخواه و ارالکین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی دولت در کشیده بودند
الحاصل سلطان به تعمیر قلعهٔ دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصار
قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار پخته سنگین مع خندق عمیق و برج
وباره کشیدند و جنوب به چهار پنج حصار مستحکم باندک فاصله بنا فرمودند چنانکه دریا باغ
داخل چهارم قلعه گردید و غربی قلعه اگرچه بنای چهار حصار انداختند اما دو حصار مستقیم مرتب شده بود

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکهزار و دو صد و هشت ۱۲۰۸
هجری و تقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی و مباهی اندوختن ارکین
بالقاب میر میران و احداث فرمودن تخت سلطنت و فایز حضور
شدن شهزادهٔ ایران زمین به سبب مخالفت امرا و اعیان آن
نواح و ظهور مراسم تهنیت شادی کدخدائی و رود ادکوالف آنحضرت
و واقعاتیکه از ابتدای سنه ۱۲۰۸ هجری لغایت سنه ۱۲۱۲ هجری آنکه

چون یک سال و چند ماه خسرو زادگان والاشان در بندر چینا پٹن سکونت داشته
بین الجانبین شرایط موافقت و مخالصت درست ساختند و مبلغ قرارداد عاید نموده
معاودت نمودند شهریار نامدار در ساحت صحرای وسیع و عریض یوسف آباد
عرف دیون هلی که عنان رخش قصد سیر و شکار بدان ناحیه در تافته بودند مجاری
رسولان جگربند و اتالیقان هوشمند گرفته بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی
خان و خطیب را باندیشهٔ خیرے در نظر بندی داشتند و اهل بدرقه جگربندان را بانعام
و تشریفات شاهانه نواخته مرخص ساختند و محفل جشن و سور ترتیب داده اثاثهٔ عیش
و طرب مهیاتر گردانیدند و هر امیر و سردار دلیر را العواطف خسروانه سرفراز و بمناصب
ارجمند معزز و ممتاز فرمودند نظم

زانعام شه گشت خرم سپاه | بیفزود شان پایهٔ عز و جاه
ز بار عطا جملگی خم شدند | همه خوش دل و شاد و خرم شدند

و همدران زمان هریک از اعیان نامدار

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمّناً بتعداد اسماء الحسنی که نود و نه اسم اند نامزد فرموده مستقر سریر سلطنت برگشتند و در هر کچهری که اللهی کچهری و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثاله موسوم بود سه چهار هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام جیش که پیش ازین لشکر سپاه پیاده را بنام مذکور میخواندند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی نماند که سیّد غفار حلال نمک میر میران اول شده و محمد رضا بن ابراهیم صاحب خال بزرگوار نواب مرحوم که جد پدری آن شهریار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلحدار شده اما بادنی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست سیّد میرن سپاهی در کچهری دار السّلطنت بقتل رسیده بود و نیز علم میر میرانی برافراشت و به بنگی نواب مشهور گردید وجه تسمیه اش اینکه پیش ازین خسرو نامدار او را با فوجی به نایماران یعنی نامزد فرموده بودند به دلیری و تهوّر تمام علامت رو زتسخیر بران بدبختان نمایان ساخته بجبر و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگر سرکشان گرفته در یک خانه جمع کرد و بهر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کنهری آتش را بنگی میگویند او باین اسم معروف گشت و خانجهان خان و پرنیاز نار دار سوای اینها بعضی از نوایط و مشایخ زادگان که از کسب سپاه گیری و فن سرداری معرّا بودند منظور نظر پرورش عام حضرت اسلام پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و بجمیع میر میران طرّه های طلا پر جواهر بدکهای مرصع عنایت و مرحمت گردید همراه آوان آلات حربی باین اصطلاح که بندوق را تفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد و تخت سلطنت و سریر معدلت و فرمانروائی که بصرف جواهر گران بها بصورت شیر

مرصع کرده اگرچه برحسب آئین و درساعت همایون ترتیب یافته بود امابرای جلوس میمنت مانوس
انتظار ٹیکہ برحسب قاعدۀ سلاطین دہلی که از خاندان جسونت راجۀ اودیپور میگرفتند
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کچ را بصرف
لکوکہا زر و تحایف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بفرستادن
دخترش راضی کرده بودند می کشیدند بایں حال زمانه که در شکست ارباب هدایت و
حامی خلق الله میکوشید مساعدت نمود و همدران آوان بقول بعضی شهزادۀ ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا باباخواجه سرا آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنجور گشته بود حضرت عالم نواز از و ملاقات کرده در معمورۀ گنجعام
بعزت خسروانه فرود آوردند و سلوک شاهانه و مراعات ملکانه با او مرعی میداشتند
سوای خلاع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه و جز آن دو هزار روپیه نقد بصرف
شاگرد پیشه اش ماهوار میرسانیدند چون همگی همت قضا نهمت باتفاق و ارتباط
سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابرین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلچیان را
با تحف بی پایان و فیلان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطۀ تمهید مقدمات
امداد و اعانت فراوان امور بخدمت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه درانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه والاجاه مدعیات آنحضرت را در حیز قبول
خود آورده فرستادگان را بانواع خلاع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت درمیان آن دو بادشاه عالیجاه بعهود و پیمان استحکام یافت
رسولان باشان با تحایف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن
مهام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت معاودت نموده بزمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش وعشرت منقضی گردید در سنه ۱۲۱۰ یکهزار و دو صد و
ده هجری خدیجه زمان نامزده را در سلک ازدواج خود در آوردند و بزم شادی ترتیب
داده اسباب طوی و مجلس جشن سور بیار استند پس چندی روز خوانین و امرا بی
سامانی اسباب طوی نامزد گشته لوازمات فرح و طرب مهیا کرده تمامی سرداران و سپاه
را از خوان نوال و احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگردانیدند و اطعمه
و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان وضیع و شریف را متلذذ و شیرین تر مینمودند مطربان
و نغمه سرایان و کلاونتان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آز و نیاز
مستغنی ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امرا و سپاه هر یک شیلان
شیربرنج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران دینی هستیم
لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دلها برآورده یکدل باید شد
و لله فی الله کمر جهاد بعزم استحصال شهادت بر میان همت چست باید بست بعد این
ارشادات خلعتهای سرخ رنگین بامرا و سرداران از دست باجود خود عنایت ساخته
فرمودند این خلاع سرخ را لباس شهادت تصور نمایند آه با این تسلی و آئین دینداری
و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فدویت
نه پیمودند پس در سال دیگر یعنی یک هزار و دو صد و یازده هجری رای والا چنان اقتضا
فرمود که محافل فردوس مشاکل شادیهای کتخدائی شاهزادگان ذوی الاقتدار بیارایند
پس حکم جهان مطاع بسرانجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان سعادت نشان
حسب الفرمان والاشان محی الدین سلطان را با صبیه محمد علی عرف ججو میان شرف
ازدواج دادند و از مهر سپهر عصمت و اجلال یعنی همشیره کلانش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند غرض بر همه اا ز خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت ابهرسایده
بآئین شاهی و مراسم خسروی پیوند معنوی بخشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
ساختند و در سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری خاتون خاصه سرادقات حشمت و
اجلال پسر زائیده بعد چند ماه بعارضهٔ مهلک متوجه دار البقا گردید و آن پسر نیک اختر
هم که بجد ادا د سلطان نامزد شده بود عنقریب شیر جنات نعیم نوشید همدران سال شهزاده
ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مرخص گردید چون او بخدمت آن
شهریار بنهایت محبت و اخلاص داشت اورا بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار وداع
کرده فرمودند میخواهیم که بعد بندوبست ملک و دولت دار السلطنت ایران ما و شما با زمان شاه
اتفاق کرده تنظیم و تنسیق هند و دکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و همدران سال
آن نطفهٔ شیطان اعنی صاحب دیوان المخاطب بمیر آصف شرارت و بیوفائی
و بدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایره واله گویند اگرچه آنها حسب ظاهر راست باز و
حلال نمک بودند اما صاحب دیوان ندکوراز ان قوم اندیشه تمام داشت و پیشتر ازین
اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج وهاج را بنوعی برشوراند که
آنحضرت از ان قوم وسوسهٔ بغاوت پیدا کرده جملگی را با زن و بچه از قلم و خود اخراج
فرمودند پس بمقتضای عقل دوربین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
سادات ساکنان سرینک پٹن و کولار و هسکوٹه و دیون بلی و صوبه سرا
و بالاپور کلان و اهل تجاور ده هزار مردم منتخب بفحوای تلفظ این عبارت که در زمره
غم نباشد باشد لشکر نحیش آنکه اشاره و مقصد از حرف **غین** مردم غیر ملک و از میم
مغل و مرهٹه و از **نون** نایطه و از **ب** برهمن و از **الف** افغان و از شین

شیعه وازدال اہل دایرہ یعنے مہدوی کہ اینہا داخل زمرہ نشوند منتخب کردہ باسم
زمرہ خاص نامزد فرمود پس اہل زمرہ آنقدر منظور نظر گشتہ معتمد علیہ شدند کہ در آخر عہد
سلطنت بر تمامی کارخانجات دولت خداداد استیلا یافتہ دخیل کاروبار و رتق و فتق
مہام عمدہ گردیدند ازانجملہ میر ندیم نامی ناتجربہ کار بقلعداری دار السلطنت امتیاز یافت
اگرچہ آنحضرت اعتبار تمام بران اہل گمراہ داشتند اما آن بے دولتان در ظاہر مطیع
ومنقاد امر آنحضرت بودند در باطن تابعدار مرضی صاحب دیوان گشتند تا آن بدبخت
فکر معقول در تاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کردہ اول در شکست لشکر
وخوانین و امراء معتبر بسبب کمی مواجب مشاہرہ و کساد منزلت ہمت برگماشت
سپس بلسانی و تلبیسے و بایمان غلیظ و تشدید کہ عیاذا باللہ کلمہ از زبانش سوای قسم
کلام اللہ سر نمیزد خاطر اشرف را از خود جمع کردہ تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
کہ عرض بیگی حضور و بعضے ندیم لئیم الطبع و ایسولان و چاوشان و شاو مانچ جاسوسان
جز صوابدید و استصوابش جرات پرداز عرض حضور نمی شدند و عرایض ملکی و مالی کہ
از ممالک محروسہ میرسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کردہ مطالعہ میکرد
ومضمون خاطرخواہ خود دران مندرج ساختہ پیش بحضور میفرست بلکہ خاک آن خطہ
جز ہوای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خواہش دلش نمی وزید سبحان اللہ میر آصف
ثانی میران حسین اوباش منش زانی کہ جز طریق لوچ و پوچ نمی پیمود تا آنکہ در تعلقات بے مواضعات
پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیوثمایل برداشتہ در صحن کچہری میگردید بعضے
اوقات ہمہ لولیان تلنگہ را بے چادر وقباچہ جمع کردہ خود ہم دران مجمع بحیائی
میخرامید پس پیداست از کسی کہ چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشتہ باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیر خان چولوری کہ بضرب المثل گاؤ
جنت بود غرض از دست نادانی و حماقت چنین ہیچو صلہ کان کارخانجات ملک و دولت
چنان ابتر و برہم شدند کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہشتم حصۂ آنہم تمام و کمال بخزانۂ
عامرہ نمی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جز دار السلطنت دیگر جا فایز نمیگردید و این خسرو
رحمت آثار ہمت در پرورش دینداران گماشتہ بودند و زریکہ بخرچ آنہا میرسید
غنیمت میشمردند ہمدران سال دہوندو جی واگیہ مرد باتوفیق را کہ راقم سطور مجمل
کیفیتش بیشتر در اورنگ چہارم و دوازدہم کتاب تذکرۃ البلاد و الحکام چیزی مندرج
ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اورنگ چہار دہم مفصل مذکور کردہ است آنحضرت
بر لیغ طمانیت تبلیغ فرستادہ بارتقای جاہ امیدوار ساختہ طلبداشتند چون آن مرد
فرمان طلب آنحضرت را ذریعۂ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمعیت خاطر و
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب دیوان شیطان سیرت خلیشی پیدا
کردہ در پی شکست او افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نمودہ
مزاج وہاج را بر آن آورد کہ او را بہانۂ مجرا یاد فرمودہ بر ڈیوڑہی گرفتار مغلول و محبوس
مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقائش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
پرورش آنحضرت بر آن سعادتمند بیشتر بود دہ قلم سلطانی کہ ستہ روپیہ میشود یومیہ
مقرر کردہ استادی را بہر تعلیم آئین دین اسلام مامور فرمودہ بودند اگرچہ بعد چندی کچہری
بنامش تقرر کردہ بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقرب صفت نیش زنی کردہ عرض
نمود کہ قبلۂ عالمیان برابر او شوخ و بیباک و شجیع دیگری را تجویز کردہ ہم پلہ اش باید
گذاشت تا او را رہائی باید بخشید نیکو ہویداست چونکہ او بے مقدور بود لیطو قطاع الطریق

باچنداوباش بے پایہ سرکوب سپاہ حیدرآباد واہل پونا وفدایان حضور الا بودہ بسر میبرد درینصورت اوراسردار مطلق العنان ساختن ازمصالحہ مملکت بعید است تحمل و تمکین کہ فتنہ وحادثہ روی دہد کہ بعدازان دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد ہرگاہ رای آن بے رای درحیز قبول آمدہ آن فدوی دولتخواہ ہمچنان محبوس ماند واول شیخ احمد موسوم گشتہ سپس برحسب آرزوی او ملک جہان خان خطاب یافتہ بود قصہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اقوی دیدہ دولتخواہان قدیم ازپای اعتبار برافتادند درہرامر بہوای مدعای خود عمل مینمود ہمدران آوان غازی خان راکہ رکن رکین دولت خداداد توان گفت بے سابقہ جرم متہم بسازش مشیرالملک دیوان حیدرآباد کردہ حسب الحکم محبوس ساخت ہمدران سال کہ عہد آخیر سلطنت رسیدہ بود بصلاح آنحضرت باغوای بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضے اجہل مثل زکلام مجید حرفہای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاہ کہ درخواندن نمی آید وہیچ یک از سلاطین عرب وعجم دربن امر جرات پرداز نگشتہ وکسی عالم وفاضل ومحدث تجویز این معنے نکردہ بود موضوع نمودند ؛

ذکر لشکر کشی جنرل ہارس سپہ سالار انگریز حسب الحکم لارڈ مارلنگٹن صاحب بہادر بتجویز ابوالقاسم خان شستری ومشیرالملک دیوان حیدرآباد بسرینگ پٹن وواقعہ شدن جنگہای فیما بین سلطان وجنرل مذکور ونزول دولت سلطنتش کہ در سنہ ۱۲۱۳ یک ہزار ودوصد وسیزدہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

چون سلطان والاشان در مقدمات بلا اندیشه سرعت مینمودند و عرض کسی هواخواه
پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچه دران سال وکلا را با تحایف و هدایای بیشمار بامر
وکالت مامور ساخته یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استحکام سررشتهٔ اتحاد و مودت
بخدمت زمان شاه والی کابل روانه فرمود و دیگری را بنابر آوردن ٹیکه بطرف راجه نواح
کچ مرخص ساختند و شخصی را با تحایف بی پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم
رخصت نمودند و همدرین اوقات از مورس بندر چند فراسیس بسرداری موسی سپیو
نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس که مذهب عیسی علیه السلام دارند از چندگاه باهم
انجیل عداوت تلاوت میکردند و باحیای موته فتنه و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحائی بکار
می بردند انگریزان بندر مدراس از استماع رسیدن فراسیس بدار السلطنت پٹن و فرستادن
آنحضرت وکلا را باطراف مذکوره نعل درآتش گشته متوهم شدند مبادا که بحمایت و ترغیب
فراسیس سپاه سلطانی بتخریب بلاد کرناٹک و حیدرآباد متوجه شوند با مخلصان خود
مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیله انگیختند و ورود فراسیسان را سند
تسلط خود کرده بتجویز مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار به لارڈ مارننگٹن صاحب بهادر که
در کلکته بودند نوشتند لارڈ موصوف که جویای وقت چنین فتوحات بود و بربی بندوبست
کارخانجات آن دولت وقوفی تمام داشت بسرعت سریعه بچهار هزار سپاهی سوار جهاز
رزیده به شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۳ یکهزار و دو صد و سیزده هجری فایز مدراس گشت و لشکر را
جمع کرده بسرخیلی جنرل هارس بقصد تسخیر بلاد سرینگ پٹن پیشتر کوچانید و از حیدرآباد کرنل رابٹ
و کرنل ڈالریمپل بچهار هزار سپاه بندری که مشیر الملک اعظم الامرای بهر شکست جمعیت موسی پیرون
فراسیس قایم مقام موسی ریمو رفیق ناظم حیدرآباد طلبیده داشته بود مع دو هزار مردم بنگاله

کراز

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
برخاسته رو به سوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن رای با شش
هزار جوان تربیت کرده موسی ریمو متوفی از راه پانگل گهاٹ بدویل عبور کرده از نیلکٹ
گیری گذشته در سواد گوڑیاتم بلشکر انگریز در پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
روی باجتماع آوردند لارڈ بهادر موصوف دو سه مکتوب متضمن سپردن فرانسیسان
نو وارد را بدست خود و داشتن وکلای خود در دار السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنے کوڑیال بندر و منگلور وغیره بطور استجارت که محل عبور جهازات است
بذمه سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل مذکور حسب الحکم لارڈ معز الیه با جنرل فلای سپه دار
سوار و جنرل پرچهیس سپهدار اهل فرنگ بست و دویم شهر رمضان المبارک ۱۲۱۳ هجری پیشتر
نهضت کرده و بطی منازل و مراحل از راه انبور گده و تریاتور گذشته بنواح رای کوٹه رسید
دران زمان للله بعضے اهل کار سلطانی عبارت آراسته بحضور سلطان عرض کردند که
فوج انگریز با چند بانکه و لقه های حیدر آباد بنا بر جان نثاری میر سند زیاده از چهار
پنج هزار نیستند مگر سردار پونا با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر پورنیا
میر میران را با فوج گران و با دیگر میر میران بگوشمال و دفع اهل جرات نامزد فرموده خود با جمعی
امرا و سپاه رزم آرا فرمان دادند و میر میران مذکور از حضور رخصت شده رو بسوی لشکر انگریز آورده
و سوارانش منتشر شده بدو کروهی غربی رای کوٹه به پناه جنگل در تاختند و رساله های سوار انگریز
نیز بعزم ستیزه و آویزه پیش آهنگ گشته صف آرا گردیدند و سلطانیان گرد پیش آن جماعت
حلقه زده بامر قزاقی همت گماشتند جنرل موصوف چهار روز سواد کله منکل را مخیم

عساکر خود ساختہ بتاریخ دویم شہر شوال المکرم بیشتر کوچیدہ چون سواد انی کل ہ امر گز نزول اعلام وخیام کرد قزاقان جرات کردہ بر پیش منقلای انگریزی اسپان انگیختہ جوقی را تہ تیغ کشیدند و در عوض تحسین و آفرین وانعام از میر میران برگشتہ خود نفرینہا و دشنام یافتند ہر کدام دانست کہ معاملہ برگشتہ است و عزم سرداران برزم نیست بعد ازان دست دلیری وجرات از جنگ باز کشیدہ مانند اہل بدرقہ پس وپیش لشکر غنیم راہی می شدند چون تمامی سپاہ وحشم زیر ظل رایات جاہ وجلال جمع گردید وبر یلغار سپاہ خصم واقف گشت از مستقر سریر سلطنت باحشمت وشوکت حرکت کردہ در ساحت چین پٹن کہ معاندان نمکخوار آمدہ سپاہ خصم را از ہمون راہ نشان دادہ بودند خیمہ و خرگاہ باوج مہر وماہ رسانیدند جنرل موصوف براین معنی اطلاع یافتہ فوراً ازان صوب وتافت وبر حسب ایمای مطیعان خود بجانب ہلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جوایس غضب آلود شدہ بر سبیل یلغار متوجہ آنطرف گشتہ در میدان گلشن آباد عرف مڑولی سراہ سرو خرامان باغستان تہور گرفتہ مستعد رزم وپیکار بودند کہ سپاہ انگریزی پیش آہنگ شدہ صف آرای جدال وقتال گشتند نظم

روا رو بر آمد ز راہ نبرد ❊ ہزا ہز در آمد بہ مردان مرد ❊
غبار زمین بر ہوا راہ بست ❊ عنان سلامت بر ون شد ز دست
جگر تاب شد نعرہای بلند ❊ گلوگیر شد حلقہای کمند
چو از ہر دو سو لشکر آراستند ❊ یلان سو بسو مرد می خواستند
سیاست در آمد بہ گردن زنی ❊ ز چشم جہان دور شد روشنی
ز بس خون کہ گرد آمد اندر مغاک ❊ چو گو گرد سرخ آتشین گشت خاک ❊

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند	بزری جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناورد گاه	گل ومل بهم برزدندے کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت	شقایق زسرها دمیدن گرفت
لب زخم خندان بداغ جگر	شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنے اتمام مناقشه وختم مجادله پیدا بود که فدائیان سلطان جراتهای شجیعانه بعمل آورده با آتش بازان خصم همدست وهم باز وشده شور قیامت ریختند بعضے سردار دلاور که شیران بیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ وتیغ بیدریغ جمعے کثیر را بعدم فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون بنات النعش متفرق وپریشان ساختند وبهادران انگریزی نیز پای ثبات فشرده فدائی وار بسپاه اسلام زده چنان شلکها ریختند که سینه های معاندان چون پنجره مشبک گردیدند در آن حال قمر الدین خان مفتری چونکه حکم انگیختن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه یکبار اسپان جهانده چون کور بے تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر وزبر نمود از انجا که اقبال ونیک اختری از سلطانیان رو تافته آثار تباهی وبے دولتی هر روز در تزاید بود وهر گاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بظهورے آمد چند سپاه منصور بدیدنیغ وقت جانها بغارت داده به تکتک پا از ان معرکه گاه بدر رفتند پس سپاه انگریز فتحیاب قرین مسرت گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف مبئی لشکر انگریز بوبه سامان رسد غلات بسر کردگی جنرل سٹوٹ از راه کورگ رہسپر بصوب دار السلطنت مے آید تا آنحضرت چند میران را با سپاه جرار برے لشکر جنرل هارس گذاشته خود

باتمامی حشم متوجہ دفع شورش آن لشکر شدہ رہ گرای کوٹرک گردیدند در یک روز
و دو شب بر سرش رسیدہ فرمان محاربہ در دادند سیّد غفار دولتخواہ کہ در شجاعت
و تجربہ کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حملہ کردہ با فوج غنیم در آویخت و از دیگر
جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا بر اجماعہ ریختہ آتش کارزار را
سر بفلک اثیر رسانید و دیگر میرمیران ہا درام گوی ربانیدگان میدان گولہ بازی کوششہای
سترگ نمودہ بضرب تفنگ و شمشیر اہل خصم را چنان منہزم گردانیدند کہ آنہا بمقتضای وقت
تاب حملہ شیران خون خوار نیاوردہ دست از بعضے اموال و اسباب خود برداشتہ بجنگل خزیدند
و سر راہ جنگل گرفتہ آسودند سپاہ منصورہ اطراف ہجوم کردہ بدفع اجماعہ تردد میکردند
دران اثنا محمد رضا میرمیران از حضور بانواع الحاح و مبالغہ فرمان پیش آہنگی حاصل
ساختہ با سپاہ خود چون ہژبر ژیان متوجہ ناوردگاہ گشتہ دست و بازوی شجاعت
برکشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید کہ جماعہ سپاہ خصم پامال حوادث
شدن نزدیک رسیدہ بود چون کمینداران قضا و قدر درپے شکست اہل اسلام کمر
سعی بستہ بودند از قضا تیر تفنگے از طرف خصمان بر سر میرمیران موصوف رسیدہ حبیب
وجودش را از نقد جان خالی ساخت سپاہ منصورہ لاش او را برداشتہ حاضر حضور ساختند
سلطان جہان گیر لاش شہید را روانہ دار السّلطنت فرمودہ خود بدولت بجہت دفع
آن لشکر ہمت گماشتہ بودند دران اثنا جواسیس خبر رسانیدند کہ لشکر آنطرف از مقابلہ
روی تافتہ از راہ جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السّلطنت معاودت
فرمودہ بودند کہ جنرل ہارس از راہ ہوسلی عبور جو کردہ از سلطان پیٹہ گذشتہ غربی قلعہ
فرود آمد روز دیگر رسالہای انگریزی حملہ کردہ چند جاہای قلب را در ظاہر قلعہ سلطان بیان

قایم کردہ بودند بعد جنگ وتردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا ہمون روز
حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان کہ مرد شجیع ودولتخواہ آنحضرت بود
جان بازی نمودہ بشجاعت تمام خود را در صف سپاہ خصم زدہ شربت شہادت چشید
پس سپاہ انگریز حسب التاکید سپہدار خود اسباب مورچال از باغات آن نواح
بہم سانیدہ مورچہ غربی قلعہ بر کنار جودیگری بر طرف بایب احداث کردہ بشکست
وریخیت حصار سعی میکردند وبہ توپ گرنل بازار آتش افروزی گرم داشتند ؀

ذکر یورش سپاہ انگریزی بر قلعہ دار السلطنت پٹن ولپشت دادن محصوران وشہادت سلطان دین پرور واحوال شاہزادگان وتاراجی کارخانجات سرکار خداداد وجلوس شخصے از اولاد راجہای میسور بر مسند ریاست میسور مع دیگر کوایف رودادسنہ الیہ آنکہ

آنکہ خامہ سوانح نگار حالم تاریخ گواز تفصیل کماہی احوال ملک رانی وسپہ پروری
نواب مرحوم وسلطان مجمع الفضایل والعلوم انفراغی یافتہ ضرورتا بر صفحہ الحال
شرح نزول دولت خداداد با سینہ چاکی سرنگون وگریان میگذرد آن چنان است
ہرگاہ کہ سلطان والا شان ابتری کارخانجات دولت خود بدین منوال کہ ذکر یافت
مشاہدہ فرمود وفتنہ را نپیرامون حصار دار السلطنت ناگاہ حادث دید حمیت
شاہانہ اقتضا بآن نہ نمود کہ دار السلطنت را گذاشتہ دیگر جا نہضت فرماید یا طریق
مصالحت بپاید بجمیع امور راضی لقضای ایزدی بودہ برج وبارہ حصارہای دار السلطنت
را حوالہ اہل زمرہ کردہ متوجہ رزم گردیدند قمر الدین خان فرصت جورا بالشکرگران

بمدافع رسد آوران لشکر انگریزیہ و فوج کومکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتمامی عسکر و سلحداران باپرنیا و نار دار و غیرہ میر میران از خود جدا کردہ در میدان کرکیٹ فرود آورانیدہ بودند اگرچہ اطراف لشکر انگریزیہ گاہ گاہ سوار نصرت شعار میخ امید نداما حکم محاربہ از سرداران خود نیافتہ دست حسرت می مالیدند فی الجملہ لشکر بمبئی ہم رسیدہ سواد بہادرپورہ را مخیم عسکر خود ساخت و بارہا ہرچند سپاہ سلطانی کہ جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند مسلح گشتہ بر محاصران قوی بازو خود را بسان پروانہ کہ بر شمع می ریزد بدلسوزی میریختند و بجہت انطفای شعلۂ فتنہ و فساد و سعی مردانہ بظہور میرسانیدند اما زمانہ دل از تائید سلطانیان برداشتہ بود و مشیت ایزدی کوس بے ظفری بر قفای شان می نواخت کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید ہرگاہ مہتاب باغ کہ سید غفار حلال نمک چون آفتاب نگہبان آنجا بود بجہت حملات و تلف ہزارہا مردم مخالفان نداده پای ثبات بسان قطب مستحکم داشت آخر بداختران حضوری تجویزہا کردہ آن بہرام سپہر دولتخواہی را از آنجا برآوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاہ انگریز گردید بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سیبہ ہا پیش راندند تو گوئی کہ ہمان شب چراغ نصرت قلعہ و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت ترجمان موسی سپیو فراسیس الحضور یادفرمودہ ارشاد ساختند کہ الحال چہ مصلحت می بینی او عرض نمود کہ صواب دید فدوی آنست کہ آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزانہ و توپخانہ و زنانہ از قلعہ بیرون تشریف برند و سپاہ ظفر پناہ را بدفع اہل غنیم نامزد کردہ متوجہ صوبہ سرا و چیتل درگ شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان بہ انگریزان بسپارید تا بر خاستن از میان برخیزد یا حراست حصار شکستہ قلعہ بید خل کارکنان شاہی بہ فدوی

وموسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را بانگریزان ارشاد فرمودند
اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
هرگز شما را بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
در باب گذاشتن قلعه بحراستش از دیوان خود مشورت نمودند او حسب خاطرخواه خود
چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفا ندید حضرت
یقین تصور سازید هرگاه قلعه حواله او گردد همون زمان مسخر انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
بپاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصور
آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگی بر ناصیه حال حضار ظاهر
گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب توشکخانه و خزانه و زنانه و با جمیع اثاثه
و دیگر کارخانجات روانه چیتل درگ نماید چون متکفلان این امور حسب الحکم اسباب
جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شتران و بهل و پالکیها بر داشتند و آنحضرت
با امرا در ینباب کنکایش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطه بلا تامل بحضور عرض کرد که قبله عالم
بمجرد تشریف فرمائی حضور و روانه شدن اهل حرم و محترمه و خزانه و شهزادگان و غیره
فدائیان همت خواهند باخت و شیرازه جمعیت دار السلطنت از هم گسیخته خواهد شد
هرگز این عمل شایان همت قضا نهمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان نگاه کرده
آهی سرد بر کشیدند و فرمودند بر هر چه رضای اوست راضی هستیم بالفسخ عزم خود پرداختند
اما بارهای بسته همچنان در توشکخانه گذاشتند و غازیخان محبوس همدران روز به تجویز
بدخواهان دولت از دست یلان کشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست و ریخت
گردید این خبر هم به سمع مبارک رسیده بود چون در آخر ماه ذیقعده یعنی به بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و فتور بعضے حرام خواران دولت واقف گشتند صبحی فردای آن وزیر بر کاغذ چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها نیز مندرج ساخته بپیچیده بدست نواب میر معین الدین دادند و فرمودند که این شب بر این نوشته عمل نمایید تا ضبط دولت شود نواب غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر دربار کاغذ کور واکرده مطالعه می نمود و در اثنای مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ گوشهٔ چشم منحوس انداخته دید که اول نام کاذب یعنے میر آصف معلوم دران بود لیس آن بدبخت پنهانه این خبر باو رسانید و گفت این شب بر شما شب گور خواهد شد او بمجرد استماع این معنی بجای خود خبردار شده وقت نصف النهار محافظان برج و پاره طرف قلعه شکسته را به بهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبداشته نزد مسجد اعلی جمع کرده منتظر فرصت بود خسرو سلیمان شوکت آنروز که بیست و هشتم شهر مذکور تحت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده کرده بیلداران را بمرمت آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف داشتن خود بر فصیل برافراشته معاودت بهمایون محل فرمودند چون اهل تقویم از روی حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را بنام نامی از روز بد گرفته باتفاق عرض کردند که دو پهر هفت گهڑی امروز بر ذات حضرت گران ترست و گرد قلعه هم غبار نحوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صدقه در راه خدا بدهند اگرچه قول منجمان پسند رای والا نیامد اما به تهیهٔ سامان صدقه که رد بلای ارضی و سماوی میتواند شد فرمان داده بحمام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آورده یک زنجیر فیل با جل سیاه و چند درّ و گوهر معه نقره و طلا در چهار گوشهٔ جل بسته به برهمنے بخشیدند و چند مرد و زن غربا و محتاج را جمع کرده روپیه ها مع پارچه تقسیم کرده و شیلان

خاص

خاص طلبیدند اگرچه یک لقمه بعد برچیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برداشته تناول فرمودند و دیگر لقمه تا بدہان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و واویلا و غوغای شہر این بسمع شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند که چیست عرض کردند که سید غفار دولتخواه از گولهٔ توپ مورچال جان نثار گردید و کمینداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم عنقریب میرویم فوراً بر اسپ ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که بزبان کهنه ہلی ڈڈی نام دارد بطرف علم تیری غربی متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان قابو جو بمجرد شہید شدن سید برحق از قلعه باشاره پرانیدن رومالهای سفید سپاه انگریزیه اکه در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دو پهر وسته گهری طرزو طلبیدند سپاه فرنگ و دیگر پلٹن ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوره برج و بارهای آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام دفع آنها بزودی در آمدند و به تیغ و تیر راه عبور شان گرفتند اما از هر جانب فتنه برخاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سرانداز شده ناموس مارا با مال و منال و احمال و اثقال خود به سپاه خصم ارزانی داشته خاک مذلت بر پیشانی خود ها بیختند مقاران این حال آن بدبخت مفتری هرگاه سواری خاص بطرف علم تیری رونق افزا گشت خود از عقب رسیده دریچه ند کوره را بند کرده راه سلامت سلطان دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسپ سواره بیرون در تاخت و تا سیوم دروازه کنجعام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید دران حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن بر کشاد و گفت ای ملعون بادشاه دین پناه

دین پناه را مخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سر ایش بکنار تو می نهم پس
بیک ضرب شمشیر او را از اسپ بر زمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده او را
بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول و براز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهده
کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر در آن
دریچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به دربانان امر فرمودند اما کسی متوجه
حال سلطان باجاه و جلال نگشت علاوه برانیکه میر ندیم قلعدار خود با چند پیادگان
بر سقف آن دریچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پا در جادهٔ گمراهی سپرد قصه کوتاه
چون حمله آوران شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجماعه
حملهٔ شیرانه کرده اگر چه جای تنگ بود با آهن از تفنگ و شمشیر دو سه کس از جان ربوده
بر روی مبارک خود زخمهای کاری بر داشته جام شهادت نوش فرمودند انا للّٰه
وانا الیه راجعون پس خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را نا گفته
به وفور اسیس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و به حمله آوران
دو سه شلک پرانیده دست از جنگ بر کشیدند پس مجموع خزاین و اموال و اثاثه شوکت
و دولت خداداد که خارج از حیطهٔ حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیانش
که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دو روپیه یک آثار برنج آنهم در لشکر مغول
لبعضی وقت بهم میرسید و بکران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و یک سیپاره
بیخ گاه به دو روپیه می ارزید جان بلب رسیده بودند یکبار تونگر شدند شهزادگان با جمیع اتباع

دمحل

ومحل و زنانه و کریم صاحب برادر خورد حضرت شهید اکبر ناچار اسیر و دستگیر گشتند و فتح حیدر
سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جاه بر سواد کری کٹه
نزول اعلام و اخیام ساخته بود باستماع این واقعه جان کاه از انجا کوچیده بطرف چن ای پٹن
شتافت سرداران انگریز بعد دریافت تجسس بسیار نعش مبارک مظلوم را برداشتند و
در پالکی انداخته شب در توشکخانه داشتند صبحی ببیست و نهم شهر ذیقعده سنه یک هزار و دو صد
و سیزده هجری بتمامی فرزندان و خدمتگذاران و ندما دیدار آخرین نموده بعد ثبوت و تیقن
که سلطان دین پرور همون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع
منوره نواب مرحوم یعنے بردست راست بهد زمین آرمیدند از کشمکش حرام خواران
وا رستند آه اینقدر مواد شان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیله ساز کسے
ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور یست بر متاع قلیلش این همه شیفتن
چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبده بازیش نیست چندان فریفتن
محض خطا که آغازش عبرت و انجامش حسرت بوده است قطعه

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید	که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کران نهاد فلک تاج سروری بر سر	که بند حادثه بر دست و پای او نفکند

چند ابیات در سلک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شده نیست نظم

ٹیپو سلطان شهید شد ناگاه	خون خود ریخت سے فی سبیل الله
بود ذیقعده بیست و هشتم آن	شده در روز شنبه حشر عیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته	خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال	بادشاهی نمود هفده سال

داشت در دل همیشه عزم جهاد	گشت آخر شهید حسب مراد
آه تاراجی مکین و مکان	خون بگرئید اسے زمین و زمان
شده خورشید و مه بر شریک	آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم او بجز و کل دیدم	سال ماتم ز در دپر سیدم
گفت ہاتف ز نیم آه به تفت	نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر زنان بیوه شکسته شد	نیز مادهٔ تاریخ است و تشخصے ازین مصرع کرده
نسل حیدر شهید اکبر شد	تبعیه آه یعنی شش عدد تاریخ بر آورده

بالغرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بظهور رسانیده سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنایم و جزو و کل اثاثه آن دولت تبصرف انگریزان در آوردند پس تخت تبار شکست یافته مع زیور مرصع و بدکهای جواهر و مالهای مروارید و غیره صندوقچه صندوقچه هراج و باقی تمام کارخانجات تاراج گردید و کتب خانه سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمر الدین خان که همون روز از خدمت استخوان بخوشئ تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم چون آثار بید ولتی و رعب و هراس بیغایت با تباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشاند نش بر سریر سلطنت وراثت دران مبشر بود از زبان سپهسردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت دران زمان اگرچه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد شهادت سلطان مغفرت نشان از قید رهائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی

میر میران وغیرہ وچند آصف از آشتی منع کردہ ترغیب جنگ نمودند وعرض ساختند
کہ سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند اضلاع ملک سیر حاصل و
قلاع مستحکم وبقای قلب ہنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند ولشکر پیادہ وسوار باسامان
حرب بیکار موجود اگر عزم ملک گیری ودم بہادری باقی است ہمین وقت است ما ہمہ
فدائی وار میکوشیم اما آن حیدر نشن بااین شجاعت ذاتی باغوای پرنیاز ناردا کہ
در صدد شکست آن دولت بود وبترغیب دیگر بدخواہان حضوری کہ ہر یک ازین فرزند
محبوس خود را یاد کردہ پاس نمک گذاشتہ بودند فریب خوردہ دل برضای اوشان
نہاد والتماس ہواخواہان را یک قلم نامنظور ساخت آخر الامر دست از سلطنت و
مہام دولت برداشتہ فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین باستصواب و
استرضای خاطر اہل مجلس مدراس طفلی پنج سالہ از اولاد راجہای میسوری بنا برنام
بر مسند وراثت در میسور متمکن کردند وملک سی لک ہون بدیوانی واستجارت پرنیاز نارد آ
برادو بحال داشتہ شد تمامی فرزند وخیلخانہ سلطان خلد آشیان کہ چند خادمہ ماندہ بودند
معہ کریم صاحب وتوابعش داخل قلعہ رای ویلور گشتند ومدد خرچ معقول تعداد ماہیانہ
بہر یک شاہزادہ مقرر نمودہ شد تا حالت تحریر ہمہ شہزادگان اندرون قلعہ مذکور
سکونت میدارند تفصیل آسامی شہزادگان این است محی الدین سلطان۔
حیدر علی سلطان المخاطب بہ فتح حیدر از ہمہ برادر کلان تر است۔ وعبد الخالق
سلطان۔ ومعز الدین سلطان۔ وسبحان صاحب سلطان وشکر اللہ سلطان
وغلام احمد سلطان۔ وغلام محمد سلطان وسرور الدین سلطان۔
ویسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین

با توابع و متعلقان زنانهٔ خود ها بسر می بردند پس جنرل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر
شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوهی و بقاع صحرائی بضبط خود آورد و در بعضی
جاها تهانجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و باکرنل ریڈ و جنرل فلای بهادر وغیره
روانهٔ ولایت خویش گردید و ملک گتی و رتن گیری و مرکیسی و هرپن هلی و انی گندی
و پنوکنڈه و مڑک سرا وغیره هیندی داخل ممالک حیدر آباد شده بود پس در سنه
یک هزار و دو صد و پانزده هجری در تنخواه باز به انگریزان منتقل گشت و ملک جهان خان
که بیک اسپ سواری راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود
ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده شورش افزای جوی ما بین کشنا و تنگ بهدرا
گردیده بود و بر جنگ صوبدار انی کندی وغیره نیز با و اتفاق کردند خان موصوف
بطرفداری حاکم کولاپور بیک حمله دلیرانه سرکهوکله مرهٹه و پرسرام ناظم مرچ بریده بر سر
نیزه گردانید آخر با لشکر انگریزی کار افتاده بعد زد و خورد فراوان و کوشش و کشش
بی پایان که شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادله و محاربه
به آسانی صورت بست اگرچه درین مدت فتوحات بسیار و غنایم بیشمار حاصلش گردید
لیکن چون قلعهٔ و حصینی بضبط خود نداشت که پناه سپاه تجملات خود باشد لهذا از عهدهٔ
مجادلهٔ انگریزان که طرفه کمر بشکست او بسته بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانهٔ
آتش بار را مقابل و کشیده در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیداری
توپها سر میدادند ازین جهت در لشکرش خستگی بسیار راه یافته عالمی ره نورد کوچهٔ
شهادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور
افاغنهٔ کڑپه و کنول در سواد کوتال بهنواز دست سپاه انگریز لشکر خیان درهم و برهم

خورد که جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چندی بهوس ریاست دست و پا زده آخر بمرضے مهلک که ناگفته به به آه وحسرت جان داد مگر چند سردار سلطانی مثل بدرالزمان خان و غلام علی خان ایلچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران و سپهداران و برادران برهان الدین یعنے پسران لاله میان و غلام علی بخشی کنده چار وغیره مواجب معقول یعنی زر مشاهره حق سعی خود از کمپنی انگریزے یابند هزار آفرین وتحسین بر همت و کاردانی ایشان باد و در سنه ۱۲۱۱ یک هزار و دو صد و پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب از زمره سلطانیان خروج کرده بطرف مرهٹه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن زینت بخش سریر خاموشی آنکه

اگرچه محامد اخلاق آن برگزیده آفاق از بس اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجملاً برحسب ضروری چیزی می نگارد که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی مملو بود و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشا پرداز و درست سلیقه و دانشور معامله فهم بودند در مشیت مهام بر هنمونی غیری محتاج نبودند خوش اوضاع پسندیده اطوار و جواهر شناس و قدردان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جهد بلیغ میداشتند و از دیگر قوم متنفرے بودند بکسی تعظیم نمی دادند و نشست دربار از صبح تا دو پاس شب و بعد نماز صبح بقرأت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات با وضو سبحه در دست می ماندند طعام دو وقته تناول می فرمودند و تمامی امرا و شاهزادگان بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لارڈ ارل والس صاحب بهادر سپه سالار انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهارپائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چند

چند تھان پارچہ گندہ کہ کھادی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میراندند وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر ادیان و حدیث و سیر بزبان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضے ندما نقلهای شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و هزلیات لایعنی و هفوات بے معنی را که از اعادهٔ آن کسر دین و اهانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود و از هر تفنن مزاج و باج که آئین دینداران ذوی الاحتشام است گاه گاه رقص ملاحظه می فرمودند با این درهم مسرف هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس رنگین که نماز بدان جایز نباشد بر خلاف ایام ماضی احتراز می فرمودند و در سفر و سواری بعضے اوقات کوٹه زرد یا سرخ بری زردوزی می پوشیدند و از بالای دستار زیر زنخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طرهٔ مرصع بر سر می گذاشتند و عزت بخشش اہل هنر می بودند و در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهدی داشتند و همه اہل اسلام را دین امر اعلام می نمودند و بر خلاف عادت نواب مرحوم شعر مژگان و ابرو و بروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زنخی بود کشان انگشتے تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوای شتالنگ و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در تمام قلمرو خداداد اکثر زنان هنود که سر و سینه کشاده بسان حیوان میگردیدند حکم فرمودند تا کسی از زنان بے قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیحیایی از انجا برخاست

و درام حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی که بنابر ادای مراسم تهنیت محل
سرای پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم خلاع ساعتی همونجا بر بستر
آرمیدند دران اثنا دو منظورهٔ نواب مرحوم که شکیله و جوان سال بودند و الله اعلم بالصواب
ارادهٔ شان نیک بود یا بد از حجره های خود برآمده پای مبارک می مالیدند بمقارن اینحال
آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب
آلود گشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرات دور از ادب
بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر چه جواب گویم بعد ازان خواجه سرای را
طلبیده هر دو را چنان به سیاست رسانیدند که عبرت دیگران شد و در شجاعت
و دلیری از همه ید طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیل و نظیر شان در
جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر یافت
و اسامی ماههای شمسیه که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
چون بحساب دفاتر ضرور افتاده با صطلاح فارسی بتعداد ابجد هوز حطی بر آورده
رواج داده بودند که آن اینست احمدی بهاری جلوی دارائی هاشمی
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
خود نامهای مذکور را طرح داده این نامها یاد فرمودند احمدی بهاری تقی
ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است
سال اول قصوساط سال دوم عالماط سال سیوم صراط سال چهارم غیاط
سال پنجم مستقیماط امثاله آنحضرت بتعداد ابجد بچنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم بحا
*سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاه سال دهم اوج و امثاله نویسانیدند
و هون و روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مروج ساخته بودند.
صدیقی یهون ضرب سکه که بر روپیه و قیمتش شانزده روپیه و فاروقی هون یک
طرفش نام مذکور و طرف ثانی حروف ح و امامی روپیه و نقره بوزن قیمت دو
روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاو روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند و فلم
را راحتی و آنه را آیه میگفتند و نامهای پیمودن غلات این بود و آثار را که بیست و چهار
فلوس وزن است دک من را که چهل آثار است بنید و کهنڈی را که بیست کرو است احیا میخواندند
سوای این توپ های نادره شیر دهانی و تفنگ دو ضربه و سه ضربه و مقراض و چاقو و
ساعت نما و خنجرها بنام صفدره و سپر بافته که تیر و گولی بندوق بر آن کارگر نمی شد طیار
میکنانیدند و نمونهٔ اقسام بافت هر دیار مثل شال و مخمل و کمخواب و بنات و غیره
می بافانیدند و لکوکها زر درین کارخانجات می پیمودند با این پاس اری دین محمدی
و آئین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکروهات و مناهیات غیر مشروع
خود هم محترز می بودند و بتمامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند و حکمنامها در هر باب
و هر کارخانه علیحده علیحده بقید چند اقلام ترقیم ساخته بودند لاکن هر کس را که از یک خدمت معزول
می کردند بعد تنبیه و تادیب باز او را بهمین خدمت مامور میفرمودند لهذا در سلطنتش خللی
عظیم واقع شده آخر الامر ملک و مال برباد رفت و بر پیشانی فرامین و پروانجات و تواکید
از دست مبارک خود تمام بسم الله بخط طغرا می نوشتند و آخر آن دستخطش خاص میبود

خاتمهٔ کتاب از مصنف علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والمنة انچه میخواستم بخدا شد میسرم ؎ هرگاه حکم جهان مطاع خورشید شعاع
فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا منزل نسبت باین ریزه چین خوان فضل
اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروائی و جمیع احوال
ملک گیری و کشورکشائی دولتمندان خطهٔ بالاگهاٹ را بخامهٔ راست بیان در قید
کتابت و حیز تحریر که سلاست تام داشته باشد درآرد هرچند بعضی علایق و عوایق
و قلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل وجه معیشت و محنت مسافرت مانع این امر
خطیر می شد و سنگ تفرقه بر شیشهٔ جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب رمز آفرین
نیز بزبان عجز از تقریر کمالات علیه و محامد سنیه می گفت که مورچهٔ بی زبان را
چه یارا که کوه را بردارد و مگس را کجا طاقت که بار گران بردوش کشد اما تابع امر
و انقیاد حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت آرائی بترقیم سطری چند از
احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق جزیله و حکایات
داد و دهش و وقایع مکرمت و بخشش و حقایق دست نوازی و دشمن گدازی

و تفاصیل اسلام افزای و کفرشکنی عالم پروران موصوف پرداختم و دامن کلک دُر سلک را
بکذب و دروغ که شیوهٔ باد فروشان پست همت و عادت هرزه گویان کوتاه
فطرت است ملوث نساختم و رجای واثق از شخص اوکان و نوابعان سلطان آنست
که این نسخه را به عین نوازش و الطاف و بغور و پرداخت انصاف ملاحظه و مطالعه
فرموده برحسب استعداد حسن توفیق صله وافر البضاعت که ما حصل زندگی و مقتضی حوائج
بشری و سرمایهٔ نازش به بی بضاعتان همون تواند شد عنایت فرمایند و بتاهت
محنت کشیده را به خلاع آفرین و تحسین بیارایند یارب این گلدستهٔ باغستان خیال
مقال که برنگ و بوی احیاء و آثار سعادتمند والارتبه عالم پرور پیراسته است
بدست خورده چینان پریشان مقال برهم خوردگی اوراق جمعیت مبنیاد و این ترانه
سازوسرود پیرایهٔ نقش شوق که نغمهٔ حقیقت حال خدیو سکندر منش و ارسطو سیر
جوش و خروش شهرتی برانگیخته در انجمن ارباب وجد و ذوق به بصیرفه سرای
خارج آهنگ روزگار خموشی گزیناد بفضله روز جمعه بتاریخ بستم شوال المکرم
سنه ۱۲۱۷ هجری یک هزار و دوصد و هفده بود خاطر را از محن و مشاق
تردد و تلاش و کاوش لفظ و معنی مناسب هر محل
نجات حاصل گردیده

قطعه

نسخه دلپذیر شد چو تمام
خاطرم جمع شد بفضل اله
سال تاریخ ختم آن خردم
گفت بی سر کذب گفت ز کردو شاه

تمت

اعلان واجب الایقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدری است حسب فرمایش سکندر مرتبت ارسطو فطرت دارا همت فریدون
شوکت قدرشناس اهل هنر کپتان جمس فریزر بهادر دام اقباله بحسن صحت و صفوت عبارت بقدر
حوصلهٔ خود که مطالعه آن هیچکس را دقت نیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ویلور نزد آن
سرداران اینجا رسیده است از مسودهٔ مغشوش بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه درخواسته
بلا اطلاع نقلش برداشتند و جائیکه صاف مفهوم نشد عبارتی دیگر تراشیده نوشتند و اکثر جا
اصل فقرات و ابیات و استعارات کزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حاشیه قطع کرده اند
لهذا آن نسخه بنسبت این مبیضه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان والا فطرت آنست
که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثاله که ازین رقم منسطبع خواهد رسید
بهم دست شده باشد ازین کتاب صحت کنانیده مطالعه فرمایند اگر معرّی از اشاره مذکور بود
سراسر غلط انگاشته مطالعه اش نفرمایند بنده و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد اتمامش
این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر در آرد سنه تمام نقل مذکور
یکهزار و دو صد و بیست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتاب یعنی میر حسینعلی صاحب
قبله کرمانی عفی الله عنه عفو ذنوبه بود ؛؛

بگو بگریخت از دست زمانه	اگر پرسند کان کاتب کجا رفت

خاتمة الطبع

الحمد لله الذی جعل سیر المتقدمین نصحا للمتاخرین واصلی بالهم هدایة سید المرسلین الذی اعلی لواء الدین
المتین الی یوم الدین صلوٰة الله تعالی علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین اما بعد بهیچمیرز هیچمدان خوشه چین
خدمت گزین اهل فصاحت و بلاغت اخصر الزمن سید بشیر حسین خلف حاجی سید احمد حسین صاحب امروهوی
بخدمت والا منزلت شناوران بحر فصاحت سباحان نهر بلاغت غواصان عمان کنایت و واقفان عرفان
رمز و اشارت دست عرض را بتمنای حنای قبول دراز میگرداند که درین ایام مبارک انجام کتاب مستطاب حاوی
حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مبین شجاعت قیصری مظهر مبارزت صفدری اعنی
نشان حیدری تصنیف انیف عالم یگانه یکتای زمانه ملهم الهام نحن نقص علیک احسن القصص منعم
انعام خطاب ارسطو نفس مرکز دائرهٔ سخنوری و سخندانی محور علم سیر و تاریخدانی **سید میر حسین علی** کرمانی که هر حرفش
تازگی بخش روح و روان و هر لفظش شجاعت انگیز دل و جان بر حسن خطش سبزه خطان عاشق زار بر سوادش
سیه چشمان سرمایهٔ جان نثار هر نقطه اش از خال لاله رخان اعلی تر هر کششش از قوس قزح بالاتر نیچ کتابتش عطارد بر
قلم کشیده طرز بیاضش رنگ نسرین بهره جبینان را بنده و بنظر ناظرش اکسیر مسیو زرد طالبش اثر زنگ حینی مردود مشتری
هزار جان خریدارش ثمر کیمیا وار گرفتارش اعجاز بلاغت و فصاحتش بزبان حال بندای انا افصح الکلام انا فخر
اللوح والقلم میدهد ایجاز عبارت و کثرت استعارتش کوس اعلان مملو عن الحکم منتلو العرب والعجم میکوبد بحسن
اهتمام و سعی بالاکلام و صرف زر کثیر تاجران نو بشان سراپا لطف و احسان مظهر فیض عمیم متوقع اجر عظیم جناب قاضی
عبد الکریم و قاضی نور محمد رحمة الله صانهما الله برای افادهٔ شایقین کتب سیر و مشتاقین علم خبر جمعیت اسلامی کافرسوده بتاریخ ۱۳ ذیقعده سن یکهزار
و سیصد و هفت هجری مطابق یکم جولائی یکهزار و هشتصد و نود عیسوی بمطبع خود مسمی **بفتح الکریم واقع بمبئی** طبع نمود فقط